



- ۱ ارزیابی ترجمه عربی مقوله‌ها و عناصر فرهنگی کتاب «پایی که جاماند»
علی اکبر نورسیده؛ محمد مهدی صدراللهی
- ۲۳ المؤنث الحقيقي اللفظی وعدم حاجته إلى علامات التأنيث
شاکر عامری
- ۴۷ بررسی جلوه‌های «هنجار گریزی نحوی و معنایی در شعر مظفر نواب»
مسعود اقبالی
- ۷۳ بررسی میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته ویژه دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور
حیدر مختاری؛ اسماعیل تیموری؛ محمد مهدی روشن چسلی
- ۹۹ تحلیل کاربست ساختارهای استعاری دال بر مفهوم «حیرت» در نهج البلاغه بر مبنای نظریه لیکاف و جانسون
مرضیه سادات کدخدائی؛ علی نجفی ایوکی؛ امیرحسین رسول نیا؛ امیرحسین مدنی
- ۱۲۹ ارزیابی کیفیت راهبردهای ترجمه لحن در رمان برید اللیل نوشته هدی برکات
فاطمه منوچهری؛ مریم جلائی
- ۱۵۳ سبک نوشتار زنانه در رمان «مذکرات طیبیه» اثر «نوال السعداوی»
ام البنین بارانی؛ علی اصغر حبیبی؛ علی اکبر احمدی چناری
- ۱۷۷ سبک های زیبایی شناسی گونه های تصاویر هنری در آیاتی از سوره های جزء سی قرآن کریم
حسن علی شریتمدار
- ۲۰۱ نقد مقالات علمی پژوهشی در زمینه کارآفرینی در حوزه علوم انسانی
حبیب کشاورز
- ۲۱۹ واکاوی تقابل اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی در داستان‌های شهیده بنت‌الهدی صدر و صادق هدایت
سید مهدی نوری کیدقانی؛ سید روح الله حسینی
- ۲۴۳ معادل یابی عربی اسم مصدر یائی در فارسی
احسان اسماعیلی طاهری



دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی»

دوره اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۳

دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی». بر اساس مجوز نامه- شماره ۹۲۵۲۵ مورخه ۱۴۰۱/۱۰/۲۶ معاون امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در زمینه تخصصی «زبان و ادبیات عربی» به دو زبان فارسی و عربی منتشر می‌شود. دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی»، مجله‌ای دوزبانه (فارسی و عربی) با دسترسی باز است که از سیاست داوری تخصصی دوسر کور در بررسی مقالات استفاده نموده و به مباحث مهم و اساسی حوزه «پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در زبان ادبیات عربی» می‌پردازد.

صاحب امتیاز و ناشر: دانشگاه زابل

سردبیر: دکتر علی نظری، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه لرستان

مدیر مسئول: دکتر علی‌اصغر حبیبی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

هیأت تحریریه:

دکتر علی نظری، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه لرستان

دکتر علی اصغر حبیبی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

دکتر عبدالاحد غیبی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی

دکتر حسین کیانی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شیراز

دکتر پیمان صالحی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه ایلام

دکتر حسن دادخواه تهرانی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر یحیی معروف، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه

دکتر علی اکبر احمدی چناری، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

دکتر مجتبی بهروزی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

دکتر فائزه عرب یوسف‌آبادی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زابل

دکتر فؤاد عبدالله‌زاده، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

اعضای هیأت تحریریه بین‌المللی:

دکتر هویدا عزت محمد احمد، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه المنوفیه، مصر.

دکتر هادی عبد‌النبی محمد التمیمی، استاد گروه تاریخ اسلامی، الجامعة الاسلامیة، نجف اشرف، عراق.

دکتر زهیر محمود سلیمان عبیدات، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه الهاشمیه، الزرقاء، اردن.

دکتر حسین عوده هاشم النور، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بصر، بصره، عراق.

دکتر حسن حبیب عزز الکریطی، استاد تمام گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کربلا، کربلا، عراق.

اعضای مشورتی هیأت تحریریه:

دکتر سید باقر حسینی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

دکتر حیدرعلی دهمرده، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زابل

دبیر تخصصی: دکتر مجتبی بهروزی

مدیر داخلی: دکتر عبدالباسط عرب یوسف‌آبادی

ویراستار انگلیسی: دکتر مسلم فتح‌اللهی

صفحه آرا: دکتر عبدالباسط عرب یوسف‌آبادی

نشانی: سیستان و بلوچستان، زابل، جاده بنجار، دانشگاه زابل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر نشریات، کد پستی

۹۸۶۱۳۳۵۸۵۶ تلفن: ۳۱۲۳۲۳۸۹ (۰۵۴)، فاکس: ۳۱۲۳۲۱۰۰ (۰۵۴)

وبگاه: <https://jisall.uoz.ac.ir>

پست الکترونیک: jisall@uoz.ac.ir

راهنمای تهیه مقاله برای دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی»

شیوه‌نامه تدوین و ارسال مقالات به دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی» دانشگاه زابل

ماده ۱: اصول کلی

- مقاله به زبان فارسی یا عربی بوده، قبلاً در مجله ای چاپ نشده باشد و همزمان به مجلات دیگر ارسال نشده باشد.
- پذیرش مقاله منوط به انجام مراحل داوری، پذیرش داوران و تأیید هیأت تحریریه است.
- مسؤلیت صحت مندرجات مقاله با نویسنده یا نویسندگان است.
- مجله اساساً در ویرایش مقالات آزاد است.
- فقط مقالاتی که براساس راهنمای نگارش و قالب آماده تنظیم شود، دارای فایل اصلی مقاله، مشخصات نویسندگان، فرم تعهد نویسندگان و تعارض منافع ارسال گردد (از طریق سامانه فصلنامه) در فرآیند داوری قرار می‌گیرد.
- حامی نویسندگان: در صورت داشتن حامی در تدوین مقاله، ذکر عنوان حامی (قدردانی و تشکر) الزامیست.

ماده ۲: راهنمای نگارش و شروط پذیرش مقاله

- مقاله به ترتیب؛ شامل چکیده (فشرده بیان مسأله، ضرورت، هدف، روش و خلاصه یافته‌های پژوهش؛ حداکثر تا ۲۵۰ کلمه)، کلمات کلیدی (۵ تا ۷ کلمه)، مقدمه (شامل: بیان مسأله، ضرورت و اهمیت پژوهش، سوالات پژوهش)، پیشینه پژوهش و بدنه پژوهش و نتایج و فهرست منابع باشد.
- ارائه چکیده مقاله به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی الزامی است.
- حجم مقاله با رعایت ضوابط مندرج در شیوه‌نامه (بیش از ۷۰۰۰ کلمه) نباشد.
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، نام دانشگاه یا مؤسسه محل اشتغال، شماره تماس و نشانی پست الکترونیکی) به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی در صفحه جداگانه نوشته شود و نویسنده مسئول با ستاره مشخص شود.
- جدول‌ها، نمودارها، تصاویر و سایر پیوست‌ها با ذکر عنوان و شماره درج شود.
- مقالات عربی با قلم IRLotus و اندازه ۱۲ و مقالات فارسی با قلم B Lotus و اندازه ۱۲ و چکیده انگلیسی با قلم Times New Roman اندازه ۹ تایپ شود. (به طور دقیق فونت‌ها و اندازه قلم‌ها در قالب آماده قرار داده شده است).
- عناوین اصلی و فرعی در مقاله شماره گذاری شود و اعداد آن از راست به چپ تنظیم شود.
- ارجاع به منابع به شیوه درون‌متنی و به صورت زیر تنظیم شود: (نام خانوادگی مؤلف، سال نشر: شماره صفحه) تذکر ۱: ارجاع بلافاصله به منبع قبلی به صورت (همان، شماره صفحه) ذکر شود؛ تذکر ۲: چنانچه کتاب بیش از یک جلد باشد، پس از سال و پیش از صفحه شماره جلد ذکر شود؛ مانند (الخفاجی، ۲۰۱۲، ج ۲: ۵۰).
- تذکر ۳: اگر نام خانوادگی دو نویسنده و سال چاپ دو منبع یکسان باشد، علاوه بر نام خانوادگی، نام نویسندگان هم ذکر شود؛ تذکر ۴: اگر دو منبع با سال چاپ یکسان از یک نویسنده استفاده شود، دو منبع با حروف (به شیوه ابثی) تفکیک شوند؛ مانند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹ش. الف: ۵۹) و (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹ش. ب: ۲۴۰)
- از آوردن پانویس در پایین صفحه خودداری شود و اسامی لاتین و توضیحات در پی‌نوشت مقاله، قبل از منابع درج گردد.
- فهرست منابع بدون شماره گذاری در سه بخش جداگانه بصورت منابع عربی، منابع فارسی و منابع لاتینی تنظیم گردد. عنوان کتابها به صورت **Bold** و عنوان مجلات بصورت *Italic* نوشته و عنوان مقالات در داخل گیومه گذاشته شود (لازم به ذکر است کتابها و مقالات بدون جداسازی از هم درج می‌شوند).

حق چاپ پس از پذیرش برای دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی» محفوظ است و نویسندگان نباید مقالات خود را در جای دیگر چاپ کنند.

ماده ۳: چگونگی ارجاع درون متنی فارسی

اگرچه سبک‌های متعددی برای ارجاع‌دهی و منبع‌نویسی وجود دارد، نویسندگان مقاله برای جلوگیری از دشواری‌های تایپ، به هم خوردن ساختار زیبانشاخصی صفحات و دشواری‌های دیگر، باید از شیوه (APA) استفاده نمایند. لذا شیوه ارجاع درون متنی، فقط به صورت زیر، در داخل کمانک (پرانتز) برای مجله قابل قبول است: (نام خانوادگی مؤلف، سال چاپ اثر: صفحه یا صفحات)؛ مانند (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۵۲).

تذکره ۱: اعداد ریاضی در متون فارسی، مطابق اصول نگارش فارسی، باید از راست به چپ نوشته شود؛ مانند ۲۵، ۳۶، ۴۸، و...؛ مثل (تفتازانی، ۱۳۸۵: ۵۱-۵۶) یا (آدونیس، ۱۴۱۲ق: ۸-۱۰).

تذکره ۲: دقت شود که نام کتاب یا نویسنده با ویرگول (،) از سال چاپ و سال چاپ از صفحه یا صفحات، با دو نقطه (:) جدا شود.

تذکره ۳: در صورت ارجاع بلافاصله به منبع قبلی از ذکر دوباره نام کتاب یا مؤلف و سال چاپ خودداری شود و تنها به شکل همان به همراه ذکر صفحه یا صفحات اکتفا شود؛ مانند (همان: ۵۶).

تذکره ۴: در صورتی که کتاب بیش از یک جلد باشد، باید پس از سال و قبل از صفحه، شماره جلد نیز ذکر شود؛ مانند (مولوی، ۱۳۸۸، ج ۵: ۸۵) یا (آدونیس، ۲۰۱۲، ج ۲: ۵۰).

تذکره ۵: اگر نام خانوادگی دو نویسنده در هنگام نگارش یکسان باشد، باید نام کوچک هر یک نیز برای تفکیک ذکر شود؛ مثال: (جلال آل احمد، ۱۳۸۴: ۲۵) - (شمس آل احمد، ۱۳۸۴: ۸۴).

تذکره ۶: اگر از یک نویسنده دو کتاب با یک سال مشترک استفاده شود باید آنها را با حروف، شماره‌گذاری و در فهرست منابع پایانی به همراه ذکر سال در داخل کمانک مشخص شود؛ مانند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹ الف: ۵۹) و (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹ ب: ۲۴۰).

در فهرست منابع پایانی:

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۹ الف).

تذکره ۷: ارجاع به منبع انگلیسی اعم از کتاب یا مقاله نیز به همان شیوه ارجاع درون متنی فارسی است؛ مانند (Jones, ۲۰۰۳: ۵۶)

تذکره ۸: چنانچه سال چاپ منبع، هجری قمری باشد برای تمایز از سال چاپ هجری شمسی، در ارجاع درون‌متنی و فهرست پایانی، حرف «ق» در کنار سال چاپ ذکر شود؛ مانند (آدونیس، ۱۴۱۲ق: ۸-۱۰).

ج) چگونگی نگارش منابع پایانی

اگرچه برای تدوین منابع پایانی شگردهای گوناگونی وجود دارد، برای یکپارچگی روال مقالات این مجله، شیوه زیر را ترجیح می‌دهیم:

۱. کتاب‌ها

۱-۱. کتاب با مؤلف واحد

نام خانوادگی مؤلف، نام کوچک. (سال چاپ)، نام اثر با قلم تیره؛ نام مترجم یا مصحح (در صورت وجود)، نوبت چاپ، محل نشر: ناشر.

مثال ۱: زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۸). **با کاروان حله**؛ چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مثال ۲: کاشانی، عزیزالدین محمودبن‌علی. (۱۳۶۷). **(مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه)**؛ تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ سوم، تهران: نشر زوار.

مثال ۳: استیس، و.ت. (۱۳۸۴). **عرفان و فلسفه**؛ ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سروش.

تذکر: از ترجمه منابع عربی یا لاتین به فارسی خودداری شود و به همان شکل با عنوان و کتابنامه زبان مبدأ در منابع پایانی آورده شود؛ مانند

البستانی، محمود. (۱۴۱۳ق). *تاریخ الأدب العربی، فی ضوء المنهج الإسلامی؛ الطبعة الأولى*، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.

۲-۱. کتاب با دو مؤلف

نام خانوادگی مؤلف اول، نام کوچک و نام و نام خانوادگی مؤلف دوم. (سال انتشار). (نام اثر با قلم تیره)؛ نام مترجم یا مصحح (در صورت وجود)، نوبت چاپ، محل نشر: ناشر.

مثال: محمدی، محمد حسن و جواد محدثی. (۱۳۸۷). *در اندیشه سیمرغ*؛ چاپ اول، تهران: نشر گل آذین.

۳-۱. کتاب با بیش از دو مؤلف

فالر، راجر و دیگران. (۱۳۸۶). *زبان‌شناسی و نقد ادبی*؛ ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده، چاپ سوم، تهران: نی.

۴-۱. سازمان به عنوان مؤلف

شرکت کتاب‌های جیبی. (۱۳۶۴). *شیوه‌نامه تدوین کتاب*؛ چاپ اول، تهران.

۵-۱. گردآورنده یا ویراستار یا ناظر به عنوان مؤلف

مرتضایی، سید جواد. (۱۳۹۱). *اقبال لاهوری و اندیشه‌های او*. (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی اقبال لاهوری)؛ چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

۶-۱. کتاب چند جلدی با عنوانی عام و عنوان‌های خاص هر جلد

دورانت، ویل. (۱۳۶۵). *تاریخ تمدن*. جلد اول: مشرق زمین، گاهواره تمدن. ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۷-۱. نقل در نقل

جونز، سرهار فورد. (۱۳۵۶). *آخرین روزهای لطفعلی خان زند*؛ ترجمه هما ناطق، تهران: انتشارات امیرکبیر، نقل در غلامرضا، ورهام. (۱۳۶۶). *تاریخ سیاسی و اجتماعی عصر زند*، تهران: معین.

۲. مقاله‌ها

۱-۲. مقاله روزنامه‌ای

زالی، محمدرضا. (۱۳۶۱). «چگونه با بیماری یرقان مقابله کنیم؟»؛ مجله‌ی کیهان، ۱۷ شهریور

۲-۲. مقاله مجله:

- پارسا، سید احمد. (۱۳۸۴). «تحلیل امثال مربوط به پیشه‌ها و تأثیر آن بر گفتار»؛ *مجله علوم اجتماعی و انسانی*

دانشگاه شیراز، دوره بیست و دوم، شماره سوم، پیاپی ۳۰، ۴۴-۵۰

- أحمد، یحیی. (۱۹۸۹). «الاتجاه الوظيفی و دوره فی تحلیل اللغة»؛ *مجله عالم الفكر*، المجلد ۲۰، العدد ۳، صص ۶۵-۹۷.

۳-۲. مقاله در کتاب مجموعه مقالات همایش یا سمینار

- مزدپور، کتایون. (۱۳۸۴). «دندان گرگ»؛ *یشت فرزانی*؛ جشن‌نامه محسن ابوالقاسمی، به اهتمام سیروس نصرالله‌زاده و عسکر محمدی، تهران: انتشارات هرمس.

- بهنام‌فر، محمدحسن. (۱۳۹۱). «اقبال و تلاش در جهت بیداری اسلامی»؛ به کوشش سید جواد مرتضایی، *چکیده‌ها*

و مجموعه مقاله‌های همایش اقبال لاهوری و اندیشه‌های او، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۳۰ و ۳۱

فروردین، صص ۱۰۷-۱۲۷.

۴-۲. مقاله در کتاب (مجموعه مقالات)

- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»؛ سایه‌های شکار شده، چاپ اول، تهران: نشر قطره، صص ۷۱-۱۱۲.

۵-۲. مقاله دایره‌المعارفی

- جلالی مقدم، مسعود، «آسوریان»؛ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد اول، صص ۳۶۶-۳۷۰.

۳. گزارش چاپ شده دارای مؤلف

- طاهری، قدرت‌الله. (۱۳۸۳). گزارش نهایی طرح نقد و تحلیل درون‌مایه و تیپ‌های غیر بومی در ادبیات داستانی (۱۳۳۲-۱۳۴۲)؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

۴. پایان‌نامه

- فیاض‌منش، فاطمه. (۱۳۷۹ش). شخصیت‌پردازی در هشت رمان دفاع مقدس، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس

۵. ارجاع به مقاله اینترنتی

- آرمز، ویلیام‌وای. (۱۹۹۵). «مفاهیم کلیدی معماری کتابخانه دیجیتالی»؛ ترجمه اکرم عینی، مجله الکترونیکی پژوهشگاه اطلاعات و مدارک علمی ایران، ش ۳، ۲۰ اسفند ۱۳۸۴: ۵. (منبع اصلی: مجله دی لیب، جولای ۱۹۹۵)

http://www.Irandoc.ac.ir/dada/E_j/vol5/eini_abs.htm

۶. ارجاع به روزنامه الکترونیکی

- الله‌وردی، عاطفه. (۹ آبان ۱۳۸۵). «انقلاب الکترونیک در نظام آماری کشور»؛ جام جم آنلاین:

<http://www.jamejamonline.ir/shownews.asp>

۷. ارجاع پایانی به منابع انگلیسی

- نام خانوادگی نویسنده، حروف اول نام نویسنده. (سال انتشار). عنوان کتاب (بولد)؛ شماره جلد، نوبت چاپ، محل نشر: اسم ناشر.

- Hemingway, E. (۲۰۰۳). **Better Reading French: a Reader and Guide to Improving your Understanding of Written French**; Chicago: McGraw-hill.

تذکرات:

- در فهرست منابع پایانی، باید نام کتاب و عنوان مجله، تیره (بولد) تایپ شود.
- نام مقاله باید در داخل گیومه و به خط ایتالیک تایپ شود.
- رعایت نشانه‌های نگارشی بین عنوان‌ها مطابق شواهد مثال الزامی است؛
- قبل از کاربست علائم نگارشی فاصله لازم نیست و پس از آن یک فاصله (space) لازم است؛
- پایان هر منبع باید به نقطه ختم شود.
- در صورت مشخص نبودن تاریخ چاپ، محل نشر و نام ناشر کتاب یا مقاله در منابع فارسی به ترتیب از [بی‌جا]، [بی‌نا] و [بی‌تا] و در منابع عربی از [د.ت]، [د.م] و [د.ن] استفاده شود.
- منابع باید با توجه به نام خانوادگی مؤلفان، به ترتیب حروف الفبای فارسی، عربی (با صرف نظر از ال تعریف) یا انگلیسی تنظیم شود؛
- نویسندگان مقالات، اثر خود را پیش از ارسال بر اساس شیوه نگارش، نشانه‌گذاری، ارجاع‌دهی و منبع‌نویسی مقالات آخرین شماره منتشر شده مجله ویرایش نمایند.

ماده ۴: برخی اصول نگارشی مصوب دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی»

- برای جلوگیری از التقای مصوت، از (ء) استفاده کنید.
- پسوند «ها» در نگارش به سبب مستقل نبودن باید یا متصل نوشته شود یا با نیم‌فاصله از کلمه نوشته شود؛ مانند کتاب‌ها، راه‌ها، گرایش‌ها، درخت‌ها، دشواری‌ها و...

- زمانی که کلمه به های بیان حرکت یا (ه) غیرملفوظ ختم شود؛ مانند خانه‌ها (در این موارد رعایت نیم فاصله بین کلمه و «ها» ضرورت دارد).
- به سبب درازنویسی و نامأنوسی شکل نوشتاری یا دیداری واژه؛ مانند دلواپسیها، بی‌ساماترینها...
- هرگاه حرف آخر کلمه جمع «ی» باشد. ها باید جدا و نیم فاصله تایپ شود.
- پیشوند فعلی «می» باید با رعایت نیم فاصله جدا نوشته شود و پیوسته‌نویسی آن نادرست است:
- می‌رود (درست)، می‌رود و می‌رود (نادرست)
- از کاربرد «می‌باشد» به جای «است» پرهیز کنید.
- از به کار بردن «اگرچه» به همراه «اما» یا «ولی» و... پرهیز کنید.
- از کاربرد «نه تنها» به همراه «بلکه» پرهیز کنید.
- از حذف فعل بدون قرینۀ لفظی پرهیز کنید.
- از آوردن القابی؛ نظیر «دکتر، استاد، مرحوم، شادروان، علامه و...» چه در متن و چه در منابع پایانی پرهیز کنید.
- از ادبی‌نویسی و غلبۀ زبان ادبی یا احساسی بر زبان معیار علمی پرهیز کنید.



Qualitative evaluation of the Arabic translation of the varieties and cultural elements of the book “The leg that remained”

Ali Akbar Noresideh *¹, Mohammad Mehdi Sadrullahi ²

¹ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Semnan University, Semnan, Iran.

² Master of Arabic language Translation, Faculty of Literature and Humanities, Semnan University, Semnan, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
03/04/2024

Accepted:
12/07/2024

Nowadays, the translation from Persian to Arabic, is a scientific, cultural, economic, political, and media necessity that plays role a lot in the transferring of culture of Iran. The importance of this argument will be double, when it comes to the literature of “Holy defense” and interpreter’s the translator with heavy responsibility. For this purpose, it’s know that, the best equipment of appropriate translation is the evaluation. Therefore, one of the greatest contemporary theologies in the failed of the translational studies, is Peter Newmark who has the complete theologies in the translation of cultural elements. He divided the cultural varieties in five branch and presents seventeen processes to their translation. In the present study the authors is considered in study the quality of translation of the book “The leg that remained” that’s the records of Sayed Nasser Hosseini poor during the period “Holy defense” from secret prisons of Iraq based on following theory. The most important results of present research, which written by using a descriptive – analysis method, indicates the story “The leg that remained” has all of five parts of cultural variety of Newmark, and the translator for translation of this story used a lot of methods of transferring native, reduction and expansion, cultural equivalents and notes that’s dedicated himself first to fifth’s degree. However is possible the extra using of translator to using of the method of reduction and expansion and in some cases, the false equivalences, will be the sign of cheap translation. Is recommended to edit in the new edition base on getting analysis and suggesting.

Keywords: translation, Newmark cultural element, Resistance literature, The leg that remains.

Cite this article: Noresideh A.A., Sadrullahi ,M.M. (2024). *Qualitative evaluation of the Arabic translation of the varieties and cultural elements of the book “The leg that remained”*, year 1, issue 1, Pp 1-22. Doi: 10.22034/jisall.2024.202516

Publisher: University of Zabol © The Author(s).



***Corresponding Author:** Ali Akbare Nouresideh

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Semnan University, Semnan, Iran.

E-mail: noresideh@semnan.ac.ir



ارزیابی ترجمه عربی مقوله‌ها و عناصر فرهنگی کتاب «پایی که جاماند»

علی اکبر نورسیده*^۱، محمد مهدی صدراللهی^۲

^۱ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.
^۲ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مترجمی زبان عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:	مقاله پژوهشی
دریافت:	۱۴۰۳/۰۱/۱۵
پذیرش:	۱۴۰۳/۰۴/۲۲
چکیده:	امروزه ترجمه از زبان فارسی به عربی، یک ضرورت علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، رسانه ای و ... می‌باشد که نقش بسزایی را در انتقال فرهنگ ما ایفا می‌نماید. اهمیت این موضوع زمانی دوچندان می‌گردد که پای ادبیات مقاومت در میان باشد که نقش مترجم را بسیار پررنگ می‌نماید و بهترین ابزار برای شناخت یک ترجمه مناسب ارزیابی بعد کیفی آن می‌باشد. یکی از بزرگترین نظریه‌پردازان دوره معاصر در حوزه مطالعات ترجمه، پیتر نیومارک است، که نظریه جامعی در رابطه با ترجمه عناصر فرهنگی دارد. وی مقوله‌های فرهنگی را به پنج دسته تقسیم می‌نماید و برای ترجمه آن‌ها هفده فرایند را معرفی می‌کند. در تحقیق حاضر با استفاده از روش تحلیلی- توصیفی و بر اساس نظریه عناصر فرهنگی نیومارک، به بررسی سطح کیفی ترجمه کتاب «پایی که جاماند» (خاطرات سید ناصر حسینی‌پور در دوران دفاع مقدس از زندان‌های مخفی عراق) پرداخته شده است. حاصل پژوهش حاضر این‌که داستان «پایی که جاماند» تمام پنج دسته مقوله فرهنگی مورد نظر نیومارک را دارد و مترجم برای ترجمه این داستان بیشترین استفاده را به ترتیب از روش‌های انتقال، بومی کردن، کاهش و بسط، معادل فرهنگی و یادداشت‌ها داشته است. با این حال می‌توان استفاده بیش از حد مترجم در بکارگیری روش کاهش و بسط و در مواردی معادل‌یابی‌های اشتباه را از نقاط ضعف ترجمه دانست.
کلمات کلیدی:	ترجمه، عناصر فرهنگی نیومارک، ادبیات مقاومت، پایی که جاماند.

استناد: نورسیده، ع.ا.، صدراللهی، م.م (۱۴۰۳). ارزیابی ترجمه عربی مقوله‌ها و عناصر فرهنگی کتاب

Doi: 10.22034/jisall.2024.202516

«پایی که جاماند»، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱-۲۲.



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زنجان

۱. مقدمه

امروزه تمامی کشورها برای رسیدن به پیشرفت و کمال نیاز به فرهنگ غنی دارند، که شامل آداب و رسوم، جریان‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... می باشد و راه رسیدن به آن از طریق آشنایی با فرهنگ دیگر جوامع و لازمه آن شناخت زبان ملت‌های گوناگون است. ترجمه کتب دیگر کشورها تا حدی توانسته است راه را برای رسیدن به این مهم باز نماید. اما این‌که این کتاب‌ها تا چه اندازه مفید، مؤثر و بدون خطا و منطبق با ادبیات رسمی و علمی و مورد تأیید زبان شناسان کشور مقصد است نیازمند ارزیابی و نقد می‌باشد. نقد ترجمه دارای چارچوب علمی و نظری خاصی است، از جمله این مدل‌ها که تاکنون ارائه گردیده است نظریه عناصر فرهنگی نیومارک می‌باشد. این نظریه دارای پنج مقوله و هفده روش است. همانطور که می‌دانیم مردم ۲۲ کشور به زبان عربی سخن می‌گویند و یکی از شش زبان رسمی در سازمان ملل متحد می‌باشد. با توجه به تحولات چند سال اخیر در کشورهای عربی موسوم به بهار عربی یا به تعبیر ما بیداری اسلامی، پیوند فرهنگی میان ایران با نظام‌های سیاسی برخاسته از متن مردم در کشورهای عربی به صورت روز افزون گسترده شده است. نمونه این ادعا را در امتزاج سیاسی و فرهنگی ایران با کشورهای سوریه و عراق در جریان مبارزه با گروه تروریستی داعش شاهد بودیم که منجر به ایجاد محور جدیدی در منطقه به نام محور مقاومت شد که به اعتقاد بسیاری الگو گرفته از دوران دفاع مقدس است. بر این اساس پس از پایان جنگ نظامی با عناصر تکفیری، لزوم ورود به عرصه تقابل فرهنگی با این دشمن وجود دارد و همانگونه که ایران توانست مقاومت نظامی در برابر دشمن را در کشورهای عربی منطقه مانند سوریه، عراق، فلسطین، لبنان، یمن و ... نهادینه کند، حال نیاز به انتقال تجربه فرهنگی دوران دفاع مقدس به این کشورها البته با لحاظ کردن بافت فرهنگی و دینی کشور میزبان احساس می‌شود. در همین راستا طی سال‌های اخیر شاهد ترجمه کتب دوران دفاع مقدس به زبان عربی بوده ایم که البته ضعف ارتباط با ترجمه پژوهان در این آثار احساس می‌شود. هرچندکه بیان ارزش‌های دفاع مقدس به زبان عربی بسیار حائز اهمیت است اما انتقال صحیح فرهنگ ایثار و شهادت و فرهنگ جبهه به زبان عربی باید تابع ضوابط علمی و ادبی خاص و موردپسند و رضایت جامعه علمی، روشنفکران و زبان‌شناسان جهان عرب باشد. ما نیز با همین هدف برآن شدیم تا ترجمه یکی از کتاب‌های ادبیات دفاع مقدس با نام «پایی که جا ماند»، «القدم التي بقيت هناک» را با توجه به وجود مؤلفه‌های فرهنگی زیادی در آن بر اساس نظریه عناصر فرهنگی نیومارک بررسی نمائیم.

در این پژوهش درصدد یافتن پاسخی برای سؤالات زیر هستیم:

- ۱- پرتکرارترین مقوله‌های فرهنگی نظریه نیومارک در متن ترجمه کدام است؟
- ۲- مترجم از کدام روش ترجمه بیش از سایر روش‌ها برای انتقال صحیح عناصر فرهنگی استفاده کرده است؟
- ۳- مترجم تا چه اندازه در ترجمه عناصر فرهنگی و انتقال مفاهیم پایداری کتاب «پایی که جا ماند» موفق عمل کرده است؟

به نظر می‌رسد: مقوله اشاره‌ها و حرکات، بیش از دیگر مقوله‌های فرهنگی مورد استفاده قرار گرفته است. مترجم از روش انتقال و کاهش و بسط به عنوان یک روش مستقل، بیشترین استفاده را برده است. ترجمه حاضر به دلیل اشتباهات و غفلت‌های مترجم علیرغم تمام زحماتی که در این زمینه صرف شده است، دارای اشکالات فنی متعددی می‌باشد.

در خصوص هدف و ضرورت چنین تحقیقی باید اذعان کرد که دوران هشت ساله دفاع مقدس یکی از مهم‌ترین، حساس‌ترین و بحرانی‌ترین برهه‌های زمانی در تاریخ معاصر ایران به حساب می‌آید. از این‌رو، اختصاص پژوهش‌های متعدد در حوزه‌های مختلف از جمله ترجمه به این موضوع به منظور تبیین اصول انقلاب نیازی اساسی است و ارزیابی متون ترجمه‌ای از خاطرات دوران جنگ بر اساس نظریات جدید حوزه ترجمه به غنا و باروری بیشتر این متون کمک می‌کند. در این راستا و به منظور کمک به ارتقای سطح فنی ترجمه‌های این متون و نظر به اهمیت انتقال درست مفاهیم و متن اصلی به زبان مقصد لزوم بررسی متن ترجمه کتاب «پایی که جاماند» با استفاده از مقوله‌ها و روش‌های نظریه عناصر فرهنگی نیومارک احساس شد.

روش کار در تحقیق حاضر تحلیلی-توصیفی و به شکل مقابله کامل و خط به خط متن مبدأ و متن مقصد می‌باشد، که این امر را به هنگام ارائه نمودارها بهتر می‌توان مشاهده نمود. در ابتدا نمونه‌های موردی از مقوله‌های عناصر فرهنگی نیومارک را استخراج و راه‌کارهایی که برای انتقال این مقوله‌ها ارائه داده معرفی می‌شود و در ادامه ذکر می‌گردد که مترجم در برگردان این مقوله‌ها از کدام روش پیشنهادی نیومارک بیشتر استفاده کرده است.

۱-۱. پیشینه پژوهش

در باب پیشینه پژوهش در خصوص نقد ترجمه ادبیات دفاع مقدس از زبان فارسی (مبدأ) به عربی (مقصد) بر اساس نظریه عناصر فرهنگی نیومارک، باید گفت که بنا بر یافته‌های ما تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است. اما پژوهش‌های مشابهی در حوزه نقد ترجمه عربی به فارسی و فارسی به عربی بر اساس این نظریه انجام گرفته است که در ادامه به ذکر و بررسی برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

- محمد رحیمی خویگانی (۱۳۹۶)، در دو فصل‌نامه علمی پژوهشی پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی در مقاله‌ای با عنوان «ترجمه عربی مقوله‌های فرهنگی داستان «فارسی شکر است» از محمد علی جمال‌زاده بر اساس نظریه نیومارک» به تقسیم‌بندی عناصر فرهنگی نیومارک پرداخته است و با روش توصیفی - تحلیلی مقوله‌های پنج‌گانه نیومارک را بررسی، و به این نتیجه رسیده است که از روش «معادل فرهنگی» در این ترجمه بیشتر استفاده، و ترجمه مخاطب محور ارائه شده است.

- الهه جوانمردی (۱۳۹۴)، در پایان‌نامه ارشد خود در دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت با عنوان «بررسی قیاسی دو ترجمه از رمان بر باد رفته، بر اساس روش‌های ترجمه نیومارک» به ترجمه ی آن دسته از اجزای متن که با شش روش از مدل نیومارک مطابقت داشته‌اند پرداخته است. روش‌های ترجمه مورد نظر شامل انتقال، تغییر صورت، ترادف، تغییر بیان، افزودن و حذف می‌باشند. از نظر روش‌های

تغییر صورت، ترادف و تغییر بیان اردکانی نسبت به اشراق عمل کرد قوی‌تری داشته است. علاوه بر این از لحاظ روش‌های حذف و افزودن، فراوانی بالاتری در ترجمه اشراق مشاهده شد. از این‌رو ترجمه اردکانی به دلیل فراوانی پایین‌تر حالت‌های خطای مرتبط با روش حتی مورد مطالعه و فراوانی بالاتر حالت اختیاری، روش تغییر صورت مقبول‌تر است.

- کبری روشنفر، هادی نظری منظم و احمد حیدری (۱۳۹۲)، در دو فصل‌نامه علمی پژوهشی پژوهش‌های ترجمه در زبان عربی در مقاله‌ای با عنوان «چالش‌های ترجمه‌پذیری عناصر فرهنگی در رمان «اللصّ و الکلاب» نجیب محفوظ؛ مقایسه دو ترجمه با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک» با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی ترجمه عناصر فرهنگی در رمان مذکور توسط دو مترجم؛ بهمن رازانی و محبوبه بادرستانی، و میزان موفقیت آنان در انتقال خصوصیات فرهنگ عربی به خواننده فارسی زبان می‌پردازند.

- علی علی‌زاده (۱۳۸۹)، در مجله پژوهش‌های ادبیات معاصر جهان در مقاله‌ای با عنوان «مقوله‌ها و عناصر فرهنگی و چگونگی ترجمه آن‌ها در رمان گتسبی بزرگ ترجمه کریم امامی» اقدام به طبقه‌بندی شخصیت‌های اصلی داستان و سپس استخراج عناصر فرهنگی مربوط به هر شخصیت نموده است تا میزان موفقیت مترجم در برگردان آن‌ها بر اساس نظریه نیومارک مورد بررسی قرارگیرد. نتایج به‌دست آمده مربوط به هریک از شخصیت‌های انتخاب شده در داستان از نظر آماری مقایسه و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند تا تعداد شیوه‌ها و مدل‌های اتخاذ شده برای هریک از آن‌ها به‌دست آید.

- فاطمه کیادربندسری و حامد صدقی (۱۳۹۶)، در مجله ادب عربی در مقاله‌ای با عنوان «چگونگی ترجمه‌پذیری عنصر فرهنگی نهادها، آداب و رسوم، جریانات و مفاهیم در ترجمه‌های عربی به فارسی با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک» سعی کردند عنصر فرهنگی «نهادها، آداب و رسوم، جریانات و مفاهیم» را شاخص‌تر نمایند. نتایج به‌دست آمده در ترجمه‌های یوسف عزیزی، محمد علی عسگری، احسان موسوی، موسی أسوار از داستان‌های "عائد إلى حیفا، رجالٌ فی الشمس و الڪعک علی الرّصیف" غسان کفانی نشان می‌دهد که علی‌رغم این‌که عنصر فرهنگی «نهادها، آداب و رسوم، جریانات و مفاهیم» با اصطلاحات و تعابیر سیاسی، مذهبی، تاریخی و هنری زیادی مواجه است، این مترجمان توانسته‌اند به خوبی با استفاده از روش «معادل فرهنگی» از عهده ترجمه آن‌ها برآیند. با این حال، استفاده کمتر آنان از روش‌های مهمی چون روش «تلفیقی» و «یادداشت‌ها، اضافات و توضیحات» باعث ضعف و ابهام در ترجمه آنان شده است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱ فرایند ترجمه و ارزیابی آن

سادگی یا دشواری یک ترجمه به میزان تشابه دو فرهنگ مبدأ و مقصد بستگی دارد. مترجم هنگام مواجهه با عنصری از فرهنگ مبدأ که در فرهنگ مقصد معادل ندارد، می‌کوشد با روش‌های گوناگون آن عنصر را به زبان مقصد منتقل کند. معمولاً هرگاه فرهنگ مقصد فاقد عنصر فرهنگی موجود در متن

باشد، زبان آن فرهنگ نیز فاقد لفظی برای بیان این عنصر فرهنگی است. در این موارد وظیفه مترجم آن است که لفظ یا عبارت رسایی در زبان مقصد بیابد که به نحو مناسب معنی این عنصر متفاوت فرهنگی را به خوانندگان زبان مقصد انتقال دهد. «ترجمه روشی برای ایجاد ارتباط میان دو فرهنگ است. حتی می‌توان گفت اساساً مبادله عناصر مادی و غیر مادی بنابراین ترجمه یعنی ترجمه فرهنگ‌ها و نه ترجمه زبان‌ها صورت می‌پذیرد.» (ایویر، بی تا: ۳-۱۳). برای ارزیابی ترجمه، الگوهای متعددی وجود دارد؛ از جمله «الگوی خانم کترمن واروگارسس (Garman Valer Garces)، زبان‌شناس و نظریه پرداز اسپانیایی که برای مقایسه شباهت‌های بین متن مبدأ و مقصد چهار سطح را پیشنهاد می‌کند» (متقی زاده، ۱۳۹۶: ۱۶۹). آنتوان برمن (Antoine Berman)، مترجم، فیلسوف، مورخ و نظریه پرداز فرانسوی که نظریه‌اش درباره عوامل ناموزن کننده ترجمه بسیار مورد توجه پژوهش‌گران حوزه مطالعات ترجمه است. نظریه برمن نظریه ای مبدأگرا است و به حفظ اصالت متن اصلی توجه دارد (برمن، ۲۰۱۰م: ۷۶). هربرت پل گرایس (Herbert Paul Grice)، نظریه پرداز انگلیسی و فیلسوف تحلیل زبانی، اصولی را برای دستیابی به گفتگوی مطلوب معرفی کرد که طرفین کلام باید آنها را رعایت کنند (صلح جو، ۱۳۷۶: ۵۳). خانم جولیان هاوس (Julian House)، زبان‌شناس و پژوهش‌گر آلمانی که الگوی ارزیابی ترجمه او مبتنی بر روش سیاق کلام است (هاوس، ۱۳۸۸: ۴۴). باسل حاتم (Basil Hatim)، پژوهش‌گر عراقی، به همراه همکار خود در دانشگاه هریوت وات (Heriot Watt)، آقای ایان میسون (Ian Mason) الگوی مشترک خود را برای ارزیابی ترجمه ارائه دادند (Hatim, B & Mason, ۱۹۹۰, ۲۱۲). تحلیل گفتمان انتقادی (Critical Discourse Analysis) یکی از رویکردهای زیان‌شناسی انتقادی (Critical linguistics) به شمار می‌رود (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۹). در اواخر دهه ۱۹۷۹ میلادی گروهی از زبان‌شناسان پیرو مکتب نقش‌گرای (Systemic-Functional) هالییدی در دانشگاه ایست آنجلیای انگلستان گرد هم آمدند. آنان در مطالعات خود درباره کاربرد زبان، رویکرد زیان‌شناسی انتقادی را برگزیدند و در کتاب معروف خود زبان و کنترل (Language and Control) برای اولین بار این اصطلاح را به کار بردند که مدل نورمن فرکلاف (Norman Fairclough) بر اساس آن می‌باشد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۴). از جمله پرطرفدارترین نظریات در زمینه مسائل فرهنگی، نظریه پیتر نیومارک آمریکایی است (نیومارک، ۲۰۰۶: ۱۴۹). الگوی پیشنهادی وی برای ارزیابی ترجمه، تکیه فراوانی بر ترجمه عناصر فرهنگی در متن دارد (روشنفکر و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۹).

۲-۲ "پایی که جا ماند"

این کتاب خاطرات نوجوان شانزده ساله‌ای به نام «سید ناصر حسینی پور» است که ۸۰۸ روز اسارت در زندان‌های مخفی عراق را روایت می‌کند. این کتاب که در سال ۱۳۹۰ش، روانه بازار گردیده، چگونگی زخمی شدن و به اسارت درآمدن او را در سال ۱۳۶۷ش، در جزیره مجنون و نوع برخورد عراقی‌ها با او و اتفاقات دوران اسارت و چگونگی قطع شدن پایش و بالاخره نحوه آزادی خود در سال ۱۳۶۹ش، را توضیح می‌دهد. کتاب مذکور در سال ۲۰۱۳م، توسط گروهی از مترجمان به سرپرستی خانم "ایمان

صالح" توسط «جمعیة المعارف الإسلامیة الثقافیة» در «مرکز نون للتألیف والترجمة» لبنان ترجمه و با نام «القدم التي بقيت هناك» به چاپ رسیده است.

۲-۳ نظریه عناصر فرهنگی نیومارک

زبان، به عنوان یک نظام و ساختار، دارای عناصر و بخش‌های گوناگونی است که عوامل اجتماعی، فرهنگی و ... در آن تأثیر می‌گذارند. به همین جهت «مترجم هنگام مواجهه با عنصری از فرهنگ مبدأ که در فرهنگ مقصد معادل ندارد، می‌کوشد با روش‌های گوناگون آن عنصر را به زبان مقصد منتقل نماید». (Vladimir Ivir, ۱۹۸۷: ۳۴) بدین جهت نظریه پردازان زیادی در مورد مسأله فرهنگ در فرایند ترجمه سخن گفته‌اند که هر کدام از آن‌ها روش‌هایی را برای ارتباط مناسب با عناصر فرهنگی پیشنهاد داده‌اند. از جمله پرتطرفدارترین نظریات در این زمینه، نظریه عناصر فرهنگی «پیتر نیومارک» است. او فرهنگ را چنین معرفی می‌نماید: «من فرهنگ را به شیوه زندگی و مظاهر آن که خاص یک گروه اجتماعی است و از یک زبان خاص به عنوان ابزار بیان استفاده می‌کند تعریف می‌کنم. به نظر وی زبان فرهنگی با زبان فردی و جهانی متمایز است. کلماتی همچون: «مردن»، «زندگی کردن»، «ستاره» و بیشتر کالاهای ساخت بشر همچون «آینه» و «میز» و ... واژه‌هایی جهانی هستند که در ترجمه آن‌ها مشکلی وجود ندارد، اما واژه‌هایی همچون «خانه ییلاقی»، «تالیتالی» و ... واژه‌هایی هستند که مختص فرهنگ‌های خاصی هستند، در ترجمه واژه‌های فرهنگی مشکل وجود دارد، مگر آن‌که میان زبان مبدأ و مقصد و خوانندگان آن هم‌پوشی فرهنگی وجود داشته باشد. نیومارک مقوله‌های فرهنگی را در پنج دسته تقسیم‌بندی می‌کند:

- ۱- بوم‌شناسی: گیاهان و جانوران یک سرزمین، آثار باستانی دشت‌ها، جلگه‌ها و ...
 - ۲- فرهنگ مادی (مصنوعات): شامل: مواد غذایی، پوشاک، مسکن و وسایل نقلیه.
 - ۳- فرهنگ اجتماعی: کار و فراغت، فعالیت‌های تفریحی و موسیقایی و بازی‌های ملی و سستی هر ملت.
 - ۴- نهادها، آداب و رسوم، فعالیت‌ها، جریان‌ها و مفاهیم که تمام نمادها و نشانه‌های آشکار و نهان اجتماعی، حقوقی، مذهبی و هنری و ... را در بر می‌گیرد.
 - ۵- اشاره‌ها و حرکات حین سخن گفتن و عادات و ...» (Peter Newmark, ۱۹۸۸: ۹۴-۹۵)
- در این بخش از تحقیق ابتدا نمونه‌هایی متعدد از مقوله‌های پنجگانه نیومارک را به ترتیب فراوانی و بسامد موجود در ترجمه کتاب ذکر نموده، سپس در بخش روش‌های ترجمه عناصر فرهنگی، هر یک از این نمونه‌ها را در مقابل روش مربوطه جانمایی می‌کنیم. باید گفت به دلیل عدم سنخیت برخی از این نمونه‌ها با روش‌های هفده گانه شاید نتوان این نمونه‌ها را در میان این روش‌ها قرار داد.
- ۱-۳-۲- مقوله اول: اشارات و حرکات حین سخن گفتن و عادات
- به مواردی از این مقوله در این جا اشاره می‌شود:
- عادت ناشی از حرکات یکی از عناصر فرهنگی در این مقوله می‌باشد. مانند: خُرخر کردن، ناسزا گفتن، سیگار کشیدن، عصبانیت و....

- «می‌دانستم ماجد اذیتم می‌کند. از بس عصبانی بود، چند فحش خواهر و مادر نثارم کرد، با لگد به عصایم زد و خیلی عصبانی بود!». «كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّ مَاجِدًا سَيَلْحَقُ بِي الْأَذَى. وَمِنْ شِدَّةِ غَضَبِهِ نَالَ أُمِّي وَ أُخْتِي بِالشَّتْمِ وَ السَّبَابِ، رَكَلَ عَصَايَ بِرِجْلِهِ وَ كَانَ فِي غَايَةِ الْغَضَبِ!».
- «شب قبل از صدای خرخر یکی از اسرا خواب درستی نداشتم». «اللَّيْلَةُ الْمَاضِيَةُ لَمْ أُسْتَطِعِ النَّوْمَ، بِسَبَبِ شَخِيرِ أَحَدِ الْأَسْرَى».

- «بعضی وقت‌ها هوس می‌کردم سیگار بکشم، اما محمد کاظم بابایی که خودش سیگاری بود، مراقبم بود». «كُنْتُ أَمِيلُ لِلتَّدخينِ فِي بَعْضِ الْأَحْيَانِ، إِلَّا أَنَّ "مُحَمَّدَ كَاطِمَ بَابَائِي"، وَهُوَ مِنَ الْمُدَخِّنِينَ، كَانَ يُرَاقِبُنِي عَنْ كَتَبِ».

- «همیشه عادت داشت با دندان سبیل‌هایش را بجود». «وَدَائِمًا مَا كَانَ يَمَضَعُ شَارِيَّهَ بِأَسْنَانِهِ»

۲-۳-۲ مقوله دوم: بوم‌شناسی

مواردی را که از کتاب مورد پژوهش یافت شد به شرح زیر می‌باشد:

جانوران یکی از عناصر فرهنگی در مقوله بوم‌شناسی می‌باشد که در مثال زیر به خوبی برگردان شده است.

- «مطمئن بودم بیشتر اردک‌ها، سمورهای آبی، دیگر حیوانات بومی جزیره و گونه‌های خاصی از پرندگان که جزیره مجنون محل زندگی‌شان بود، زیر آن آتش شدید از بین رفته اند». «كُنْتُ مُتَأَكِّدًا أَنَّ مَعْظَمَ طَيُورِ الْبَطِّ، وَكَلَابِ الْمَاءِ، وَبَقِيَّةَ الْحَيَوَانَاتِ الْمَحَلِّيَّةِ الَّتِي كَانَتْ تَسْكُنُ الْجَزِيرَةَ، قَدْ لَاقَتْ حَتْفَهَا تَحْتَ النِّيرانِ الَّتِي لَمْ تَهْدَأْ».

گیاهان، دشت و کوه نیز از عناصر فرهنگی در این مقوله می‌باشد. در مثال زیر مترجم گیاهان بومی منطقه را ترجمه نکرده و فقط به صورت کلی برگردان نموده است:

- «عمق هور حدود نیم تا سه متر است. هور پوشیده از گیاهان مردابی، بویژه نیزار، بردی و چولان است». «يَتَرَوُحُ عُمُقُ مِيَاهِ «الهُورِ» الْمُعْطَاةِ بِالْأَعْشَابِ الْمَائِيَّةِ وَالْقَصَبِ بَيْنَ ٧٠ سَمِ وَ ٣ أَمْتَارَ».

- «خاطرات زمستان سال ۱۳۶۶ منطقه‌ی عملیاتی گوجار در کردستان برایم تداعی شد». «ها هی ذکریات شتاء العام ۱۹۸۷م؛ خلال عملیات "کوجار" فی کردستان (إحدى محافظات غرب إيران) تتداعی إلی ذهني». در اکثر نمونه‌های مشاهده شده مترجم با توضیح این نوع عنصر فرهنگی را به خوبی برگردان نموده است.

مترجم در ترجمه این مقوله بسیاری از نمونه های متن اصلی را به دلیل عدم تسلط حذف کرده است. این امر به دلیل عدم آشنایی مترجم با گیاهان و جانوران بومی منطقه می باشد.

۲-۳-۳ مقوله سوم: فرهنگ مادی

پوشاک یکی از عناصر فرهنگ مادی بوده و مترجم به خوبی در دو مثال زیر انواع پوشاک را برگردان نموده است. این مقوله بیشترین بسامد را در کتاب حاضر دارد. در اینجا به چند نمونه از آن اشاره کرده، باقی موارد را در قالب نمودار ترسیم می‌نمایم:

- «شلوار کردی ام را از همان قسمتی که ترکش پاره‌اش کرده بود پاره کردم». «مزقتُ بنظالی "الکردی" من المكان أذی دخلته الشَّطِيبَةُ».

- «ولید خندید و گفت: حکومت ایران به زور سر خانم‌ها چادر کرده است». «ضحک "ولید" وقال: لقد أجبرت الحكومة الإيرانية النساء على ارتداء "التشادور"».

همچنین یکی دیگر از عناصر فرهنگ مادی، مواد غذایی یا خوردنی است.

- «ناهار غذای مورد علاقه‌ام استامبولی بود». «طعامی المفضل هو ال "إستامبولی"». مترجم به خوبی در پاورقی استامبولی را بدین صورت توضیح داده است. «طعام ایرانی تقلیدی مكوّن من الأرز واللحم الناعم والتوابل».

در میان مقوله‌های پنج‌گانه مقوله حاضر بیشترین حجم را به خود اختصاص داده و مترجم نیز به دلیل این‌که مصادیق آن اشیاء مادی بودند کمتر دچار اشتباه در ترجمه شده است.

۴-۳-۲ مقوله چهارم: نهادها (سازمان اجتماعی و سیاسی)، آداب و رسوم، فعالیت‌ها، جریانات، مفاهیم

چند نمونه از موارد ذکر شده در ترجمه کتاب مذکور به شرح زیر است:

- هفت‌سین یکی از فرهنگ‌های آداب و رسوم عید نوروز ایرانی‌ها بوده و مترجم در مثال زیر آن را به «السینات السبع» برگردان نموده است. «دیروز به حاج سعداله و حاج حسین شکری قول داده بودم لوازم سفره هفت سین را جور کنم». «بالأمس وَعَدْتُ الْحَاجَّ سَعْدَالِهَ وَالْحَاجَّ حُسَيْنَ شُكْرِي أَنْ أَهَيِّئَ لَوَازِمَ سَفْرَةِ السِّبْنَاتِ السَّبْعِ».

- «پلاکم را به گوشه‌ای پرت کردم تا اگر عراقی‌ها کشتنم روزی محل شهادتم را پیدا کنند». «ثم رميت "البلاک" فی مکان قریب، حتی إذا قتلنی العراقیون الآن، فسُیَعْرِفُ مکان شهادتی فی یوم من الأيام». که مترجم با توضیح معنای پلاک در پاورقی به خوبی آن را برگردان نموده است. «قطعهُ معدنیة یحملها المجاهد وتتضمن رقمًا متسلسلاً یعرف عن هویة صاحبه لدى الجبهة العسکرية التي یتمی إليها».

- «اخلاق و رفتارش به علی اصغر انتظاری نزدیک بود. بهلول بازداشتگاه بود». «کان یشبه "علی أصغر إنتظاری" أخلاقاً وسیرةً. وکان بمثابة بهلول المعتقل». مترجم متأسفانه منظور از بهلول را درک نکرده و آن را بصورت گرت‌برداری ترجمه کرده است.

- «یوسف کلاهدوز قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و محمد جهان‌آرا فرمانده سپاه پاسداران خرمشهر بودند که به شهادت رسیدند». «ونائب قائد الحرس الثوریّ یوسف کلاهدوز، و قائد الحرس الثوریّ فی خرمشهر محمد جهان‌آرا الذین استشهدوا جميعاً».

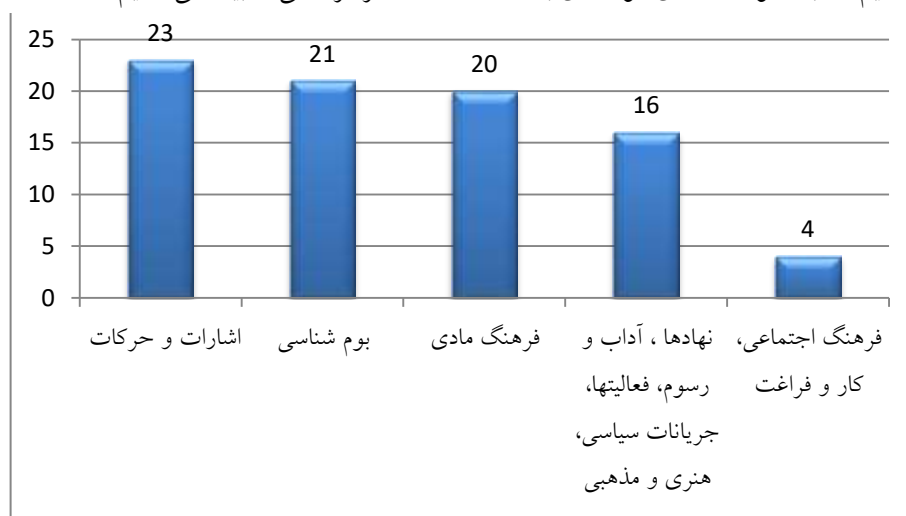
۵-۳-۲ مقوله پنجم: فرهنگ اجتماعی، کار و فراغت

موارد یافت شده در کتاب نمونه‌های زیر می‌باشد:

- «پیران مستوفی زاده امروز شهردار بود. ناهار غذای مورد علاقه‌ام استامبولی بود.» «کنت جائعاً، والیوم دور "پیران مستوفی زاده"، هو "رئیس البلدية" (خدمة الطعام)، طعامی المفضل هو الـ "استامبولی".

- «سرتیپ عراقی پرسید: چجوریه که شما دوست دارید شهید بشید؟ این حالت چجوری درون شما بوجود اومده که حاضرید بیاید جلوی گلوله‌های ما و کشته بشید، یا برید روی مین تکه تکه بشید. خمینی چیزی به شما احمق‌ها خورانده که این جوری شدید؟.» «سأل العمید العراقي: کیف يمكن أن تعشقوا الشهادة؟ کیف نشأت هذه الحالة فی أعماقکم، فدفعتمکم إلى التقدّم بكلّ رضاً، لتواجهوا رصاصنا، ثمّ تقتلون، أو تمشون فی أراضٍ مليئة بالألغام، ثمّ تقطعون إرباً إرباً. هل أطعمکم الخمينی شيئاً أيّها الحمقى، لتصبحوا هكذا؟»

نمونه‌های زیادی از مقوله‌های پنج‌گانه در اصل کتاب وجود دارد که در ترجمه آن حذف گردیده است. این امر از جمله اشکالات موجود در ترجمه می‌باشد. در بیان علت این دست از معایب ترجمه می‌توان نقص مترجم و نیز تفاوت ساختار زبانی دو زبان مقصد و مبدأ و در برخی موارد قصور را دخیل دانست. با توجه به تعداد بالای نمونه‌های موردی از مقوله‌های پنج‌گانه در این کتاب، قادر به بیان همه آنها نمی‌باشیم لذا به صورت آماری موردهای به‌دست آمده عناصر فرهنگی را بیان می‌نمائیم.



نمودار ۱: نمودار کمی مقوله‌های فرهنگی

همانطور که در نمودار فوق مشاهده می‌شود مقوله اشارات و حرکات بیشترین بسامد و مقوله فرهنگ اجتماعی کار و فراغت کمترین فراوانی را دارا می‌باشد که دلیل آن نوع بیان داستان می‌باشد به دیگر معنا محیط و مکان داستان تاثیر مستقیمی در بسامد بالا یا پائین عناصر فرهنگی دارد. طبیعتاً در یک محیط و مکان جنگی مانند بازداشتگاه عنصر و مقوله کار بسامد کمتری دارد و بیشتر مقوله اشارات و حرکات آن‌هم به دلیل بافت داستان ظهور و بروز پیدا می‌کند.

۳- روش‌های ترجمه عناصر فرهنگی

زبان و فرهنگ دو عاملی هستند که ترجمه را به یک فعالیت متفکرانه و کاملاً پیچیده و ضروری مبدل می‌نمایند. جهان ما بنای شگرفی از زبان‌ها و ارتباطات بین‌زبانی میان‌مردمی است که به زبان‌های مختلف صحبت می‌کنند، چنین ارتباطی شکل نخواهد گرفت مگر این‌که به شیوه‌ای بر موانع زبانی غلبه شود. بنابراین زبان، یا تا حدی تفاوت در زبان‌ها، علت وجود ترجمه است و «ترجمه روشی برای ایجاد ارتباط میان دو فرهنگ است. زبان و فرهنگ رابطه‌ای ناگسستنی دارند و وارد کردن یک عنصر فرهنگی در فرهنگ دیگر مستلزم این است که صورت زبانی آن عنصر نیز در فرهنگ دیگر وارد شود. گاه مترجم با عناصری از فرهنگ مبدأ روبرو می‌شود که در فرهنگ مقصد وجود ندارند. در هنگام مواجهه با این عناصر باید بکوشد به نحوی خلاء فرهنگی را پر کند و با آوردن لفظ یا عبارتی در زبان مقصد معنی عنصر متفاوت فرهنگی را به نحو مناسبی به خوانندگان منتقل کند.» (علی‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۳-۷۴).

از آن‌جا که هدف از ترجمه، شناساندن فرهنگ زبان مبدأ به خوانندگان زبان مقصد است، مترجم باید در گذر از لفظ به بیان مفهوم مورد نظر بپردازد. پس ترجمه ارتباطی برای ایجاد ارتباط مطلوب با خواننده زبان مقصد، مناسب‌تر است. در این پژوهش، نقد ترجمه بر همین مبنا خواهد بود. در این بخش به منظور ارزیابی بهتر ترجمه مذکور به نمونه آوری و توضیح مناسب برای روش‌های هفده‌گانه می‌پردازیم. نیومارک هفده فرایند را برای ترجمه عناصر فرهنگی معرفی می‌نماید. در ادامه به ترتیب این عناصر را به نقل از کتاب (A textbook of translation) صفحات (۸۱ - ۹۱) با نمونه‌هایی از ترجمه مذکور از کتاب "پایی که جاماند" ذکر می‌نمائیم و از ارجاع چندباره این روش‌ها به کتاب خودداری می‌شود.

۱-۳ انتقال (وام‌گیری) (Transference): استفاده مستقیم از واژه زبان مبدأ در متن زبان مقصد.

در صفحه ۹ کتاب «القدم التي بقيت هناك»^{*} واژه «واحد تخریب» بصورت «وحده تخریب» ترجمه شده است. «به واحد تخریب علاقه داشتم به همین خاطر، تخریبچی شدم: أعجبتُ هناكَ بِوَحْدَةِ التَّخْرِيبِ و لهذا صيرتُ مُخْرِبًا فيها». در این‌جا دو نکته وجود دارد که متأسفانه مترجم دقت نکرده است. نکته اول آن‌که واحد تخریب در عربی فصیح «وحده الهندسة» است و نکته دوم اینکه «تخریبچی» در عربی فصیح «عنصر التخریب» یا «عنصر فی وحده الهندسة» است و مترجم باید از این اصطلاحات استفاده می‌کرد. همین امر یکی از نشانه‌های عدم پختگی ترجمه مورد نقد است. به نظر می‌رسد با دقت بیشتری می‌توانیم شاهد برابر نهادهایی دقیق‌تر باشیم.

۲-۳ بومی کردن (Naturalization): «این فرایند سپس بر فرایند «انتقال» غلبه می‌کند و واژه زبان مبدأ را ابتدا با تلفظ طبیعی و آن‌گاه با ریخت طبیعی زبان مقصد مطابقت می‌دهد». در صفحه ۱۷۸ کتاب «القدم التي بقيت هناك» عبارت: «عراقی‌ها پلاک بچه‌ها را از گوردنشان در می‌آوردند» به: «شاهدنا

* - شماره صفحات موارد نمونه در این تحقیق بر اساس کتاب (القدم التي بقيت هناك) می‌باشد.

العراقیین وهم يأخذون الـ "بلاکات" (القلاذات المعدنیة) من شبابنا» ترجمه شده است. پلاک در فرهنگ ما یک نماد است و بسی فراتر از یک نشانه شناسائی است، امری که از طرف مترجم مغفول مانده است. در ضمن در برگرداندن نام نویسنده کتاب یعنی «سید ناصر حسینی پور» بایستی این موضوع رعایت می‌شد اما نشده است و روی جلد کتاب به صورت «السید ناصر حسینی پور» آمده است. شاید شکل مناسب‌تر آن «الشریف ناصر حسینی پور» باشد.

۳-۳ معادل فرهنگی (Cultural Equivalent): «ترجمه واژه‌های فرهنگی از زبان مبدأ به واژه‌های فرهنگی در زبان مقصد». مثل واژه «نماز خواندن» در زبان فارسی که معادل «صلاة» در زبان عربی است. در صفحه ۵۴۲ کتاب عبارت: «نماز خواندن صدام در حرم آقا مثل نماز خواندن محمدرضا پهلوی در حرم مطهر آقا علی ابن موسی الرضاست» به: «صلاة صدام فی حرم الإمام الحسین كصلاة مُحَمَّد رضا بهلوی فی حرم الإمام علی بن موسی الرضا» ترجمه شده است. منظور از معادل فرهنگی همین یک جمله نمی‌باشد بلکه ممکن است از لحاظ امور فرهنگی هم بین دو زبان اشتراکاتی وجود داشته باشد و نمی‌توان یک معادل فرهنگی کاملاً برابرنهاد در زبان مبدأ پیدا نمود و حتما ریشه‌ای از کلمات زبان مقصد در آن وجود دارد. مثل واژه «شهید شدن» (بارها در کتاب به کار رفته است) به فارسی و «استشهاد» به عربی که شهید شدن از ریشه عربی می‌باشد.

۳-۴ معادل کارکردی (Functional Equivalent): «برای واژه‌های فرهنگی به کار می‌رود که مستلزم به کار بردن یک واژه مستقل از فرهنگ است که گاهی با یک واژه جدید خاص همراه می‌شود؛ مانند ضرب المثلها». در صفحه ۵۵۳ کتاب ضرب المثل «هم خدا را می‌خوام و هم خرما» به صورت «كُنْتُ أريدُ قَتَلَ النَّاطورِ و أَكَلُ العِنَبِ» ترجمه شده است. «با اینکه بعضی وقت‌ها هم خدا را می‌خواستم هم خرما: و مع أنني في بعض الأوقات كُنْتُ أريدُ قَتَلَ النَّاطورِ و أَكَلُ العِنَبِ». معادل‌یابی کارکردی در ترجمه این کتاب از جمله روش‌های پرکاربرد بوده که بعضاً با لغزش‌هایی از طرف مترجم همراه شده است. از آن جمله ضرب المثل «سگ زرد برادر شغال است» که یک‌بار به اشتباه در صفحه ۵۱۳ کتاب به صورت «الكلبُ الأصفرُ أخو ابنِ أوى» با استفاده از روش گرت‌برداری برگردان شده است و در جایی دیگر از کتاب در صفحه ۳۸۹ به شکل صحیح با استفاده از روش معادل‌یابی کارکردی به صورت «فالتَّيُورُ عَلَى أَشْكَالِهَا تَقَعُ» آورده است. تمامی این لغزش‌های ترجمه ناشی از عدم تسلط مترجم بر زبان مقصد می‌باشد.

۳-۵ معادل توصیفی (Descriptive Equivalent): «در ترجمه باید گاهی توصیف را بر کارکرد ترجیح داد». به عنوان مثال در صفحه ۲۵ کتاب: «پیران همیشه می‌گفت: حسن آچار فرانسه واحد اطلاعاته: «كانَ بيرانُ يردُّ دائماً: «حسن» رَجُلٌ جميعُ المِهْمَاتِ الصَّعِبَةِ فِي وَحْدَةِ الإِسْطِلاعِ». آچار فرانسه بودن یعنی شخصی که قادر است هر نوع کار را انجام دهد. اختلاف فرهنگی که بین دو زبان عربی و فارسی وجود دارد باعث شده که مترجم اصطلاح آچار فرانسه بودن را برای خواننده توصیف و توضیح دهد.

۳-۶ مترادف (Synonymy): «معنای یک معادل نزدیک در زبان مقصد، برای واژه‌ای از متن مبدأ. این فرایند برای واژه‌ای از زبان مبدأ به کار می‌رود که هیچ معادل دقیق کلمه به کلمه‌ای ندارد و استفاده از واژه مترادف در جایی که معادل دقیقی وجود نداشته باشد، به کار می‌رود». در صفحه ۳۵۶ کتاب عبارت «شربت شهادت نوشید» به «شَرِبَ كَأْسَ الشَّهَادَةِ» برگردان شده است. شربت شهادت اصطلاحی است که در فرهنگ ما وجود دارد اما در فرهنگ عرب جام شهادت این معنا را می‌دهد.

۳-۷ گزیده‌برداری (ترجمه فرضی) (Through-translation): «از لحاظ نظری مترجم نباید مبدع یک ترجمه فرضی شود و صرفاً نقش گزیده‌بردار را ایفا کند. بارزترین نمونه این نوع ترجمه گزیده‌برداری از اسامی سازمان‌های بین‌المللی است که شامل واژه‌های جهان شمول می‌باشد». در صفحه ۶۵۳ کتاب عبارت «می‌خواستم به رئیس سازمان صلیب سرخ نامه بنویسم» به «أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ رِسَالَةً لِرَئِيسِ مُنْظَمَةِ الصَّلِيبِ الْأَحْمَرِ» و همچنین در صفحه ۶۶۲ کتاب عبارت «اگه بخواید می‌تونید به سازمان مجاهدین خلق بپیوندید» به صورت «إِنْ أَرَدْتُمْ ذَلِكَ يُمَكِّنُكُمْ الْإِتِّحَاقُ بِمُنْظَمَةِ مُجَاهِدِي خَلْقٍ» ترجمه شده است.

۳-۸ تغییرات یا جایگزینی‌ها (Shifts or transposition): «ترجمه همراه با تغییر شکل دستوری زبان مبدأ». مانند تغییر در جای صفت و موصوف یا تغییر از مفرد به جمع. مانند در صفحه ۶۰۰ کتاب عبارت «جلال لحمی برای تصدی وزارت آموزش و پرورش» به صورت «جلال لحمی لوزارۀ التّربیة و التّعلیم» ترجمه شده است. در این ترکیب به جای این‌که تعلیم و تربیت گفته شود، به دلیل اهمیت تربیت بر تعلیم مقدم شده است. و این تفاوت برخاسته از فرهنگ عرب است.

۳-۹ دگرگون سازی (وارو نهش) (Modulation): «تغییر در نقطه نظر، دیدگاه و غالباً تغییر در مقوله ذهنی». فرآیندهای دگرگون سازی - علت به جای نتیجه - جزء به جای کل - تغییر نمادها - معلوم به جای مجهول. مانند صفحه ۱۳ کتاب که عبارت «برایم جالب بود» به صورت «أعجبتنی هذا الأسلوب» ترجمه گردیده است.

۳-۱۰ ترجمه مقبول (Recognized Translation): «معمولاً باید برای هر واژه سازمانی از ترجمه رسمی یا ترجمه‌ای که مقبولیت عام دارد، استفاده کرد، و اگر مناسب نباشد، مترجم به‌طور غیر مستقیم، عدم موافقت خود را با ترجمه رسمی که از آن صورت گرفته است نشان می‌دهد». مانند صفحه ۲۸ کتاب که عبارت «اون روبرو دجله و فرات در هم ضرب می‌شوند و ارونند را تشکیل می‌دهند و میریزن توی خلیج فارس» به صورت «هناكَ يَتَقَاطَعُ دِجْلَةُ مَعَ الْفُرَاتِ لِشِكْلًا مَجْرَى (أرونند) ثُمَّ يَصُبَّانِ فِي الْخَلِيجِ الْفَارْسِيِّ» ترجمه شده است. مترجم متن مزبور به دلیل پذیرش اصطلاح خلیج فارسی از ترجمه آن به خلیج عربی پرهیز کرده است.

۱۱-۳ ترجمه موقت (Translation Label): «فرایند ترجمه موقت آن است که به صورت واژه سازمانی جدید صورت می‌گیرد و باید آن را داخل گیومه قرار داد تا در فرصت‌های بعدی عوض شود». مترجم در این شرایط به ترجمه تحت اللفظی روی می‌آورد. از آن‌جا که به نسخه دست نویس کتاب دسترسی نداریم، نمی‌توان برای ترجمه موقت مثالی ذکر نمود.

۱۲-۳ جبران (Compensation): «این فرایند هنگامی صورت می‌گیرد که نارسایی معنایی یا نقص در جلوه‌های آوایی و استعاره‌ها و تأثیر کاربردی بخشی از جمله در قسمتی دیگر از همان جمله یا در جمله مجاور آن جبران می‌گردد». مانند صفحه ۱۳ کتاب که عبارت «به اصفهان هم تلفن زدم و عصر برگشتیم واحد تخریب» به صورت «تَكَلَّمْتُ هَاتِفِيًّا مَعَ شَبَابِنَا فِي إِصْفَهَانَ، وَرَجَعْنَا عِنْدَ الْعَصْرِ إِلَى وَحْدَةِ التَّخْرِيْبِ» ترجمه شده است. در اینجا برای این که مترجم بتواند نارسایی معنایی که در جمله مبدأ وجود دارد را جبران نماید با اضافه کردن برخی عناصر زبانی دخیل در معنی به نقل مفهوم مورد نظر پرداخته است.

۱۴-۳ کاهش و بسط (Reduction and Expansion): «مترجم از روی حس تشخیص و صرافت در برخی موارد آن را به کار می‌بندد، اما در هر کدام از موارد، به‌ویژه اگر بد نوشته شده باشند، شاید نیاز نباشد دست کم یک تغییر صورت دهد». (Slovak, 2007, 15). این شیوه را نیومارک نمی‌پسندد. مانند صفحه ۴۴۸ کتاب که عبارت «سوله‌های ۳ و ۴ و ۵ در صد متری جنوب سوله‌های ۱ و ۲ قرار داشتند که با سیم‌های خاردار فشرده، از سوله‌های ۱ و ۲ جدا می‌شدند»، به صورت «أَمَّا الْعُنَابِرُ رَقْمَ ۳-۴-۵ تَفَعَّ عَلَى مَسَافَةِ ۱۰۰ م لِحْجَةِ الْجَنُوبِ، وَكَانَتْ مَفْصُولَةً بِأَسْلَاكِ شَائِكَةٍ كَثِيفَةٍ» ترجمه شده است. از روش موجود در موارد زیادی (به‌خصوص در پاورقی‌ها) توسط مترجم استفاده شده است، که در بعضی از آن‌ها نوعی ضعف و خلل در متن ترجمه به‌واسطه کاهش و بسط مشاهده می‌شود.

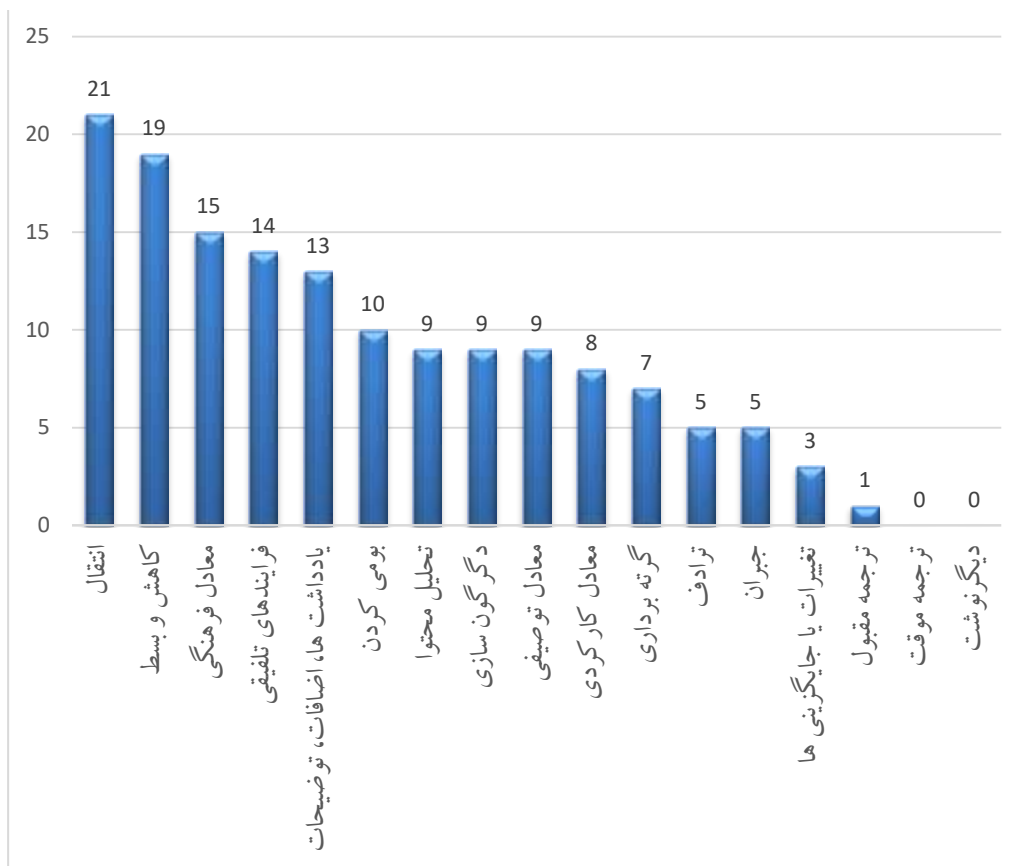
۱۵-۳ دیگرنوشت (Paraphrase): «شرح و بسط یا توضیح بخشی از متن. این فرایند در متون بی‌نامی مورد استفاده قرار می‌گیرد که ضعیف و نارسا نوشته شده باشند یا معنای تلویحی داشته باشند و نکات مهمی حذف شده باشد». (که منظور از این سخن، نسخه‌های خطی است). از آن‌جا که «کتاب پایی که جاماند» از این نوع متون نمی‌باشد لذا نمونه موردی برای این ترجمه صورت نگرفته است.

۱۶-۳ فرایندهای تلفیقی (Couplet): «فرایندهای دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه را برای حل یک مشکل واحد با هم تلفیق می‌کنند؛ به عبارت دیگر، مترجم از چند روش به صورت همزمان برای انتقال یک عنصر فرهنگی استفاده می‌کند». مانند در صفحه ۱۵۳ کتاب عبارت «به سید محمد گفتم: سید! واقعاً لری غلیظ صحبت کنیم» به صورت «أَقُلْتُ لِلسَّيِّدِ مُحَمَّدٍ: يَا سَيِّدُ! هَلْ نَتَكَلَّمُ فِعْلًا بِاللُّغَةِ اللُّورِيَّةِ الْأَصْلِيَّةِ؟»

ترجمه شده که مترجم در پاورقی درباره «زبان لری» توضیح داده است: «إحدى اللغات المحلّية لدى سُكّان أحد الأقاليم في إيران، تَمَيَّزُ بِالْفَاظِهَا الْغَرِيبَةِ، يَصْعَبُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَهْمُهَا». در این عبارت از دو روش توصیفی و انتقال استفاده شده است.

۱۷-۳ تحلیل محتوا (Componential Analysis): «در مواردی به‌کار می‌رود که احتمال دارد خواننده آن را نفهمد و به‌طور مثال با یک ترجمه جا افتاده یا با استفاده از فرایندهای انتقال، معادل کارکردی، فرهنگی و ... به کار می‌رود». مانند صفحه ۳۵۱ کتاب عبارت «به قول محمد باقر نمرودیم و آب عراق به بدنمان خورد: وکما كان "محمدٌ باقر" يقول: "لم يحرمنا الله من الاستحمام بمياه العراقين!"». ترجمه شده است. در اینجا برای این‌که مترجم عبارت «نمرودیم و آب عراق به بدنمان خورد» را به مخاطب انتقال دهد از عبارت مناسب «لم يحرمنا» استفاده کرده است.

۱۸-۳ یادداشت‌ها، اضافات، توضیحات (Notes, Addition, glosses): «اطلاعات افزوده‌ای که مترجم باید به ترجمه اضافه کند و معمولاً توضیحات فرهنگی است». (که تفاوت میان فرهنگ زبان مبدأ و مقصد را مشخص می‌کند). مانند پاورقی صفحه ۱۱ کتاب، مترجم توضیحی را برای عنوان کتاب بیان می‌نماید. «پایی که جاماند» عنوان اصلی کتاب بوده و به عربی با نام «القدم التي بقيت هناك» ترجمه شده که مترجم در پاورقی اسم کتاب را به همان صورت اصلی نیز بیان می‌کند «الْقَدَمُ الَّتِي بَقِيَتْ». همچنین در صفحه ۳۵۴ عبارت «آقا سید ما فشنگ خشابیتیم» را به صورت «یا سید، نحن رصاصٌ سِلَاحِك» ترجمه نموده که در پاورقی به صورت «بِالْعَامِيَّةِ: (خرطوش فردک) والمعنى "أنا خدامك"» توضیح داده است. ترجمه این عناصر فرهنگی با توجه به ۱۷ روش بیان شده می‌باشد. نمودار روش‌های مورد استفاده در ترجمه کتاب به قرار زیر است:



نمودار ۲: فرایندهای ترجمه عناصر فرهنگی

از نمودار فوق چنین برمی‌آید که مترجم از روش‌های انتقال، کاهش و بسط، معادل فرهنگی، یادداشت‌ها و بومی کردن بیشتر استفاده نموده است. کاربرد روش انتقال در ترجمه یک اثر می‌تواند نشان‌دهنده چند مسأله باشد. یکی این‌که مترجم تسلط کافی بر زبان مبدأ و مقصد نداشته و نتوانسته برابر نهادهای مناسبی برای واژگان پیدا کند. نکته دیگر این‌که امکان دارد نزدیکی ساختار زبانی و فرهنگی دو زبان مترجم را به سمت استفاده بیشتر از این روش سوق داده است. و مسأله سوم این‌که ممکن است تفاوت لایه‌های معنایی یک مفهوم در دو زبان دستیابی به برابرنهاد مناسب را امری دشوار کرده باشد. هر کدام از این عوامل و یا عوامل دیگری که بر ما پوشیده است نمی‌تواند دلیل موجهی برای فراوانی این روش باشد. در فرایند ترجمه اگر به انتقال مفهوم و جان‌مایه سخن باورمند باشیم نباید خود را در بند واژگان مشترک اسیر کرده، و چاره‌ای جز ترجمه لفظی واژگان نداشته باشیم. آنچه جای بسی نقد دارد این‌که بسیاری از مترجمان بی‌زحمت مطالعه دست به ترجمه زده و فقر ذخیره لغوی و آگاهی اندک از زبان مبدأ و مقصد آن‌ها را با چالش‌های سختی در ترجمه روبرو می‌سازد. هرچند ناگفته پیداست بافتار و ساختار متونی که ترجمه می‌شوند هم در تشدید این چالش‌ها بی‌تأثیر نیست.

نتیجه

مقوله اشاره‌ها و حرکات با بیست و سه مورد و مقوله بوم‌شناسی با بیست و یک مورد و مقوله فرهنگ مادی با بیست مورد پربسامدترین مقوله‌های فرهنگی نیومارک در متن ترجمه می‌باشند و مقوله‌های نهادها، آداب و رسوم با شانزده مورد و فرهنگ اجتماعی با چهار مورد در رتبه‌های بعدی قرار دارند. از میان هفده فرایند معرفی شده از سوی نیومارک، مترجم در کتاب «القدم التي بقيت هناك» از پانزده فرایند برای ترجمه این مقوله‌های پنج‌گانه استفاده نموده است، و بیشترین فرایند مورد استفاده توسط مترجم روش‌های انتقال، کاهش و بسط، معادل فرهنگی، یادداشت‌ها و بومی کردن می‌باشد. یکی از دلایل استفاده بیش از حد فرایند انتقال و بومی کردن توسط مترجم، بافتار متن اصلی و واژه‌های به‌کار رفته در آن می‌باشد که وی مجبور بوده آن‌ها را به زبان عربی برگردان نماید. از قبیل نام انسان‌ها و اسامی شهرها. اما از این مورد که بگذریم مترجم با استفاده از روش معادل فرهنگی، یادداشت‌ها و فرایندهای تلفیقی، یک ترجمه مخاطب محور را ارائه داده است. از نشانه‌های ضعف ترجمه استفاده بیش از حد از فرایند کاهش و بسط بوده و همچنین در مواردی انتخاب معادل‌های اشتباه، که این امر ناشی از عدم تسلط مترجم بر فرهنگ دفاع مقدس در زبان مبدأ می‌باشد.

منابع

الف. منابع عربی

برمن، أنطوان. (۲۰۱۰). *الترجمة والحرف أو مقام البعد*. ترجمة عز الدين الخطابي. بيروت: المنظمة العربية للترجمة.

مرکز نون للتأليف والترجمة. (۲۰۱۳). *القدم التي بقيت هناك* (الطبعة الأولى). بيروت: جمعية المعارف الإسلامية الثقافية.

نیومارک، پیتر. (۱۳۸۵). *الجامع في الترجمة* (حسن غزاله، مترجم). بيروت: دار و مكتبة الهلال.

ب. منابع فارسی

آقاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی: تکوین تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی*. تهران: علمی و فرهنگی.

ایویر، ولادیمیر. (۱۳۸۵). *روش‌های ترجمه عناصر متفاوت فرهنگی* (سید محمدرضا هاشمی، مترجم). فصل‌نامه مترجم، ۱(۲)، ۳-۱۳.

حسینی‌پور، سید ناصر. (۱۳۹۰). *پایی که جا ماند: یادداشت‌های روزانه سید ناصر حسینی‌پور از زندان‌های مخفی عراق* (چاپ سوم). تهران: سوره.

روشنفکر، کبری، نظری منظم، هادی، و حیدری، احمد. (۱۳۹۲). چالش‌های ترجمه‌پذیری عناصر فرهنگی در *رمان اللص والکلاب نجیب محفوظ*: مقایسه دو ترجمه با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک. مجله پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، ۳(۸)، ۱۳-۴۳.

صلح‌جو، علی. (۱۳۷۶). *بحثی در مبانی ترجمه (مجموعه مقالات درباره ترجمه)* (چاپ چهارم). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

علیزاده، علی. (۱۳۸۹). *مقوله‌ها و عناصر فرهنگی و چگونگی ترجمه آن‌ها در رمان گنسی بزرگ (کریم امامی، مترجم)*. پژوهش‌های ادبیات معاصر جهان، ۵۹(۱)، ۱-۲۰.

فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان در عمل: تفسیر، تبیین و جایگاه تحلیل‌گر (فاطمه شایسته‌پیران و دیگران، مترجمان)*. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

متقی‌زاده، عیسی، و نقی‌زاده، سید علاء. (۱۳۹۶). *ارزیابی ترجمه متون ادبی فارسی به عربی بر اساس مدل کارمن گارسن: پیام رهبر انقلاب به مناسبت موسم حج ۱۳۹۶ برای نمونه*. دوفصل‌نامه علمی پژوهشی پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، ۷(۱۶)، ۱-۲۰.

هاوس، جولیان. (۱۳۸۸). *مقدمه‌ای بر مطالعات زبان و ترجمه (علی بهرامی، مترجم)*. تهران: رهنما.

ج. منابع لاتین

- Garcés, C. V. (1994). A methodological proposal for the assessment of translated literary works: A case study, *The Scarlet Letter* by N. Hawthorne into Spanish. *Babel*, 40(2), 77-102.
- Hatim, B., & Mason, I. (1990). *Discourse and the translator*. London: Longman.
- Newmark, P. (1988). *A textbook of translation*. New York: Prentice Hall International.
- Slováková, V. (2007). *Historical terminology in translation of non-fiction* [Unpublished bachelor's thesis]. Department of English and American Studies, English Language and Literature, Masaryk University.



دراسة الترجمة العربية للفئات والعناصر الثقافية في كتاب «القدم التي بقيت»

على اكبر نورسيده*^١، محمد مهدي صدراللهي^٢

^١ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة سمنان، سمنان، إيران.

^٢ ماجستير في الترجمة العربية، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة سمنان، سمنان، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

أصبحت الترجمة من الفارسية إلى العربية اليوم ضرورة علمية وثقافية واقتصادية وسياسية وإعلامية وغيرها، وتلعب دورًا مهمًا في نقل ثقافتنا. وتتضاعف أهمية هذا الأمر عندما يكون هناك أدب مقاومة في الوسط، مما يؤكد على دور المترجم. وأفضل أداة لمعرفة الترجمة المناسبة هو تقييم البعد النوعي لها. أحد أعظم منظرى في الفترة العاصرة في مجال دراسات الترجمة هو بيتر نيومارك، الذي يمتلك نظرية شاملة تتعلق بترجمة العناصر الثقافية. يقسم الفئات الثقافية إلى خمس فئات ويقدم سبعة عشر عملية لترجمتها. في هذا البحث، وباستخدام المنهج الوصفي التحليلي وبالاعتماد على نظرية نيومارك للعناصر الثقافية، تمت دراسة المستوى النوعي لترجمة كتاب «القدم التي بقيت» (مذكرات السيد ناصر حسيني بور خلال الدفاع المقدس عن سجون العراق السرية). ونتيجة البحث الحالي هي أن قصة «القدم التي بقيت» تحتوي على جميع الفئات الخمس من الفئات الثقافية التي أرادها نيومارك، وقد استخدم المترجم أساليب النقل والتوطين والاختزال والتوسع والمعادل الثقافي والملاحظات لترجمة هذه القصة. ومع ذلك، فإن الإفراط في استخدام المترجم في استخدام أسلوب الاختزال والتوسع وفي بعض الحالات إيجاد مرادفات خاطئة يمكن اعتباره نقاط ضعف في الترجمة.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/٠٩/٢٣

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠١/٠٦

الكلمات المفتاحية: الترجمة، العناصر الثقافية لنيومارك، أدب المقاومة، القدم التي بقيت.

الاقتباس: نورسيده، ع.ا.، صدر اللهي، م.م (١٤٤٦). دراسة الترجمة العربية للفئات والعناصر الثقافية في كتاب «القدم التي بقيت»، مقالة

Doi: 10.22034/jisall.2024.202516

محكمة، السنة ١، العدد ١، صص ١-٢٢.



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

Qualitative Evaluation of the Arabic Translation of the Varieties and Cultural Elements of the Book “The Leg that Remained”

Ali Akbar Noresideh (corresponding author), Associate Professor,
Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and
Humanities, Semnan University, Semnan, Iran. E-mail:
noresideh@semnan.ac.ir

Mohammad Mehdi Sadrullahi Master of Arabic language Translation,
Faculty of Literature and Humanities, Semnan University, Semnan, Iran.

Introduction

Language, as a system and structure, has various elements and parts that are influenced by social, cultural and other factors. For this reason, when the translator encounters an element of the source culture that has no equivalent in the target culture, he tries to transfer that element to the target language with various methods. The simplicity or difficulty of a translation depends on the degree of similarity between the source and destination cultures. When the translator encounters an element of the source culture that has no equivalent in the target culture, he tries to transfer that element to the target language with various methods. Usually, when the destination culture lacks the cultural element in the text, the language of that culture also lacks vocabulary to express this cultural element. Antoine Berman, a French translator, philosopher, historian and theoretician, whose theory about the unbalancing factors of translation is of great interest to researchers in the field of translation studies. Berman's theory is an originalist theory and is concerned with preserving the originality of the original text. In the late 1970s, a group of linguists following Holliday's Systemic-Functional school gathered at the University of East Anglia, England. In their studies about the use of language, they chose the approach of critical linguistics, and in their famous book, *Language and Control*, they used this term for the first time, which is based on Norman Fairclough's model.

Methodology

The research method in the current study is analytical-descriptive and in the form of a complete and line-by-line confrontation of the source text and the destination text, which can be seen better when presenting diagrams. First, case examples of Newmark's categories of cultural elements were extracted and the solutions provided to transfer these categories were introduced, and then it was examined which of the methods proposed by Newmark was used more by the translator in rendering these categories.

Results and Discussion

Many theorists have spoken about the issue of culture in the translation process, each of them has proposed methods for proper communication with cultural elements. Among the most popular theories in this field is "Peter Newmark's" theory of cultural elements. He introduced culture as follows: "I define culture as the way of life and its manifestations that are specific to a social group and use a specific language as a means of expression. In his opinion, cultural language is different from individual and global language. Words such as: "dying", "living", "star" and most man-made goods such as "mirror" and "table" etc. are universal words that there is no problem in their translation, but words such as "bungalow" , "Talitali" and... are words that are specific to certain cultures, there is a problem in translating cultural words, unless there is a cultural overlap between the source and destination languages and their readers. Newmark divides cultural categories into five categories:

- 1- Ecology: plants and animals of a land, ancient works of plains, plains, etc.
- 2- Material culture (artifacts): including: food, clothing, housing and vehicles.
- 3- Social culture: work and leisure, recreational and musical activities and national and traditional games of each nation.
- 4- Institutions, customs, activities, currents and concepts that include all visible and hidden social, legal, religious and artistic symbols and signs.
- 5- Gestures and gestures while speaking and habits, etc.

In this part of the research, we first mention several examples of Newmark's five categories in the order of frequency and frequency in book translation, then in the section on methods of translating cultural elements, we place each of these examples in front of the corresponding method. It should be said that due to the lack of identification of some of these samples with the seventeen methods, these samples may not be included among these methods.

Conclusion

- The category of gestures and gestures with twenty-three items, the category of ecology with twenty-one items, and the category of material culture with twenty-one are the most frequent Newmark cultural categories in the translation text, and the categories of institutions, customs and social culture are the sixteenth. They are in the next ranks with four items.
- Out of the seventeen processes introduced by Newmark, the translator in the book "Al-Qadam al-Ti Baqit Hanak" has used fifteen processes to translate these five categories, and the most used process by the translator is transfer, reduction and expansion methods, cultural equivalent, notes, and localization.
- One of the reasons for the excessive use of the transfer and localization process by the translator is the context of the original text and the words used

in it, which he had to translate into Arabic such as the names of people and the names of cities. But aside from this, the translator has provided an audience-oriented translation using the cultural equivalent method, notes and consolidated processes.

One of the signs of weakness in translation is excessive use of the process of reduction and expansion, as well as in some cases choosing wrong equivalents, which is caused by the translator's lack of mastery of the culture of sacred defense in the source language.

References

- Aghagolzadeh, F. (2006). *Critical discourse analysis: The formation of discourse analysis in linguistics*. Farhang-e Elmi. {In Persian}
- Alizadeh, A. (2010). Cultural categories and elements and their translation in *The Great Gatsby* translated by Karim Emami. *Research in Contemporary World Literature*, 59. {In Persian}
- Berman, A. (2010). *Translation and the profession, or the status of distance* (Ezzidine Al-Khatibi, Trans.). Arab Organization for Translation. (Original work published 2010). {In Arabic}
- House, J. (2009). *An introduction to language and translation studies* (A. Bahrami, Trans.). Rahnama. (Original work published 1997). {In Persian}
- Ivir, V. (1991). Methods of translating culturally divergent elements (S. M. R. Hashemi, Trans.). *Motarjem Journal*, 1(2), 3–13. {In Persian}
- Mottaqizadeh, E., & Naghizadeh, S. A. (2017). Evaluating the translation of Persian literary texts into Arabic based on Carmen Garcés' model (A case study of the Supreme Leader's Hajj message, 2017). *Research in Arabic Language and Literature Translation Studies*, 7(16). {In Persian}
- Newmark, P. (2006). *A comprehensive guide to translation* (H. Ghazaleh, Trans.). Dar Al-Hilal. (Original work published 1988). {In Arabic}
- Noon Center for Writing and Translation. (2013). *The foot that remained there* (1st ed.). Islamic Maaref Cultural Association. {In Arabic}
- Roshanfekar, K., Nazerimanzam, H., & Heidari, A. (2013). Challenges of translatability of cultural elements in Naguib Mahfouz's *The Thief and the Dogs*: A comparison of two translations based on Newmark's theoretical framework. *Translation Research in Arabic Language and Literature*, 3(8), 13–43. {In Persian}
- Solhjoo, A. (1997). *A discussion on the foundations of translation* (N. Pourjavadi, Ed.). University Publishing Center. {In Persian}



The real verbal feminine do not need signs of femininity

Shaker Ameri*¹

¹ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
28/03/2024

Accepted:
04/08/2024

The masculinity and femininity in the Arabic are issues. The research, by adopting a descriptive and analytical approach, dealt with a number of topics that pose important challenges in the issue of masculinity and femininity. The most important topics are masculine and feminine, signs of femininity, the origin of masculine and feminine, the linguistic reality. The research aimed to prove that the masculine and feminine in Arabic are organized in linguistic laws and are not subject to the laws of logic and philosophy. As for the results that came out of the research, they are summarized in the need to unify the view of the real masculine and feminine, so that the formation is what differentiates them, and the commonness is the sign indicating both of them, so they do not need any other sign. As for the letters that grammarians counted as signs of femininity in the form of: Fatima, Laila, Israa, they are, in fact, from the origin of the word and are not superfluous to it. In the metaphorical feminine, the matter is limited to hearing, as there is no law that governs it or an officer that controls it. As for the standard females, which are set by their own forms, the language has divided these forms between the masculine and the feminine fairly based on their linguistic nature. We may see forms specific to the feminine without the sign of femininity, and other forms specific to the masculine followed by the sign of femininity.

Keywords: *masculine, feminine, real gender, metaphorical, standard feminine, commonness.*

Cite this article: Ameri, SH. (2024). *The real verbal feminine do not need signs of femininity*, year1, issue 1, Pp 23-46. doi: 10.22034/jisall.2024.202879

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Shaker Ameri

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran.

E-mail: sh.ameri@semnan.ac.ir



المؤنث الحقيقي اللفظي وعدم حاجته إلى علامات التأنيث

شاكرا العامري^١*

^١ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة سمنان، سمنان، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة: مقالة محكمة	إن مسألة التذكير والتأنيث في اللغة العربية هي من المسائل المهمة والعيصة في الوقت نفسه التي شغلت بال الباحثين منذ عصر التأليف، فكانوا يخصصون للمذكر والمؤنث كتباً مستقلة؛ تصغر أو تكبر، وتطول أو تقصر، أو كانوا يُفردون لذلك فصولاً من كتبهم. تناول البحث، بالاعتماد على منهج وصفي تحليلي، عدداً من الموضوعات التي تشكل تحديات مهمة في مسألة التذكير والتأنيث؛ أهمها التعرف إلى المذكر والمؤنث في اللغة العربية من خلال الفاء نظرة عامة، واستعراض علامات التأنيث، وأصل التذكير والتأنيث، والواقع اللغوي، حيث يمكننا اعتبار المبحثين الأول والثاني مقدمة أو تمهيداً لما بعدهما. وقد هدف البحث إلى إثبات أنّ المذكر والمؤنث في العربية ينتظمان في قوانين لغوية ولا يخضعان لقوانين المنطق والفلسفة. وتأتي ضرورة البحث وأهميته من كون هذا البحث محاولة لمعالجة التخييط الموجود في تفسيرات النحويين للظواهر النحوية التي تتعلق بالتذكير والتأنيث وتقديم التفسيرات الصحيحة لتلك الظواهر. أما النتائج التي خرج بها البحث فتتلخص في ضرورة أن تتوحد النظرة إلى المذكر والمؤنث الحقيقيين، فيكون الوضع هو الذي يفرق بينهما، ويكون الشبوع هو العلامة الدالة عليهما على السواء، فلا يحتاجان إلى أية علامة أخرى. أما الحروف التي عدّها النحاة علامات للتأنيث في نحو: فاطمة، ليلي، إسماء، فهي، في الواقع، من أصل الكلمة وليست زائدة عليها. وفي المؤنثات المجازية، يقتصر الأمر فيها على السماع، إذ لا يوجد قانون يحكمها أو ضابطة تضبطها. أما المؤنثات القياسية التي تضبطها أوزان خاصة بها فقد قامت اللغة بتقسيم تلك الأوزان بين المذكر والمؤنث بشكل عادل استناداً لطبيعتها اللغوية؛ فقد نرى أوزاناً خاصة بالمؤنث دون علامة التأنيث، وأخرى خاصة بالمذكر تلحقها علامة التأنيث.
تاريخ الوصول: ١٤٤٥/٠٩/١٧	
تاريخ القبول: ١٤٤٦/٠١/٢٩	
	الكلمات المفتاحية: التذكير، التأنيث، الحقيقي، المجازي، القياسي، علامات التأنيث.

الاقتباس: العامري، ش. (١٤٤٦). المؤنث الحقيقي اللفظي وعدم حاجته إلى علامات التأنيث، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ١، صص

doi: 10.22034/jisall.2024.202879 . ٤٦-٢٣



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

۱. المقدمة

إنّ اللغة العربية تحاول النظر إلى الموجودات نظرة عامة، فتساوي أولاً بين مفرداتها كما تفعل بقية اللغات التي تساوي بين المذكر والمؤنث، ثم تعيد النظر إليها كراً أخرى فتقسّمها إلى مذكّر ومؤنث. وكان لا بد من اختيار أو اختراع علامات أو صيغ تميّز المذكر أو المؤنث أو كليهما. إنّ اختراع علامات أو صيغ تميّز المذكر والمؤنث وتلحق كلّ واحد منهما على حدة يعدّ حشواً لا طائلاً من ورائه، إذ إنّ تعليم أو توسيم أحدهما يغني عن توسيم الآخر. وهكذا تمّ تمييز المؤنث في العربية، كما في غيرها من اللغات. والمؤنث ثلاثة أنواع: المؤنث الحقيقي، والمؤنث المجازي، والمؤنث القياسي. وقد وضعت اللغة العربية للمؤنث القياسي علامات تميّزه عن المذكر، وأبقت القسمين الآخرين؛ المؤنث الحقيقي والمجازي دون علامات ليكون الوضع هو المميز للمؤنث.

أهداف البحث هو إثبات أنّ المؤنث الحقيقي في العربية لا يحتاج إلى علامات تأنيث وأنّ الوضع هو يضبطه، والشيوع هو الذي يدلّ عليه. كما أنّ المذكر والمؤنث لا ينتظمان في قوانين حديدية ولا تضبطهما ضوابط ثابتة من خارج اللغة، بل إنّ تلك الضوابط والقوانين هي لغوية بحتة وليست منطقية أو فلسفية، وأنّ الحروف التي عدّها النحاة علامات للتأنيث في المؤنث الحقيقي نحو: فاطمة، ليلى، إسرائ، هي، في الواقع، من أصل الكلمة وليست زائدة عليها، أي أنّ المؤنث الحقيقي لا يحتاج إلى علامة تأنيث والذي يدلّ عليه هو الشيوع؛ مثله مثل المذكر.

أما **منهج البحث** فهو المنهج الوصفي التحليلي الذي يقوم بجمع المعلومات وتوحيد ما تناثر من فتاتها وتصنيفها تمهيداً لتحليلها ونقدها واقتراح البدائل والحلول. وقد تناول البحث بالدراسة عدداً من المواضيع التي شكلت بمجموعها نقاط ارتكاز لمسألة التذكير والتأنيث في العربية، وأهمها: المذكر والمؤنث في اللغة العربية، علامات التأنيث، أصل التذكير والتأنيث، والواقع اللغوي.

وتأتي **ضرورة البحث وأهميته** من كون هذا البحث محاولة لمعالجة التخبط الموجود في تفسير هذه الظاهرة اللغوية وتقديم التفسير الصحيح لها، ولِيُثَبِّت أنّ الحروف التي عدّها النحاة علامات للتأنيث في المؤنث الحقيقي نحو: فاطمة، ليلى، إسرائ، ما هي، في الواقع، إلا من أصل الكلمة وليست زائدة عليها، أي أنّ المؤنث الحقيقي لا يحتاج إلى علامة تأنيث والذي يدلّ عليه هو الشيوع؛ مثله مثل المذكر.

وقد كان لزاماً على البحث أن يجيب على عدد من **الأسئلة** التي تطرح نفسها في هذا المجال، ومنها:

- كيف يمكن أن تتّوحد النظرة إلى المذكر والمؤنث الحقيقيين؟
- لماذا لا يمكننا اعتبار التاء القصيرة (الهاء) والألف بنوعيهما المقصورة والممدودة في المؤنث الحقيقي علامات للتأنيث؟
- لماذا لا يمكننا على الإطلاق قبول القاعدة الحديدية التي أخذها النحاة واللغويون عن سبويه، ومفادها أنّ المذكر أصل والمؤنث فرع عليه؟
- كيف تصرفت العربية بالنسبة للمؤنثات القياسية التي تضبطها أوزان خاصة بها؟

۱-۱. الدراسات السابقة

تناولت كثير من الدراسات (ولا أعني الكتب) ظاهرة التذكير والتأنيث في العربية وأشبعها بحثاً متناولة جوانب متعددة منها، ولا بأس أن نشير إلى بعضها في ما يلي:

إبراهيم السامرائي، **عود إلى التذكير والتأنيث ولوازمه**، مجلة مجمع اللغة العربية الأردني، العدد ٣٤ (١٩٨٨م)، الصفحات: ٢٧-٥٢. أهم ما تناوله السامرائي في بحثه مسألة التذكير والتأنيث في الماضي، حيث عرض لبعض الأوزان التي يستوي فيها المذكر والمؤنث متعرضاً للأخطاء التي وقع فيها المعاصرون عمداً أو سهواً لكنهم أصروا عليها كتأنيث كلمة «البطن» وغيرها. ومن أهم النتائج التي تتقاطع مع بحثنا هذا مسألة عدم اعتبار الألف؛ بنوعها المقصورة والممدودة، علامة تأنيث، بل هي مد للفتحة التي تسبقها، وما الهمزة في نهاية الألف الممدودة سوى علامة على الحد الذي وصل إليه المد، وهذه نظرة صحيحة تستحق التقدير وتدعم ما نحن بصدد إثباته في بحثنا هذا الذي لم يبحث في العلامة كما فعل السامرائي، بل بحث أصل وجودها واعتبارها علامة دالة على التأنيث فرفضها جملة وتفصيلاً.

محمود إسماعيل عمّار، **التذكير والتأنيث في العربية والاستعمالات المعاصرة**، مجلة مجمع اللغة العربية الأردني، العدد ٦١، (٢٠١٧م)، الصفحات: ١٠٥-١٣٣. تناول البحث بعض المباحث والمسائل الخاصة بالمؤنث، حيث اعتبره على ثلاثة أشكال: «بالوضع كزنب وسعاد، وسماء وناقّة وهذه ونحوها وإما بالتحوير، كقولنا: زيد يكتب، وهند تكتب، وإما بإضافة علامة تنقل الفعل أو الاسم من التذكير إلى التأنيث، كقولنا: أكبر وكبرى، وأحمر وحمراء، ومسافر ومسافرة، وجاء الطالب وجاءت الطالبة، وهذا مجتهد وتلك مجتهدة». فقد ذكر المؤنث الحقيقي المعنوي لخلوه من علامات التأنيث والمؤنث المجازي ولم يذكر المؤنث الحقيقي اللفظي، وهو ما تكفل به بحثنا هذا.

نضال عوّاد بني هاني، **مقالة دراسة ظاهرة التذكير والتأنيث في اللغات السامية واللغات الأوروبية وكيفية الاستفادة منها في تدريس اللغات (دراسة مقارنة)** نُشرت في مجلة كلية التربية، جامعة الأزهر، العدد (١٦٢)، الجزء الثاني، (يناير ٢٠١٥م). والغاية من هذه الدراسة هي المقارنة بين اللغات السامية واللغات الأوروبية وأشكال الإفادة منها في التدريس، فتناولت ظاهرة التذكير والتأنيث في الضمائر والأسماء والصفات، وقارنت بين اللغات السامية (العربية، والأكدية، والآرامية، والحبشية، والسريانية، والعبرية) من جهة، واللغات الأوروبية (الإنجليزية، والفرنسية، والألمانية، والإيطالية) من جهة أخرى. وقد أظهرت النتائج أن ثمة تشابهاً في ما بين اللغات السامية ومثله بين اللغات الأوروبية، وأن اللغة العربية تتمتع بخصائص فريدة من بين اللغات السامية والأوروبية على حد سواء، فهي تتميز بوجود طرائق عديدة للتأنيث وصلت إلى خمس عشرة طريقة. وبذلك تختلف عن مقالتنا في الأهداف والنطاق.

مقالة **مقولة الجنس في اللغة** للشيخ سالم الشيخ القراي، قسم اللغة العربية، كلية الآداب، جامعة شندي، مجلة مركز جزيرة العرب للبحوث التربوية والإنسانية، مجلد (١)، العدد (٨)، شعبان/١٤٤٢هـ - مارس/٢٠٢١م. تناولت هذه الدراسة مقولة الجنس جاعلة من العربية محورا للدراسة مقارنة بالإنجليزية والفرنسية، مع الإشارة إلى ظاهرة الجنس في لغات أخرى، رامية لمعرفة سلوك اللغات في هذه الظاهرة، حيث ارتبط ببعض المفاهيم الاجتماعية التي ترى فيها صورة من صور الصراع بين الرجال والنساء. ومن نتائج هذه الدراسة: أن منطق اللغة يختلف عن منطق العقل، وأنّ الفلسفات النسوية قد أجمعت بحق اللغة، إذ أعطت النوع (الجندر) مضمونا مختلفا اجتماعياً عن مضمونه في اللسانيات؛ وذلك لما نجده من صفات يوصف بها المؤنث تخلو من علامات التأنيث وأخرى يوصف بها المذكر بها علامات تأنيث، وصفات يشتركان فيها. وهذه المقالة لا تقترب كثيراً من مقالتنا.

الفوزي، **مقالة التذكير والتأنيث لبناء الجملة في السياق القرآني** (دراسة نحوية دلالية في القرآن الكريم)، منشورة في مجلة تعليم اللغة العربية الإندونيسية، المجلد ٢، العدد ١، (يونيو ٢٠١٨م)، الصفحات: ٧٥-٩٨. يهدف هذا البحث

إلى معرفة التذكير والتأنيث وأشكالهما لبناء الجملة الواردة في السياق القرآني والمعاني السياقية فيه، وظواهرهما التي تنقسم إلى أربعة أشكال منها أشكال تذكير الفعل وتأنيثه مع جمع التكسير وجمع المؤنث السالم واسم الجمع والمؤنث المجازي. وتوصل البحث إلى أنّ هناك معانٍ سياقية مختلفة، منها: إذا كان الفعل بالتذكير كان معنى فاعله يدل على الأمر العام، والعبادة، والنهي، والدليل، والعلامة، وسياق الآخرة، والعذاب في الآخرة؛ وإذا كان الفعل بالتأنيث، فيدل على الخاص، والسياق البشري، والجمع للقلة والكثرة، والمعجزة، والعقاب في الدنيا، وسعادة الآخرة. وهذه المقالة، أيضاً، لا تقترب كثيراً من مقالتنا.

ولعلّ أهمّ ما يميّز هذا البحث عن البحوث القريبة منه هو تركيزه على مناقشة علامات تأنيث المؤنث الحقيقي وصراحته في نفي أن تكون تلك العلامات للتأنيث.

۲. الدراسة

۲-۱. المباحث النظرية

۲-۱-۱. المذكر والمؤنث في العربية

لقد نصّت كتب النحو على أنّ المذكر، مثل: حاتم، قيس، ولد، قمر، كتاب، لا يحتاج إلى علامة لفظية تُزاد على صيغته، لتدلّ على تذكيرها وتذكير صاحبها؛ لأنّ الذي يدلّ على تذكيرهما هو الشهرة وشيوع الاستعمال. والمذكر نوعان رئيسان: حقيقي ومجازي؛ فالحقيقي هو ما كان له مؤنث من جنسه، مثل: رجل، أسد، عنز، والمجازي هو ما لم يكن له مؤنث من جنسه، مثل: كتاب، قلم، حجر، قمر، وغيرها. والمجازي نوعان؛ فقد يكون للمذكر وجود خارجي، مثل المذكرات المذكورة، أو يكون معنىً ذهنياً مجرداً، مثل العدل والصبر والفرح واليأس والأمل. والمؤنث، مثل: سنية، عزيزة، ليلى، لمياء، أرض، عقاب، عقرب، يحتاج إلى علامة لفظية ظاهرة أو مقدرّة (ملحوظة) تُزاد على صيغته، لتدلّ على تأنيثها وتأنيث صاحبها، وهي تاء التأنيث المتحركة، أو ألف التأنيث بنوعها: المقصورة والممدودة، أو تكون ملحوظة وذلك بأسلوبين: الأول ظهورها عند التصغير، مثل أرض - أريضة، أذن - أذينة، عين - عيّنة... والثاني عود الضمير عليها، أو نعتها، أو الإشارة إليها، نحو: هذه عقرب سامّة قتلتها، أو هذه عقابٌ جارحةٌ تزق أفراخها. والمؤنث نوعان رئيسان: حقيقي ومجازي، وكلُّ منهما ينقسم إلى لفظي ومعنوي.

فالحقيقي اللفظي هو ما كان له مذكر من جنسه ولحقته إحدى علامات التأنيث، نحو: فاطمة، لبوة، عنزة. **والحقيقي المعنوي** هو ما كان له مذكر من جنسه وخلا من علامات التأنيث، نحو: زينب، سعاد، إلهام. **والمجازي اللفظي** هو ما لم يكن له مذكر من جنسه ولحقته إحدى علامات التأنيث، نحو: رسالة، دنيا، سماء. **والمجازي المعنوي** هو ما لم يكن له مذكر من جنسه وخلا من علامات التأنيث، نحو: أرض، يد، كتف، عقرب، عقاب. وهناك نوع خامس هو **المؤنث اللفظي** الذي هو مذكر في مدلوله، نحو: حمزة، أسامة، يحيى، زكريا أو زكرياء. كانت هذه خلاصة للمذكر والمؤنث في اللغة العربية لتكوين فكرة عامة حول الموضوع وقاعدة نطلق منها للوصول إلى هدفنا في مناقشة بعض أحكامها (۱).

۲-۱-۲. علامات التأنيث

اختلف الباحثون قديماً في علامات التأنيث؛ فبينما اقتصر أكثر الباحثين؛ قدماء ومعاصرين، على ثلاث علامات، أوصلها أبو بكر محمد بن القاسم بن الأنباري إلى خمس عشرة علامة، حيث قال في باب تسمية علامات المؤنث وذكر ما يكون منها في الأسماء والأفعال والأدوات: «اعلم أنّ للمؤنث خمس عشرة علامة: ثمان منها في الأسماء، وأربع في الأفعال، وثلاث في الأدوات. فأما اللاتي في الأسماء فالألف المقصورة الممالة إلى الياء، كقولك: ليلي وسلمي وسعدى. والألف الممدودة، كقولك: حمراء وصفراء، والسراء والضراء. والتاء، كقولك: أُخت وبنت» (ابن الأنباري، أبو بكر، ١٩٨١م، ج: ١، ١٧٦).

وقد قلل إبراهيم السامرائي من أهمية الألف المقصورة باعتبارها علامة للتأنيث، حيث حددها بقوله: «غير أن الألف المقصورة للتأنيث لا تكون في الوصف إلا في مؤنث "أفعل" مفيدة التفضيل نحو: أفضل وفُضلي، وأعلى وعليا، وأقصى وقُصوى» (السامرائي، ١٩٨٨م: ٣٥).

ويعبر أبو البركات ابن الأنباري عن تاء التأنيث بهاء التأنيث. يقول: «والهاء كقولك: طلحة وحمزة، وقائمة وقاعدة، وهي تكون هاءً في الوقف» (ابن الأنباري، أبو البركات، ١٩٧٠م، ج: ١، ١٧٧) (٢). إن اعتبار الهاء علامة لتأنيث في أمثلة لم ترد فيها، بل وردت فيها التاء، وتقيدها في الوقت نفسه بكونها هاءً عند الوقف عليها يُعد تناقضاً، إذ كان يمكنه أن يقول التاء الموقوف عليها هاءً.

ولإبراهيم أنيس في الوقف على التاء القصيرة المتطرفة أو التاء المربوطة وصيرورتها هاءً رأيٌ يختلف عما يراه النحاة فيقول: «وليس هذه الظاهرة في الحقيقة قلب صوت إلى آخر، بل هي حذف الآخر من الكلمة؛ وما ظنه القدماء «هاء» متطرفة هو في الواقع امتداد في التنفس حين الوقوف على صوت اللين الطويل، أو كما يسمى عند القدماء ألف المدّ. وهي نفس الظاهرة التي شاعت في الأسماء المؤنثة المفردة التي تنتهي بما يسمى بالتاء المربوطة، فليس يوقف عليها بالهاء كما ظن النحاة، بل يحذف آخرها، ويمتد التنفس بما قبلها من صوت لين قصير (الفتحة)، فيخيل للسامع أنها تنتهي بالهاء» (أنيس، ١٩٩٢م: ١٣٦).

ويطالعنا محمد الأنطاكي برأي آخر حول علامات التأنيث (التي يسميها علامات الجنس)، فيُعطي للعلامة بعداً آخر غير التأنيث. يقول: «كثيراً ما تكون علامة الجنس هي المميّز الوحيد الذي يملكه هذا الاسم، بحيث إذا سقطت هذه العلامة فقد الاسم معناه تماماً، أو تحوّل إلى معنى آخر؛ انظر إلى الكلمات الآتية: (داهية - مصيبة - نازلة - نائبة...) تجدها كلّها تحمل علامة التأنيث، وتجدها كلّها بمعنى البلاء. حاول الآن أن تنزع علامة التأنيث من كلّ منها، وستجد أنّها فقدت معناها وتحوّلت إلى معنى آخر: فالداهية هو الرجل المتصف بالدهاء، والمصيب هو ضد المخطئ، والنازل ضد الصاعد، والنائب كل من ينوب عن غيره في أمر من الأمور» (الأنطاكي، ١٩٦٩م: ٢٧٤).

هذه النظرة المتقدمة إلى علامات التأنيث يمكننا تعميمها على بقية أنواع المؤنث (٣)؛ حقيقياً كان أو غير حقيقي، من قبيل نعجة، حنطة، عبوة، حظوة، رمضاء، ليلي، حمزة، عبرة وعبرة، أسامة وقسورة (من أسماء الأسد)، وغيرها كثير. فبعد حذف علامة التأنيث منها يبقى من الكلمة ما يلي: نعج، حنط، عبو، حظو، رمض، ليل، حمز، عبر وعبر، أسام وقسور، وهو يختلف عن أصله اختلافاً كبيراً.

ويتحدث أبو البركات عن علامات التأنيث التي تلتحق الأدوات فيقول: «وأما اللاتي في الأدوات فالتاء كقولك: رُبّت رجلٍ ضربتُ، وقمّتُ ثمّتُ قعدتُ» (ابن الأنباري، أبو البركات، ١٩٧٠م، ج: ١، ١٧٧).

ولا أدري ما الدليل على اعتبار هذه التاء علامة تأنيث وهي، في الاستعمال، تأتي مع المذكر والمؤنث على السواء؟ فقد اعتبروا رُبَّتْ تأنيثاً لِرُبِّتْ، تقول: رَبَّتْ رَجُلٌ وَرَبَّتْ امْرَأَةٌ، أما قول محقق الكتاب، في الهامش: "التاء لحقت (رُبَّتْ) للإيدان بأنَّ مجرورها مؤنثٌ" تعليقاً على بيت الشاهد: (ماويّ ياربّنا غارة // شعواء كالذعة بالميسم)، فهو مردود بمثال المصنّف أعلاه (رُبَّتْ رَجُلٌ ضَرِبْتُ). أو أنّها تختصّ بالأفعال، كقوله: قَمْتُ ثُمَّتَ قَعْدْتُ، إذ لا فرق بين هذا القول وقولنا: قَمْتُ ثُمَّتَ قَعْدْتُ، ولا يشفع لها اختصاصها بالأفعال في حالة التأنيث (كما قال في هامش رقم ۲)، ص ۱۷۸) فذاك أمر آخر. قال في اللسان: «وُثِّمَ وَوُثِّمَتْ وَوُثِّمَتْ: كلّها حرف نسق... والعرب تزيد في ثَمَّ تاءً» (ابن منظور، ۱۹۹۹م، ج ۲: ۱۳۲). وقال في المعجم الوسيط: «(ثُمَّ): حرف عطف يدلّ على الترتيب مع التراخي في الزمن ... وتلحقه التاء فيقال ثُمَّتَ، ويوقف عليها بالتاء» (مجمع اللغة العربية، ۲۰۰۴م: ۱۰۱). فقد نصّ صاحب اللسان على زيادتها واعتبرها المعجم الوسيط ملحقه بثَمَّ وما نصّ على تأنيثها.

ولم يحالف إبراهيم السامرائي التوفيق حينما اعتبر خلوّ بعض صفات المؤنث من علامات التأنيث دليلاً على أنّ المذكر أصل والتأنيث بالعلامة طارئ عليه، وقد فاتته أنّ تلك الصفة الخالية من علامات التأنيث هي صفة لمؤنث وليس لمذكر، ولا أدري ماذا سيقول حول صفات المذكر التي لحقتها علامات التأنيث وهي أكثر من أن تحصى. يقول: «وكنّت قد قدمت في هذا البحث ما يومئ إلى قدم المذكر وسبقه، والمراد بالمذكر أن يعرى الاسم من العلامة، وكان حاجة المعربين دفعتهم إلى بيان الفرق فلزمت العلامة لتقرّر للمؤنث حقيقته، فالتأنيث بالعلامة طارئ في العربية كما هي الحال في اللغات السامية كما سنرى. وعلى هذا نستطيع فهم كثير من أبنيتهم التي عريت عن العلامة، ومن ذلك ما جاء من نعوت المؤنث...» (السامرائي، ۱۹۸۸م: ۳۷). والمقصود بتلك النعوت التي خلت من العلامة نعوت المؤنث التي جاءت على وزن فاعل، كأمراة طالق وحائض، أو على وزن فعول كأمراة صبور أو على وزن فاعيل كأمراة قتيل أو على وزن مفعال كأمراة معطار وغير ذلك.

وقد علّق محمد ضاري حمادي على تعريف الزمخشري للمذكر والمؤنث، أنّ المذكر ما خلا من علامات التأنيث الثلاث والمؤنث ما وجدت فيه إحداهن (انظر: الزمخشري، ۲۰۰۴م: ۱۸۷)، حيث قال: «وهذا قول لا يؤخذ على إطلاقه؛ فقد بقيت العلامة رمزا شكليا في كثير من ألفاظ العربية لا أثر له في تحديد المؤنث وتشخيصه؛ فلا يكون غيابها دليلاً على التذكير، ولا يكون وجودها دليلاً على التأنيث. فالمؤنثات الحقيقية، مثلا، لا تحتاج إلى العلامة كي تُعرّف وتميّر، فلا يختلف اثنان في هذا ما دام المذكر الحقيقي المقابل لذلك المؤنث واضحا معروفا، نحو عنز ويقابلها المذكر تيس، وأتان ويقابلها المذكر حمار، وعنق ويقابلها المذكر جدي، ورخل ويقابلها المذكر حمل» (حمادي، أبريل ۱۹۸۲م: ۲۹۷). لكنه لم يذكر المؤنثات الحقيقية من الإنسان، وكأنه يستثنيها.

ويستطرد في موضع آخر من بحثه قائلاً: «ومن الحالات التي تُظهر شكلية العلامة وعدم مجيئها فاصلاً بين المذكر والمؤنث لحقوقها لأسماء كثيرة مشتركة بين المذكر والمؤنث؛ فالسخلّة، والبهمّة، والجداية، والعسبارة (ولد الضبع من الذئب) ... كلّها للمذكر والمؤنث على حد سواء» (المصدر نفسه: ۳۱۳).

ولإبراهيم السامرائي رأي جدير بالاهتمام مبني على القوانين الصوتية للغة، حيث يؤكّد أنّ علامات التأنيث يتم حذفها لفظاً وإبقاء الفتحة التي قبلها. يقول: «وعلامات التأنيث في العربية كعلامة التأنيث في اللغات السامية تقضي أن يكون ما قبلها مفتوحاً. وإذا كانت الهاء لا تنطق إلا إذا صارت تاءً في درج الكلام، فإنّ العلامة التي تجمع بين العلامات الثلاث هي الفتح في آخر الاسم. وإذا علمنا أن الناس يتفاوتون في مظل الفتح في آخر الاسم أو في أوله أو حشوه، فإننا

نستطيع أن نقول: إن الألف المقصورة تتولد من مطل الفتحة الأخيرة إلى قدر معين فتتولد الألف المقصورة، وحيث اكتسبت هذا القدر من المطل رُسمت ألفاً، وقد يذهب المعرب في المطل قدراً أطول مما كان في الألف المقصورة فيصير منها إلى الألف الممدودة، وليست الهمزة إلا صوتاً يؤتى به للوصول بالمطل إلى حد معين» (السامرائي، ١٩٨٨م: ٣٤-٣٥).

إذا سلّمنا بأنّ علامة التأنيث الأولى في العربية، التاء القصيرة المتطرفة أو التاء المربوطة، في حالة الوقف عليها لا تصير هاءً، كما قال النحاة، بل يتم حذفها، كما قال إبراهيم أنيس، فإنّ رأي إبراهيم السامرائي هذا توغّل أكثر ليُزيل علامتي التأنيث الباقيتين؛ إذ إنّ الألف المقصورة والممدودة لا تعدوان أن تكونا مطلاً للفتحة في آخر الكلمة تختلف شدّته وليستا علامتي تأنيث.

أريد أن أصل من خلال هذا التمهيد إلى أنّ ما يدلّ على تأنيث المؤنثات المشتقة التي تحوّلت إلى أسماء ليس هو العلامة، بل الاصطلاح ولناخذ مثالا على ذلك؛ فمرة أقول هذه امرأة كريمة، ومرة أقول جاءت كريمة من السوق، فهل هناك فرق بين الحملتين؟ طبعاً الفرق واضح بينهما، فالأولى صفة للمرأة والثانية اسم لها، أي اصطلاحنا على الثانية أن تكون دالاً على ذات مؤنثة (امرأة)، بينما الأولى دال على معنى مجرّد تلحقه التاء إن دلّ على مؤنث ولا تلحقه إن دلّ على مذكر. فكما أنّنا اصطلاحنا على أنّ علامة التأنيث الأولى في العربية (التاء) في رابطة ليست للتأنيث، فكذلك اصطلاحنا على أنّ الذي دلّنا على تأنيث كريمة ليس هو التاء، بل الاصطلاح، إذ ليس هناك فرق بين المؤنث المعنوي وغيره، بل المؤنثات متساوية من هذه الناحية.

٢-٢. المباحث التطبيقية

١-٢-٢. أصل التذكير والتأنيث

علل عصام نور الدين التذكير والتأنيث بقوله: «فالتذكير في اللغة... يفيد القوة والشجاعة والألفة والإباء، بينما يفيد التأنيث السهولة واللين والإنابت... إنّ العربي أطلق الألفاظ المذكرة على كلّ ذي قوّة وشجاعة وإقدام... بينما أطلق على الأنثى ما يعتقده سهلاً وليّناً وخصباً» (نور الدين، ١٩٨٨م: ١٤٨).

وهذا الرأي يرفضه واقع اللغة؛ لأنّه أولاً غير منطقي في الوضع، فلماذا نسّمى هذا الشيء كرسياً وذاك جداراً وهذا بيتاً وتلك بقرة ولا نخلط بين المسمّيات؟ وثانياً لأنّ المؤنث اللفظي مذكر في الواقع، وثالثاً لأنّ المؤنث المجازي لا يخضع لهذا التفسير؛ فالشمس مؤنثة وهي أكبر جرم سماوي، والقمر جرم سماويّ صغير مذكر تابع للأرض المؤنثة التي تفوق حجمه بستة أضعاف. والملاحظ على اللغات التي تفتقر إلى صيغة المخصوص (المذكر والمؤنث) أو تستخدمها بشكل محدود أنها تفتقر إلى صيغة المثنى كذلك.

ولم يحالف العيسى الصواب في حكمها: «فما اقترب في شكله، أو صفته، أو وجدت قرينة تربطه بالأنثى الطبيعية اعتبروه مؤنثاً»، رغم أنها أصابت في نسبتها التأنيث المجازي إلى «تصورات الشعوب». وقد غالطت عندما أطلقت الكلام على عواهنه وجاءت بشواهد قرآنية. قالت: «فإن الأمم اختلفت في التأنيث المجازي، فنجد ألفاظاً يجوز فيها التأنيث والتذكير في آن، مثل الريح. قال تعالى: (ولسليمان الريح عاصفة) (الأنبياء: ٨١). وقال تعالى: (ريح عاصف) (يونس: ٢٢)» (العيسى، يونيو ٢٠١٣م: ٥٦). فهل الشواهد القرآنية شواهد على الأمم الأخرى؟

كما أنّ ابتهاج البار لم تفلح في نسبة التصنيف الجنسي في اللغة العربية وانقسام الكلمات إلى مذکر ومؤنث إلى الإنسان العربي وطبيعة حياته وتقاليدہ، حيث قالت في مقارنتها بين العربية والإنجليزية في هذا المجال: «... دقة التقسيم والتصنيف في العربية، إذ لا نجد ما يسمّى بالجنس المحايد كما هو الحال في الإنجليزية، كما لا توجد مفردات يستوي فيها التذكير والتأنيث إلا بعض الأوزان المحدودة والمحصورة في صيغ معدودة، ولعل ذلك يكشف عن أهمية التصنيف الجنسي لدى العربي الذي تحتمّ عليه حياته الاجتماعية وموروثاته الفكرية وعاداته وتقاليدہ القبلية أن يحدّد بدقّة جنس كل مفردة وكلمة، بل حتى كل عضو من أعضاء جسده» (البار، ۲۰۱۴م، منتدى مجمع اللغة العربية).

أقول: ولو سلّمنا بذلك لما اختلفت العرب في تذكير كلمات وتأنيث أخرى، فاللغة، بشكل عام، غير خاضعة لقوانين المنطق في الوضع، فإذا سأل أحدهم: أيّ تسمية أصحّ، قول العربي كرسى، أو قول الفارسي صندلي، أو قول الإنجليزي chair، فما عسانا نجيبه؟ لو كانت المسألة تتعلق بالمنطق لتساوت اللغات في نظرتها كما تساوت البديهيات. المسألة لا تتعلق بالإنسان، فليس العرب أفضل من سواهم. قال رسول الله (ص): (إن ربكم واحد، وإن أباكم واحد، ودينكم واحد، ونيبكم واحد، ولا فضل لعربي على عجمي، ولا عجمي على عربي، ولا أحمر على أسود، ولا أسود على أحمر، إلا بالتقوى) (الري شهري، ۲۰۰۱م، ج ۴: ۳۶۲۹- نقلاً عن: كنز العمال: ۵۶۵۵).

المسألة تتعلق باللغة نفسها. قال تعالى: (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ) (الروم: ۲۲). نعم، هكذا شاء الله تعالى للألسنة أن تختلف وتختلف بذلك خصائصها؛ فكما أنّ البشر اختلفوا من حيث القابليات فسما من بينهم أفراد فصاروا أنبياء، وسما من بين الأنبياء أفراد فكانوا مرسلين، وسما من بين المرسلين محمد بن عبد الله صلّى الله عليه وآله فكان سيد المرسلين وخاتمهم وكذلك دينه؛ كذلك انفردت لغات فسمت على غيرها من اللغات بما توفّر فيها من خصائص وميزات، وكانت اللغة العربية من بين تلك اللغات السامية، ثم استطاعت أن تبرز أخواتها وجميع اللغات وتتفوق عليها كي تكون وعاء مناسباً لمعجزة الباري تعالى الخالدة، القرآن العظيم، وليقوم القرآن بحفظها وتقويتها وتوسيعها، حيث انبهر العرب بكلمات القرآن وآياته ولم يقدر أحد منهم على مجاراتها أو الإتيان بمثلها، فلم يملكو سوى الاعتراف بضعفهم أمامها والإذعان بتسليمهم في مقابلها. وليس من باب الصدفة أن يكون القرآن مصدر علوم اللغة العربية، فضلاً عن العلوم الدينية. فهل من بين الكتب السماوية قبل القرآن كتاب أثر في اللغة التي نزل بها كما فعل القرآن الكريم في اللغة العربية؟ لقد صارت اللغة العربية خالدة بخلود القرآن الكريم الذي شرفها.

۲-۲-۲. الواقع اللغوي

إننا لو استقرنا المذکر والمؤنث الحقيقيين في العربية لوجدنا أنّ الذي يدلّ على تذكير كلمة أو تأنيثها ليس العلامة، بل هو الوضع ولا غير، حيث انتقت اللغة كلمات فجعلتها مذكرة وانتقت أخرى فجعلتها مؤنثة، وهذا يصدق على الحقيقي والمجازي على اعتبار القياسي تابعاً لهما. فإذا كان المذکر بسبب الشهرة وشيوع الاستعمال لا يحتاج إلى علامة لفظية تُزاد على صيغته لتدلّ على تذكيرها وتذكير صاحبها فلماذا نرى تاء التأنيث إذن في أسماء خاصة بالذكور؟ فالشائع أنّ حمزة وعروة وعيينة وما شابهها هي أعلام لمذكّرات، رغم وجود علامة التأنيث فيها، ورغم أننا نعتبرها مؤنثات لفظية. وفي المقابل، إذا كان المؤنث يحتاج إلى علامة لفظية ظاهرة تُزاد على صيغته، لتدلّ على تأنيثها

وتأنيث صاحبها، وهي تاء التأنيث المتحركة، أو ألف التأنيث بنوعيهما: المقصورة والممدودة، فلماذا استثنينا المؤنث المعنوي، مثل: زينب، وسعاد، وإلهام، وصباح وأمثالها من ذلك القانون، وأضفنا قيداً بديلاً يقول: تكون علامة التأنيث ملحوظة وذلك بأسلوبين: الأول ظهورها عند التصغير والثاني عود الضمير عليها، أو نعتها، أو الإشارة إليها (حسن، ١٩٧٦م، ج٤: ٥٨٥)؟ من أين نعرف أنّ كلمة عُيْنَة هي اسم لمذكر رغم كونها تصغيراً لكلمة عين المؤنثة، أو أنّ مدلول كلمة أسماء هو مذكر (أسماء بن خارجة) أو مؤنث (أسماء بنت عميس)؟ لماذا نكتفي بالشيوع في تحليل تذكير المذكر ونلجأ للعلامات في تحليل تأنيث المؤنث؟ فلماذا يقتصر الشيوع على المذكر دون المؤنث؟ فهل احتاجت كلمات، من قبيل: «زينب، وإلهام، وسعاد، وأتان وفرس»، وغيرها من المؤنثات الحقيقية المعنوية إلى علامات تميّزها عن المذكر؟

لو أنّ النحاة واللغويين ممن عمل على هذه المسألة قاموا باستقراء الظواهر اللغوية ووصفها دون تفتينها ثم ركزوا اهتمامهم على ما يقبل القياس منها ولم يقوموا بخلط الأوراق فيها لوصلت لنا مادة لغوية عالية الجودة والتصنيف قليلة الاستثناءات والشواذ.

لقد كانت للمبرّد نظرة ثابتة في هذه المسألة، حيث اعتبر الصيغة اللغوية مجزية للتفريق بين المذكر والمؤنث، لكنه لم يصرح بالاستغناء عن علامة التأنيث في المؤنث الحقيقي. يقول، بعد ذكره علامات التأنيث: «فأما ما كان من غير الفعل (٤) فجانز أن يكون مؤنثه من غير لفظ مذكّره، وذلك قولك: "أتان" و"حمار"، و"جدي" و"عناق"، و"رخل"، وهي الأثني من أولاد الضأن، و"حمل". فقد صار هذا المؤنث، بمخالفته المذكر، معروفاً يُغني عن العلامة» (المبرّد، ١٩٧٠م: ٨٤).

وقد فرّق محمود إسماعيل عمّار بين المذكر والمؤنث بوحدة من ثلاث طرق: الوضع أو التحوير أو العلامة. قال: «والتأنيث في اللغة العربية، إما بالوضع: كزينب وسعاد، وسماء وناق وهدى ونحوها، وإما بالتحوير، كقولنا: زيد يكتب، وهند تكتب، وإما بإضافة علامة تنقل الفعل أو الاسم من التذكير إلى التأنيث، كقولنا: أكبر وكبرى، وأحمر وحمراء، ومسافر ومسافرة، وجاء الطالب وجاءت الطالبة، وهذا مجتهد وتلك مجتهدة» (عمّار، ٢٠٠١م: ١٠٦). فقد ذكر المؤنث الحقيقي المعنوي لخلوه من علامات التأنيث والمؤنث المجازي ولم يذكر المؤنث الحقيقي اللفظي، فلم يتعرّض له بصراحة ولم ينفِ العلامات التي اعتبرها النحاة علامات لتأنيث تلك الأسماء كما فعلنا في هذا البحث. ونحن، إذ نتفق معه حول الوضع بالنسبة للمؤنث الحقيقي والمجازي، رغم أنّه لم يكن متكافئاً، لأن بحثه لم يسر في هذا الاتجاه، لا نتفق معه حول كون صيغة «تكتب» محرّرة عن صيغة «يكتب»، إذ إنّ أصل الفعل هو «كتب» مجرداً عن أية دلالة، وهذه صيغة عامة، يستوي فيها المذكر والمؤنث، فإذا أردناها للمذكر المفرد مقترناً بالزمن الماضي قلنا: «كُتِبَ»، أي استفدنا من الصيغة العامة؛ وإذا أردناها للمؤنث المفرد مقترناً بالزمن الماضي قلنا: «يكتب»، أي بإضافة تاء إلى أول الصيغة العامة؛ وإذا أردناها للمؤنث المفرد مقترناً بالزمن الحاضر قلنا: «يكتب»، أي بإضافة ياء إلى أول الصيغة العامة؛ وهناك علامات أخرى تُضاف للصيغة العامة لأغراض أخرى مختلفة. فهل قمنا بالتحوير هنا؟ واللطيف هنا أنّ محمود إسماعيل عمّار يعتبر «هند تكتب» تحويراً لـ «زيد يكتب»، بينما يعتبر تأنيث «أكبر وكبرى، وأحمر وحمراء» قد تمّ بإضافة علامة نقلت الاسم من التذكير إلى التأنيث، ولو كان هذا الكلام صحيحاً لقلنا: أكبر

وأكبرى وأحمر وأحمرء، ولو أنه اعتبر هذا الأمر تحويراً، إذ نقلنا الصفتين من أفعال إلى فُعلَى وفَعلاء، لكان دقيقاً في كلامه.

إنّ اعتبار علامة التأنيث ملحوظة يعود بنا إلى الوضع أو التواضع في اللغة، فلماذا لم نعتبر الألف المقصورة أو الممدودة في (موسى وزكريا، أو زكرياء، وعادياء(۵)) علامة تأنيث، بينما اعتبرناها كذلك في (سلمى ودنيا، وليلى وعذراء)؟

ولا يفوتنا هنا أن نشير إلى سؤال مهم يُطرح في هذا المجال، وهو: هل علامات التأنيث التي لحقت المؤنث هي من أصل الكلمة أو هي مزيدة عليها فإذا حُذفت تحولت الكلمة إلى مذكر حسب قانون أنّ المذكر أصل والتأنيث يخرج من التذكير؟

لقد رأينا في ما سبق أنّ النحاة اعتبروا علامات التأنيث زائدة تُزاد على المذكر فقالوا إنّ المؤنث «يحتاج إلى علامة لفظية ظاهرة أو مقدرّة (ملحوظة) تُزاد على صيغته، لتدلّ على تأنيثها وتأنيث صاحبها، وهي تاء التأنيث المتحركة، أو ألف التأنيث بنوعيتها: المقصورة والممدودة». ويعني ذلك أنّ الكلمة ستحوّل إلى مذكر لو تمّ حذف علامة التأنيث. لكنّ هذا الأمر لا يصدق على المؤنث الحقيقي، حيث تكون علامة التأنيث من أصل الكلمة. فإننا ما وجدنا من الرجال العرب من تسمّى باسم (فاطم) و(ليل) و(لمي)، بعد حذف علامة التأنيث من مؤنثاتها: فاطمة، ليلي، لمياء.

قال ابن يعيش، في ردّه على الزمخشري عندما اعتبر الياء في (هذي) علامة على التأنيث: «فأما الياء في (هذي) فليست علامة على التأنيث كما ظنّ، وإنما هي عين الكلمة والتأنيث مستفاد من نفس الصيغة» (ابن يعيش، ۲۰۰۱م، ج ۳: ۳۵۶). وهذا الذي ذكره ابن يعيش يجب أن يكون قانوناً لغوياً؛ أته إذا كان الحرف من أصل الكلمة فإته لا يمكن اعتباره علامة على التأنيث، أو إذا كان التأنيث مستفاداً من الصيغة فلا تحتاج الكلمة إلى علامة لتدلّ على تأنيثها. فحذف التاء في الترخيم لا يحوّل الاسم المرخّم إلى مذكر، حيث لا يؤثر وجود التاء وعدمها على كون الكلمة مؤنثة كما هي الحال في المؤنث المعنوي؛ إذ إنّ تواضع العرب على اعتبار كلمة مؤنثة كافٍ لاعتبارها مؤنثة ولا تحتاج إلى علامة؛ إذ «لا يدخل تأنيث على تأنيث» (حمادي، أبريل ۱۹۸۲م: ۳۰۸).

يؤيد ما ذهبنا إليه ما نصّ عليه ابن التستري، وهو عدم وجود قاعدة مطّردة في التأنيث والتذكير، إذ يذكر استثناءات لما ذكره النحويون من القواعد للمذكر أو المؤنث على السواء. يقول: «ليس يجري أمر المذكر والمؤنث على قياس مطّرد، ولا لهما باب يحصرهما، كما يدّعي بعض الناس، لأنهم قالوا: إنّ علامات المؤنث ثلاث: الهاء في قائمة وراكبة، والألف الممدودة في حمراء وخنفساء، والألف المقصورة في حُبلى وسكرى». ويستطرد: «وهذه العلامات بعينها موجودة في المذكر؛ أمّا الهاء ففي مثل قولك: رجلٌ باقعةٌ ونسابةٌ وعلامةٌ وربعةٌ، وراويةٌ للشعر، وصرورةٌ للذي لم يحجّ، وفروقةٌ للجان، وتلعابةٌ، وضحكةٌ وهمزةٌ ولمزةٌ... وأمّا الألف الممدودة، مثل: رجلٌ عيياء، وطباقاء، وبُسْرُ قريثاء... وبركاء للشديد القتال، ورجلٌ ذو بزلّاء إذا كان جيد الرأي. وأمّا الألف المقصورة ففي مثل: رجلٌ خُثى، وزبَعْرَى للسنّي الخلق، وجملٌ قَبَعْرَى إذا كان ضخماً شديداً». ويقول في الصفحة التالية: «ووصفوا أنّ المذكر هو الذي ليس فيه شيء من هذه العلامات، مثل زيد وسعد. وقد يوجد على هذه الصورة كثير من المؤنث مثل هند ودعد، وأتان ورخل وعنز، وكثف ويد ورجل وساق وعناق» (انظر: ابن التستري الكاتب، ۱۹۸۳م: ۴۷-۴۹). ويصل إلى هذه النتيجة، وهي أنه: «ليس يجب الاشتغال بطلب علامة تميّز المؤنث من المذكر إذا كانا غير منقاسين، وإنما يُعمل فيهما على الرواية، ويُرجع في ما يجريان عليه إلى الحكاية» (المصدر نفسه: ۵۶).

وبعد حديث طويل عن علامات التأنيث وعدم اطرادها، قال حمادي: «على أنّ ألفاظاً كثيرة لا تتطلب شيئاً من هذا الجهد أو المتابعة، وهي ألفاظ المؤنث الحقيقي من الإنسان والحيوان، حيث المذكر بين والمؤنث بين وليس هناك ما يدعو إلى إحضار النصوص أو تقديم البراهين» (حمادي، أبريل ١٩٨٢م: ٣١٦).

وهناك من الباحثين المعاصرين من فرّق بين المؤنث الحقيقي والمؤنث المجازي بكون تأنيث الأول طبيعياً وتأيّث الثاني وضعياً اصطلاحياً. قال عمّر بوبشار: «وعليه فهناك ما يستحق التذكير والتأيّث «بالطبع» وهو الإنسان والحيوان، وهو: الحقيقي، لاشتماله على عضو التذكير أو التأنيث، وهناك ما يستحق التذكير والتأيّث «بالوضع» والاصطلاح، ويكون في غير الإنسان والحيوان، كالجملات والمعاني وغيرها» (بوبشار، مارس ٢٠١٢م: ٢٣).

إنّ الذي يهمنا، هنا، هو تصرّف اللغة مع تلك المؤنثات ونظرتها لها، بغضّ النظر عن كونها حقيقية أو مجازية. فلو كان هذا القانون الذي وضعه السيد عمّر بوبشار صحيحاً لما كانت هناك استثناءات من ناحية الدال، أي اللفظ، ولا من ناحية المدلول، أي المعنى. فالمؤنث المعنوي مذكر لفظاً والمؤنث اللفظي مذكر دلالة. ولو كان هذا القانون صحيحاً، على إطلاقه، لما كانت لدينا حيوانات لم تفرق اللغة بين مذكراتها ومؤنثاتها، رغم أنها مما يستحق التذكير والتأيّث «بالطبع»، كابن عرس وابن آوى والحمامة والجرادة وابن اللبون والحبارى وغيرها.

وقد أشار أحد الباحثين إلى أنّ المؤنث قد تمّ إيجاده عن طريق الوضع اللغوي كالمذكر، ثم استثنى بأنّ العربية قد تلجأ إلى العلامات. قال: «إنّ هذا البحث، وقد سار هذا الشوط، ينتهي إلى أنّ العربية سلكت في إيجاد التذكير والتأيّث المسالك المناسبة لطبيعة الوضع اللغوي. فقد خصّصت المذكر بألفاظ موضوعة وضعاً، كما يُدع أي لفظ آخر إبداعاً لإطلاقه على أحد المسميات، ثم خصّصت المؤنث بلفظ خاص به لا علاقة له بلفظ المذكر، بل أطلقته بطريقة الوضع اللغوي أيضاً. فإن لم تستخدم هذا الأسلوب، لجأت إلى أسلوب آخر يقوم على الاعتماد على اللفظ المذكر في صنع اللفظ المؤنث، وذلك بالحاق علامة التأنيث باللفظ المذكر، وهو شائع في الصفات، قليل نادر في الأسماء» (حمادي، أبريل ١٩٨٢م: ٣٢٨).

وهكذا نرى أنّ حمادي قد قدّم لنا نظرة شاملة للتذكير والتأيّث في العربية، لكنها غير دقيقة؛ إذ لجأ إلى الاستثناء، وقسم المؤنث إلى نوعين: بالوضع، مثل أتان، وبالعلامة مثل ناقه، وكان المفروض به أن يفصل المؤنث الحقيقي الذي يعتمد على الوضع فحسب عن غيره المتذبذب بين الوضع والعلامة.

قال جلال الدين السيوطي في باب (ذكر الأسماء التي تقع على الذكر والأنثى وفيها علم التأنيث): «قال ابن قتيبة: من ذلك السخلة وهي ولد الغنم ساعة يوضع، والبّهمة، والجداية وهو الرشاء، والعسبارة ولد الضبّ من الذئب، والحية؛ تقول العرب حية ذكر، والشاة أيضاً، والثور من الوحش، والبطّة، وحمامة، ونعامة؛ تقول: هذه نعامة ذكر. قال: وكلّ هذا يُجمّع بطرح الهاء، إلاّ حية فإنّه لا يُقال في جمعها حيّ. انتهى. وقال في الصحاح: دجاجة، للذكر والأنثى، لأن الهاء إنما دخلته على أنه واحد من جنس، مثل: حمامة وبطة. قال: وكذلك القبجة للذكر والأنثى من الحجل، والنحلة، والدزاجة، والجرادة، والبومة، والحبارى، والبقرة؛ كلها تقع على الذكر والأنثى» (السيوطي، ١٩٨٦م، ج ٢: ٢٢٣).

والملاحظ على الأسماء المذكورة أمران: الأول أنها موضوعة للذكر والأنثى، أي يستويان فيها رغم وجود التاء أو الهاء في آخرها، والثاني أنها تنتمي لأسماء الجنس الجمعية، والدليل على ذلك قوله: «وكلّ هذا يُجمّع بطرح الهاء، إلاّ حية فإنّه لا يُقال في جمعها حيّ». نعم، تُجمّع الحية على حيّات، إذ ليست من أسماء الجنس الجمعية كالجرادة

والبقرة والنحلة، فجمعها، على التوالي: جراد وبقر ونحل. وهناك من اعتبر هذا الجمع ذكراً للأثني، فقال: «ويقولون: رأيتُ جراداً على جرادة وحماماً على حمامة، يريدون ذكراً على أثني» (الفراء، ۱۹۸۹م: ۶۱). والواقع أنّ اعتبارها للجمع بتجريدتها من الهاء أو التاء أمر مسلّم به، لكنّ اعتبارها مفرداً مذكراً يتناقض مع اعتبارها جمعاً، إذ يجب أن نبحث لها عن جمع، وبذلك نخرجها من دائرة اسم الجنس الجمعي، بل قد نضطرّ لإزالة باب الجنس الجمعي من النحو.

إنّ مسألة التذكير والتأنيث في العربية، في كثير من الكلمات، هي مسألة اعتبارية أو جدلية لا تتعدى أن تكون أسلوباً من الأساليب اللغوية لا أكثر ولا تخفي تحتها قيمةً معنوية أو دلالية أو فكرية. فجمع التكسير، عادة، تتم معاملته معاملة المفرد المؤنث رغم أنّ مفردة مذكّر. كما أنّ صفة (فعل) تستخدم للمذكّر والمؤنث على السواء، وكذا (فعل)، وغير ذلك من الأوزان التي ستأتي في محلها.

ومن الدراسات الحديثة دراسة بعنوان **ظاهرة التذكير والتأنيث بين المنطق العقلي وواقع اللغة** لفرهاد عزيز محيي الدين، قال فيها: «تعدّ ظاهرة التذكير والتأنيث من أولى الظواهر التي لا تسير وفق منطق عقلي في تصنيف الألفاظ، بل إن الواقع اللغوي يكشف أن لهذه الظاهرة منطقاً خاصاً لا يمكن إخضاعه للمنطق العقلي بأي شكل من الأشكال» (۶) (محيي الدين، ۲۰۰۸م: ۸۹).

فقد حاول محيي الدين تركيز اهتمامه على دعم فكرته لإثبات أنّ المنطق الذي تسير عليه اللغة العربية في مسألة التذكير والتأنيث ليس منطقاً عقلياً وحاول أن يرصد لفكرته هذه كثيراً من الشواهد التي تبين هفوات اللغويين في محاولاتهم تفسير الظواهر اللغوية حسب قوانينهم التي وضعوها للمسألة. وهذا جهد يُشكر عليه، لكن الملاحظ أنّه لم يتكل على بنات أفكاره في دعم فكرته تلك، بل كانت جميع الأفكار التي طرحها والاعتراضات التي قام بها منقولة عن الآخرين، ومع ذلك كانت تفوته بعض الأمور أحياناً، من ذلك اعتراضه على شاهد حول حذف تاء التأنيث من الفعل الذي فاعله ضمير يعود على مؤنث، حيث قال: «ومن تلك الأمثلة التي تتجلى فيها عدم معرفه النحاة بواقع هذه الظاهرة ما ذكره في قول الشاعر: (فلا مزنةٌ ودقت ودقها // ولا أرضٌ أبقلَ إبقالها) يبدو أن خروج هذا الشاهد عن قاعدة اللغويين أدّى بهم إلى اللجوء إلى ساحة الضرورات لتأويل مثل هذه الأمثلة. والحقيقة أنه {ينقل عن كتاب اللهجات العربية في التراث لأحمد علم الدين الجندي قوله:} «لا ضرورة في مثل هذا، لأنّ الشاعر باستطاعته أن يقول ولا أرضٌ أبقلت إبقالها، بحذف الهمزتين ولا ينكسر البيت، فدل هذا على أنّ الصيغة في الشاهد لا ضرورة فيها وإنّما حذفت التاء من الفاعل لأنّ تأنيث الأرض ليس بحقيقي». وقد أدرك ابن كيسان (ت ۲۹۹هـ) أن ذلك "ليس بضرورة لتمكنه من أن يكون أبقلت إبقالها بالنقل" أي بنقل الهمزة إلى ما قبلها وإسقاطها. لذلك فما الذي يضطر بالشاعر إلى الخروج عن الأسلوب الصحيح إن لم يحقق له قيمة دلالية؟ ما لم يكن ذلك ظلاً لاستعمالات لهجية خاصة» (المصدر نفسه، ص ۸۹-۱۰۶).

وترد على هذا الكلام ملاحظات، منها أنّ تعليق الجندي على البيت لم يكن دقيقاً؛ إذ إنّ إسقاط الهمزتين وإبقاء التاء يخلّ بالوزن أو يكسر البيت، على حدّ تعبيره. ومنها تفسيره لقول ابن كيسان لم يكن دقيقاً؛ إذ إننا لا نقل الهمزة، بل ننقل حركتها للتاء بعد تسهيلها فيلثقي ساكنان؛ التاء والباء.

وهذا الشاهد هو من شواهد شرح ابن عقيل على ألفيه ابن مالك وقد أشار محقق الكتاب محمد محيي الدين عبد الحميد إلى هذه المسألة في هامش الكتاب، حيث قال، بعد أن أورد الشاهد: «ويروى *ولا أرضٌ أبقلت إبقالها* بنقل

حركة الهمزة من إبقالها إلى التاء في أبقلت وحينئذٍ لا شاهد فيه». ثم استطرد قائلاً: «ومثل هذا البيت قول الأعشى ميمون بن قيس: (فإمّا ترُبني ولي لِمّة // فإنّ الحوادثُ أودى بها)، ومحل الاستشهاد قوله أودى بها، حيث لم يُلحق تاء التأنيث بالفعل الذي هو قوله أودى مع كونه مسنداً إلى ضمير مستتر عائد إلى اسم مؤنث وهو الحوادث الذي هو جمع حادثة وقد عرفت أن الفعل إذا أسند إلى ضمير راجع إلى مؤنث وجب تأنيثه سواء أكان مرجعه حقيقي التأنيث أم كان مرجع الضمير مجازي التأنيث، وترك التاء حينئذٍ مما لا يجوز ارتكابه إلا في ضرورة الشعر، فلما اضطر الشاعر في بيت الشاهد وفيما أنشدناه من قول الأعشى على الرواية المشهورة حذف علامة التأنيث من الفعل) (ابن عقيل، ١٣٨٤ش، ج ٢: ٤٨٠-٤٨١).

فمحيي الدين، بدلا من أن يبحث عن الحل المناسب لمعالجة هذه المشكلة، نراه يكتفي بالإشارة إلى سلبيات هذه المسألة ليخلص بالنتيجة إلى القول: «صفوة القول أنّ هذه الظاهرة لا تسير وفق منطق عقلي مطرد في جميع اللغات التي تحاول تصنيف الألفاظ على وفق هذه الظاهرة من حيث الجنس؛ لأنّ هذه الظاهرة بنيت على فكرة ضيقة في تصنيف موجودات الكون، وهي الذكر والأنثى، ومن ثم عمّمت هذه الفكرة لتشمل ألفاظ اللغة جميعاً لذا ظهر ما يسمى بالمذكر والمؤنث المجازيين» (محيي الدين، ٢٠٠٨م: ٨٩). وهكذا نراه يستنتج بعد جهد جهيد أنّ ظاهرة التذكير والتأنيث في العربية التي تُعدّ مظهراً من مظاهر تكامل العربية ودقتها الفائقة هي «فكرة ضيقة».

إنّ عجزنا عن تفسير الظواهر اللغوية لا يعني بأي حال من الأحوال قصوراً في اللغة، بل هو قصور في فهمنا لتلك الظواهر وعجزنا فيها يجب أن نعترف به لا أن نلقي باللوم على اللغة التي شرفها الله تعالى من بين لغات العالم لتكون وعاءاً لمعجزته الخالدة القرآن الكريم، فالعربية باقية ما بقي القرآن والإسلام.

والواقع أنّ المطلوب منا نحن أن نوسّع من نظرتنا مبتعدين عن النظرة الضيقة؛ فليس النحاة، مهما سمّت منزلتهم، من يمثّلون العربية، ولا تفسيراتهم للظواهر اللغوية هي نهاية المطاف في دراسة العربية، فلا أحد يستطيع أن يدّعي أنه بلغ الغاية في فهم جميع بواطن اللغة وظواهرها؛ نعم، فلم نؤت من العلم إلا قليلاً، ومن ظنّ أنه علم فقد جهل. فلماذا نعتبر اختلاف القبائل في تذكير الألفاظ وتأنيثها؛ إذ نرى ما تؤنثه قبيلة تُذكره أخرى، لماذا نعتبر ذلك تناقضاً ولا نعتبره دليلاً على سعة العربية وتكاملها وقدرتها على استيعاب المتضادات والمتناقضات الظاهرية لتتوفّق بينها في نظام وانسجام؟ ألا نفتدي بعلماء العربية الذين حاولوا جمع ما تناثر من مفرداتها في معاجم وكتب فاعتبروا جميع لهجاتها لغات، أي فروعاً لها لا تفضل إحداها أخواتها إلا نسبياً أو ذوقياً كما يفهم من كلام ابن جني، حيث قال في باب اختلاف اللغات وكلها حجة: «اعلم أن سعة القياس تبيح لهم ذلك ولا تحظره عليهم ألا ترى أن لغة التميميين في ترك أعمال (ما) يقبلها القياس ولغة الحجازيين في أعمالها كذلك لأن لكل واحد من القومين ضرباً من القياس يؤخذ به ويخلد إلى مثله. وليس لك أن تردّ إحدى اللغتين بصاحبيتها لأنها ليست أحقّ بذلك منها؛ لكن غاية ما لك في ذلك أن تتخير إحداهما فتقويها على أختها وتعتقد أن أقوى القياسين أقبل لها وأشدّ أنساً بها. فأما ردّ إحداهما بالأخرى فلا» (ابن جني، ١٩٥٢م، ج ٢: ١٠).

لنسأل أنفسنا عن كيفية تعامل الإسلام، والرسول (ص) بالذات مع القراءات المختلفة للقرآن الكريم، فهل أجبرهم على قراءة واحدة أم أجاز لهم أن يقرؤوا حسب لهجاتهم؟ ألا ترى معي أنّ انعكاس هذه الظاهرة في القرآن الكريم هو

استجابة جميلة وفي محلها للواقع اللغوي؟ هل يتجرأ أحد على القول إن مجيء بعض الكلمات في القرآن الكريم، مذكرة حيناً ومؤنثة حيناً آخر، هو تناقض. كلاً وألف كلا، فهذه نظرة ضيقة، ويجب علينا أن نوسع نظرتنا للظواهر اللغوية اقتداءً بالقرآن الكريم الذي لا يأتيه الباطل لا من بين يديه ولا من خلفه.

وأحبّ هنا أن أشير إلى مسألة أخرى اعتبرها محيي الدين من المسائل التي أثرت سلبا على العربية، مشيراً إلى ذلك بشكل غير مباشر بقوله: «فما الذي يضطر بالشاعر إلى الخروج عن الأسلوب الصحيح إن لم يحقق له قيمة دلالية؟ ما لم يكن ذلك ظللاً لاستعمالات لهجية خاصة» (محيي الدين، ۲۰۰۸م: ۸۹)، فأقول: لولا تلك الجهود التي بذلها علماء العربية الذين قاموا بجمع ما تناثر من مفرداتها في معاجم وكتب لما عرفنا أنّ للسيف ۳۰۰ اسم وللأسد ۵۰۰ اسم في العربية، سمّها أنت مترادفات. من أين جاء هذا الغناء المعجمي لولا تلك اللهجات المتعددة التي أغنت العربية على مرّ التاريخ إلى يومنا هذا؟ ولأضرب لك مثلاً على ذلك كي تتضح الصورة لديك. لدينا في اللهجة العراقية ثلاث كلمات تدلّ جميعها على الغسل، هي: غَسَلَ، شَطَفَ، مَاصَ. وهي كلمات فصيحة تشاهدها في المعاجم القديمة والحديثة، وهي، أفعال ثلاثية مجردة كما ترى. وصحيح أنها تدل على الغسل، لكنّ الشطف يعني الغسل بالماء فقط، فيما يعني المَوْصُ الغسل السريع. لكننا لو رجعنا للمعجم الوسيط، مثلاً، لوجدنا معناها غسل، دون أي إشارة لمعانيها المستخدمة في اللهجة العراقية، فهلاً جاءت الفصحى إلى اللهجة لتتزوّد منها.

نتيجة البحث

تناولنا في هذا البحث مسألة التأنيث في اللغة العربية وما أحاط بها من ملاحظات. وارتأينا أن تتوحد النظرة إلى المذكر والمؤنث الحقيقيين، فيكون الوضع هو الذي يفرق بينهما، ويكون الشيوخ هو العلامة الدالة عليهما على السواء فلا يحتاجان إلى أي علامة أخرى. أما الحروف التي عدّها النحاة علامات للتأنيث في نحو: فاطمة، ليلى، إسرائ، فهي، في الواقع، من أصل الكلمة وليست زائدة عليها. كما أننا لو أخذنا تلك القاعدة الحديدية التي أخذها النحاة واللغويون عن سيبويه، ومفادها أنّ المذكر أصل والمؤنث فرع عليه، وأردنا تطبيقها على المذكر والمؤنث الحقيقيين لما صحّت ولظهرت لدينا أمور تنسف تلك القاعدة نسفاً. وحتى لو أخرجنا المؤنث المعنوي، رغم أنّه يحتل مساحة كبيرة من المؤنثات الحقيقية (۷)، فإنّ ما يبقى من المؤنث لا يحسن القياس على أغلبه، حيث هناك أسماء تنتهي بالتاء أو الهاء ولا مذكر لها من لفظها، من مثل: فاطمة، آسية، بثينة، سارة، بركة، رقية، مارية، أميمة. ولك أن تتخيل الأمر لو أننا أضفنا الأسماء التي تنتهي بالألف بنوعها: المقصورة والممدودة. فمن أين جاءت تلك القاعدة؟ أما المؤنثات المجازية فيقتصر الأمر فيها على السماع، إذ لا يوجد قانون يحكمها أو ضابطة تضبطها.

ويبقى القسم الأخير من المؤنثات، وهو المؤنثات القياسية التي تضبطها أوزان خاصة بها، وأكثر ما نراها في الصفات، حيث حرصت اللغة العربية على تقسيم تلك الأوزان بين المذكر والمؤنث بشكل عادل استناداً لطبيعتها اللغوية؛ فقد نرى أوزاناً خاصة بالمؤنث دون علامة تأنيث، وأخرى خاصة بالمذكر تلحقها علامة.

وفي نهاية المطاف، وبعد هذا الاستعراض السريع للمذكر والمؤنث في العربية، نصل إلى هذه النتيجة، وهي أنّ علامات التأنيث في الأسماء لا تلحق المؤنث الحقيقي اللفظي، ولا تلحق سوى المؤنثات القياسية، وأنّ المذكر والمؤنث في اللغة العربية يجسّدان طبيعة اللغة العربية أفضل تجسيد؛ فكما أنّ اللغة العربية لا تخضع لقوانين المنطق والفلسفة، كذلك المذكر والمؤنث لا ينتظمان في قوانين حديدية ولا تضبطهما ضوابط ثابتة.

ولا يعني ذلك أنّ المذكر والمؤنث في اللغة العربية عثيان لا ضابط لهما، بل هناك ضوابط وقوانين تحكمهما، بالضبط كما تحكم القوانين والضوابط والقواعد اللغة العربية نفسها، لكنّ تلك القوانين والضوابط لغوية وليست منطقية أو فلسفية.

وبذلك تتضح لنا أسباب تطرّف بعض الباحثين في التعامل مع المذكر والمؤنث في اللغة العربية، فانقسموا فريقين؛ فريق متشائم رأى أنّ البحث في المذكر والمؤنث لا طائل تحته، وفريق متفائل قد بالغ في الأمر فحاول تقنين اللغة وإخضاع التذكير والتأنيث لقوانين المنطق والفلسفة.

الهوامش

للمزيد من التفصيل حول المذكر والمؤنث، انظر: عباس حسن، النحو الوافي، الطبعة الرابعة (١٩٧٦م)، القاهرة: دار المعارف بمصر ٤: ٥٨٥-٥٩٥.

وكتب في الهامش نقلاً عن ابن يعيش أنّ البصريين يعتبرونها تاءً في الأصل والهاء مبدلة منها والكوفيين يعتبرونها هاءً، ثم أيد قول البصريين باعتبار الوصل أصلاً والوقف فرعاً عليه. ليس حذف علامة التأنيث في المنادى المرخّم، من مثل فاطم في فاطمة وسلم في سلمى، هو من هذا القبيل، فهي محذوفة لفظاً لا مدلولاً، بالضبط كترخيم المذكر، مثل جعفر في جعفر وحرار في حارث، الذي لا يخرج عن مدلوله.

المقصود هو الصفات التي تجري مجرى أفعالها، نحو: جلس، جالس وجالسة وأمثالها، إذ كان قد قال في ص ٨٣: «فأحد اللفظين التاء التي تُبدل منها في الوقف هاءً، وهي تدخل على كلّ نعت يجري على فعله، لا يُؤنّث إلاّ بها؛ وذلك كقولك في "قائم" و"قاعد" و"مفطر" و"صائم" و"كريم" و"جواد" و"منطلق" و"مقتدر"، إذا أردت التأنيث قلت: "قائمة" و"قاعدة" و"مفطرة" و"صائمة"، وما لم تُسمّه فهذا بابه».

هو جدّ السموأل الشاعر اليهودي المعروف في الجاهلية الذي اعتبره ابن سلام في طبقاته من شعراء الطبقة الأولى لليهود (طبقات فحول الشعراء، ص ٢٧٩). ذكره أبو الفرج في معرض حديثه عن السموأل، تقتطف منه موضع الحاجة، قال: «هو السموأل بن عريض بن عادي، بن حباء، وقد قيل: إن أمه كانت من غسان، وكلهم قالوا: إنه كان صاحب الحصن المعروف بالأبلق بتيماء وكان هذا الحصن لجده عادي، واحتفر فيه بئراً روية عذبة، وقد ذكرته الشعراء في أشعارها، قال السموأل: (فبالأبلق الفرد بيتي به // وبيت النضير سوى الأبلق) وقال السموأل يذكر بناء جده الحصن: (بنى لي عادي حصناً حصيناً // وماءً كلما شئت استقيت) وكانت العرب تنزل به، فيضيفها، وتمتار من حصنه، وتقيم هناك سوقاً» (الأصفهاني، ٢٠٠٨م، ج ٢٢: ٨٤).

قال ذلك الكلام في ص ٨٩، لكننا سننظر لذكر صفحة البداية و صفحة النهاية بسبب عدم ترقيم صفحات النسخة الإلكترونية من البحث التي استطعنا الحصول عليها من أرشيف موقع المجلة ومن موقع المجالات الأكاديمية العلمية العراقية (iasj.net).

يجب أن نستثني هنا المؤنثات الحقيقية التي كانت في الأصل صفات سُمِّي بها فصارت أسماءً، نحو: كريمة، نعيمة، أميرة، وغيرها.

المصادر والمراجع

- ابن الأنباري، عبد الرحمن بن محمد. (١٩٧٠). البلغة في الفرق بين المذكر والمؤنث (ر. عبد التواب، محقق). القاهرة: مطبعة دار الكتب.
- ابن الأنباري، محمد بن القاسم. (١٩٨١). المذكر والمؤنث (م. ع. عضيمة، محقق، ور. عبد التواب، مراجع). القاهرة: لجنة إحياء التراث.
- ابن التستري الكاتب. (١٩٨٣). المذكر والمؤنث (أ. ع. هريدي، محقق). القاهرة: مكتبة الخانجي؛ الرياض: دار الرفاعي.
- ابن جنبي، عثمان. (١٩٥٢). الخصائص (م. ع. النجار، محقق). القاهرة: دار الكتب المصرية.
- ابن عقيل، عبد الله. (٢٠٠٥). شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك (م. م. عبد الحميد، محقق) (الطبعة التاسعة). قم: انتشارات ناصر خسرو.
- ابن منظور. (١٩٩٩). لسان العرب (أ. م. عبد الوهاب وم. ص. العبيدي، مصححان) (الطبعة الثالثة). بيروت: دار إحياء التراث العربي؛ مؤسسة التاريخ العربي.
- ابن يعيش، موفق الدين. (٢٠٠١). شرح المفصل (إ. ب. يعقوب، مقدم). بيروت: دار الكتب العلمية.
- الأصفهاني، علي بن الحسين. (٢٠٠٨). كتاب الأغاني (إ. عباس وآخرون، محققون) (الطبعة الثالثة). بيروت: دار صادر.
- الأنطاكي، محمد. (١٩٦٩). دراسات في فقه اللغة (الطبعة الرابعة). بيروت: دار الشرق العربي.
- أنيس، إبراهيم. (١٩٩٢). في اللهجات العربية (الطبعة الثامنة). القاهرة: مكتبة الأنجلو المصرية.
- البار، ابتهال محمد علي. (٢٠١٤، أكتوبر ٣٠). ظاهرة التذكير والتأنيث بين العربية والإنجليزية. منتدى مجمع اللغة العربية على الشبكة العالمية. استرجع في ١٥ أغسطس ٢٠١٩، من <http://www.m-a-arabia.com/vb/showthread.php?t=6582>
- بوبشار، عمر. (٢٠١٢). ظاهرة الجنس (التذكير والتأنيث) مقارنة لسانية. مجلة الأثر، (١٣)، ٢١-٣٩.
- حسن، عباس. (١٩٧٦). النحو الوافي (الطبعة الرابعة). القاهرة: دار المعارف بمصر.
- حمادي، محمد ضاري. (١٩٨٢). التذكير والتأنيث في العربية بين العلامة والاستعمال. مجلة المجمع العلمي العراقي، (٣-٢)، ٢٩٧-٣٣٠.
- الري شهري، محمد. (٢٠٠١). ميزان الحكمة. قم: دار الحديث.
- الزَمْخَشَرِي، محمود بن عمر. (٢٠٠٤). المفصل في علم العربية (ف. ص. قدارة، محقق). عمّان: دار عمار للنشر والتوزيع.
- السامرائي، إبراهيم. (١٩٨٨). عود إلى التذكير والتأنيث ولوازمه. مجلة مجمع اللغة العربية الأردني، (٣٤)، ٢٧-٥٢.

- السيوطي، عبد الرحمن جلال الدين. (١٩٨٦). المزهري في علوم اللغة وأنواعها (م. أ. ج. المولى بك وع. م. البجاوي وم. أ. إبراهيم، محققون). صيدا؛ بيروت: المكتبة العصرية.
- عمّار، محمود إسماعيل. (٢٠٠١). التذكير والتأنيث في العربية والاستعمالات المعاصرة. مجلة مجمع اللغة العربية الأردني، (٦١)، ١٠٥-١٣٣.
- العيسى، فضل سالم. (٢٠١٣). أساليب تحديد المؤنث في العربية. مجلة الجامعة الإسلامية للبحوث الإنسانية، ٢١(٢)، ٥١-٧٢.
- الفراء، يحيى بن زياد. (١٩٨٩). المذكّ المؤنث (ر. عبد التواب، محقق) (الطبعة الثانية). القاهرة: مكتبة دار التراث.
- المبرّد، محمد بن يزيد. (١٩٧٠). المذكّر والمؤنث (ر. عبد التواب وص. د. الهادي، محققان). القاهرة: دار الكتب.
- مجمع اللغة العربية. (٢٠٠٤). المعجم الوسيط (الطبعة الرابعة). القاهرة: مكتبة الشروق الدولية.
- محيي الدين، فرهاد عزيز. (٢٠٠٨). ظاهرة التذكير والتأنيث بين المنطق العقلي وواقع اللغة. مجلة جامعة كركوك للدراسات الإنسانية، ١(٣)، ٨٩-١٠٦.
- نور الدين، عصام. (١٩٨٨). المصطلح الصرفي: مميزات التذكير والتأنيث. بيروت: الشركة العالمية للكتاب.



مؤنث لفظی حقیقی و بی‌نیازی از نشانه‌های تأنیث

شاکر عامری^{۱*}

^۱ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۱/۰۹

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

مساله تذکیر و تأنیث در زبان عربی موضوعی است که ذهن پژوهشگران را به خود مشغول ساخته و پژوهش‌های متعددی در این زمینه نگاشته‌اند. این پژوهش با رویکردی توصیفی و تحلیلی به موضوعاتی پرداخته است که چالش‌های مهمی را در موضوع تذکیر و تأنیث ایجاد می‌کند؛ از جمله: نگاه اجمالی به مذکر و مؤنث در زبان عربی، نشانه‌های مؤنث، منشأ مذکر و مؤنث و واقعیت زبانی. بر این اساس می‌توان دو بخش اول را مقدمه- ای برای بخشهای بعدی در نظر گرفت. هدف از این تحقیق اثبات اینکه مذکر و مؤنث در زبان عربی به طبیعت زبان برمی‌گردد و تابع قوانین منطق و فلسفه نیستند. مهمترین نتایج حاصل از تحقیق عبارتند از لزوم یکسان‌سازی دیدگاه‌ها در مورد مذکر و مؤنث حقیقی است، به طوری که کاربرد وضعی و قراردادی چیزی باشد که آنها را متمایز کند و شیوع نشانه‌ای باشد که هر دو را نشان دهد. اما حروفی که دست‌نویسان آن را از نشانه‌های تأنیث کلماتی مانند: فاطمه، لیلا، اسراء می‌شمردند، در واقع از اصل کلمه هستند و زائد بر آن نیستند. در مؤنث مجازی، موضوع به شنیدن محدود می‌شود، زیرا هیچ قانونی بر آن حاکم نیست و ضابطه‌ای آن را کنترل نمی‌کند. در مورد مؤنث قیاسی که دارای وزن‌های خاصی است، منشأ آن طبیعت زبان است که این وزن‌ها را میان مذکر و مؤنث توزیع کرده است؛ ممکن است وزن‌های مخصوص مؤنث بدون علامت تأنیث مشاهده شود و برعکس، وزن‌های مخصوص مذکر با علامت تأنیث نمایان گردد.

کلمات کلیدی: مذکر، مؤنث، حقیقی، مجازی، قیاسی، نشانه‌های تأنیث.

استناد: عامری، ش. (۱۴۰۳). مؤنث لفظی حقیقی و بی‌نیازی از نشانه‌های تأنیث، دوره ۱، شماره ۱، صص ۲۳-

doi: 10.22034/jisall.2024.202879

۴۶



حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه زابل

The Real Verbal Feminine does not Need Signs of Femininity

Shaker Ameri, (corresponding author): Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran. Email: sh.ameri@semnan.ac.ir.

Introduction

The aim of the research is to prove that the masculine and feminine in the Arabic language are organized into linguistic laws. The research method is the descriptive and analytical method that collects and classifies data and proposes alternatives and solutions. The study dealt with a number of topics such as: masculine and feminine in the Arabic language, signs of feminization, the origin of masculinity and femininity, and linguistic reality. The necessity and importance of the research comes from the fact that it is an attempt to address the confusion found in grammarians' interpretations of grammatical phenomena related to masculinity and femininity and to provide correct explanations for these phenomena. The research prompts to answer these questions:

1. How can the view of the true masculine and feminine be unified?
2. Why can't we consider the short ta' (ha) and the shortened and extended alifs in the real feminine as signs of feminization?
3. Why cannot we accept the iron rule that grammarians and linguists took from Sibawayh, which states that the masculine is a root and the feminine is a branch of it?
4. How did Arabic behave with regard to the standard feminine forms, which are governed by their own rules?

Many studies (excluding books) have dealt with the phenomenon of masculinity and femininity in Arabic and have saturated it with research covering multiple aspects of it, such as:

- Ibrahim Al-Samarrai, Return to Masculinity and Femininity and Its Summons, Journal of the Jordanian Arabic Language Academy, Issue 34 (1988), Pages: 27-52. The most important thing Al-Samarrai addressed in his research is the issue of masculinity and femininity in the past. One of the most important results is the issue of not considering the Alif; and its two types, shortened and extended, as a sign of feminization.

Materials & Methods

Grammar books stipulate that the masculine does not need a verbal sign to be added to its form, because what indicates its remembrance is fame and widespread use. There are two main types of masculine: real and metaphorical. The real is what has a feminine gender of its kind, and the metaphorical is what does not have a feminine gender of its kind. There are two types of masculine: that which has an external existence and which has an abstract mental meaning. The feminine needs a sign to be added to its form to indicate its feminization and the feminization of its owner, which is the vowelized feminine ta', or the feminine alif, with its two types: short and elongated. The feminine has two main types: real and metaphorical, and each of them is divided into verbal and non-verbal. The verbal real is what has a masculine gender and is accompanied by one of the feminine signs, and the non-verbal real is what has a masculine gender and is devoid of feminine signs. The verbal metaphor is that which does not have a masculine gender and is accompanied by one of the feminine signs. The non-verbal metaphor is that which does not have a masculine gender and is devoid of feminine signs. There is a fifth type, which is the verbal feminine, which is masculine in its meaning. The most famous signs of feminization that are attached to feminine nouns are the short ta', shortened alif, and extended alif.

Research findings

The look at the true masculine and feminine must be unified, so that the creation is what differentiates them, and commonness is the sign that indicates them both, so they do not need any other sign. As for the letters that grammarians considered as signs of feminization, such as: Fatima, Laila, Isra, they are, in fact, parts of the word and are not superfluous to it, meaning that the true feminine does not need a sign of feminization, and what is indicated by it is the commonness; Just like the masculine. Also, if we considered the masculine as the original and the feminine as a branch of it and wanted to apply it to the real masculine and feminine, it would not be valid. Even if we take out the incorporeal feminine, even though it occupies a large area of the real feminine, what remains of the feminine does not measure well for the most part, as there are nouns that end with a ta or ha and do not have a masculine form in their formation, such as: Fatima, Sarah, in addition to the nouns that end in With both types of alif: shortened and extended, that is, we cannot delete the feminine sign because it is from the root of the word. As for the figurative feminine, it is limited to listening, as there is no law governing it.

Results, Discussion, and Conclusion

If we extrapolate the true masculine and feminine in Arabic, we would find that what indicates the masculinity or femininity of a word is not the sign, but rather the creation and nothing else, as the language selected words and made them masculine and selected others and made them feminine. If the masculine does not need a verbal sign to be added to its form, to indicate its remembrance, so why do we see the ta or ha (which is the first sign of feminization) in names specific to males? If the feminine needs a clear verbal sign to be added to its form, to indicate its feminization, which is the ta', or the two types of alif: the shortened and the extended, then why did we exclude the non-verbal feminine from that law and add a restriction? Alternatively, he says: Or is the feminine sign noticeable in two ways: the first is its appearance when it is diminutive, and the second is the pronoun referring to it, describing it, or referring to it? How do we know that the word Uyaynah is a masculine name despite it being a diminutive of the feminine word Ayn, or that the meaning of the word Asmaa is masculine (Asmaa bin Kharijah) or feminine (Asmaa bint Umayy)? Why do we limit ourselves to the common sense in explaining the masculine masculinity and resort to signs to explain the feminine masculinity? Why is commonness limited to the masculine and not the feminine? Did words such as "Zeinab, Ilham, and Suad," need signs to distinguish them from the masculine, or did words like "an ass, a mare, a camel," and the like need those signs?

References

- Aghagolzadeh, F. (2006). *Critical discourse analysis: The formation of discourse analysis in linguistics*. Farhang-e Elmi. {In Persian}
- Alizadeh, A. (2010). Cultural categories and elements and their translation in *The Great Gatsby* translated by Karim Emami. *Research in Contemporary World Literature*, 59. {In Persian}
- Berman, A. (2010). *Translation and the profession, or the status of distance* (Ezzidine Al-Khatibi, Trans.). Arab Organization for Translation. (Original work published 2010). {In Arabic}
- Fairclough, N. (2000). *Critical discourse analysis in practice: Interpretation, explanation, and the analyst's position* (F. Shayeesteh Piran et al., Trans.). Center for Media Studies and Research. (Original work published 1995). {In Persian}
- House, J. (2009). *An introduction to language and translation studies* (A. Bahrami, Trans.). Rahnama. (Original work published 1997). {In Persian}

- Hosseini-pour, S. N. (2011). *The foot that remained there: The diaries of Seyed Nasser Hosseini-pour from Iraq's secret prisons* (3rd ed.). Sooreh Publications. {In Persian}
- Ivir, V. (1991). Methods of translating culturally divergent elements (S. M. R. Hashemi, Trans.). *Motarjem Journal*, 1(2), 3–13. {In Persian}
- Newmark, P. (2006). *A comprehensive guide to translation* (H. Ghazaleh, Trans.). Dar Al-Hilal. (Original work published 1988). {In Arabic}
- Noon Center for Writing and Translation. (2013). *The foot that remained there* (1st ed.). Islamic Maaref Cultural Association. {In Arabic}
- Roshanfekr, K., Nazerimanzam, H., & Heidari, A. (2013). Challenges of translatability of cultural elements in Naguib Mahfouz's *The Thief and the Dogs*: A comparison of two translations based on Newmark's theoretical framework. *Translation Research in Arabic Language and Literature*, 3(8), 13–43. {In Persian}
- Al-Antaki, M. (1969). *Studies in philology* (4th ed.). Dar Al-Sharq Al-Arabi. {In Arabic}
- Al-Bar, I. M. A. (2014, October 30). *The phenomenon of masculinity and femininity between Arabic and English* [Conference session]. Arabic Language Academy Forum. <http://www.m-a-arabia.com/vb/showthread.php?t=6582> (Last updated: August 15, 2019). {In Arabic}
- Al-Farra', Y. b. Z. (1989). *Masculine and feminine* (2nd ed., R. A. Abdel-Tawab, Ed.). Dar Al-Turath Library. {In Arabic}
- Al-Isfahani, A. F. A. b. H. (2008). *Kitab Al-Aghani* (I. Abbas et al., Eds.; 3rd ed.). Dar Sader. (Original work published 1429 AH) {In Arabic}
- Al-Issa, F. S. (2013, June). Methods of defining the feminine in Arabic. *Journal of the Islamic University for Human Research*, 21(2), 51–72. {In Arabic}
- Al-Mubarrid, M. b. Y. (1970). *Masculine and feminine* (R. A. Abdel-Tawab & S. A. Al-Hadi, Eds.). Dar al-Kutub. {In Arabic}
- Al-Ray Shahri, M. (2001). *Balance of wisdom* (1st ed.). Dar Al-Hadith. (Original work published 1422 AH) {In Arabic}
- Al-Zamakhshari, M. b. O. (2004). *Al-Mufasssal fi Ilm Al-Arabiya* (F. S. Qadara, Ed.; 1st ed.). Dar Ammar. (Original work published 1425 AH) {In Arabic}
- Ammar, M. I. (2001). Remembrance and femininity in Arabic and contemporary uses. *Journal of the Jordanian Arabic Language Academy*, 61, 105–133. {In Arabic}
- Anis, I. (1992). *On Arabic dialects* (8th ed.). Anglo Egyptian Library. {In Arabic}

- Hammadi, M. D. (1982, April). Remembrance and feminization in Arabic between sign and usage. *Journal of the Iraqi Scientific Academy*, 2-3, 297–330. {In Arabic}
- Hassan, A. (1976). *Al-Nahw Al-Wafi* (4th ed.). Dar Al-Maarif. {In Arabic}
- Ibn al-Anbari, A. R. b. M. (1970). *Sufficiency in the difference between the masculine and the feminine* (R. A. Abdel-Tawab, Ed.). Dar al-Kutub Press. {In Arabic}
- Ibn al-Anbari, M. b. Q. (1981). *Masculine and feminine* (M. A. K. Azimah, Ed.; R. A. Abdel-Tawab, Rev.). Heritage Revival Committee. (Original work published 1401 AH) {In Arabic}
- Ibn al-Tasturi al-Katib. (1983). *Masculine and feminine* (A. A. M. Haridi, Ed.; 1st ed.). Al-Khanji Library. (Original work published 1403 AH) {In Arabic}
- Ibn Aqeel, A. (1384). *Ibn Aqil's commentary on Alfiya Ibn Malik* (M. M. A. Hamid, Ed.; 9th ed.). Nasir Khosrow Publications. (Original work published 1426 AH) {In Arabic}
- Ibn Jinni, A. F. O. (1952). *Al-Khasa'is* (M. A. Al-Najjar, Ed.). The Egyptian Book House. (Original work published 1371 AH) {In Arabic}
- Ibn Manzoor. (1999). *Lisan al-Arab* (A. M. A. Wahhab & M. S. Al-Ubaidi, Eds.; 3rd ed.). Arab Heritage Revival House. (Original work published 1419 AH) {In Arabic}
- Ibn Yaish, M. D. (2001). *Sharh al-Mufasssal* (E. B. Yaqoub, Ed.; 1st ed.). Dar al-Kutub al-Ilmiya. (Original work published 1422 AH) {In Arabic}
- Mohieddin, F. A. (2008). The phenomenon of masculinity and femininity between mental logic and the reality of language. *Kirkuk University Journal for Human Studies*, 1(3), 89–106. {In Arabic}
- Noureddine, I. (1988). *Morphological term: Characteristics of masculinity and femininity* (1st ed.). International Book Company. (Original work published 1409 AH) {In Arabic}
- Popvar, O. (2012, March). The phenomenon of gender (masculine and feminine): A linguistic approach. *Al-Athar Magazine*, 13, 21–39. {In Arabic}
- The Arabic Language Academy. (2004). *Al-Mujam Al-Waseet* (4th ed.). Al-Shorouk International Library. (Original work published 1425 AH) {In Arabic}



Examining the effects of syntactic and semantic deviance in Mozaffar Nawab's poetry

Massoud Iqbali *¹

¹Assistant Professor, Department of Quranic Sciences and Commentary, University of Holy Quranic Sciences and Education, Kermanshah, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:

27/04/2024

Accepted:

01/08/2024

Norm avoidance has always been one of the most effective ways to highlight the language of poetry. This phenomenon is very important in contemporary Arabic poetry, to the extent that the meaning of a poem sometimes revolves around it. Muzaffar Nawab, a contemporary Iraqi poet, is one of the poets whose syntactic and stylistic deviations have a special appearance in his poetry. One of the main reasons for Nawab's deviation from norms is the importance of expressing his poetic concepts; Because the poet's attempt is to use special poetic styles to use various manifestations of morphological, syntactic and semantic norm avoidance in his poems, to impress the audience more and more to support the Palestinian ideals. Unlike many idealistic poets who confine themselves to popular words and expressions and special spoken literature, his only goal is to convey his mental concepts to the audience. According to this poet's approach in using expressive styles, the present research is based on the fact that by analyzing and examining Mozafar Nawab's poetic language, he has analyzed the various manifestations of his non-normativeness in the field of syntactic and semantic issues. The findings of the research indicate that the poet's non-normativeness is mainly in syntactic issues and in situations such as: "the ways of expressing conditional sentences, the way of reflecting noun sentences, the use of vocative letters and..." and in the semantic discussion in cases such as "emotional effects, simile, repetition, paradox, diagnosis, slang and..." has been manifested.

Keywords: *Muzaffar Nawab, syntactic norm avoidance, poetic concepts, semantic discussion*

Cite this article: Iqbali, M. (2024) *Examining the effects of syntactic and semantic deviance in Mozaffar Nawab's poetry*, issue1, year1, Pp 47-72.

© The Author(s). Doi: 10.22034/JISALL.2024.202883

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Massoud Iqbali

Address: 1Assistant Professor, Department of Quranic Sciences and Commentary, University of Holy Quranic Sciences and Education, Kermanshah, Iran.

E-mail: eghbali@quran.ac.ir



بررسی جلوه‌های هنجارگریزی نحوی و معنایی در شعر مظفر نواب

مسعود اقبالی*

^۱ استادیار، گروه علوم قرآن و تفسیر، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، کرمانشاه، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هنجارگریزی همواره یکی از مؤثرترین روش‌های برجسته سازی زبان شعر بوده است. این پدیده در شعر معاصر عربی اهمیت فراوانی دارد، تا آنجا که مفهوم یک شعر، گاه بر محور آن می‌چرخد. مظفر نواب شاعر معاصر عراقی، از جمله شاعرانی است که هنجارگریزی نحوی و اسلوبی در شعرش نمود خاصی دارد. یکی از دلایل عمده هنجارگریزی نواب، به اهمیت بیان مفاهیم شعری‌اش باز می‌گردد؛ چرا که سعی شاعر بر آن است تا با بهره‌گیری از اسلوب‌های خاص شعری به کارگیری جلوه‌های مختلف هنجارگریزی صرفی نحوی و معنایی در اشعار خود، مخاطب راجهت همراهی با آرمانهای فلسطین بیش از پیش تحت تأثیر قرار دهد. وی برخلاف بسیاری از شعرای آرمان‌گرا که خود را محصور در الفاظ و عبارات عامه پسند و ادبیات خاص گفتاری می‌کنند، تنها هدفش صرفاً انتقال مفاهیم ذهنی خود به مخاطبان است. با توجه به این رویکرد شاعر در استفاده از اسلوب‌های بیانی، پژوهش حاضر بر آن است که با تحلیل و بررسی زبان شعری مظفر نواب، جلوه‌های مختلف هنجارگریزی وی را در حیطه مباحث نحوی و معنایی مورد واکاوی قرار داده است. یافته‌های پژوهش حکایت از آن دارد که عمده هنجارگریزی شاعر در مباحث نحوی و در موضوعاتی چون: «شیوه‌های بیان جملات شرطی، نحوه بازتاب جملات اسمیه، استعمال حروف ندا و...» و در بحث معنایی در مواردی چون «جلوه‌های حس آمیزی، تشبیه، تکرار، پارادوکس، تشخیص، گفتار عامیانه و...» تجلی یافته است.
دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۸ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۱۱	کلمات کلیدی: مظفر نواب، هنجارگریزی نحوی، مفاهیم شعری، بحث معنایی.

استناد: اقبالی، م. (۱۴۰۳). بررسی جلوه‌های هنجارگریزی نحوی و معنایی در شعر مظفر نواب، دوره ۱، شماره ۱، صص ۴۷-۷۲.

Doi: 10.22034/JISALL.2024.202883

۷۲



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱ - مقدمه

هنجارگریزی انحراف یا خروج از هنجارهای پذیرفته شده در محور زبان است که در صورت کاربرد مناسب می‌تواند هنری باشد که به برجسته سازی در زبان بیانجامد و به هنجارهای خودکار شده زبان که دیگر قادر به زیبایی نیستند خاتمه دهد (سلاجقه، ۱۳۸۴: ۵۰). زبان امری خودکار و روان است و توجه انسان را به چیزی جلب نمی‌کند و انسان را به درنگ کردن بر جزئی و نامی دارد؛ اما لغات، واژه‌ها و عبارتهای غیر منتظره و برجسته‌سازی در زبان عادی و خودکار، وقفه ایجاد می‌کند و خواننده را به تأمل وادار می‌دارد و توجه او را از موضوع به سوی تکنیکهای زبانی و بیانی جلب می‌کند به گونه‌ای که می‌توان گفت مهمترین کارکرد زبان شاعرانه ویران کردن زبان معیار و درهم ریختگی آن است. (احمدی؛ ۱۳۸۶: ۱۲۱).

هر شاعری برای برجسته کردن زبان شعری خود به تکنیک‌ها و شگردهایی دست می‌زند. یکی از این تکنیک‌ها، گریز از واژه‌هایی است که در زبان هنجار وجود دارند و از این رو به ابداع واژه و ترکیبات بدیع و نو روی می‌آورد. در این شیوه که از آن به عنوان هنجارگریزی واژگانی نام برده می‌شود، شاعر برای ایجاد رستاخیز کلمات، واژگانی را وارد زبان شعر می‌کند که تا آن زمان وجود نداشته‌اند و یا به ندرت از آن واژه‌ها استفاده شده است. «در این فرا هنجاری، شاعر و نویسنده با گریز از قواعد ساخت واژه‌های زبان عادی و هنجار، واژه‌ای جدید بوجود می‌آورد و یا آن را در ساختن فرا هنجاری به کار می‌گیرد». (علوی مقدم، ۱۳۷۷ ش: ۹۴).

زبان شناس انگلیسی، "لیچ" به طبقه بندی انواع هنجارگریزی از دیدگاه زبان شناسی پرداخته و آن را در هشت گونه «آوایی، واژگانی، نحوی، معنایی، نوشتاری، سبکی، زمانی و گویشی» مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. هنجارگریزی نحوی و دستوری، به معنای عدم رعایت قوانین دستوری حاکم بر زبان هنجار است. در واقع دشوارترین نوع آشنایی زدایی، آن است که در قلمرو نحوی و دستوری اتفاق بیفتد، زیرا امکانات و حوزه اختیار و انتخاب نحوی هر زبان به یک حساب، محدودترین امکانات است و تنوعی که در حوزه باستان‌گرایی واژگانی با خلق مجازها و کنایات وجود دارد، در قلمرو نحو قابل تصور نیست (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱ ش: ۳۱).

هنجارگریزی زمانی موجب آشنایی زدایی می‌شود که زبان را ناآشنا و غریب سازد و مخاطب را به تأمل بیشتر وادار و نیز لذت و درک ادبی او را فزونی بخشد (احمدی؛ ۱۳۸۲ ش: ۳۹۸)؛ زیرا منظور از هنجارگریزی همواره به معنای هرگونه انحراف از زبان هنجار

نیست، بلکه برخی از این انحرافات تنها به ساختی غیر دستوری منجر می‌شود و هیچگونه زیبایی ندارد (صفوی، ۱۳۷۳: ۵۱).

مظفر نواب با عدول از معیارهای صرفی، نحوی و معنایی سعی در بیان دیدگاههای خود بر مبنای اسلوبی خاص در شعرش دارد و با بالا رفتن بسامد آن در دیوانش، می‌توانیم شاخصه‌های نحوی و معنایی را برای آن ذکر کنیم. لذا در این جستار برآنیم تا برخی از شاخصه‌های هنجارگریزی نحوی و معنایی در اشعار وی را مورد بررسی قرار دهیم.

۲- فرازی از زندگی نویسنده

مظفر نواب به سال ۱۹۳۴ م در محله شیعه نشین کرخ بغداد در خانواده‌ای مذهبی و هنرمند و ادب دوست دیده به جهان گشود (دجیلی، ۱۹۸۸ م: ۲۳). وی شاعری شیعی مذهب با لقب موسوی است چرا که اصل و نسبش به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. اجداد او از حجاز به هند مهاجرت کردند و تا زمانی که هندوستان به اشغال انگلستان در آمد، در آنجا اقامت نمودند؛ اما پس از مدتی انگلیسی‌ها خانواده نواب را تبعید کرده و انتخاب تبعیدگاه را بر عهده خودشان گذاشتند. بنابراین خانواده او به خاطر وجود عتبات عالیات و مدفون بودن جد بزرگوارشان امام موسی کاظم (ع) در عراق، این سرزمین را به عنوان تبعیدگاه برگزیدند (حوفی، ۱۹۷۴ م: ۸۹). مظفر نواب، شاعر معاصر عراقی، سال‌ها است جامه تبعید به تن دارد. او گاهی در لبنان است و چندی سر از اریتره در می‌آورد. در لیبی می‌خوابد و در سوریه بیدار می‌شود. با انقلاب اسلامی ایران همگام است و در سنگر فلسطینی‌ها علیه صهیونیسم می‌جنگد. در یونان به وسیله دشمنان ربوده می‌شود و به طور معجزه آسایی نجات می‌یابد. مدت‌های مدید در زندانهای شاه، مهمانی ناگزیر است و گذرنامه او بجز برای دو سه کشور عرب اعتبار ندارد (بیدج، ۱۳۶۷ ه.ش، ۴۶). وی در دوران دانشجویی وارد عرصه سیاست شد و با سرودن اشعار انقلابی و حماسی و مشارکت در اعتراضات عمومی، به یک مبارز سیاسی تمام عیار بدل گردید (خیبر، ۲۰۰۹ م: ۲۶). به دنبال وخامت اوضاع، به ایران فرار کرد تا به شوروی برود اما رژیم شاه، مظفر را به همراه تعداد دیگری از مبارزان عراقی تحویل عراق داد تا او را در دادگاه نظامی محاکمه کنند. نواب در دادگاه نظامی محکوم به اعدام شد اما با تلاش خانواده، این حکم به زندان ابد تقلیل یافت (جیده، ۱۹۸۰ م: ۱۹۳).

۳- آشنایی زدایی و فرایند هنجار گریزی

انسان برای انتقال تجربیات، ابزاری ساده‌تر، کامل‌تر و کارآمدتر از زبان در اختیار ندارد. بنابراین «نخستین و اساسی‌ترین نقش یا وظیفه زبان ایجاد ارتباط است» (نجفی، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۶). بدین ترتیب، یکی از ویژگی‌های عمده زبان معمول یا معیار «ارجاعی بودن آن» است. ویژگی دیگر این زبان «دستور مداری» است و اساساً از وظایف اصلی زبان، ارائه آسانترین و درست‌ترین قوائد، به منظور برقراری ارتباط گفتاری یا نوشتاری است» (وحیدیان، ۱۳۸۱: ۲). کار اصلی هنر، تغییر در واقعیت است و هدف زبان ادبی نیز تغییر در عادهای احساسی و ادراکی است که به دلیل استعمال زیاد به عادت تبدیل گردیده است؛ از این رو، شاعر باید بتواند به کمک عناصر ادبی از واقعیتها برداشتی متفاوت عرضه کند و دیدی جدید و غیر فرسوده به ما بدهد و به بازسازی درک ما از واقعیت پردازد، به گونه‌ای که ما شروع به دیدن جهان کنیم به جای آن که با کرختی آن را شناسایی کنیم. آشنایی زدایی که از ارکان اصلی مکتب فرمالیسم روس است، دلالت بر ناآشنا ساختن واقعیت مألوف و شناخته شده دارد تا به جای شناسایی صرف، به درک واقعی امور نائل آییم. آشنایی زدایی شامل تمهیدات و شگردهایی است که زبان شعر را برای مخاطبان بیگانه می‌سازد و با عادهای زبانی مخاطبان مخالفت می‌کند، این نوع تمهیدات در همه آثار ادبی موجب تغییر شکل و دگرگونی می‌شود و زبان معمول را ناآشنا می‌کند. (علوی مقدم، ۱۳۸۱: ۱۰۷).

۴- هنجارگریزی در شعر مظفر نواب

دخل و تصرف در زبان و تغییر اسالیب و قواعد صرفی و نحوی و نیز معنایی که از سوی علمای علم نحو و لغت در زبان عربی لحاظ می‌شود؛ امروزه هنجارگریزی به منظور رعایت اوزان شعری و قوافی اشعار در بین شاعران امری رایج شده و به عنوان ضرورتی شعری از آن بهره می‌برند و گاه با اعمال تغییرات جزئی و اساسی، قوانین مدون نحو را تغییر می‌دهند.

در این جستار، اشعار سیاسی مظفر نواب از منظر بهره‌گیری از اسلوب‌های مختلف زبانی و تبیین جلوه‌های هنجارگریزی در شعر او مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. از آنجا که شاعر، هنجارگریزی را به مثابه شگردی متمایز در تبیین باورها و ایده‌های خود در دفاع از سرزمین فلسطین می‌داند، شاهد نگاهی تازه به ادبیات و شعر وی هستیم؛ چرا که مظفر نواب را می‌توان از شاعران مشهور دنیای عرب دانست که رنگ و بوی اشعارش، جملگی حماسی و سیاسی و در دفاع از آرمانهای فلسطین و پیکار با غاصبان است. او در اشعارش دست به

هنجارگریزی در ادبیات زده، واژگان جدید و معنای تازه می‌سازد و شیوه نوشتاری خود را با توجه به یافته‌های ذهنی‌اش تغییر می‌دهد. در این حالت است که او گاه اسلوب جملات را بر هم می‌زند، قواعد و ساختارهای صرفی نحوی را دگرگون می‌سازد و کلام فصیح را با واژگان محلی و عامیانه در هم می‌آمیزد تا بتواند به هر طریقی مخاطب را تحت تأثیر قرار داده، باورهای انقلابی خود را به او بنمایاند.

از جمله این شاعران که در اشعار خود، گاه برخلاف قواعد و اسلوبهای ثابت صرفی و نحوی، ابیاتی را سروده، مظفر نواب شاعر معاصر عراقی است که این استعمال ناصحیح و مخالفت با قیاس را در شاخصه‌های زیر به کار برده است:

۵- هنجارگریزی صرفی - نحوی در شعر نواب

منظور از هنجارگریزی صرفی - نحوی، کاربرد واژگانی است که خود شاعر یا نویسنده در آنها تغییر و تحول ایجاد می‌کند. این گونه از هنجارگریزی در زیر مجموعه واژگانی می‌گنجد که شاعر با استفاده از «مخالفت با قیاس» و «غرابت استعمال» دست به ایجاد تغییرات در ساختار واژگان می‌زند. در این شیوه از آشنایی زدایی، ترکیب جملات بهم می‌خورد، تطابق میان فعل و فاعل از حیث تذکیر و تأنیث رعایت نمی‌شود و در اسلوب‌های صرفی نحوی تغییراتی ایجاد می‌گردد که در ذیل به پاره‌ای از این موارد در اشعار نواب اشاره می‌شود:

۵-۱- شیوه بکارگیری عدد در گفتمان شعری

اعداد در عربی به دو دسته اصلی و ترتیبی تقسیم می‌شوند که هر یک از آنها بر اساس قواعدی که در این زبان به کار رفته است با معدود خود استعمال می‌شوند. اعداد اصلی برای شمارش به کار می‌رود که در این میان اعداد (۱ و ۲)، (۳ تا ۱۰)، (۱۱ و ۱۲) و (۱۳ تا ۱۹) قواعد خاص خود را دارند؛ عدد (۱ و ۲) که (واحد و واحده) و نیز (اثنین و اثنتین) را شامل می‌شود اگر بعد از اسمی به کار برده شوند، برای تأکید می‌باشد و نقش آن نیز صفت است. معدود عدد (۳ تا ۱۰) به صورت جمع و مجرور است و از نظر مذکر و مؤنث با معدود خود رابطه برعکس دارد؛ عدد (۱۱ و ۱۲) که معدودشان به صورت مفرد و منصوب می‌آید از نظر مذکر و مؤنث با معدودشان مطابقت دارند و معدود اعداد (۱۳ تا ۱۹) نیز به صورت مفرد و مؤنث به کار برده می‌شوند. اما اعداد ترتیبی برای اسم قبل از خود صفت است با معدود خود مطابقت می‌کند.

اما مظفر نواب در استعمال اعداد و به کارگیری آن در شعرش، راه مخالفت با قیاس صرفی و نحوی را پیموده و آن را برخلاف قواعد و اسلوب‌های نحوی ذکر نموده است. به عنوان مثال در عبارت:

ما أَوْقَحَ لَدَّتَهُ / يَبْنِي بَغْزَالَاتٍ أَرْبَعَةَ، يَنْزِعُ عَنْهِنَّ ثِيَابَ رِبِيعَهِنَّ. (نواب، ۱۹۹۶ م: ۹۵).

ترجمه: «لذتش چقدر زشت و قبیح است، با چهار آهو لذتش را بنا می‌سازد، لباس بهارشان را از تن آنها بر می‌کند».

البته هر چند که عدد «أربعة» در اینجا صفت است و با ظاهر معدود مقدم مطابقت دارد، اما با مفرد آن که مذکر است مخالفت کرده است. و نیز:

السَّجْنُ بِهٖ قَفْصٌ تَلْتَفَّ عَلَيْهِ أَغَارِيدُ مَيْتَةٌ وَ يَضْمُ بَقِيَّةَ عَصْفُورٍ / مَاتَ قُبَيْلٌ ثَلَاثَ قُرُونٍ. (همان: ۴۶۵).

ترجمه: «زندان قفسی است که آوازهای مرده گنجشک‌ها گرد آن جمع می‌شوند و باقیمانده لاشه گنجشکی را در بر می‌گیرد که کمی پیش از سه قرن مرده بود».

۵-۲- حذف فاء رابط جواب در جملات شرطیه

اگر جواب شرط، فعل ماضی متصرف و بدون قد و یا فعل مضارع مثبت و یا مضارع منفی به لم و نیز هر گاه فعل مضارع منفی به لا باشد و این لا برای نفی محض باشد، اقتران آن به «فاء رابط» واجب نیست. مانند: إن جاء زيدٌ يكرّم عمروٌ (یا) قام عمروٌ. اما اگر جواب، صلاحیت واقع شدن در جایگاه جواب شرط را نداشت، باید حتماً فاء جزاء بر آن وارد شود. و این ویژگی در جملات اسمیه، فعل منفی به (ما و لن) و افعال طلبی بیشتر است. (شرتونی، ۱۳۷۰ ش: ۱۷۸) مانند:

إن جاء زيدٌ فهو محسنٌ (یا) فاضربه.

ابن مالک در این باره می‌گوید:

وَ اقْرَأْ بِنَا حَتْمًا جَزَائًا لَوْ جُعِلَ شَرْطًا لِأَنَّ أَوْغَيْرَهَا لَمْ يَنْجَعِلْ

(ابن عقیل، ۱۳۸۴ ش، ج ۲: ۳۴۴)

ترجمه: «وقتی که جواب شرط، شایستگی شرط واقع شدن را ندارد واجب است که حتماً همراه فاء بیاید».

لذا آمدن جملات اسمیه به عنوان جواب شرط، بدون فاء رابط جواب، امری رها شده در زبان عربی و اسلوب شعری است؛ اما شاعر با تخطی از این قاعده، فاء جزا را در جواب شرط حذف کرده است که خود نوعی هنجارگریزی محسوب می‌شود:

إن كنتَ بهذا التقريرِ توقّرَ خبزِ عیالک / سیشبّون حراماً / أو كنتَ تريدُ شراءَ حذاء / أنتَ و تقریرک و الراتب.
(نواب، ۱۹۹۶ م: ۵۴۷).

ترجمه: «اگر با این گزارش، نان فرزندان را مهیا می‌کنی، پس آنان با حرام پرورش می‌یابند. یا اگر خواستی کفشی بخری، پس این تو و این گزارش و مستمریات». در این عبارات، شاعر جواب شرط «أنت و تقریرک» را با حذف فاء رابط ذکر کرده که تقدیراً باید به صورت «فأنت و تقریرک» باشد.
یا اینکه در عبارت:

أيها الشاربُ إن لم تكُ شفافاً رقيقاً / كزجاج الكأس لا تدخلُ طقوس السكر (همان: ۵۱۳).

ترجمه: «ای میگسار، اگر همچون شیشه جام شفاف و روشن نیستی، پس داخل فضای مستی مشو».

در این عبارت «لا تدخل» فعل نهی است و چون از جملات طلبی محسوب می‌شود واجب است، وقتی در جایگاه جواب شرط قرار می‌گیرد، مقرون به فاء جزاء باشد. مثلاً: «مَنْ يَسْتَشِيرُكَ فَلَا تَكْتُمُ عَنْهُ صَادِقَ الْمَشُورَةِ وَمَنْ يَسْتَنْصِحُكَ فَلَا تَحْجُبْ عَنْهُ خَالِصَ النَّصِيحِ».
(النحو الوافی ۱۹۷۳ ش: ۴۷۵).

لذا عبارت مذکور، باید تقدیراً به همراه فاء جزائیه، و بصورت «فلا تدخل» باشد.

۵-۳- ذکر جمله فعلیه مجهول بعنوان خبر إن بدون وجود ضمیر رابط

جملات فعلیه گاهی خبر إن واقع می‌شوند مثلاً: "إن زیداً یسیر" که فعل «یسیر» خبر إن و مرفوع است. اما اگر خبر به صورت جمله فعلیه مجهول بیاید، واجب است دارای ضمیری باشد که به آن اسم مقدم برگردد و با آن مطابقت داشته باشد. ولی مظفر نواب با تخطی از این اصل، جمله فعلیه مجهولی را به عنوان خبر إن ذکر کرده که ضمیری در آن نیست که به اسم (إن) باز گردد و با آن مطابقت کند:

أی کونِ بین کأسی ویدی / ربّ لا تغضب فإنی أستضعفوا... (نواب، ۱۹۹۶ م: ۵۲۰).

ترجمه: «کدام هستی میان جام و دست من است؟/ پروردگارا بر من خشم نگیر چرا که من به استضعاف کشیده شده‌ام».

در عبارت مذکور، ضمیر متصل مرفوعی (و) در خبر، با ضمیر متکلم در اسم إن مطابقت ندارد، بلکه به جماعت غائبین باز می‌گردد. البته اگر ذکر واژه «استضعفوا» را اقتباسی از آیات

قرآنی بدانیم، باید گفت که این فعل در تمامی آیات برای اشاره به جمع استفاده شده است، نه مفرد: «عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ» (القصص: ۵)؛ «وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا» (سبأ: ۳۳)؛ «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا» (سبأ: ۳۲). به نظر می‌رسد علت ذکر فعل در صیغه جمع این است که شاعر، ضمیر متکلم را جزئی از ضمیر واقع در خبر لحاظ کرده و خود را از شمار مستضعفان به حساب آورده است. اما با این وجود، ذکر جمله فعلیه مجهول بدون مطابقت ضمیر آن با اسم إن، نزد علمای علم نحو امری ناپسند است.

۵-۴- عدم مطابقت «مبتدا با خبر» و «فعل و فاعل»

علمای نحو شرط کرده‌اند که فعل مقدم بر فاعل باشد؛ زیرا اگر فعل مؤخر باشد و پس از آن اسم مرفوع بیاید آن اسم مرفوع در علم نحو مبتدا به حساب می‌آید و واجب است که میان دو رکن جمله مطابقت و اتحاد کامل برقرار باشد. اما مظفر نواب در مواردی این وجوب مطابقت را نادیده گرفته است و میان دو رکن جمله یعنی مبتدا و خبر در صیغه اختلاف انداخته است. از جمله این موارد:

رثای امتلأت دمعاً يوماً ما.. / شغل الدنیا بالعشقی (همان: ۵۴).

ترجمه: «ریه‌هایم روزی از اشک لبریز شدند و آن اشک دنیا را با عشق سرگرم نمود»

در اینجا خبر یعنی (امتلأت) در صیغه مفرد مؤنث ذکر شده در حالی که مبتدا یعنی (رثای) مثنای مؤنث است و خبر ناگزیر از مطابقت با آن است؛ لذا صحیح آن بود که بصورت (رثای امتلأتا) ذکر می‌شد.

۵-۵- اشباع «میم» در صیغه جمع

نواب در چندین موضع در اشعارش، به اشباع حرف «میم» در صیغه جمع مذکر مبادرت ورزیده که این خصیصه امروزه در بین شاعران و ادیبان چندان مرسوم و متداول نیست و ذکر آن صرفاً نشانگر استعمال لغوی خاص شاعر و گرایش او به شعر قدیم است:

ستؤکل واللهِ فلسطينكمو/ ونستجدي في الطرقات (همان: ۴۰۶).

ترجمه: «به خدا سوگند که فلسطین شما خورده می‌شود و ما در راهها گدایی می‌کنیم».

و نیز در عبارت:

واكتشفتهمو جدولاً موسمياً... (همان: ۳۴۰)

ترجمه: «و آنها را چون رودخانه‌ای فصلی کشف کردم».

لذا می‌بینیم که نواب کلمات (فلسطینکمو، واکتشفتمو) را بصورت اشباع «میم» ذکر کرده و این نوع اشباع، در شعر معاصر عرب کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۵-۶- ندای اسم موصول بدون رابط

بر مبنای قواعد نحوی، اگر اسم موصول خاص مورد ندا واقع گردد، واجب است که قبل از آن "ایها" ذکر شود. مثلاً: «یا ایها الذی قام أبوه». اما مظفر نواب بر خلاف این امر و با دخول حرف ندا بر اسم موصول این قاعده را در هم می‌شکند:

یا الذی تطفی الهوی بالصبر لا بالله/ کیف النار تطفی النار؟ (همان: ۷۵)

ترجمه: «ای کسی که عشق را با شکیبایی خاموش می‌سازی، بخدا سوگند اینگونه نیست/ چگونه آتش، آتش را خاموش می‌کند؟»

شاعر در عبارت فوق، مستقیماً اسم موصول را مورد ندا قرار داده است. در حالی که طبق قاعده، اسم موصول نمی‌تواند مستقیماً مورد ندا قرار گیرد بلکه ذکر اسم اشاره قبل از آن واجب و ضروری است. و باید به صورت (یا ایها الذی) بیان می‌شد.

۵-۶-۱- دخول حرف ندا بر فعل مضارع

همان گونه که بیان شد لفظی که بعد حرف ندا واقع می‌شود باید اسم بدون آل باشد تا نقش منادا را بپذیرد. ولی اگر اسم دارای آل مورد ندا واقع شود، باید با اسم اشاره نزدیک یا لفظ (ای) ذکر شود: مانند: یا ایها الطالب- یا هذا الرجل.

اما گاه در اندک مواردی، منادی بعد از «یا» ندا حذف می‌شود و در این حالت، بعد از حرف ندا، فعل یا حرف یا جمله اسمیه قرار می‌گیرد. نواب، این امر را در عبارت زیر چنین آورده است:

أنا سکران بمن تخلقهم من نطفة اللوز.... / یا ربُّ یا تدری بمن!!! / قابض راحتی علی جمرة کأسی/ بهدوءٍ ورضی (همان: ۵۱۶).

ترجمه: «من مست و مدهوش کسانی هستم که آنها را از هسته بادام می‌آفرینی / ای آنکه می‌دانی مستی من از جانب کیست/ کف دستم را با آرامی و رضایت بر آتش جامم بگذار».

شاهد مثال در جمله فوق، عبارت «یا تدری» است که فعل مضارع بی واسطه مورد ندا واقع شده است؛ لذا باید آنرا تأویل نمود که در اصل: «یا من تدری» بوده و شاعر بنا به ضرورت، منادی (من) را محذوف ساخته است.

۵-۷- دخول «لولا» بر فعل

لولا بر مبتدا داخل می‌شود و خبرش همواره محذوف و در تقدیر گرفته می‌شود و جواب آن ممتنع است (سیوطی، ج ۱، ۳۳۶). از این رو واقع شدن اسم ظاهر و ضمیر منفصل بعد از لولا مرسوم و متداول است. مانند آیه: «لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ، ۳۱) که خبر آن محذوف

شده است. و در سه حالت دیگر بعد از «لولا»، با وجود مهیا بودن شرایطی، فعل واقع می‌شود. هر گاه برای «تحضیض و عرض» بیان شود با فعل مضارع همراه است: «لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (النمل/۴۶).

ترجمه: «چرا از خدا آمرزش نمی‌خواهید؟ باشد که مورد رحمت قرار گیرید».

و گاهی برای توییخ و تندیم است که بعد از آن فعل ماضی قرار می‌گیرد: (ابن هشام، ۱۶۷) «لَوْلَا جَاؤُوا عَلَيْهِ بِأُزْبَعَةٍ شُهَدَاءَ» (النور، ۱۳). **ترجمه:** «چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردند؟». و نیز گاهی برای بیان استفهام، با فعل همراه می‌گردد: «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ» (الأنعام، ۸). **ترجمه:** «و گفتند چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟». اما در عبارات زیر، کلمه «لولا»، بدون داشتن معنای تحضیض یا توییخ و یا تندیم و استفهام، با فعل همراه شده است که این موضوع در مباحث صرفی امری شاذ محسوب می‌شود.

أنا لولا أعشوق الدنيا كما أعشوق لقياك / قطعتُ الدهرَ وفي الغيبِ أطيّرُ (نواب، ۱۹۹۶: ۱۹۹)

ترجمه: «اگر عشق و علاقه من به دنیا آن گونه که عاشق دیدار تو هستم، نبود روزگار را سپری می‌کردم و در عالم غیب به پرواز در می‌آمدم».

همچنین در عبارت:

تُهْرَوُ بَيْنَ سَوَاقِي اللَّيْلِ إِلَى بِنْتِ جُبَيْلٍ / لَوْلَا نَادَاكَ تَسِيَتْ تَوَدُّعَهُ (همان، ۲۹۱).

ترجمه: «تو میان نهرهای شبانه تا بنت جبیل به آرامی می‌دوی / اگر او تو را ندا نمی‌داد، وداع او را فراموش می‌کردی».

شاعر به جای آوردن اسم، بعد از لولا و محذوف ساختن خبر آن، به ذکر فعل ماضی (ناداک) مبادرت ورزیده است که این امر از مصادیق عدول از معیارهای نحوی در ادب عربی است.

از آنجا که استعمال «لولا» بدین گونه صحیح نیست؛ لذا باید آن را بنابر تقدیر مصدر، تأویل نمود که تقدیر کلام چنین است: (أنا لولا عشقی الدنيا... و لولا نداؤه...).

۵-۸- استعمال صیغه نامأنوس در باب تصغیر

میل و گرایش به تصغیر بعنوان پدیده‌ای لغوی در شعر مظفر نواب جلوه‌ای بارز دارد. نواب در چندین موضع آن را بر وزن «فَعِيل» ذکر نموده است. از جمله «بُوَيْت، فُلَيْن، نُهَيْد، قُبَيْل» و اسامی چون «حَجِيرَة، الدَّوِيلَات، شَجِيرَات...» که همچون اسم ثلاثی با آنها برخورد

نموده است. اما چیزی که در این مجال در شعر نواب غریب و دور از ذهن به نظر می‌رسد، استعمال صیغهٔ مجهول و ساختگی «فَعُول» است که نه صیغه‌ای قیاسی است و نه سماعی.

قبل القمّة/ أتهم الماموث النجدی وتابعه/ دیوس الشام و هدهده/ ملک السفسلس، حَسُون الثانی.. (همان، ۱۷۵ و ۱۷۶).

ترجمه: «قبل از کنفرانس، ماموث نجدی و پیروانش، دیوس شام و هدهدش، پادشاه سفسلس حسنک دوم، متهم شدند».

لفظ «حَسُون» اسم مصغر «حسن» است که شاعر آن را به نشانه تحقیر و خوار شمردن شخص مقصود بکار برده است. لذا چون درباره وزن «فَعُول» در باب تصغیر در کتب نحوی سخنی گفته نشده، به نظر می‌رسد واژه‌ای عامیانه و یا صرفاً زائیده تصورات ذهنی شاعر باشد که ذکر آن در شعر، نوعی عدول از معیار نحوی است.

۵-۹- استعمال ترکیبات مطرود و با کاربرد اندک

امروزه در شعر معاصر عرب پاره‌ای از ترکیبات نحوی مشاهده می‌شود که شاعران به استعمال آن مبادرت می‌ورزند؛ اما از آنجا که بر طبق قواعد نحوی و دستوری، مبنای صحیح‌تر آن ترکیبات متداول شده، لذا بیان آنها در شعر و ادب امروزی نوعی سهل انگاری و به دور از قیاس لحاظ می‌شود. پاره‌ای از این نوع ترکیبات در شعر مظفر نواب نیز یافت می‌شود که شاعر می‌توانست بجای آن، از روشها و اسالیب پرکاربرد امروزی بهره بگیرد.

۵-۱۰- ترکیب «أینة»

اضافه کردن ضمیر متصل مرفوعی به ظرف مکان «أین» شیوه‌ای مطرود و نادرست است که نواب با آوردن لفظ «أینة» بر آیه قرآنی، آنرا به کار برده است:

أینة وعدّ الذین استضعفوا فی الأرض/ والركض إلى المسلخ یومیاً. (همان، ۵۱۵)

ترجمه: «کجاست وعده کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شدند / در حالی که هر روز به سوی قربانگاه پیش می‌تازند».

۵-۱۱- حذف «ن» از «الذین» در صیغه جمع

گاهی حرف نون از "الذین" بخاطر تخفیف و یا ضرورت شعری حذف می‌شود و جایز است که اسم موصول مفرد «الذی»، جایگزین اسم موصول در صیغه جمع مذکر «الذین» شود یعنی آن لفظ، حکم غیر خود را می‌پذیرد. و این مورد از جمله مباحثی است که ابن هشام در مغنی البیب، آن را «تقارض اللفظین فی الأحکام» خوانده است. (ابن هشام، ۱۹۹۹ م: ۹۱۵). اما با این وجود، این عمل، خصیصه‌ای

فراگیر و متداول در میان شاعران نیست و صرفاً بنابر ضرورت از آن استفاده می‌شود. نواب نیز از این خصیصه در اشعارش بهره گرفته است و همراه با فعل جمع از ضمیر مفرد استفاده کرده است:

فَبَعْضُ الَّذِي يَحْمَلُونَ الزَّفَافَ يَرِيدُ العُرُوسَ (نواب، ۱۹۹۶ م: ۵۴).

ترجمه: «بعضی از آن کسانی که عهده‌دار، مراسم عروسی هستند، منظورش عروس است».

در این عبارت نیز صله موصول «یحملون» بصورت جمع مذکر عنوان شده در حالی که اسم موصول، مفرد مذکر است و باید به صورت «الَّذِينَ يَحْمَلُونَ» بیان می‌شد؛ اما شاعر با حذف حرف «ن» آن را تخفیف نموده که در این حالت، الّذی به معنای الّذین و بر جمع مذکر عاقل دلالت می‌کند.

۵-۱۲- ذکر حرف جاره برخلاف معنای متداول آن

حروف جر در معانی مختلفی کاربرد دارند و گاهی نیز به جای هم به کار می‌روند. حرف جر

«علی» نیز یا به معنای استعمال استعلایی حقیقی است و یا استعلایی مجازی است که این استعلایی

مجازی شامل: ظرف، تعلیل، مصاحبت، استدراک و گاهی نیز به معنای «ب» کاربرد دارد. اما نواب سعی

کرده است شیوه‌ای متفاوت را در پیش گیرد و این واژه را در معنای «عن» به کار برده است:

وأعلن كل الأرزقة قد راودتها على نفسها (همان، ۳۴۱:).

ترجمه: «همه کوچه‌ها اعلام کردند که وی از آن کام خواسته است».

در این عبارت، حرف جر «علی» به معنای «عن» استعمال شده است در صورتی که هم

در متون عربی و هم در قرآن کریم، این عبارت بصورت «راودتها عن نفسها» بیان شده نه

«علی نفسها». تمامی افعالی که در قرآن کریم از این فعل در جلوه ماضی یا مضارع به کار

رفته است، صرفاً با حرف جر «عن» بیان شده است: «وَلَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ» (القمر: ۳۷): «قَالُوا

سُرُّواوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ» (یوسف: ۶۱): «امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ» (یوسف: ۳۰). بنابراین

تغییر معنای حروف به شیوه‌ای غیر مرسوم، امری است ناصحیح که نواب بدان پرداخته است.

۶ - بررسی هنجار‌گزینی معنایی

این نوع هنجار‌گزینی، در حقیقت بهره‌گیری از کاردهای مختلف معنایی جملات و

ترکیبات در زبان است، به گونه‌ای که با معنای متداول و متعارف روزمره متفاوت باشد.

جمله‌های نقیض نما، استعاره‌ها، مجازها، تشخیص‌ها و ... همه، گونه‌ای از هنجار‌گزینی

معنایی است (محبّتی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۹). حوزه معنایی که شاعران در آن با برجسته‌سازی

زبان، سعی در همراهی مخاطب با یافته‌های ذهنی خود دارند، در حکم انعطاف‌ترین سطح

زبان و بیشتر از دیگر سطوح خودنمایی می‌کند. در ذیل به پاره‌ای از هنجارگریزی مظفر نواب در حیطه معنا اشاره می‌شود:

۶-۱- آمیختگی شعر فصیح با شعر عامیانه

مظفر نواب دارای دیوان شعر عامیانه و محلی با نام «لریل و حمد» است که بصورت مجزا به چاپ رسیده است. اما آنچه که امروزه شاعران در دواوین خود از آن استفاده نمی‌کنند، ذکر یک یا چند قصیده عامیانه و محلی است که در ضمن اشعار فصیح آورده شود. اما نواب در دیوان شعری خود، دو قصیده عامیانه «براءة الأم و براءة الأخت» را ذکر کرده که این رویه امروزه امری غیر مرسوم است.

یا بُنی ظلعک من رجیته/ واحسب الشیب اللی من عمرک جنیته/ یا بنی طش العمی بعینی (نواب، ۱۹۹۶ م: ۵۲۷).

ترجمه: «فرزندم، آنکه آرزویش را کردی یاور توست/ و دستاورد عمرت پیری است / فرزندم، پیری چشمم را فرا گرفت».

لذا آمیختگی شعر فصیح و عامیانه در یک دیوان، نوعی هنجارگریزی اسلوبی محسوب می‌گردد.

۶-۲- بهره‌گیری از فنون ادبی در بیان معانی

هنجارگریزی معنایی، گریز از قواعد معنایی زبان هنجار در همنشینی و ترکیب واژه‌ها با یکدیگر است. همنشینی واژه‌ها بر اساس قواعد معنایی حاکم بر زبان هنجار تابع محدودیتهای خاص خود است (صفوی، ۱۳۷۳: ۵۲). صور خیال همچون تشبیه و استعاره که در بیان مطرح می‌شود و صنایع معنوی چون ایهام، پارادوکس، حسن تعلیل و جز آن در بدیع معنوی از آن سخن می‌رود، میدان معنایی کلام را بر اساس جولان تخیل در آن بیش از زبان هنجار وسعت می‌دهد و سخن را بیش از هر گونه انحراف از زبان معیار به سمت شعر سوق می‌دهد (طغیانی و صادقیان، ۱۳۹۰: ۹).

۶-۲-۱- تشبیه

تشبیه یعنی برقراری رابطه همانندی و ایجاد پیوند و تناسب میان دو یا چند پدیده به دلیل وجود شباهتی که در یک یا چند وصف با هم دارند. در تشبیه لازم نیست که پدیده‌هایی که به هم تشبیه می‌شوند در تمام زمینه‌ها با هم شباهت داشته باشند و از طرفی نیز پیوند آنها مبتنی بر خیال و نیز نوعی کذب و مبالغه ادبی است. درک زیبایی تشبیه بستگی به شناخت و ذوق ادبی دارد به همین دلیل شاعران سعی دارند با خلق تشبیهات جدید زبان شعرشان را برجسته سازند، از جمله این شاعران می‌توان به مظفر نواب اشاره کرد:

وَ حَزَنٌ مِّثْلُ اسْوَاقِ الْعِرَاقِ. (نواب، ۱۹۹۶: ۱)

فَالثِّيَابُ الْقَدِيمَةُ مِثْلُ الْبِكَاءِ. (همان، ۳۵)

وَ شَقٌّ كَشَقِّ الْفَوَاكِهِ فِي الْقَلْبِ. (همان، ۵۲)

أَنْدَبُ كَالْبُومِ الْمَجْرُوحِ عَلَى جُدْرَانِ اللَّيْلِ. (همان، ۳۱۹).

ترجمه: «اندوهی مانند بازارهای عراق / پس لباس قدیمی مانند گریه / و شکافی مانند شکاف میوه در قلب / سوگواری می‌کنم همچون جغد زخمی بر فراز دیوارهای شب».

هَذَا الْجُورِبُ سَكِينٌ

حِذَاءُ الشَّهِيدِ سَكِينٌ

فَرشاةٌ حَلَاقَتِهِ سَكِينٌ

لذا مانند کردن جوراب و کفش و شانه سر شهید به چاقوی تیزی که در پیکر دشمن فرو می‌رود، امری غریب و بدور از ذهن است که نواب جهت ترسیم جایگاه و عظمت شهید از این شیوه بهره برده است.

۶-۲-۲- تشخیص

صنعت «تشخیص یا جان بخشی» از جمله شگردهای زبانی در کلام است که با آن به اشیای مرده جان بخشیده می‌شود و به دو نوع انسانوارگی و جاندار انگاری تقسیم می‌شود (شمیسا، ۱۳۸۱: ۶۴). در این صنعت، خصوصیت و ویژگی‌های انسان را به اشیاء نسبت می‌دهیم و هدف از آن نیز نوعی توصیف است. مظفر نواب نیز از جمله شاعرانی است که سعی داشته با نسبت دادن صفات انسان به اشیاء نوعی ظرافت و هنر خاص را در اشعارش به وجود بیاورد:

السَّهْمُ يَشِيرُ إِلَى الْأَبَارِ / السَّهْمُ يَشِيرُ إِلَى الْأَسْمَاءِ الْكُبْرَى / السَّهْمُ يَشِيرُ إِلَى مَكَّةَ (همان، ۱۳ و ۱۴).

يَنْطِقُ الْجُوعُ مِنْذُ وِلَادَتِنَا (همان، ۳۱).

تَجْعَلُ حَتَّى الْبِنَادِقِ تَبْكِي (همان، ۵۱).

ترجمه: «تیر به چاه‌های نفت اشاره می‌کند / تیر به اسمهای بزرگان اشاره می‌کند / تیر به مکه اشاره می‌کند / گرسنگی از زمان تولدمان سخنرانی می‌کند / کاری می‌کنند تا جایی که سنگرها گریه می‌کنند».

لَعَلَّ نَدَى الصَّبْحِ الْبَارِدِ يُوذِيهَا

أَوْ الْقَلْبُ يَنْهِنُهَا الطَّلُّ (همان، ۲۹۹)

لَمْ يُوذِعْنَا بِهَا إِلَّا الصَّدَى

أَوْ نَخْلَةٌ تَبْكِي عَلَى الْأَبْوَابِ (همان، ۷۶)

«شاید شبنم سرد صبحگاهی آن را می‌آزارد، و یا شبنم، قلب را باز می‌دارد» «جز آن

پژواک، و یا نخلی بر دروازه‌ها گریه سر می‌داد، کسی با ما وداع نکرد»

شاعر در جای دیگر با اشاره به پرتوهای صبح می‌گوید:

وَنكشِفُ نَسْمَةً صَبِيحُ فِخْذِيهَا

وتدوُسُ علی ریحانةِ روجک (همان: ۹۹)

«نسیم صبحگاهی، ران‌هایش را نمایان می‌سازد و بر گل ریحان روح‌ت راه می‌رود»

در واقع شاعر با استفاده از تشخیص، بر اساس ذهن و خیال خود در پدیده بی‌جان تصرف نموده و آن را به جنبش و حرکت می‌دارد و گاه صفات و احساسات انسانی را به آن نسبت می‌دهد، در نتیجه خواننده از زاویه دید نویسنده به زندگی و رویدادها می‌نگرد.

۶-۲-۳- پارادوکس

پارادوکس بدین معنی است که شاعر یک نوع تناقض را در جمله‌ای می‌آورد که ظاهراً بی‌معنی به نظر می‌رسد اما اگر به صورت عمیق به آن بنگریم می‌بینیم که حقیقتی در آن نهفته است که با نگاه کردن به آن تناقض می‌توان به زیبایی آن پی برد. مظفر نواب سعی دارد با این نوع ادبی خواننده را تحت تأثیر قرار داده و نوعی زیبایی را در شعر خود به وجود بیاورد:

تضارب بالهم کل سراب لدیک

حریق من الماء (همان، ۱۵۱)

ترجمه: «در نزد تو هر سرابی با اندوه می‌جنگد؛ آتشی از آب است».

لا تسئل عنی لماذا جئت فی النار

جئت فی النار (همان: ۷۵)

ترجمه «از من مپرس که چرا بهشتم در آتش است، بهشت من در آتش است»

۶-۲-۴- حس آمیزی

در بسیاری از موارد با یک حس نمی‌توان زیبایی پدیده‌ای را درک کرد و خصایصش را آنگونه که شایسته است به تصویر کشید. از این رو شاعر و ادیب باید بتواند با آمیزش حواس متفاوت به حسی برتر از هر یک از حواس پنجگانه انسانی برای درک موضوعات و پدیده‌ها دست یابد. حس آمیزی آمیختن دو یا چند حس در یکدیگر می‌باشد. (مشایخی و خدادادی، ۱۳۹۱: ش ۱۶) مظفر نواب نیز از این هنر برای زیباتر شدن شعرش به خوبی بهره گرفته است:

سکوئک اوجع من صلیبی (نواب، ۱۹)

دموعک صمت (همان، ۳۳)

انقر الکأس اذا ما نضبت واشرب رنین (همان، ۱۹۹)

فوراً یجری التخذیر و یخصی / ما هذا الصمت المتحرک بالشارع الا اخصاء. (همان، ۵۴۵)

ترجمه: «سکوت دردناک‌تر از مصلوب شدن من است / اشک‌هایت خاموشی است / بر جام بزن اگر جام شراب خشک شد و صدای جام بنوش / بیهوشی، بی‌درنگ جاری شده و اخته می‌کند. این سکوت متحرک در خیابان چیزی جز اختگی نیست.»

وأنت تضىء سراج القمرة

للأغرار بعلم البحر

تریهم خارطة الحزن.. (همان: ۳۶۴)

ترجمه «تو با دریای علم، برای بیگانگان، چراغ ماه را بر می‌افروزی، و نقشه اندوه را به آنان نشان می‌دهی...»

عباراتی چون «چراغ ماه، دریای علم و نقشه اندوه»، تصاویری است که نواب با در آمیختن حواس مختلف برای خواننده ترسیم کرده است.

۶-۲-۵- تکرار پیوسته کلمات و جملات

از جمله مواردی که نواب جهت بیان دیدگاه‌ها و تفکرات خود در اشعار خود از آن بهره برده، استفاده از کلمات و عبارات تکراری است که از بسامد بالایی در دیوان وی برخوردار است. شاعر این کلمات را پشت سر هم به صورت کامل و یا با تغییر اندکی ذکر کرده است. «چنین تکرارهایی علاوه بر آن که موسیقی کلام را کامل می‌کنند، عواطف شاعر را نیز حسی و ملموس می‌سازند و در پیوند عاطفی مخاطب با متن مؤثر هستند. در چنین تکرارهایی، نوعی نظم صوری نیز در نوشتار به چشم می‌خورد که هم از لحاظ دیداری و هم از لحاظ شنیداری باعث اقناع مخاطب و تلذذ او می‌شود» (مدرسی؛ ۱۳۸۹: ۱۲۷)

إِنَّ النهر يظلّ لمجره أميناً

إِنَّ النهر يظلّ يظلّ يظلّ أميناً

إِنَّ النهر يظلّ يظلّ أميناً (۴۶۷)

و نیز

وتمطر...تمطر...تمطر...تمطر

فی الحدس تمطر...تمطر...تمطر...تمطر

بعد رحيل العدو يكون المطر (۴۳۶)

و نیز

ما أوسخنا ما أوسخنا ما أوسخنا و نکابر

ما أوسخنا

لا أستثنى أحداً (۴۸۰)

تکرار و تأکید عبارات و کلمات در شعر نواب، بیانگر توجه و اهتمام خاص شاعر به آن موضوع است که جهت تثبیت آن در ذهن مخاطب، آن‌ها را پشت سر هم تکرار نموده است.

نتیجه‌گیری

مظفر نواب از جمله شاعران انقلابی عراق است که با زبان صریح و گزنده‌اش، صهیونیست‌ها را مورد هجوم قرار داده و با بیانی شورانگیز بر آنان می‌تازد و در این راه از اسلوب و سبک بیانی خاص خود مدد می‌جوید. او شاعری است که با گریز از هنجارهای نحوی و معنایی در صدد القای افکار و مفاهیم خود به خواننده است که این مسأله باعث عدول او از معیارها و هنجارهای مرسوم نحوی شده است. هر چند که در پاره‌ای اوقات، این رویه به ساختار شعری او لطمه زده، اما از آنجا که در عقیده نواب، تفهیم مخاطب بر رعایت قواعد دستوری ارجحیت دارد، لذا می‌توان گفت که شاعر در این امر به هدف خود دست یافته و علی‌رغم عدول از معیارهای نحوی، در پردازش افکار و نظریات خود و تفهیم شنونده موفق بوده است؛ چرا که امروزه وی در ادبیات عرب، به عنوان شاعری سنت شکن و هنجارگریز معرفی نشده است، بلکه هنجارگریزی او صرفاً در مباحث لغوی و نحوی دیده می‌شود که شاعر، گاه برای آهنگین ساختن کلام و حفظ موسیقی و وزن شعری، بدان روی آورده است که می‌توان آن را از جمله ضرورت‌های ادبی شاعر قلمداد کرد. اما وی توانسته با تفهیم مخاطب، این قاعده را به خوبی تبیین نماید.

آنچه از بررسی هنجارگریزی در اشعار نواب بدست آمد این است که وی هنجارگریزی را شیوه‌ای متمایز و قابل اتکا در همراهی مخاطب با احساسات و عواطف خود و نیز در تبیین باورها و ایده‌هایش در دفاع از آرمان فلسطین می‌داند. مظفر نواب با ایجاد آشنایی زدایی در شعر خود، با قواعد مرسوم و معمول زبانی مخالفت می‌کند تا از این طریق، راه را برای در هم شکستن قیود و موانع پیش روی اتحاد امت اسلامی برداشته، آنان را برای مقابله با استعمارگران تهییج کند، چرا که نواب از شاعران آرمان‌گرای دنیای عرب دانست که رنگ و بوی اشعارش، جملگی حماسی و سیاسی و در دفاع از آرمانهای فلسطین و پیکار با غاصبان است. از این روست که وی با ایجاد تغییر در اسلوب‌های زبانی، واژگان جدید و معانی تازه می‌سازد و شیوه نوشتاری خود را با توجه به یافته‌های ذهنی‌اش تغییر می‌دهد. بنابراین، او گاه قواعد و ساختارهای صرفی نحوی را دگرگون می‌سازد و کلام فصیح را با واژگان محلی و عامیانه در هم می‌آمیزد تا بتواند به هر طریقی مخاطب را تحت تأثیر قرار دهد.

منابع

قرآن کریم.

ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله. (۱۳۸۴). شرح ابن عقیل (المجلد الثاني). قم: المعارف.
ابن هشام، عبدالله بن یوسف. (۱۹۹۹). مغنی اللیب عن کتب الأعراب (تحقیق برکات یوسف هبود). بیروت: شرکت
للطباعة والنشر.

احمدی، بابک. (۱۳۶۸). ساختار و تحویل متن (چاپ نهم). تهران: نشر مرکز.
احمدی، بابک. (۱۳۸۲). ساختار تأویل متن (چاپ ششم). تهران: نشر مرکز.
الخیر، هانی. (۲۰۰۹). مظفر النواب، شاعر المعارضة السياسية والغضب القومي (الطبعة الأولى). دمشق: دار
رسلان.

بیدج، موسی. (۱۳۶۷). مظفرنواب، شعر، سفر به جوهر هستی است. کیهان فرهنگی، (۵۹).
جیده، عبدالحمید. (۱۹۸۰). الاتجاهات الجديدة للشعر العربي المعاصر. بیروت: مؤسسة نوفل.
حوفی، احمد محمد. (۱۹۷۴). القومية فی الشعر العربي الحديث. القاهرة: دار الکاتب.
دجیلی، علی. (۱۹۸۸). التّواب و تأثیره علی الحركة الشعرية. بیروت: دار العلم.
سلاجقه، پروین. (۱۳۸۴). نقد شعر معاصر: امیر زاده کاشی‌ها (شاملو) (چاپ اول). تهران: نشر مروارید.
سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن. (۲۰۱۰). همع الهوامع، شرح جمع الجوامع فی النحو (الطبعة الثانية). بیروت:
دار إحياء التراث العربی.

شرتونی، رشید. (۱۳۷۰). المبادئ العربية (الجزء الرابع). قم: مؤسسة المطبوعات دار العلم.
شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۱). موسیقی شعر (چاپ هفتم). تهران: نشر آگاه.
شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). بیان و معانی. تهران: انتشارات فردوس.
صفوی، کورش. (۱۳۸۳). از زبان‌شناسی به ادبیات (جلد اول). تهران: انتشارات سوره مهر.
طغیان، اسحاق، و صادقان، سمیه. (۱۳۹۰). هنجار گریزی در مجموعه شعر از این اوستا. ادبیات پارسی معاصر. ۱
(۱). ۶۱-۷۹.

عباس، حسن. (۱۹۷۳). النحو الوافی (الطبعة الخامسة). القاهرة: دار المعارف.
علوی مقدم، مهیار. (۱۳۷۷). نظریه‌های نقد ادبی معاصر (چاپ اول). تهران: انتشارات آیدین.
محبتی، مهدی. (۱۳۸۰). بدیع نو. تهران: انتشارات سخن.
مشایخی، حمیدرضا، و خدادادی، سید زینب. (۱۳۹۱). بررسی هنجار گریزی در بخشی از اشعار نزار قبانی. نقد
ادب معاصر عربی، ۲(۲).

نجفی، ابوالحسن. (۱۳۸۲). مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی. تهران: نیلوفر.
نواب، مظفر. (۱۹۹۶). الأعمال الشعرية الكاملة. لندن: دار قنبر.
وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۱). دستور زبان فارسی (۱). تهران: سمت.



دراسة آثار الانحراف النحوي والدلالي في شعر مظفر نواب

مسعود اقبالي^١

^١ أستاذ مساعد، قسم علوم القرآن والتفسير، جامعة علوم القرآن الكريم والتربية، كرمانشاه، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

لقد كان تجنب القواعد دائماً أحد أكثر الطرق فعالية لتسليط الضوء على لغة الشعر. وهذه الظاهرة مهمة جداً في الشعر العربي المعاصر، لدرجة أن معنى القصيدة يدور حولها أحياناً. مظفر نواب شاعر عراقي معاصر، وهو من الشعراء الذين كان لانحرافاتهم النحوية والأسلوبية مظهر خاص في شعره. ومن أهم أسباب انحراف نواب عن الأعراف أهمية التعبير عن مفاهيمه الشعرية؛ لأن محاولة الشاعر هي استخدام أساليب شعرية خاصة لاستخدام مختلف مظاهر تجنب القواعد الصرفية والنحوية والدلالية في قصائده، لإبهار الجمهور أكثر فأكثر لدعم المثل الفلسطينية. وعلى عكس العديد من الشعراء المثاليين الذين يحصرون أنفسهم في الكلمات والتعبير الشعبية والأدب المنطوق الخاص، فإن هدفه الوحيد هو نقل مفاهيمه العقلية إلى الجمهور. وفي ضوء منهج هذا الشاعر في استخدام الأساليب التعبيرية، يركز البحث الحالي على أنه من خلال تحليل ودراسة لغة مظفر نواب الشعرية، قام بتحليل مختلف مظاهر عدم معياريته في مجال القضايا النحوية والدلالية. وتشير نتائج البحث إلى أن عدم معيارية الشاعر تكمن أساساً في المسائل النحوية وفي مواقف مثل: "طرق إعراب الجمل الشرطية، وطريقة إعراب الجمل الاسمية، واستعمال حروف النداء..." وفي وظهرت المناقشة الدلالية في حالات مثل "الآثار العاطفية، والتشبيه، والتكرار، والمفارقة، والتشخيص، والعامية...".

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/١٠/١٨

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠١/٢٦

الكلمات المفتاحية: مظفر نواب، تجنب القواعد النحوية، المفاهيم الشعرية، مناقشة دلالية.

الاقْتباس: اقبالي، م. (١٤٤٦). دراسة آثار الانحراف النحوي والدلالي في شعر مظفر نواب، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ١، صص ٤٧-٧٢

Doi: 10.22034/JISALL.2024.202883

٧٢



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

Examining the Manifestations of Syntactic and Semantic Deviance in Mozaffar Nawab's Poetry

Masoud Eghbali, Assistant Professor, Department of Qur'anic Sciences and Interpretation, University of Noble Qur'anic Sciences and Education, Kermanshah, Iran. E-mail: eghbali@quran.ac.ir

Introduction

Norm avoidance has always been one of the most effective ways to highlight the language of poetry. This phenomenon is very important in contemporary Arabic poetry, as far as the overall understanding of a poem revolves around it. Muzaffar Nawab, a contemporary Iraqi poet, is one of the poets whose syntactic and stylistic deviations have a special appearance in his poetry. One of the main reasons for Nawab's deviation from norms is the importance of expressing his poetic concepts because the poet tries to impress the audience in any way, with a special poetic style, and in this way, he sacrifices the rules of morphology, syntax and meaning, and unlike many idealist poets who confine themselves and speak in popular words and phrases and special literature and their only goal is to convey their mental concepts to the audience. Therefore, by analyzing and examining the poetic language of Muzaffar Nawab, this research has studied the various manifestations of his norm avoidance in the field of syntactic and semantic issues. The findings of the research indicate that the poet's norm avoidance is mainly in syntactic issues such as "the ways of expressing conditional sentences, how to reflect noun sentences, the use of vocative letters and..." and in the semantic aspects such as "utilizing Abandoned combinations, slang, repetition of words, and etc."

Methodology

In the present study, the political poems of Muzaffar Nawab have been analyzed from the perspective of linguistic and literary styles, and the manifestations of this outstanding poet's normativity have been explained

both in the field of formal and syntactical rules and in the field of meaning. Using new literary methods and breaking the traditional rules of the structure of the Arabic language and breaking common literary restrictions by Muzaffar Nawab is an effective way to express feelings, crystallize anti-Zionist beliefs, and promote the discourse of patriotism. Therefore, Nawab does not see himself confined by the common constraints of literary discourse and conveys his mental concepts to the audience with popular expressions and his own literature.

Results and Discussion

The meaning of syntactic norm avoidance is the use of words in which the poet or writer himself creates changes and transformations. This type of norm deviation a sub-set of vocabulary and the poet tries to make changes in the structure of vocabulary by using "contrary to analogy" and "strangeness of usage". In this way of defamiliarization, the composition of the sentences gets confused, the correspondence between the verb and the subject is not respected in terms of reference and alliteration, and changes are made in the morphological and syntactic styles. Some of the manifestations of Nawab's norm deviation in the field of syntactic morphology are as follows: "the way of using number in poetic discourse", "abandoning the verb tense in the conditional style", "mentioning the present indefinite sentence as news without the presence of a relative pronoun", "non-conformity" "beginning with news" and "verb and subject", "satiation of the letter "meme" in the plural form", "calling of the omitted indicative noun", "intrusion of the letter call into the present participle", "intrusion of "hinge" into the verb", "infinitive" Bringing a noun in the plural form", "Using an unfamiliar form about the diminutive", "Using rejected and rarely used compounds", "Removing the letter "N" from "Al-Zin" in the plural form" and "Mentioning the letter Jareh contrary to its common meaning".

Also, in the field of semantics, Muzaffar Nawab has created transformations, some of which are briefly mentioned: "Mixing of eloquent poetry with folk poetry", "Moving and space between elements of sentences", "Using literary

techniques" In expressing meanings", "use of rhetorical techniques such as simile, recognition, paradox, sensation" and "continuous repetition of words and sentences".

Conclusion

Muzaffar Nawab is a poet who tries to instill his thoughts and concepts in the reader by avoiding syntactic and semantic norms, which has caused him to deviate from the conventional syntactic standards and norms. Although sometimes, this procedure has damaged his poetic structure, but since in Nawab's opinion, the understanding of the audience is preferable to observing grammatical rules, therefore it can be said that the poet has achieved his goal in this matter and despite the deviation from syntactic standards, he has been successful in processing his thoughts and ideas and understanding the listener. Sometimes, to make the words melodious and to preserve the music and poetic weight, he has resorted to non-normativeness, which can be considered as one of the literary necessities of a poet. But, he was able to explain this rule well by understanding the audience.

In general, Nawab considers non-normalization as a distinct and reliable way to accompany the audience with their feelings and emotions, as well as to explain their beliefs and ideas in defense of the Palestinian cause. By creating defamiliarization in his poetry, Muzaffar Nawab goes against the conventional and usual rules of language in order to break the restrictions and obstacles in front of the unity of the Islamic Ummah and incite them to confront the colonialists.

References

- Abbās, Ḥasan. (1973). *Al-Naḥw al-wāfī* (5th ed.). Cairo: Dār al-Ma‘ārif. {In Arabic}
- Aḥmadī, Bābak. (1368 Sh). *Sākhtār va taḥvīl-i matn* (9th ed.). Tehran: Nashr-i Markaz. {In Persian}
- Aḥmadī, Bābak. (1382 Sh). *Sākhtār-i tā’vīl-i matn* (6th ed.). Tehran: Nashr-i Markaz. {In Persian}

- Al-Khayr, Hānī. (2009). *Muzaffar al-Nawwāb, shā'ir al-mu'āraḍa al-siyāsiyya wa al-ghaḍab al-qawmī* (1st ed.). Damascus: Dār Raslān. {In Arabic}
- Al-Suyūṭī, Jalāl al-Dīn 'Abd al-Raḥmān. (2010). *Ham' al-hawāmi', sharḥ jam' al-jawāmi' fī al-naḥw* (2nd ed.). Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī. {In Arabic}
- 'Alavī Muqaddam, Mahyār. (1377 Sh). *Nazariyya-hā-yi naqd-i adabī-yi mu'āshir* (1st ed.). Tehran: Nashr-i Āydīn. {In Persian}
- 'Alavī Muqaddam, Mahyār. (1381 Sh). *Nazariyya-hā-yi naqd-i adabī-yi mu'āshir* (1st ed.). Tehran: Nashr-i Āydīn. {In Persian}
- Bīdaj, Mūsā. (1367 Sh). *Muzaffar Nawwāb, shi'r, safar bih jawhar-i hasī ast. Kayhān-i Farhangī*, (59). {In Persian}
- Dajlī, 'Alī. (1988). *Al-Nawwāb wa ta'thīruhu 'alā al-ḥaraka al-shi'riyya*. Beirut. {In Arabic}
- Ḥawfī, Aḥmad Muḥammad. (1974). *Al-Qawmiyya fī al-shi'r al-'Arabī al-ḥadīth*. Cairo. {In Arabic}
- Ibn 'Aqīl, Bahā' al-Dīn 'Abdullāh. (1384 Sh). *Sharḥ Ibn 'Aqīl* (Vol. 2, 1st ed.). Qom. {In Persian}
- Ibn Hishām, 'Abdullāh ibn Yūsuf. (1999). *Mughnī al-labīb 'an kutub al-a'ārīb* (Vol. 4, B. Yūsuf Habūd, Ed.). Beirut: Shirkat li al-Ṭibā'a wa al-Nashr. {In Arabic}
- Jayyida, 'Abd al-Ḥamīd. (1980). *Al-Ittijāhāt al-jadīda li al-shi'r al-'Arabī al-mu'āshir*. Beirut: Mu'assasat Nawfal. {In Arabic}
- Maḥbūbī, Maḥdī. (1380 Sh). *Badī'-i nū*. Tehran: Nashr-i Sukhan. {In Persian}
- Mashāyikhī, Ḥamīdreżā, & Khodādādī, Sayyid Zaynab. (1391 Sh). *Barrasī-yi hanjār-gurīzī dar bakhshī az ash'ār-i Nizār Qabbānī. Faslnāmeḥ-yi 'Ilmī-Pazhūheshī-yi Naqd-i Adab-i Mu'āshir-i 'Arabī*, 2(2). {In Persian}
- Najafī, Abū al-Ḥasan. (1382 Sh). *Mabānī-yi zabān-shināsī va kārburd-i ān dar zabān-i Fārsī*. Tehran: Nīlūfar. {In Persian}
- Nawwāb, Muḥammad. (1996). *Al-A'māl al-shi'riyya al-kāmila*. London: Dār Qanbar. {In Arabic}
- Qur'ān al-Karīm. {In Arabic}
- Şafavī, Kūrosh. (1383 Sh). *Az zabān-shināsī bih adabiyyāt* (Vol. 1). Tehran: Nashr-i Sūrah-yi Mehr. {In Persian}
- Salājaqa, Parvīn. (1384 Sh). *Naqd-i shi'r-i mu'āshir: Amīrzāda Kāshihā (Shāmlū)* (1st ed.). Tehran: Nashr-i Murvārīd. {In Persian}
- Shafī'ī Kadkanī, Muḥammad Rizā. (1381 Sh). *Mūsīqī-yi shi'r* (7th ed.). Tehran: Nashr-i Āgāh. {In Persian}
- Shamīsā, Sīrūs. (1381 Sh). *Bayān va ma'ānī*. Tehran: Nashr-i Firdaws. {In Persian}

- Shartūnī, Rashīd. (1370 Sh). *Al-Mabādī al-‘Arabiyya* (Vol. 4). Qom: Mu’assasat al-Maṭbū‘āt Dār al-‘Ilm. {In Persian}
- Ṭughyānī, Ishāq, & Ṣādiqiyān, Sumayya. (1390 Sh). *Hanjār-gurīzī dar majmū‘a-yi shi‘r-i Az īn avistā*. Sal-i Avval, (1). {In Persian}
- Waḥīdiyān Kāmiyār, Taqī. (1381 Sh). *Dastūr-i zabān-i Fārsī* (1). Tehran: Samt. {In Persian}



Investigating the level of advanced information literacy for students of Arabic language and literature at Payam Noor

University

Heydar Mokhtri¹, Bahram Dehghan², Esmail Teymouri³, Mohammadmahdi Roushan*⁴

¹ Associate Professor, Department of Information Science and Epistemology, Payam Noor University, Tehran, Iran.

² Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Islamic Azad University, Kahnooj, Iran.

³ Master's degree, Department of Information Science and Epistemology, Payam Noor University, Tehran, Iran.

⁴ Assistant Professor, Department of Information Science and Epistemology, Payam Noor University, Tehran, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
17/05/2024
Accepted:
24/07/2024

The purpose of this research is to investigate the level of advanced information literacy in Arabic language and literature students of Payam Noor University. The type of research is applied in terms of purpose and descriptive survey based on the method. The statistical population of this research is all Arabic language and literature students of Payam Noor University. Based on the table of Karjesi and Morgan, 124 people were selected as the sample size out of 190 people in the statistical population. Data collection was done using a questionnaire titled "Measuring the level of advanced information literacy of Arabic language and literature students". The results of this research showed that the level of advanced information literacy of these students is low and below average. There is a significant relationship between only three of the seven research hypotheses, that is, between language skills in Arabic, scientific productions, and the amount of Internet use with the level of advanced information literacy of students. Keywords: advanced information literacy, Arabic language and literature, students, Payam Noor University.

Keywords: *Advanced information literacy, Arabic language and literature, students, Payam Noor University.*

Cite this article: Mokhtri, H. & Teymouri, E. & Roushan, M. (2024) *Investigating the level of advanced information literacy for students of Arabic language and literature at Payam Noor University*, year1, issue 1, Pp 73-98. Doi: 10.22034/JISALL.2024.202884

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Mohammadmahdi Roushan

Address: Assistant Professor, Department of Information Science and Epistemology, Payam Noor University, Tehran, Iran.

E-mail: Mmroshan1064@gmail.com



بررسی میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته ویژه دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام‌نور

حیدر مختاری^۱، بهرام دهقان^۲، اسماعیل تیموری^۳، محمد مهدی روشن^{۴*}

^۱ دانشیار، گروه علم اطلاعات و دانش‌شناسی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران.

^۲ استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کهنوج، کهنوج، ایران.

^۳ کارشناسی ارشد، گروه علم اطلاعات و دانش‌شناسی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران.

^۴ استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۲/۲۸

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۵/۰۳

هدف این تحقیق بررسی میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته در دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام‌نور کشور می‌باشد. نوع تحقیق از نظر هدف، کاربردی و بر اساس روش، توصیفی پیمایشی است. جامعه آماری این تحقیق کلیه دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام‌نور می‌باشند. از تعداد ۱۹۰ نفر جامعه‌ی آماری بر اساس جدول کرجسی و مورگان، تعداد ۱۲۴ نفر به عنوان حجم نمونه انتخاب شدند. گردآوری اطلاعات با استفاده از پرسشنامه‌ای با عنوان «سنجش میزان و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی» انجام شد. نتایج این تحقیق نشان داد سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته‌ی این دانشجویان پایین و کمتر از حد متوسط است. تنها بین سه فرضیه از هفت فرضیه تحقیق یعنی بین مهارت زبانی در زبان عربی، تولیدات علمی، و میزان استفاده از اینترنت با سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان رابطه معناداری وجود دارد. کلمات کلیدی: سواد اطلاعاتی پیشرفته، زبان و ادبیات عربی، دانشجویان، دانشگاه پیام‌نور.

استناد: مختاری، ح. تیموری، ا. روشن، م.م. (۱۴۰۲). بررسی میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته ویژه

دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام‌نور، دوره ۱، شماره ۱، صص ۷۳-۹۸.



Doi: 10.22034/JISALL.2024.202884

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

گسترش روزافزون علم و دانش، انسان را با فضایی روبرو کرده است که حجم زیادی از اطلاعات را در اختیار او قرار می‌دهد. انسان امروزی برای این که بتواند همگام با گسترش این اطلاعات زندگی کند، احتیاج به توانایی‌هایی دارد که فراتر از ابزارهایی مانند خواندن و نوشتن و حساب کردن هستند. این توانایی و قابلیت‌ها به او این امکان را می‌دهد که این اطلاعات گسترده را طبقه بندی و ارزیابی کند و آنچه را که مورد نیاز اوست، هدفمندانه انتخاب نماید. این مهارت‌ها اصطلاحاً «سواد اطلاعاتی» نامیده می‌شود. انجمن کتابداران آمریکا سواد اطلاعاتی را این‌گونه تعریف کرده است: مجموعه‌ای از توانایی‌ها و قابلیت‌هایی که مستلزم آن است که افراد دریابند چه موقع به اطلاعات نیاز دارند و توانایی مکان یابی و به‌کارگیری مؤثر اطلاعات مورد نیاز را داشته باشند (انجمن کتابداران آمریکا، ۲۰۰۰).

با توجه به اینکه مفهوم فناوری اطلاعات و ارتباطات مولود جامعه غربی است، اولین بار هم اندیشمندان غربی به بررسی این موضوع پرداختند. در جامعه امروز ما اطلاعات و مفاهیمی که در اختیار داریم، بیشتر ترجمه آثار نویسندگان غربی است که به صورت مقاله‌های مختلف و پژوهش‌های موردی توسط پژوهشگران و دانشجویان دانشگاه‌های مختلف صورت گرفته است. پژوهش حاضر به بررسی میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور می‌پردازد.

۱-۱. بیان مسئله

فناوری اطلاعات و ارتباطات، بدون شک تحولات گسترده در تمامی عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی بشریت به دنبال دارد و تأثیر آن بر جوامع بشری به گونه‌ای است که جهان امروز به سرعت در حال تبدیل شدن به جامعه اطلاعاتی می‌باشد؛ جامعه‌ای که در آن دانایی و میزان دسترسی و استفاده مفید از دانش و به طور کل، داشتن سواد اطلاعاتی دارای نقش محوری و تعیین کننده است. بنابراین بقا در چنین جامعه‌ای نیازمند پاره‌ای توانمندی‌ها و قابلیت‌هاست که سواد خاص خود را می‌طلبد (صادقی-نژاد، ۱۳۹۳: ۸۱).

دانشجویان برای این که بتوانند به اطلاعات مورد نیازشان دست یابند، باید ابزارهای جستجو و بازیابی اطلاعات را بشناسند. فقدان سواد اطلاعاتی در نزد دانشجویان منجر به استفاده ناموفق آنان از منابع می‌شود. مهارت‌های سواد اطلاعاتی شاید مهم‌ترین ابزاری باشد که علاوه بر تجهیز دانشجویان به منظور ادامه تحصیل در مقاطع مختلف، به آسانی آنها را به یادگیرندگانی مادام‌العمر بدل می‌کند (شادخوب، ۱۳۸۹: ۱۷).

سواد اطلاعاتی به عنوان مجموعه ای از مهارت‌ها به منظور شناسایی درست منابع اطلاعاتی، دسترسی به آنها و همچنین توانایی استفاده هدفمند از آنها، وسیله و ابزاری است برای توانمندسازی فردی. افراد به سبب ماهیت کار و ارتباط گسترده منابع اطلاعاتی و تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی، نیازمند کسب مهارت‌های لازم در زمینه سواد اطلاعاتی، به ویژه سواد اطلاعاتی پیشرفته و رشته‌گراست و این سواد کلید یادگیری مادام‌العمر است (پریخ، ۱۳۸۶: ۳۳۷).

پژوهش حاضر بر آن است که این توانایی‌ها و قابلیت‌ها را در بین دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۶ بررسی کند تا بتواند ضمن بررسی میزان سواد اطلاعات پیشرفته این دانشجویان، عوامل مختلفی را که ممکن است در این روند تأثیر داشته باشند، شناسایی و پیشنهاد دهد و آغازگر اقدامات لازم جهت بهبود این مهارت‌ها باشد.

۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

در عرصه انقلاب اطلاعاتی، دانشگاه‌ها به دلیل نقش مهمی که در پرورش مغزهای خلاق انسان‌های فردا و سرمایه‌های آینده کشور دارند، اهمیت ویژه‌ای یافته‌اند. چون همواره در عرصه تحول، جوامعی بقای خود را حفظ کرده‌اند که ضرورت همگام شدن با تغییرات را پذیرفته‌اند و با توجه به اینکه امروز، بشر در جایی قرار دارد که اطلاعات قدرت است و پذیرش الزامات جامعه اطلاعاتی ضرورت دارد، همگام شدن با فهم و استفاده از اطلاعات یا کسب سواد اطلاعاتی یک الزام محسوب می‌شود (منصوریان، و نعیم آبادی ۱۳۸۳: ۱۲۸).

در فرایند دسترسی به اطلاعات و استفاده از آن، فرد نیازمند است بدانند چه اطلاعاتی، در چه زمانی، برای چه هدفی و با چه روشی باید به دست آید و به کار رود. برای پاسخ به این پرسش‌ها افراد به مهارت‌هایی مانند تجزیه و تحلیل نیاز اطلاعاتی، شناخت منابع اطلاعاتی، توان جستجوی آنها، ارزیابی و سازماندهی اطلاعات به دست آمده با هدف استفاده مؤثر از آنها نیاز دارند. باسواد اطلاعاتی، علاوه بر اینکه یادگیرنده مادام‌العمر است، به گیرنده فعال نیز تبدیل می‌شود که از نظر میزان فعالیت و سودمندی، با فراگیران منفعل دیگر، بسیار تفاوت دارد؛ چرا که مسئولیت یادگیری را خود برعهده می‌گیرد و خود به طور مستقل به دنبال حل مسائل گام برمی‌دارد. تأثیر و میزان اهمیت سواد اطلاعاتی در فرایند زندگی اجتماعی، بسته به سطح دانش عمومی، پیشرفت‌های دانش جهانی و نیازی است که جامعه پژوهشگران و دانشجویان احساس می‌کنند. چنانچه بپذیریم تک تک افراد جامعه در رشد و سعادت آن نقش اساسی دارند، می‌توان استدلال کرد برای آنکه هر یک از اعضای جامعه بتواند از اطلاعات در زندگی حرفه‌ای و شخصی خود بهره‌مند شود، کسب سواد اطلاعاتی نیاز اساسی برای همه به شمار می‌آید.

رود. در بیشتر کشورهای پیشرفته تمامی ارگان‌ها، کتابخانه‌ها، مراکز اطلاع‌رسانی و مراکز آموزشی تقویت سواد اطلاعاتی در جامعه تحت پوشش خود را یکی از اهداف خود قرار داده‌اند که این امر در مراکز آموزش عالی بیشتر نهادینه شده است؛ چرا که کسب مهارت‌های سواد اطلاعاتی فرصت‌های دانشجویان برای یادگیری خودتکایی را دوچندان می‌کند و آنان با استفاده از طیف وسیعی از منابع اطلاعاتی به منظور افزایش دامنه دانش خویش می‌پردازند. دانشگاه‌های هر کشور باید دانشجویان را نه فقط برای کار در یک رشته خاص، بلکه برای یادگیری مادام‌العمر آموزش دهند (فتاحی، ۱۳۸۳: ۱۵۲).

در کشور ما هم در سال‌های اخیر سواد اطلاعاتی مورد توجه قرار گرفته است. یکی از مؤلفه‌هایی که در برنامه ریزی برای آموزش و فراگیر کردن سواد اطلاعاتی در بین دانشجویان، بخصوص دانشجویان زبان و ادبیات عربی اهمیت فراوان دارد، سنجش میزان سواد اطلاعاتی این دانشجویان در سراسر کشور است. پژوهش حاضر قصد دارد با شناسایی و سنجش میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور و با ارائه پیشنهادها، لازم، آغازگر راهی باشد که باعث افزایش این مهارت‌ها در بین سایر دانشجویان گردد و نتایج این پژوهش می‌تواند در بهبود برنامه‌های درسی و آموزشی دانشگاه‌ها، مخصوصاً دانشجویان زبان و ادبیات عربی مؤثر باشد و به تحول پژوهش در این رشته منجر شود.

۱-۳. اهداف تحقیق

هدف اصلی بررسی میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در سال تحصیلی ۹۶-۹۵ است.

اهداف فرعی عبارتند از:

بررسی و تعیین میزان و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در سال تحصیلی ۹۶-۹۵.

بررسی رابطه بین جنسیت و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در سال تحصیلی ۹۶-۹۵.

بررسی رابطه بین سن و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در سال تحصیلی ۹۶-۹۵.

بررسی رابطه بین مهارت‌های زبانی در زبان عربی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در سال تحصیلی ۹۶-۹۵.

بررسی رابطه بین مقطع تحصیلی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در سال تحصیلی ۹۶-۹۵.

بررسی رابطه بین تولیدات علمی در رشته زبان عربی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در سال تحصیلی ۹۶-۹۵.

بررسی رابطه بین میزان استفاده از اینترنت و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در سال تحصیلی ۹۶-۹۵.

۱-۴. فرضیه‌های تحقیق

میزان و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در حد متوسط است.

بین جنسیت و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه‌ی معنا داری وجود دارد.

بین سن و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه‌ی معنا داری وجود دارد.

بین مهارت های زبانی در زبان عربی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه‌ی معنا داری وجود دارد.

بین مقطع تحصیلی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه‌ی معنا داری وجود دارد.

بین تولیدات علمی در رشته زبان عربی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه‌ی معنا داری وجود دارد.

بین میزان استفاده از اینترنت و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه‌ی معنا داری وجود دارد. ۶-۱.

۱-۵. پیشینه تحقیق در داخل ایران

موضوع سواد اطلاعاتی در تحقیقات بسیاری مورد توجه قرار گرفته است که نشانگر اهمیت این موضوع در جوامع علمی می باشد و اکثر پژوهش‌ها در رابطه با بررسی وضعیت سواد اطلاعاتی در محیط های دانشگاهی، آموزشگاهی و تخصصی می باشد که در زیر به برخی از آنها اشاره می شود:

شادخوب (۱۳۸۹) در پایان نامه خود به بررسی رابطه بین تفکر انتقادی و سواد اطلاعاتی دانشجویان رشته های فنی و مهندسی و علوم انسانی دانشگاه تبریز پرداخت. وی در پژوهش خود نشان داد که بین سواد اطلاعاتی دانشجویان دختر و پسر تفاوت معناداری وجود ندارد.

سبحانی شهر (۱۳۹۰) نیز در پایان نامه خود به بررسی مهارت های سواد اطلاعاتی بر خود کارآمدی دانشجویان علوم پزشکی دانشگاه پیام نور استان خراسان رضوی پرداخته، معتقد است که بین جنسیت و سن؛ با خود کارآمدی حاصل از سواد اطلاعاتی رابطه‌ی معناداری وجود ندارد.

محمدی، شاکری و اکبری داریان (۱۳۹۱) در پژوهشی با عنوان "سنجش سطح سواد اطلاعاتی مراجعه کنندگان اسناد و کتابخانه ملی ایران بر اساس استانداردهای ACRL" دریافتند که بین جنسیت و سن و سطح سواد اطلاعاتی رابطه‌ی معناداری وجود ندارد.

صافی‌نژاد (۱۳۹۳) در تحقیق خود با عنوان "بررسی میزان سواد اطلاعاتی پزشکان خانواده بر اساس مدل فوجیانگ یانگ" به این نتیجه دست که دانش اطلاعاتی پزشکان خانواده با میانگین ۲/۵۶ در سطحی پایین تر از حد متوسط قرار دارد.

تاجداران، کامران و عاملی (۱۳۹۲) در پژوهشی که در باب نقش کتابداران عمومی شهرستان نیشابور در افزایش سواد اطلاعاتی شهروندان انجام دادند، به این نتیجه رسیدند که سواد اطلاعاتی جامعه مورد پژوهش در حد نامطلوب است.

عرفان منش و غلامحسین زاده (۱۳۹۲) در پژوهش خود با عنوان «مطالعه تولیدات علمی جهانی کتابداری و اطلاع رسانی بر مدارک نمایه شده» به این نتیجه رسیدند که رشد تولیدات علمی در حوزه های مختلف مانند سواد اطلاعاتی اثرگذار هستند.

ملکی و همکاران (۱۳۸۹) در پژوهشی با هدف بررسی نگرش و عملکرد اساتید و دانشجویان دانشکده دندانپزشکی دانشگاه شهید بهشتی به کامپیوتر و اینترنت در آموزش دندانپزشکی به این نتیجه رسیدند که میزان دستیابی به اینترنت و مفید بودن آن در دانشجویان و استادان در حد مطلوبی است.

پریرخ (۱۳۷۸) در پژوهش خود تحت عنوان "سواد اطلاعاتی: پژوهشی پیرامون چگونگی کسب چگونگی سواد اطلاعاتی" به این نتیجه رسیدند که دانشجویان کارشناسی ارشد به مهارت سواد اطلاعاتی مجهز نیستند.

پیشینه تحقیق در خارج ایران

ووما و هپوورس (۲۰۰۷) پژوهشی را با عنوان "ارزیابی طرح آموزش سواد اطلاعاتی در دانشگاه دارالسلام" انجام دادند که نتایج این مطالعه نماینگر موفقیت در برنامه های سواد اطلاعاتی از طریق اکتساب مهارت های اساسی در فن اوری اطلاعات و ارتباطات توسط فراگیران می باشد.

علی (۲۰۱۰) در پژوهشی به اندازه گیری آمادگی دانشجویان دانشکده گردشگری مصر برای یادگیری الکترونیکی پرداخته است و به این نتیجه رسید دانشجویانی که تجربه و مهارت اساسی کار با اینترنت و تجربه با انجمن های آنلاین را داشته باشند، در محیط یادگیری الکترونیکی موفق تر از دانشجویانی هستند که این تجارب را ندارند.

جمع بندی پیشینه

انقلاب اطلاعاتی و فناوری موجب پدید آمدن دوران جدید عصر اطلاعات و ارتباطات و به تبع آن جامعه اطلاعاتی شده است که فناوری اطلاعاتی و ارتباطی مهم ترین رکن بقا و قوام آن است از این رو آموزش مهارت ها و فن آوری های اطلاعاتی و ارتباطی و چگونگی استفاده از آنها، از ضرورت های حیاتی حضور در این عرصه و در این برهه از زمان محسوب می شود. یادگیری مادام العمر و یادگیری مستقل از جمله کاربردهایی است که در بسیاری از متون برای سواد اطلاعاتی در نظر گرفته شده است. کمیته سواد اطلاعاتی انجمن کتابداران آمریکا، باسوادان اطلاعاتی را افرادی مستقل به شمار آورده است که آموخته اند چگونه بیاموزند. آنها خود را برای فراگیری مادام العمر آماده کرده اند؛ زیرا همواره قادرند نیازهای اطلاعاتی خود را برای هر کار و هر تصمیم به سادگی شناسایی کنند. بنابراین در چند دهه گذشته، سواد اطلاعاتی تبدیل به موضوعی جهانی شده و اقدامات بسیاری در این راستا در سراسر جهان ثبت گردیده است.

در ایران نیز، نوشته های فارسی در حوزه سواد اطلاعاتی، منتشر شد لیکن، عمده آثار حوزه سواد اطلاعاتی در ایران همچون خود بحث سواد اطلاعاتی، بسیاری از مباحث مرتبط و پژوهش ها، منابع ترجمه می باشد. آن چه در مورد سواد اطلاعاتی اهمیت دارد، آن است که این امر باید در بافت فعالیت های حرفه ای و در فضایی کاربردی انجام شود. بنابراین برای عبور مراکز اطلاع رسانی از حالت سنتی به فرم مدون آن یعنی استفاده از فناوری های نوین اطلاعاتی لازم است گام های اساسی و تعریف شده- ای با برنامه ای مشخص، مدون برداشته شود و به تغییرات سریع فناوری و چالش های فنی، اقتصادی، قانونی و اجتماعی آن در فناوری های نوین اطلاعاتی بیشتر توجه شود.

۱-۶. مبانی نظری

سواد اطلاعاتی: سواد اطلاعاتی به عنوان مجموعه‌ای از مهارت‌ها به منظور توانایی شناسایی درست منابع اطلاعاتی، دسترسی و همچنین توانایی استفاده‌ی هدفمند از آن‌ها، وسیله و ابزار توانمندی فردی به شمار می‌رود (پریخ، ۱۳۸۷: ۳۳۸). سواد اطلاعاتی عملاً نمره‌ای است که آزمودنی‌ها از پرسشنامه سنجش سطح سواد اطلاعاتی بدست می‌آورند. جنبش سواد اطلاعاتی از «آموزش کتابخانه‌ای»، «آموزش کتابشناختی» و «آموزش کاربر/خواننده» آغاز شده است. تا مدت‌ها تصور می‌شد سواد اطلاعاتی، همان مهارت استفاده از منابع کتابخانه‌ای و بحث‌های مرتبط با آموزش کتابخانه‌ای است؛ در صورتی که سواد کتابخانه‌ای به مفهوم مهارت استفاده از کتابخانه و توانایی بازیابی اطلاعات از میان حجم عظیمی از اطلاعات موجود در کتابخانه‌ها، به منظور انجام تحقیق و پژوهش نظام‌مند است. سواد اطلاعاتی شامل مهارت‌هایی است که موجب استفاده مؤثر از اطلاعات می‌شود. سواد اطلاعاتی، توانایی بهره‌مندی از اطلاعات در همه اشکال است. اطلاعات، ممکن است از هر منبعی - اعم از رسانه‌های چاپی و یا الکترونیکی - به دست آید و یا حتی منبع کسب اطلاعات، می‌تواند یک فرد باشد.

نفوذ فناوری‌های نوین اطلاعات به ویژه رایانه از دهه ۱۹۸۰ موجب شد از آن به عنوان ابزار مهم سواد اطلاعاتی یاد کنند. این امر موجب مطرح شدن سواد رایانه‌ای و در مواردی در نظر گرفتن مهارت‌های مرتبط با آن به عنوان سواد اطلاعاتی شد. در حالی که سواد رایانه‌ای، سطحی از خبرگی و آشنایی با رایانه است که بیشتر به توانایی استفاده از برنامه‌ها و نرم‌افزارهای کاربردی برای انجام وظایف، اطلاق می‌شود. در مجموع، سواد اطلاعاتی به معنای توانایی تشخیص نیاز اطلاعاتی، جاییابی، ارزیابی و استفاده مؤثر و اخلاقی از اطلاعات است که داشتن مهارت‌های تفکر انتقادی و تحلیلی به عنوان زیربنای سواد اطلاعاتی، نقش اساسی در دستیابی به آن دارد. افراد باسواد اطلاعاتی کسانی هستند که آموخته‌اند چگونه پیام‌زوند (کیخا، بتول؛ تهمتن و محمدی، ۱۳۸۹: ۲۷).

سواد اطلاعاتی مبنای "یادگیری مادام‌العمر" را تشکیل می‌دهد. این نوع از سواد برای همه‌ی رشته‌ها، همه‌ی محیط‌های یادگیری، و همه‌ی سطوح آموزشی مشترک است. سواد اطلاعاتی یادگیرندگان را قادر می‌سازد که بر محتوای اطلاعات تسلط یابند و کند و کاوهای خود را گسترش دهند، خود هدایت‌گری خویش را تقویت کنند و کنترل بیشتری بر یادگیری خویش به دست آورند. (قاسمی، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

به زعم بسیاری از افراد، سواد اطلاعاتی به مفهوم برآمدن از عهده فناوری و برخورداری از قابلیت سازگاری با آن است. به نظر می‌رسد که بسیاری چنین نگاه محدودی به سواد اطلاعاتی داشته باشند. این تعریف تقریباً مثل این است که بگوییم با سواد فردی است که می‌تواند بخواند و با سواد اطلاعاتی فردی است که می‌تواند از رایانه استفاده کند. هر دو تعریف یاد شده در خصوص سواد و

سواد اطلاعاتی مفاهیم انتزاعی هستند که سطوح گوناگون و فرایندهای پیچیده ای را شامل می شوند. در مفهوم وسیع تر، سواد اطلاعاتی به توانایی دسترسی و استفاده از طیف متنوعی از منابع اطلاعات اشاره دارد تا یک نیاز اطلاعاتی حل و فصل شود. اما مانند معنای سواد که فراتر از توانایی خواندن و نوشتن است، سواد اطلاعاتی نیز متضمن یافتن، ارزیابی، استفاده، و به تبع آن قرار دادن دانش در چرخه ارتباطات است (نظری، ۱۳۸۴: ۶۸).

تاکنون تعریفهای گوناگونی از سواد اطلاعاتی ارائه شده است، اما فصل مشترک تمام آنها توانایی شناسایی درست منابع اطلاعاتی، توانایی دسترسی به آنها، و توانایی استفاده هدفمند از آنها می باشد. بیشتر تعریف های مربوط به سواد اطلاعاتی نیز از سوی انجمن های کتابداری و اطلاع رسانی و شاخه های تخصصی آنها یا کتابدارانی ارائه شده که خود دست اندر کار آموزش آن بوده اند. در تعریف های ارائه شده از سواد اطلاعاتی برخی به عناصر رفتاری و برخی دیگر به عناصر شناختی یا مجموعه ای از این عناصر پرداخته اند.

۱-۷. روش پژوهش

با توجه به این که در این پژوهش از روش های مطالعه ی کتابخانه ای و بررسی متون و روش میدانی مثل پرسشنامه استفاده شده است می توان نوع پژوهش را از نظر هدف کاربردی و بر اساس روش، توصیفی - پیمایشی دانست. جامعه ی آماری تحقیق حاضر کلیه دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد هستند که بر اساس اطلاعات و آمار به دست آمده، حدود ۱۹۰ نفر می باشند. در تحقیق حاضر از روش نمونه گیری خوشه ای بر حسب دانشگاه محل تحصیل بهره جستیم. برای تعیین حجم نمونه از جدول مورگان استفاده کردیم. از تعداد جامعه آماری بر اساس جدول مورگان، ۱۲۴ نفر به عنوان حجم نمونه آماری انتخاب شد.

در این تحقیق از دو روش کتابخانه ای و میدانی برای جمع آوری اطلاعات استفاده شد: در روش کتابخانه ای، از مقالات، نشریات و مجلات معتبر علمی، کتاب ها، پایان نامه های موجود و نیز اینترنت جمع آوری اطلاعات نظری صورت گرفت. در روش میدانی نیز با استفاده از پرسشنامه، اطلاعات از میان جامعه مورد مطالعه اخذ شد. در این پژوهش، گردآوری داده ها با استفاده از پرسشنامه ای محقق ساخته با عنوان «سنجش میزان و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته ی دانشجویان زبان و ادبیات عربی» صورت گرفت که در این پرسشنامه مشخصات دموگرافیک (جنس، مقطع تحصیلی، مرکز دانشگاهی، مهارت زبانی، میزان استفاده از اینترنت و تولیدات علمی) و نیز سواد اطلاعاتی پیشرفته (پرسشنامه سواد اطلاعاتی) قید شده است و بر اساس استاندارد قابلیت های سواد اطلاعاتی برای آموزش عالی ACRL

برای اندازه‌گیری سواد اطلاعاتی دانشجویان تدوین شده است. داده‌های پرسشنامه‌های تکمیل شده در نرم‌افزار آماری اس‌پی‌اس‌اس (SPSS)، وارد و با استفاده از آمار توصیفی (فراوانی، درصد فراوانی، میانگین، انحراف معیار و غیره) و آمار استنباطی (از جمله آزمون‌های تی-تک نمونه‌ای، تی با نمونه‌های مستقل، آنالیز واریانس یک طرفه، و آزمون کای دو) تجزیه و تحلیل و فرضیه‌ها آزمون شدند.

این پرسشنامه با مقدمه‌ای برای درخواست از آزمودنی و راهنمایی وی در طرز تکمیل آن آغاز می‌شود. پس از چندین پرسش در باب اطلاعات جمعیت شناختی و زمینه‌ای آزمودنی، بیست سؤال اصلی و محتوایی مطرح می‌شود. هر سؤال حاوی چند گزینه (شامل فقط یک پاسخ درست، یک یا چند پاسخ غلط و یک گزینه «نمی‌دانم») بود. به هر پاسخ درست یک نمره و به هر پاسخ غلط یا انتخاب گزینه «نمی‌دانم» صفر در نظر گرفته می‌شد. بنابراین، حداکثر و حداقل نمره‌ی یک آزمودنی در این پرسشنامه به ترتیب بیست و صفر و حد میانی آن ده ($10 = 2 \div 20$)، در حکم نقطه‌ی میانی یا نمره‌ی متوسط بود. نمرات بیشتر از ۱۴، بین ۷ تا ۱۴، و کمتر از ۷ به ترتیب به منزله‌ی سطح بالا، متوسط و پایین سواد اطلاعاتی پیشرفته‌ی هر آزمودنی به حساب می‌آمد. این پرسشنامه برای تأیید روایی محتوایی آن در اختیار گروهی چهار نفره (متشکل از سه نفر استاد رشته‌ی زبان و ادبیات عربی و یک نفر استاد علم اطلاعات و دانش‌شناسی) قرار گرفت و آنان با اصلاحاتی این پرسشنامه را تأیید کردند. پایایی این پرسشنامه به روش تصنیف با استفاده از آلفای کرونباخ در پیش‌آزمونی ۳۰ نفری از آزمودنی‌ها برابر $a = 0.756$ به دست آمد که در حد قابل قبول (بیش از ۰/۷) قرار داشت.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. یافته‌ها

۲-۱-۱. یافته‌های توصیفی

جدول ۱ توزیع فراوانی و درصد دانشجویان مورد بررسی را برحسب جنسیت آنان نشان می‌دهد. براساس این جدول، از مجموع ۱۲۴ نفر دانشجوی، زنان با تعداد ۱۰۰ نفر (۸۰/۶ درصد) بیشترین و مردان با تعداد ۲۴ نفر (۱۹/۴ درصد) کمترین فراوانی را بر اساس جنسیت داشته‌اند.

جدول ۱. توزیع فراوانی و درصد دانشجویان برحسب جنسیت ($n = 124$)

جنسیت	فراوانی	درصد

زن	۱۰۰	۸۰/۶
مرد	۲۴	۱۹/۴
مجموع	۱۲۴	۱۰۰

براساس جدول ۲ که توزیع فراوانی و درصد دانشجویان مورد بررسی را برحسب مقطع تحصیلی آنان نشان می دهد، دانشجویان مقطع کارشناسی با تعداد ۸۹ نفر (۷۱/۸ درصد) بیشترین و دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد با اعداد ۳۵ نفر (۲۸/۲ درصد) کمترین فراوانی را داشتند.

جدول ۲. توزیع فراوانی و درصد دانشجویان برحسب مقطع تحصیلی آنان (n=۱۲۴)

مقطع تحصیلی	فراوانی	درصد
کارشناسی	۸۹	۷۱/۸
کارشناسی ارشد	۳۵	۲۸/۲
مجموع	۱۲۴	۱۰۰

جدول ۳ فراوانی دانشجویان را برحسب گروه سنی آنان نشان می دهد. طبق این جدول، گروه سنی ۲۰ تا ۳۰ سال به تعداد ۹۳ نفر (۷۵ درصد)، گروه سنی بالای ۴۰ سال با تعداد ۷ نفر (۵/۹ درصد) به ترتیب بیشترین و کمترین گروه سنی را داشته اند.

جدول ۳. توزیع فراوانی و درصد گروه سنی دانشجویان (n=۱۲۴)

گروه سنی	فراوانی	درصد
کمتر از ۲۰	۱۳	۱۰/۵
۲۰ - ۳۰	۹۳	۷۵
۳۰ - ۴۰	۱۱	۸/۹
بیشتر از ۴۰	۷	۵/۶
مجموع	۱۲۴	۱۰۰

سطح مهارت دانشجویان در زبان عربی

جدول ۴ فراوانی دانشجویان را برحسب مهارت زبانی آنان در عربی نشان می‌دهد. همان‌طور که این جدول نشان می‌دهد، مهارت بیشتر دانشجویان در زبان عربی در حد متوسط قرار دارد. (۸۷ نفر و به میزان ۷۰/۲ درصد).

جدول ۴. توزیع فراوانی و درصد دانشجویان برحسب مهارت در زبان عربی (n=۱۲۴)

سطح مهارت زبانی	فراوانی	درصد
کم	۱۲	۹/۶
متوسط	۸۷	۷۰/۲
زیاد	۲۵	۲۰/۲
مجموع	۱۲۴	۱۰۰

. سطح مهارت دانشجویان در استفاده از اینترنت

جدول ۵ سطح مهارت دانشجویان مورد نظر را در کاربرد اینترنت نشان می‌دهد. بر این اساس، بیشتر دانشجویان (تعداد ۸۹ نفر و به میزان ۷۱/۸ درصد) دارای مهارت متوسط در استفاده از اینترنت هستند.

جدول ۵. توزیع فراوانی و درصد دانشجویان برحسب سطح استفاده از اینترنت (n=۱۲۴)

سطح مهارت در اینترنت	فراوانی	درصد
کم	۱۹	۱۵/۳
متوسط	۸۹	۷۱/۸
زیاد	۱۶	۱۲/۹
مجموع	۱۲۴	۱۰۰

. تولیدات علمی (تعداد کتاب و مقاله، تالیف و ترجمه) دانشجویان

بر اساس اطلاعات بدست آمده از جدول ۶، بیشتر دانشجویان به تعداد ۱۰۶ نفر (۸۵/۴ درصد) هیچ تولید علمی نداشته‌اند و تنها ۱۸ نفر (۱۴/۶) دارای تولیدات علمی بودند.

جدول ۶. توزیع فراوانی و درصد تولیدات علمی دانشجویان (n=۱۲۴)

تولید علمی	فراوانی	درصد
ندارد	۱۰۶	۸۵/۴
دارد	۱۸	۱۴/۶
مجموع	۱۲۴	۱۰۰

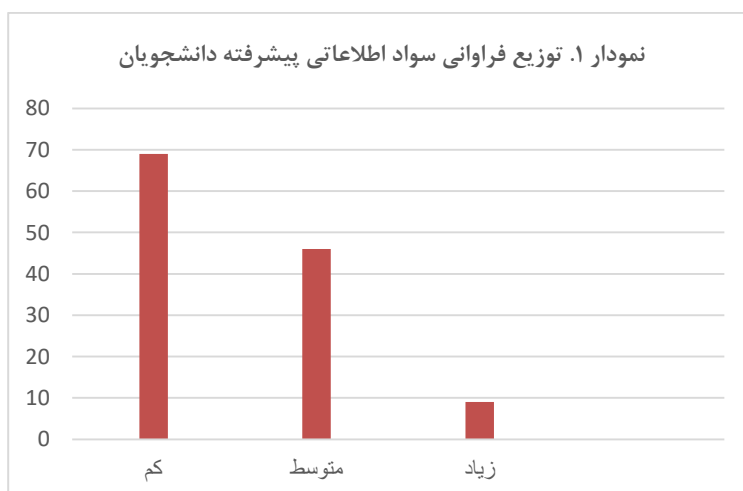
سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان

طبق داده های جدول ۷، بیشتر دانشجویان با تعداد ۶۹ نفر و به میزان ۵۵/۶ درصد دارای سطح پایین در سواد اطلاعاتی بوده اند و تنها ۹ نفر (۷/۳ درصد) سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته بالایی داشته اند.

جدول ۷. توزیع فراوانی و درصد دانشجویان برحسب سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته (n=۱۲۴)

سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته	فراوانی	درصد
کم	۶۹	۵۵/۶
متوسط	۴۶	۳۷/۱
زیاد	۹	۷/۳
مجموع	۱۲۴	۱۰۰

نمودار ۱. توزیع فراوانی سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته را در میان این دانشجویان نشان می دهد.



۲-۲. آزمون فرضیه‌ها

۱-۲-۲. فرضیه اول

برای آزمون فرضیه اول (میزان و سطح سواد اطلاعاتی پیرفته ی دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور در حد متوسط است)، با استفاده از آزمون تی تک نمونه ای و مقایسه ی (میانگین نمرات آزمودنی ها = ۵/۳۸) با میانگین فرضی (نمره ی متوسط = ۱۰) براساس نتایج جدول ۸ معلوم شد تفاوت این دو میانگین معنادار است ($p < .01$ ، $t(df = 123) = -11.731$) و این به معنای رد این فرضیه است و علامت منفی آماره ی تی دال بر آن است که دانشجویان زبان و ادبیات عربی کشور میزان سواد اطلاعاتی پایین تر از حد متوسط (با اختلاف حدود ۴/۶۲ نمره از نمره متوسط) دارند.

جدول ۸. نتایج آزمون تی تک نمونه ای برای بررسی میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته ی دانشجویان (تعداد = ۱۲۴)

متغیر	میانگین	انحراف معیار	سطح معناداری	درجه آزادی	آماره ی تی
میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته	۵/۳۸	۳/۰۲	*۰/۰۰۰	۱۲۳	-۱۱/۷۳۱

*سطح معناداری کمتر از ۰/۰۱ ($p < .01$)

۲-۲-۲. فرضیه دوم

برای آزمون فرضیه ی دوم (بین جنسیت و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه ی معناداری وجود دارد) از آزمون تی مستقل طبق نتایج مندرج در جدول ۹ استفاده شد. ($p > .01$ ، $t(n1=100, n2=44, df=123) = 1.604$)؛ طبق این آزمون، میزان سواد اطلاعاتی آزمودنی ها برحسب جنسیت آنان متفاوت نیست؛ بنابراین، فرضیه ی فوق تأیید نمی شود و میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته ی دانشجویان زن با میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته ی دانشجویان مرد نسبتاً یکسان است (دارای اختلاف جزئی ۰/۶۴ نمره).

جدول ۹. نتایج آزمون تی با نمونه های مستقل برای بررسی تفاوت میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته ی دانشجویان براساس جنسیت آنان (تعداد = ۱۲۴)

جنسیت	تعداد	میانگین	انحراف معیار	t آماره	درجه آزادی	سطح معناداری
زن	۱۰۰	۵/۱۹	۲/۳۹	۱/۶۰۴	۱۲۲	۰/۶۷
مرد	۲۴	۵/۴۳	۳/۰۲			

۲-۲-۳. فرضیه سوم

طبق نتایج حاصل از آزمون آنووا برای آزمون فرضیه ی سوم که در جدول ۱۰ مندرج است، (این که بین گروه سنی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه‌ی معنا داری وجود دارد)، این فرضیه تأیید نمی شود. ($F(۳, ۱۲۱) = ۳.۴۲۸$. $p > .۰۱$)

جدول ۱۰. نتایج آزمون آنالیز واریانس یک طرفه برای تعیین معناداری تفاوت میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته ی آزمودنی ها برحسب گروه های سنی آنان

سطح معناداری	F	مربع میانگین	درجه ازادی	مجموع مربعات	منبع متغیر	سواد اطلاعاتی پیشرفته
						عامل
۰/۱۱	۳/۴۲۸	۲۲۲/۷۳	۳	۲۲۸/۱۸	بین گروهی	گروه سنی (برحسب سال)
		۱۰/۴۰	۱۲۱	۳۹۱/۳۰	درون گروهی	
			۱۲۴	۶۱۹/۴۸	کل	

۲-۲-۴. فرضیه چهارم

در آزمون فرضیه چهارم (این که بین مهارت های زبانی در زبان عربی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه ی معناداری وجود دارد)، نتایج آزمون آنووا (جدول ۱۱) نشان از تأیید شدن این فرضیه داشت ($F(۲, ۱۲۱) = ۸۰.۵۰۹$, $P > .۰۱$) .

جدول ۱۱. نتایج آزمون آنالیز واریانس یک طرفه برای تعیین معناداری تفاوت میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته آزمودنی ها برحسب مهارت آنان در زبان عربی

سطح معناداری	F	مربع میانگین	درجه ازادی	مجموع مربعات	منبع متغیر	سواد اطلاعاتی پیشرفته
						عامل
*۰/۰۰۱	۸۰/۵۰۹	۷۰۶/۰۲	۲	۱۴۱۲/۰۳	بین گروهی	گروه سنی (برحسب سال)
		۸/۶۶	۳۸۹	۳۳۶۹/۰۳	درون گروهی	
			۳۹۱	۴۷۸۱/۰۶	کل	

*معناداری در سطح $(P < .۰۱)$

در ادامه، برای مشخص شدن این که دانشجویان کدام سطح مهارت زبانی از نظر میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته با هم تفاوت دارند، از آزمون تعقیبی برنامه ریزی نشده دونکن استفاده شد. طبق نتایج مندرج در جدول ۱۲، دانشجویان هر سه سطح مهارت زبانی از این نظر تفاوت معناداری با هم دارند.

به دیگر سخن، تفاوت نمرات سواد اطلاعاتی پیشرفته ی دانشجویان هر سه سطح مهارت زبانی در مقایسه با همدیگر قابل توجه است.

جدول ۱۲. نتایج آزمون تعقیبی دوگن برای تعیین تفاوت دو به دوی میانگین های نمرات سواد اطلاعاتی پیشرفته ی آزمودنی ها براساس سطح مهارت زبانی آنان

سطح مهارت زبانی	تعداد	زیرگروه		
		برای آلفا برابر ۰/۰۵	۱	۲
کم	۱۲			
متوسط	۸۷			
زیاد	۲۵			
سطح معناداری		۱/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰

۲-۲-۵. فرضیه پنجم

برای آزمون فرضیه پنجم (این که بین مقطع تحصیلی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه ی معنا داری وجود دارد)، از آزمون ناپارامتریک مان - ویتنی استفاده شد؛ چرا که توزیع نمرات بر مقطع تحصیلی توزیع طبیعی نداشت. طبق نتایج این آزمون در جدول ۱۳، میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته ی دانشجویان مقطع کارشناسی (با میانگین نمرات = ۵/۶۰) در مقایسه با این میزان در دانشجویان کارشناسی ارشد (با میانگین نمرات = ۸/۵۹) به طرز معنا داری بیشتر است ($P < .۰۵$, $U(n1=35, n2=89) = 6048.00$)؛ البته با توجه به اختلاف این دو میانگین (یعنی اختلاف حدود ۲/۹۹ نمره ای) این تفاوت با وجود معنادار بودن، چندان قابل توجه نیست.

جدول ۱۳. نتایج آزمون مان - ویتنی برای بررسی تفاوت میانگین نمرات آزمودنی ها در سواد اطلاعاتی پیشرفته برحسب مقطع تحصیلی آنان (تعداد = ۱۲۴)

سال تحصیل	تعداد	میانگین نمرات	میانگین رتبه	آماره U	آماره F	سطح معناداری
کارشناسی	۸۹	۵/۶۰	۱۱۳/۶۹	۶۰۴۸/۰۰	۲/۰۳۷	۰/۰۴۷**
کارشناسی ارشد	۳۵	۸/۵۹	۱۳۲/۵۴			

۲-۲-۶. فرضیه ششم

برای آزمون فرضیه ی ششم (اینکه بین تولیدات علمی در رشته زبان عربی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه ی معناداری وجود دارد)، از آزمون کای دو استفاده شد ($p > ۰/۰۱$, $\chi^2 = ۳۹.۵۴$) طبق نتایج جدول ۱۴ این فرضیه تأیید شد.

جدول ۱۴. نتایج آزمون کای دو برای بررسی رابطه بین تولیدات علمی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته (تعداد = ۱۲۴)

ضریب همبستگی	درجه آزادی	کای دو	تولیدات علمی		
			ندارد	دارد	سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته
۰/۲۰۲	۲	۳۹/۵۴	۶۲	۷	کم
			۴۱	۵	متوسط
			۳	۶	زیاد

۲-۲-۷. فرضیه هفتم

طبق نتایج حاصل از آزمون کای دو برای آزمون فرضیه ی هفتم که در جدول ۱۵ نتایج آن مندرج است (این که بین میزان استفاده از اینترنت و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه ی معناداری وجود دارد)، این فرضیه تأیید میشود ($p > ۱/۰۱$, $\chi^2 = ۹۳.۶$).

جدول ۱۵. نتایج آزمون کای دو برای بررسی رابطه ی سطح مهارت در اینترنت و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته (تعداد = ۱۲۴)

ضریب همبستگی	درجه آزادی	کای دو	سطح مهارت در اینترنت			سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته
			زیاد	متوسط	کم	
۰/۳۰۴	۲	۹۳/۶	۲	۱۸	۴۹	کم
			۲	۴	۴۰	متوسط
			۵	۳	۱	زیاد

۳- بحث و نتیجه گیری

پس از تجزیه و تحلیل آزمون فرضیه ها مشخص شد که:

الف) دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور میزان سواد اطلاعاتی پایین تر از حد متوسط دارند. این نتیجه با نتایج پژوهش‌های که صافی‌نژاد (۱۳۹۳) و همچنین تاجداران، کامران و عاملی (۱۳۹۱) انجام دادند همسو می باشد. این پژوهشگران هم به این نتیجه رسیدند که سواد اطلاعاتی جامعه مورد پژوهش پایین تر از حد متوسط و نامطلوب می باشد.

ب) تفاوت چندانی بین سواد اطلاعاتی پیشرفته‌ی زن و مرد وجود ندارد بنابراین، فرضیه دوم تأیید نمی‌شود و میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زن با میزان سواد اطلاعاتی پیشرفته‌ی دانشجویان مرد نسبتاً یکسان است. شاد خوب (۱۳۸۹) هم در پژوهش خود نشان داد که بین سواد اطلاعاتی دانشجویان از نظر جنسیت تفاوت معناداری وجود ندارد. از طرفی این نتیجه با نظر مایی (۲۰۰۵) که معتقد است که پژوهش مقوله‌ای ادراکی می باشد و دانشجو موقعی به اطلاعات دست می یابد که از مهارت سواد اطلاعاتی برخوردار باشد و ارتباطی با جنسیت ندارد. همچنین این نتیجه با نتایج سبحانی شهر (۱۳۹۰)، محمدی، شاکری و اکبری داریان (۱۳۹۱) و کیخا، تهمتن و محمدی (۱۳۸۹) همسو است.

ج) تفاوت معناداری بین گروه های سنی و سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور وجود ندارد. سبحانی شهر (۱۳۹۰) نیز در پایان نامه خود به بررسی مهارت های سواد اطلاعاتی بر خود کارآمدی دانشجویان علوم پزشکی دانشگاه پیام نور استان خراسان رضوی پرداخته، معتقد است که بین جنسیت و سن، با خودکارآمدی حاصل از سواد اطلاعاتی رابطه معناداری وجود ندارد. همچنین محمدی، شاکری و اکبری داریان (۱۳۹۱) نیز دریافتند که بین جنسیت و سن و سطح سواد اطلاعاتی رابطه معناداری وجود ندارد.

د) هرچه مهارت زبانی دانشجویان دانشگاه پیام نور کشور در زبان عربی بیشتر و بالاتر باشد سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته بالاتری دارند.

ه) داشتن سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته ارتباطی با مقطع تحصیلی دانشجویان ندارد. یعنی دانشجویان کارشناسی ارشد سواد اطلاعاتی بالاتری از دانشجویان کارشناسی ندارند. پریخ (۱۳۷۸) نیز در پژوهش خود به این نتیجه رسید که دانشجویان کارشناسی ارشد به مهارت سواد اطلاعاتی مجهز نیستند.

و) دانشجویانی که دارای تولیدات علمی مانند کتاب و مقاله، تالیف و ترجمه هستند، در مقایسه با سایر دانشجویان از سطح سواد اطلاعاتی پیشرفته بالاتری برخوردارند. این نتیجه با پژوهش‌های عرفان منش و غلامحسین زاده (۱۳۹۱) همسو می باشد؛ زیرا آنان نیز به این نتیجه رسیدند که رشد تولیدات علمی در حوزه های مختلف مانند سواد اطلاعاتی اثرگذار است.

ز) نتیجه پژوهش این فرضیه را که بین استفاده از اینترنت و سطح سواد اطلاعاتی دانشجویان زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور کشور رابطه معناداری وجود دارد را تایید می کند. بنابراین دانشجویانی که برای دستیابی و دستبندی اطلاعات مورد نیاز خود از اینترنت استفاده می کنند و مهارت آن ها در کار با رایانه و اینترنت زیاد است، سطح سواد اطلاعاتی بیشتری دارند. این نتیجه با نتایج ملکی و همکاران (۲۰۱۱) که در پژوهشی با هدف بررسی نگرش و عملکرد اساتید و دانشجویان دانشکده دندانپزشکی دانشگاه شهید بهشتی نسبت به کامپیوتر و اینترنت انجام دادند و همچنین با پژوهش های وما و هپ مورس (۲۰۰۷) با عنوان "ارزیابی طرح آموزش سواد اطلاعاتی در دانشگاه دارالسلام" و از طرفی با نتایج علی (۲۰۱۰) که در پژوهشی که به اندازه گیری آمادگی دانشجویان دانشکده گردشگری مصر برای یادگیری الکترونیکی پرداخته است، همخوانی ندارد.

منابع

- پریخ، مهری (۱۳۷۸). «سواد اطلاعاتی: پژوهشی پیرامون چگونگی کسب سواد اطلاعاتی». مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد)، ۳۲ (۲-۱)، پی در پی ۱۲۴-۱۲۵، صص ۳۱۷-۳۳۴.
- تاجداران، منصور، کربلاآقایی کامران، معصومه، و عاملی، سبیکه (۱۳۹۲). «نقش کتابخانه های عمومی شهرستان نیشابور در افزایش سواد اطلاعاتی شهروندان». دانش شناسی (علوم کتابداری و اطلاع رسانی و فناوری اطلاعات)، ۶(۲۰)، صص ۳۹-۵۴.
- سبحانی شهر، احسان (۱۳۹۰). بررسی تأثیر مهارتهای سواد اطلاعاتی بر خودکارآمدی دانشجویان علوم پزشکی. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور مشهد.
- شادخوب، مریم، (۱۳۸۹). بررسی رابطه بین تفکر انتقادی و سواد اطلاعاتی دانشجویان رشته های فنی مهندسی و علوم انسانی دانشگاه تبریز در سال تحصیلی ۸۹-۸۸. پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد. دانشگاه تبریز.
- صادقی نژاد، بلقیس (۱۳۹۳). بررسی میزان سواد اطلاعاتی پزشکان خانواده بر اساس مدل فوجیانگ یانگ. پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد، مرکز پیام نور تهران، دانشکده مدیریت و حسابداری.
- عرفان منش، محمد امین؛ غلامحسین زاده، زهره (۱۳۹۲). «مطالعه تولیدات علمی جهانی و اطلاع رسانی بر اساس مدارک نمایه شده». فصلنامه دانش شناسی، سال ششم، شماره ۲۰، صص: ۹۶-۸۱.

فتاحی، رحمت الله (۱۳۸۳). «سواد اطلاعاتی و بهسازی رفتار اطلاع‌یابی پژوهشگران: ضرورت ادغام سواد اطلاعاتی در فرایند پژوهش و تولید دانش» مجموعه مقالات همایش آموزش استفاده کنندگان و توسعه سواد اطلاعاتی در کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی، ص: ۱۵۲ - ۱۳۵. مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.

قاسمی، علی حسین (۱۳۸۵). «استاندارد قابلیت‌های سواد اطلاعاتی برای آموزش عالی». فصلنامه علوم و فناوری اطلاعات، دوره ۲، شماره ۴. صص؟

کیخا، بتول؛ تهمتن، ایمان؛ محمدی، محمد حسین (۱۳۸۹). «بررسی سواد اطلاعاتی اعضای هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی زابل». فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی زابل، دوره ۲، شماره ۳، صص ۲۰-۳۳.

محمدی، فرناز، شاکری، صدیقه، و اکبری داریان، سعیده. (۱۳۹۱). «سنجش سطح سواد اطلاعاتی مراجعه کنندگان سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران بر اساس استانداردهای ACRL». نظام‌ها و خدمات اطلاعاتی، ۱(۲ (پیاپی ۲))، صص ۸۵-۹۶.

ملکی، زیبا، گودرزی، مرجان، محتشمی، لیلا، و فقیهی، بنفشه (۱۳۸۹). «بررسی نگرش و عملکرد اساتید و دانشجویان دانشکده دندانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی نسبت به کاربرد کامپیوتر و اینترنت در آموزش دندانپزشکی در سال ۸۵-۱۳۸۴». مجله دانشکده دندانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، ۲۸(۱)، صص ۴۰-۴۶.

منصوریان، یزدان؛ نعیم آبادی، محمد (۱۳۸۳). نقش وب سایت کتابخانه‌ها در ارتقای سواد اطلاعاتی در آموزش استفاده کنندگان و توسعه سواد اطلاعاتی در کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی. مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.

نظری، مریم (۱۳۸۴). سواد اطلاعاتی. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.

منابع لاتین

Ali, I. E. H. (2010). "Measuring Students e-Readiness for e-Learning at Egyptian Faculties of Tourism and Hotels". In Conference **proceedings of "eLearning and Software for Education"** (eLSE) (Vol. 6, No. 01, pp. 145-154). Carol I National Defence University Publishing House.

American Library Association. (2000). **Information literacy competency standards for higher education**. <https://repository.arizona.edu/handle/10150/105645>

Wema, E. & Hepworth, M. (2007). “An evaluation of an information literacy training initiative at the University of Dar es Salaam”. **Journal of information literacy**, 1(1), pp. 1-12.



دراسة مستوى الوعي المعلوماتي المتقدم لطلاب اللغة العربية وآدابها بجامعة بيام نور

حيدر مختاري^١، بهرام دهقان^٢، اسماعيل تيموري^٣، محمد مهدي روشن^٤

^١ أستاذ مشارك قسم علم المعلومات ونظرية المعرفة، جامعة بيام نور، طهران، إيران.

^٢ أستاذ مساعد قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الإسلامية الحرة، كهنوج، إيران.

^٣ ماجستير قسم علم المعلومات ونظرية المعرفة، جامعة بيام نور، طهران، إيران.

^٤ أستاذ مساعد قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة بيام نور، طهران، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

تهدف هذه الدراسة إلى دراسة مستوى الوعي المعلوماتي المتقدم لطلاب اللغة العربية وآدابها بجامعة بيام نور. إن الدراسة تنتهج المنهج الوظيفي وهي على ضوء المنهج الوصفي-المسحي. وإن المجتمع الإحصائي في هذه الدراسة فهو يشمل على طلاب فرع اللغة العربية وآدابها بجامعة بيام نور. وقد وقع الاختيار على ١٢٤ طالب كعينة للبحث من مجموع ١٩٠ طالباً وذلك على أساس جدول "كرجسي ومورغان". أما جمع المعلومات فقد تمّ من خلال الاستمارة التي تحمل عنوان "تقييم مستوى الوعي المعلوماتي المتقدم لطلاب اللغة العربية وآدابها". ومن خلال النتائج تبين لنا بأن مستوى الوعي المعلوماتي المتقدم لهذه الفئة من الطلاب أظهر معدلاً أقل من الحدّ المتوسط. ومن بين الفرضيات السبع في هذه الدراسة، نرى هناك علاقة دلالية في ثلاث منها؛ أي بين المهارة اللغوية بالنسبة إلى اللغة العربية، الانتاجات العلمية ومستوى الاعتماد على الانترنت بمستوى الوعي المعلوماتي المتقدم للطلاب.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/١١/٠٨

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠١/١٨

الكلمات المفتاحية: الوعي المعلوماتي المتقدم، اللغة العربية وآدابها، الطلاب، جامعة بيام نور.

الاقتباس: مختاري، ح. تيموري، ا. روشن، م.م. (١٤٤٦). دراسة مستوى الوعي المعلوماتي المتقدم لطلاب اللغة العربية وآدابها بجامعة

Doi: 10.22034/JISALL.2024.202884

بيام نور، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ١، صص ٧٣-٩٨.



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

Investigating the Level of Advanced Information Literacy for Arabic Language and Literature Students of Payam Noor University

Heydar Mokhtari, Associate Professor, Department of Information Science and Epistemology, Payam Noor University, Tehran, Iran.

Bahram Dehghan, Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Islamic Azad University, Kahnooj, Iran.

Esmail Teymouri, Master's degree, Department of Information Science and Epistemology, Payam Noor University, Tehran, Iran.

Mohammadmahdi Roushan (corresponding author): Assistant Professor, Department of Information Science and Epistemology, Payam Noor University, Tehran, Iran. E-mail: Mmroshan1064@gmail.com

Introduction

The ever-increasing expansion of science and knowledge has made man face an environment that provides him with a large amount of information. In order to be able to live in sync with the expansion of this information, today's human needs abilities that go beyond tools such as reading, writing and calculating. This ability and capabilities allow him to classify and evaluate this extensive knowledge and to choose what he needs purposefully, which is called "information literacy". The American Library Association has defined information literacy as follows: a set of abilities and capabilities that require people to know when they need information and to have the ability to locate and use the required information effectively. (American Library Association, 2000). The main goal is to investigate the level of advanced information literacy of Arabic language and literature students of Payam Noor University in the academic year of 2015-2016.

Methodology

Due to the fact that in this research, the methods of library study and review of texts and field methods such as questionnaires were used, the type of research can be considered applied in terms of purpose and descriptive-survey based on the method. The statistical population of this research is all the students of Arabic language and literature of Payam Noor University of the country in undergraduate and graduate level, which are about 190 people based on the information and statistics obtained. In this research, we used the cluster sampling method according to the university under study. We used Morgan's table to determine the sample size. Based on Morgan's table, 124 people were selected as the statistical sample size. In this research, two library and field methods were used to collect data.

Results and Discussion

A) Students of Arabic language and literature of Payam Noor University have a lower level of information literacy than the average. This result is consistent with the results of the research conducted by Safi Nejad (2013)

and Tajdaran, Kamran and Ameli (2011). These researchers came to the conclusion that the information literacy of the researched society is below average and undesirable.

b) There is not much difference between the advanced information literacy of men and women, therefore, the second hypothesis is not confirmed and the level of advanced information literacy of female students is relatively the same as the level of advanced information literacy of male students. Shad Khob (2009) also showed in his research that there is no significant difference between the information literacy of students in terms of gender. c) There is no significant difference between the age groups and advanced information literacy level of Arabic language and literature students of Payam Noor University. In his thesis, Sobhani Shahr (2013) also examined information literacy skills regarding the efficacy of medical students of Payam Noor University, Razavi Khorasan Province, and believes that there is no significant relationship between gender and age with self-efficacy resulting from information literacy.

d) The higher the language skills of Payam Noor University students in Arabic, the higher the level of advanced information literacy.

Conclusion

Students of Arabic language and literature of Payam Noor University have a lower level of information literacy than the average.

There is not much difference between the advanced information literacy of men and women, therefore, the second hypothesis is not confirmed and the level of advanced information literacy of female students is relatively the same as the level of advanced information literacy of male students.

There is no significant difference between the age groups and advanced information literacy level of Arabic language and literature students of Payam Noor University

The higher the language skills of the students of Payam Noor University in Arabic, the higher the level of advanced information literacy

The higher the language skills of Payam Noor University students in Arabic, the higher the level of advanced information literacy.

The higher the language skills of Payam Noor University students in Arabic, the higher the level of advanced information literacy.

References

Erfanmanesh, M. A., & Gholamhosseinzadeh, Z. (2013). A study of global scientific productions and information dissemination based on indexed documents. *Danesh Shenasi Quarterly*, 6(20), 81-96. {In Persian}

- Fattahi, R. (2004). Information literacy and improving researchers' information-seeking behavior: The necessity of integrating information literacy into the research and knowledge production process. *Proceedings of the Conference on User Education and Development of Information Literacy in Libraries and Information Centers* (pp. 135–152). Astan Quds Razavi Library, Museum, and Documentation Center. {In Persian}
- Ghasemi, A. H. (2006). Information literacy competency standards for higher education. *Information Sciences and Technology Quarterly*, 2(4), [pages unknown]. {In Persian}
- Maleki, Z., Goodarzi, M., Mohtashami, L., & Faghihi, B. (2010). Attitudes and practices of faculty and dental students at Shahid Beheshti University of Medical Sciences regarding the use of computers and the internet in dental education (2005–2006). *Journal of the Dental School of Shahid Beheshti University of Medical Sciences*, 28(1), 40–46. {In Persian}
- Mansourian, Y., & Naeimabadi, M. (2004). The role of library websites in promoting information literacy in user education and the development of information literacy in libraries and information centers. Astan Quds Razavi Library, Museum, and Documentation Center. {In Persian}
- PariaKh, M. (1999). Information literacy: A study on how to acquire information literacy. *Specialized Journal of Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Mashhad (Faculty of Literature and Humanities (Mashhad))*, 32(1-2), 317–334. {In Persian}
- Sadeghinejad, B. (2014). Assessing the information literacy of family physicians based on the Fujian Yang model. *Master's thesis, Payame Noor University, Tehran Center, Faculty of Management and Accounting*. {In Persian}
- Sobhani Shahr, E. (2011). Investigating the impact of information literacy skills on the self-efficacy of medical students. *Master's thesis, Payame Noor University of Mashhad*. {In Persian}
- Shadkhob, M. (2010). Investigating the relationship between critical thinking and information literacy among engineering and humanities students at the University of Tabriz in the academic year 2009–2010. *Master's thesis, University of Tabriz*. {In Persian}
- Tajdaran, M., Karbala Aghaei Kamran, M., & Ameli, S. (2013). The role of public libraries in Nishapur in enhancing citizens' information literacy. *Danesh Shenasi (Library and Information Sciences and Information Technology)*, 6(20), 39–54. SID. {In Persian}



Analyzing the use of metaphorical structures that imply the concept of "surprise" in Nahj al-Balagha: based on Likoff and Johnson's theory

Marzieh Sadat Kodkhodaei¹, Ali Najafi Ivaki*², Amir Hossein Rasulnia³, Amir Hossein Madani⁴

¹ Phd student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kashan University, Isfahan, Iran.

² Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran.

³ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kashan University, Isfahan, Iran.

⁴ Associate professor, Persian language and literature department, Faculty of Literature and Humanities, Kashan University, Isfahan, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:

13/03/2024

Accepted:

24/05/2024

Cognitive linguistics is one of the new trends in linguistics that has created effective tools and methods for analyzing different texts. Conceptual metaphor is one of the important theories in this science, according to this theory, "metaphor" is not just a literary arrangement to embellish words, but it refers to the conceptualization of one semantic domain in the form of another semantic domain, and based on this, in explaining abstract concepts, especially It plays a significant role in the field of religious texts. Therefore, the present study tries to extract those metaphorical expressions that contain the concept of "surprise" from the sermons of Nahj al-Balagha and analyze them based on the theory of cognitive metaphor by adopting a qualitative approach and a descriptive-analytical method. The preliminary investigations show that Imam Ali (a.s.) conceptualizes those abstract concepts on the basis of concrete sources of origin, which caused him astonishment, and used different schemas to explain the destination field.

Keywords: *Nahj al-Balagha, Imam Ali (AS), surprise, cognitive linguistics, conceptual metaphor*

Cite this article Sadat Kodkhodaei, M. & Najafi ivaki, A. & Rasulnia, A.H. & Madani, A.H. (2024) *Analyzing the use of metaphorical structures that imply the concept of "surprise" in Nahj al-Balagha: based on Likoff and Johnson's theory*, year1, issue 1, Pp 99-128.

Doi: 10.22034/jisall.2024.202885

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Ali Najafi Ivaki

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran.

E-mail: najafi.ivaki@yahoo.com



تحلیل کاربرست ساختارهای استعاره‌ی دال بر مفهوم «حیرت» در نهج‌البلاغه بر مبنای نظریه

لیکاف و جانسون

مرضیه سادات کدخدایی^۱، علی نجفی ایوکی^{۲*}، امیرحسین رسول‌نیا^۳، امیرحسین مدنی^۴

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران.

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول)

^۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران.

^۴ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله: زبان‌شناسی شناختی از گرایش‌های جدید علم زبان‌شناسی است که ابزارها و روش‌های مقاله پژوهشی مؤثری برای تحلیل متون مختلف ایجاد کرده است. استعاره مفهومی از نظریات مهم در این علم به شمار می‌رود که طبق این نظریه، «استعاره» صرفاً یک آرایه ادبی برای زینت کلام نیست بلکه به مفهوم‌سازی یک حوزه معنایی در قالب حوزه معنایی دیگر اطلاق می‌شود و بر این اساس در تبیین مفاهیم انتزاعی به ویژه در حوزه متون دینی نقش بسزایی دارد. لذا پژوهش حاضر می‌کوشد با اتخاذ رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی، آن دسته از عبارات استعاره‌ی را که در بردارنده مفهوم «حیرت» هستند از خطبه‌های نهج‌البلاغه استخراج و بر اساس نظریه استعاره شناختی مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. بررسی‌های اولیه نشان از آن دارد که امام علی (ع) بر مبنای حوزه‌های مبدأ ملموس به مفهوم‌سازی آن دسته از مفاهیم انتزاعی می‌پردازند که باعث حیرت ایشان گشته و برای تبیین حوزه مقصد از طرح‌واره‌های مختلف استفاده کرده‌اند.

کلمات کلیدی: نهج‌البلاغه، امام علی (ع)، حیرت، زبان‌شناسی شناختی، استعاره مفهومی

استناد: کدخدایی، م.س. نجفی ایوکی، ع. رسول‌نیا، ا. مدنی، ا. (۱۴۰۳). تحلیل کاربرست ساختارهای

استعاره‌ی دال بر مفهوم «حیرت» در نهج‌البلاغه بر مبنای نظریه لیکاف و جانسون، دوره ۱، شماره ۱، صص ۹۹-



Doi: 10.22034/jisall.2024.202885

۱۲۸

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

نهج‌البلاغه به عنوان یک متن دینی منسجم دربرگیرنده موضوعات گوناگون فردی و اجتماعی است که امام علی (ع) با شیوه‌های بیانی مختلف به تبیین آنها می‌پردازد؛ لذا برای بهره‌مندی از مفاهیم و آموزه‌های این کتاب گرانسنگ، باید شیوه‌های بیانی مؤلف را از نظرگاه‌های مختلف مورد مذاقه قرار داد. در این میان، تبیین مفاهیم انتزاعی اهمیت به سزایی دارند زیرا این‌گونه مفاهیم در ذات خود قابل توصیف نیستند و توانایی‌ی گوینده در مفهوم‌سازی آنها اهمیت بسزایی دارد.

«حیرت» از آن دسته کلماتی است که علاوه بر اینکه خود انتزاعی محسوب می‌شود، می‌تواند دربردارنده حیرت گوینده از دیگر مفاهیم انتزاعی نیز باشد. بر این اساس عبارات استعاری دال بر مفهوم «حیرت» را می‌توان بر اساس نظریه استعاره مفهومی مورد تحلیل قرار داد که در زبان‌شناسی شناختی، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. گفتنی است که استعاره‌های مفهومی جزئی از تفکر انسان هستند که در تعابیر بیانی نمود پیدا می‌کند و القاگر شیوه تفکر گوینده در تبیین مفاهیم انتزاعی است زیرا به باور پژوهشگران آنچه در تعابیر استعاری ظاهر می‌شود، به تبع ادراک و تصویری است که در اندیشه و ذهن شکل گرفته و ساخته شده است (قائمی، ۱۴۰۰: ۱۵) لذا با بررسی استعاره می‌توان به اندیشه و نوع نگاه صاحب سخن پی برد.

بر همین اساس، عبارات استعاری دال بر مفهوم «حیرت» در خطبه‌های نهج‌البلاغه، بر اساس نظریه لیکاف و جانسون - که معتقد به مفهوم‌سازی مفاهیم انتزاعی بر اساس مفاهیم عینی هستند - تحلیل و بررسی می‌شود. برای تبیین بیشتر موضوع، پس از تعریف علم زبان‌شناسی، استعاره را از دیدگاه این علم مورد مذاقه قرار خواهیم داد و ضمن تحلیل نمونه‌هایی از خطبه‌های نهج‌البلاغه به بیان انواع استعاره در این علم خواهیم پرداخت.

زبان‌شناسی شناختی*، رویکردی است که زبان را وسیله‌ای برای سازمان‌دهی، پردازش و انتقال اطلاعات می‌داند (Geraerts, 1995, p.148). چنان که در تعریف این علم آمده است، «زبان‌شناسی شناختی عبارت است از بررسی زبان به گونه‌ای که با ساختار ذهن سازگار باشد. این دیدگاه، زبان را انعکاس ذهن می‌داند» (راسخ‌مهند، ۱۳۹۳: ۲۵). در نگاهی دیگر، زبان‌شناسی شناختی علمی است که «معنی واژه‌ها، جملات و متون را مورد تحلیل قرار می‌دهد و از دیدگاه‌های مختلف به شکلی نظام‌مند مطرح می‌سازد» (صفوی، ۱۳۷۷: ۲۱۲). بنابراین، زبان‌شناسی شناختی به مطالعه زبان در نقش شناختی آن

*-Cognitive Linguistics

می‌پردازد که همان ارتباط ساختارهای اطلاعاتی انسان با جهان خارج است. در این علم، تعامل با جهان به وسیله ساختارهای اطلاعاتی ذهن صورت می‌گیرد و در این میان بر زبان طبیعی به عنوان وسیله‌ای برای سازماندهی، پردازش و انتقال اطلاعات تأکید می‌شود (گلفام، ۱۳۸۱: ۶۰).

این رویکرد زبانی از دو شاخه دستورشناسی و معنی‌شناسی شناختی تشکیل شده است که طبق گفته زبان‌شناسان، اصطلاح «معنی‌شناسی شناختی» نخستین بار از سوی لیکاف مطرح شد. بر اساس این نگرش، دانش زبانی مستقل از اندیشیدن و شناخت نیست، بلکه رفتارهای زبانی بخشی از استعدادها شناختی به شمار می‌رود که امکان یادگیری، استدلال و تحلیل را برای انسان فراهم می‌کند (صفوی، ۱۳۹۲: ۳۶۳). در این حوزه با نظریه‌های مختلفی مواجه می‌شویم که نظریه «استعاره مفهومی» یکی از آنها است.

در باب پیشینه این نظریه باید گفت که جورج لیکاف (G. Lakoff) و مارک جانسون (M. Johnson) در کتاب «استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم» نگاه به استعاره را دگرگون کردند و ثابت کردند که استعاره در همه ابعاد زندگی ما حضور دارد. به اعتقاد زلتن کوچش* یکی از پژوهشگران حوزه استعاره مفهومی، این دو زبان‌شناس با ذکر چند دلیل استعاره را از منظری جدید مورد بررسی قرار دادند:

- ۱- استعاره به ویژگی مفاهیم می‌پردازد نه واژه‌ها.
- ۲- هدف از کاربرد استعاره درک بهتر مفاهیم است نه خلق زیبایی.
- ۳- استعاره بر پایه شباهت نیست.
- ۴- استعاره در زندگی روزمره افراد استفاده می‌شود و به گروه خاصی (مثلا ادباء) اختصاص ندارد.
- ۵- استعاره یک فرآیند اجتناب‌ناپذیر تفکر و استدلال بشری است و مقوله‌ای اضافی و تزئینی محسوب نمی‌شود (۱۳۹۳: ۶).

«استعاره مفهومی» از زمان پیدایش تاکنون توجه زیادی را به خود جلب کرده است. مهمترین نکته این نظریه را این‌گونه تبیین کرده‌اند: «استعاره فقط یک ویژگی سبکی زبان ادبی نیست، بلکه خود تفکر و ذهن دارای ماهیت استعاری است؛ به همین دلیل آن را استعاره مفهومی در تقابل با استعاره زبانی نامیده‌اند» (راسخ مهند، ۱۳۹۳: ۵۶). در حقیقت آنها معتقدند که مبنای استعاره، فهم تجربه چیزی در چارچوب چیز دیگر است و تفکر بشر از یک ویژگی استعاری برخوردار است؛ یعنی در استعاره، ما یک قلمرو مفهومی را بر اساس قلمرو دیگر بیان کرده و میان دو حوزه مفهومی متفاوت ارتباط برقرار می‌کنیم؛ بنابراین کاری ذهنی و فعالیتی تعبیری صورت گرفته که در این فرآیند حوزه مبدأ (Source)

* (Z. Kovecses)

(domain, قلمروی معنای تحت‌اللفظی و حوزه مقصد (Target domain)، قلمروی معنای استعاری یا مفهوم‌سازی استعاری است) (داوری اردکانی، ۱۳۹۱: ۳۸-۳۷).

به عبارت دیگر، از دیدگاه شناختی، استعاره‌ها با نگاشت ساختار معنایی حوزه مبدأ که ویژگی‌های عینی‌تری دارد به ساختار مفهومی ناشناخته‌تر حوزه مقصد عمل می‌کنند و نتیجه آن فهم قلمروی دوم است (بارسلونا، ۱۳۹۰: ۲۴۹).

لازم به ذکر است که «نگاشت» در تعریف لیکاف عبارت است از «قلمروهای متناظر در نظام مفهومی» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۳۲۶)؛ زیرا استعاره را مجموعه‌ای از تناظرها (نگاشت‌های مفهومی) بین دو قلمروی مفهومی دانسته‌اند که یکی از این دو قلمرو را مبدأ و دیگری را مقصد نامیده‌اند. قلمروی مبدأ به ساخت‌مندی و فهم قلمروی مقصد و استدلال درباره آن کمک می‌کند (بارسلونا، ۱۳۹۰: ۱۸۴). به عبارت دیگر، آنچه در استعاره مفهومی روی می‌دهد «نگاشت» دو حوزه است. یعنی اگر عناصر حوزه‌ای مفهومی را یک مجموعه و عناصر حوزه مفهومی دیگر را مجموعه‌ای دیگر بدانیم، نگاشت‌هایی میان این دو مجموعه روی می‌دهد، یعنی عناصری از حوزه مبدأ بر عناصر حوزه مقصد نگاشته می‌شوند (هوشنگی ۱۳۸۸: ۱۴).

معنی‌شناسان شناختی دو گونه از استعاره‌های مفهومی را از یکدیگر متمایز می‌سازند و آن‌ها را استعاره‌های مفهومی طرح‌واره‌بنیاد و استعاره‌های مفهومی دانش‌بنیاد می‌نامند. استعاره‌های مفهومی طرح‌واره بنیاد بنیاد استعاره‌هایی هستند که حوزه مبدأشان یکی از طرح‌واره‌های تصویری باشد، اما در استعاره‌های مفهومی دانش‌بنیاد حوزه مبدأ مبنای طرح‌واره تصویری ندارد و بر اساس دانش ما از جهان اطرافمان شکل می‌گیرد (صفوی، ۱۳۹۶: ۱۱۰-۱۰۹). به دیگر، عبارت استعاره مفهومی از جهات گوناگون دسته‌بندی شده است که در این میان می‌توان به مهم‌ترین و پرکاربردترین طبقه‌بندی‌های استعاره اشاره نمود. در دسته اول، استعاره‌ها از نظر نقش به جهتی، هستی‌شناسی و ساختاری تقسیم شده‌اند و در دسته دیگر از نظر ماهیت به استعاره‌های گزاره‌ای، تصویری - طرح‌واره‌ای و تصویری طبقه‌بندی شده‌اند (کوچش، ۲۰۰۶: ۷۵-۷۶).

۱-۱. استعاره جهتی (فضایی) **Oriental Metaphor**:

نوعی از مفهوم استعاری هست که بر مبنای آن مفهومی در ارتباط با مفهوم دیگری ساخت‌بندی نمی‌شود، بلکه کل یک نظام از یک مفاهیم را در ارتباط با یک نظام دیگر سازمان‌بندی می‌کند، این استعاره‌ها جهتی نام دارد؛ زیرا اکثر آن‌ها با جهت‌های فضایی مانند بالا، پایین، جلو، عقب، درون، بیرون، دور، نزدیک، مرکز و حاشیه در ارتباطند. طرح این جهت‌های فضایی از این حقیقت نشأت می‌گیرد که بدن ما از این ویژگی‌ها برخوردار است و در محیط فیزیکی دارای عملکرد خاص خود است. مثلاً حالت خمیدگی معمولاً با ناراحتی و افسردگی و قامت ایستاده با احساس مثبت همراه است، پس شادی

بالاست و غمگین پائین است و بر مبنای فیزیکی حالت‌های یاد شده می‌گوئیم: از خوشحالی پرواز کردم، از ناراحتی انگار کشتی‌هایش غرق شده‌اند (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۶: ۳۹-۳۷).

۱-۲. استعاره هستی‌شناسی **Ontological Metaphor**:

لیکاف و جانسون در خصوص استعاره هستی‌شناختی یا وجودی بر این باورند که درک تجربه‌ها به واسطه اجسام و مواد این امکان را فراهم می‌کند که بخش‌هایی از تجربه‌هایمان را به عنوان وجود یا مواد مجزا و مستقل از یک کل واحد بدانیم. «اگر یک تصور مجرد و ناشناخته بر حسب شیء شناخته شده دیگری سازمان داده شود که خود گروه‌های متمایزی را دربرگیرد، شاهد استعاره وجودی یا هستی‌شناسی هستیم» (یارمحمدی، ۱۳۷۲: ۱۶۹).

به بیان دیگر همانگونه که تجارب مربوط به نحوه قرار گرفتن موجب پیدایش استعاره‌های جهت‌یابی می‌شوند، تجربه ما با اشیای فیزیکی مخصوصاً با بدن خودمان نیز مبنایی برای استعاره‌های هستی‌شناختی فراهم می‌آورند؛ یعنی شیوه نگریستن به رویدادها، فعالیت‌ها، هیجان‌ها، انگاره‌ها و غیره به صورت یک موجود یا جسم. بر این اساس، مفاهیمی مانند ذهن، حافظه، خیال، فکر و اراده را می‌توان استعاره‌های هستی‌شناختی به حساب آورد، مانند جمله «ذهن کار می‌کند» (قاسم‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۰۸).

کوچش معتقد است «وقتی یک تجربه «غیر شیء» از طریق یک استعاره هستی‌شناختی، جایگاه یک شیء را می‌یابد و مفهوم‌سازی می‌شود، می‌تواند با کمک استعاره‌های ساختاری دقیق‌تر ساختاربندی شود» (۱۳۹۳: ۶۶). یعنی در عبارت «ذهن کار می‌کند» ما «ذهن» را به صورت «شیء» مفهوم‌سازی کردیم و سپس با بهره‌گیری از استعاره «دستگاه» به جای «ذهن»، ساختار منظم و دقیق‌تری برای آن فراهم کردیم و گفتیم «ذهن کار می‌کند» همان گونه که می‌گوییم «دستگاه کار می‌کند».

۱-۳. استعاره‌های ساختاری **Structural Metaphor**:

به اعتقاد کوچش، استعاره‌های ساختاری استعاره‌هایی هستند که گوینده را قادر می‌سازند تا حوزه هدف را بر حسب ساختار حوزه مبدأ بفهمد. این فهم مبتنی بر یک مجموعه تناظر مفهومی میان عناصر دو حوزه است (۱۳۹۵: ۵۹۳). در این نوع استعاره، حوزه مبدأ ساختار معرفی نسبتاً پرمایه‌ای است برای شناسایی حوزه مقصد. به بیان دیگر این، کارکرد شناخت استعاره‌هاست که گوینده را قادر می‌سازد حوزه «الف» را با استفاده از حوزه «ب» درک کند (کوچش، ۱۳۹۳: ۶۲) مثلاً عبارت زبانی «خداوند جان و مال مجاهدان را می‌خرد» از استعاره ساختاری «جهاد تجارت است» گرفته شده که در آن مجاهد با فروشنده، جان با کالا، بهشت با قیمت کالا و سود و خداوند متعال با خریدار متناظر شده‌اند (قائمی، ۱۴۰۰: ۱۷).

۱-۴. طرح‌واره‌ها

در زبان‌شناسی شناختی بر اهمیت تجربیات انسان، نقش بدن وی و نحوه تعامل بدن با جهان واقعی تأکید می‌شود. جانسون با معرفی طرح‌واره‌های تصویری بر این عقیده بود که تجربیات جسمی انسان با این طرح‌واره‌ها شناختی نشان داده می‌شوند و در حقیقت این طرح‌واره‌ها یکی از ابزارهای توضیح شیوه درک معنی در معنی‌شناسی شناختی محسوب می‌شود.

طرح‌واره‌ها انگاره‌هایی هستند که ویژگی قلمرو مبدأ را تعیین می‌کنند و بر قلمروهای مقصد نگاشته می‌شوند (اکو، ۱۳۸۳: ۲۱۲). این طرح‌واره‌ها را اولین بار جانسون در کتاب «بدن در ذهن» مطرح کرد. وی در این کتاب چنین استدلال می‌کند که تجربه‌های بدن‌مند در نظام مفهوم، طرح‌واره‌ها را به وجود می‌آورد و همچنین ادعا می‌کند که طرح‌واره‌ها نشأت‌گرفته از تجربیات دریافتی و حسّی است که نتیجه رفتار ما با جهان و محیط اطرافمان است (اردبیلی، ۱۳۹۱: ۳۴). به نظر جانسون تجربیات ما از جهان خارج، ساخت‌هایی را در ذهن ما پدید می‌آورد که ما آن را به زبان خود انتقال می‌دهیم (صفوی، ۱۳۸۲: ۶۸). این ساخت‌های مفهومی امکان ارتباط میان تجربیات فیزیکی ما را با حوزه‌های شناختی پیچیده‌تری نظیر زبان فراهم می‌آورند. به اعتقاد جانسون، طرح‌واره‌های تصویری سطح اولیه‌تری از ساخت‌شناسی زیربنای استعاره را تشکیل می‌دهند (صفوی، ۱۳۸۴: ۷).

در تعریف طرح‌واره‌های تصویری می‌توان این‌گونه گفت که ما در این جهان موجوداتی هستیم و اعمالی را انجام می‌دهیم؛ مثلاً محیط اطرافمان را درک می‌کنیم، بدن‌مان را حرکت می‌دهیم، خود را به دیگران تحمیل می‌کنیم، قدرت‌نمایی می‌کنیم، می‌خوریم، می‌خوابیم و هزاران فعالیت دیگر که بر اساس آن‌ها ساخت‌های مفهومی بنیادینی را برای خود پدید می‌آوریم و این ساخت‌ها را برای اندیشیدن درباره موضوعات انتزاعی‌تر به کار می‌بریم. از دیدگاه جانسون این طرح‌واره تصویری، زیربنای استعاره را تشکیل می‌دهند و امکان ارتباط میان تجربیات فیزیکی ما را با حوزه‌های شناختی پیچیده‌تری نظیر زبان فراهم می‌آورند (صفوی، ۱۳۹۲: ۳۷۳).

سه نمونه از طرح‌واره‌های تصویری عبارتند از:

۱-۴-۱. طرح‌واره حجمی (Contianment schema) :

انسان از طریق تجربه قرار گرفتن در اتاق، تخت، خانه، غار و دیگر جاهایی که حکم ظرف پیدا می‌کنند بدن خود را مظروفی تلقی می‌کند که می‌تواند در ظرف‌های انتزاعی قرار بگیرد مانند «توی بد مخمصه‌ای افتاده»، «سعی کن خودت را از این گرفتاری بیرون بکشی». با توجه به این مثال‌ها به نظر می‌رسد فارسی‌زبانان برای مخمصه و گرفتاری نوعی حجم در نظر می‌گیرند که حکم ظرف دارد و انسان را به صورت مظروف در خود می‌گیرد (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۰۹). به بیان دیگر، انسان بر حسب تجربه قرار گرفتن در مکان‌های دارای حجم، ویژگی حجم داشتن را به مفاهیمی گسترش داده است که برایشان حجمی قابل تصور نیست (همان، ۱۳۸۴: ۷۳).

۱-۴-۲. طرح‌واره حرکتی (Path schema) :

حرکت انسان و مشاهده حرکت سایر پدیده‌های متحرک تجربه‌ای در اختیار انسان قرار داده تا طرح‌واره‌ای انتزاعی از این حرکت فیزیکی در ذهن خود پدید آورد و برای آنچه قادر به حرکت نیست چنین ویژگی‌ای را در نظر بگیرد مانند: «رسیدیم به ته قصه»، «برای رسیدن به موفقیت باید تلاش کرد». گویا در این نمونه‌ها مسیری وجود دارد که افراد در آن حرکت می‌کنند (صفوی، ۱۳۹۲: ۳۷۶-۳۷۵؛ Johnson:1987: 113).

۱-۴-۳. طرح‌واره قدرتی (Force schema) :

انسان بر حسب تجربیات خود، امکانات مختلفی را در برخورد با موانع و سدهای مختلف تجربه کرده است و قدرت خود را در گذر از این سد آزموده است. به این ترتیب طرح‌واره‌ای انتزاعی از این برخورد فیزیکی در ذهن خود پدید آورده است و این ویژگی را به پدیده‌هایی نسبت می‌دهد که از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نیستند. این طرح‌واره‌ها نیز از حالات مختلفی برخوردارند. نخستین نوع طرح‌واره قدرتی آن است که در مسیر حرکت، سدی ایجاد شده باشد که نتوان از آن گذشت و حرکت قطع شود مانند «با ازدواجش راه ادامه تحصیلش را به روی خود بست».

پرسش‌هایی که این پژوهش در پی پاسخ به آن‌هاست این است که حیرت و شگفتی امام علی (ع) شامل کدام یک از مفاهیم انتزاعی می‌شود؟ مفهوم «حیرت» در کدام دسته از استعاره‌های مفهومی نمود یافته است؟ کدام یک از استعاره‌های شناختی بیشترین بسامد را در اظهار حیرت متکلم دارد؟ مطالعات بیانگر آن است که صاحب سخن با انسان‌پنداری آن دسته از مفاهیم انتزاعی که باعث حیرت شده است، حوزه‌های معنایی مورد نظر را برای مخاطب قابل درک ساخته است؛ لذا استعاره هستی‌شناختی تشخیصی در تبیین مفاهیم انتزاعی نمود بسیاری یافته است.

۱-۵. پیشینه پژوهش

در باب پیشینه تحقیق باید گفت مقالاتی در مورد مفاهیم انتزاعی بر مبنای استعاره شناختی به نگارش درآمده است از جمله:

- «تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج‌البلاغه (رویکرد زبان‌شناسی شناختی)» مهتاب نورمحمدی، فردوس آفاگلزاده، ارسلان گلفام، (۱۳۹۱) نویسندگان در این مقاله ضمن بررسی اصول هشت‌گانه نظریه، به تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج‌البلاغه و بازسازی مدل‌های شناختی آن پرداخته‌اند و تحلیل داده‌ها حاکی از کاربرد استعاره در گفتمان دینی برای درک مفاهیم حوزه مذهب است.

- استعاره‌های جهتی نهج‌البلاغه از بعد شناختی، حسین ایمانیان، زهره نادری، (۱۳۹۲) در این مقاله ضمن تعریف استعاره و بیان تفاوت‌های موجود در دو دیدگاه سنتی و معاصر، برخی از استعاره‌های شناختی نهج‌البلاغه از بعد جهتی مورد مذاقه قرار گرفته و به این نتیجه رسیده است که در استعاره‌های نهج‌البلاغه معمولاً جهت‌های مرکز، درون و بالا نسبت به جهت‌های حاشیه‌ای، بیرون و پایین، اندیشه یا ارزش برتری را بازنمایی می‌کند.

- نقد و بررسی طرح‌واره‌های تصویری قرآن در نهج‌البلاغه، حسن مقیاسی، (۱۳۹۵) این تحقیق به تحلیل آن دسته از طرح‌واره‌های تصویری موجود در نهج‌البلاغه می‌پردازد که برگرفته از استعاره‌های مفهومی قرآن هستند و نتایج بر این مطلب دلالت می‌کند که طرح‌واره حرکتی بیشترین بسامد را در بین طرح‌واره‌ها دارد و امام (ع) در قالب آن‌ها به تبیین مفاهیم مجرد می‌پردازد و این نکته قابل تأمل است که حضرت (ع) با الهام از شیوه بیان قرآن در بیان مفاهیم عقلی، حوزه‌های معنایی مجرد را بازآفرینی می‌کند؛ بنابراین طرح‌واره‌های تصویری قرآن در نهج‌البلاغه اقتباس مستقیم از آیات الهی نیست.

- بررسی و تحلیل استعاره‌های شناختی نهج‌البلاغه در حوزه دنیا و آخرت، سید اکبر غضنفری، مهری قادری بی‌باک، محمد جنتی فر، (۱۳۹۷) نویسندگان، استعاره‌های مفهومی مربوط به دنیا و آخرت را در نهج‌البلاغه واکاوی نموده و حوزه‌های عینی مورد استفاده در این استعاره‌ها را مشخص کرده‌اند و بر این باورند که مفاهیم عقلی زندگی دنیوی، آخرت، مرگ و اعمال نیک و بد انسان از طریق نگاه آن‌ها با حوزه‌های ملموس گذرگاه، مقصد نهایی، کوچ و توشه مسافر مفهوم‌سازی شده‌اند.

- کارکرد استعاره‌های مفهومی در تبیین مفهوم «خدا» در نهج‌البلاغه، مریم توکل‌نیا، یحیی میرحسینی، ولی‌اله حسومی، محمد موسوی بفرویی، (۱۳۹۷) این نوشتار که با هدف نقش استعاره‌های مفهومی در تبیین «مفهوم خدا» در سخنان امیرمؤمنان (ع) به رشته تحریر درآمده است و بررسی استعاره‌ها بر این مطلب صحنه می‌گذارد که تجسیم و تصویری کردن مفهوم «خداوند» برای مخاطب از مهمترین لوازم ادراک این مفهوم انتزاعی است.

- استعاره مفهومی «گناه» در سخنان امام علی (ع) با تکیه بر نهج‌البلاغه (رویکرد شناختی)، موسی عربی، (۱۳۹۷) نویسنده در پی یافتن این پرسش است که پیشوای بلیغان در کلام خود از کدام مدل‌های شناختی برای مفهوم‌سازی گناه استفاده کرده است و با بررسی نمونه‌ها نتایج زیر حاصل شد: مفهوم انتزاعی «گناه» وارد حوزه‌های مختلفی از جمله انسان، حیوان، گیاه، بیماری و طرح‌واره‌های حرکتی شده است و با استفاده از مفاهیم ملموس و عینی آثار مخرب گناه در ذهن مخاطب ثبت و باعث اجتناب شخص از گناه می‌شود.

- استعاره‌های مفهومی «بهشت» در خطبه‌های نهج‌البلاغه (پژوهش موردی از منظر زبان‌شناسی شناختی)، عارفه داودی، پروین بهارزاده، (۱۳۹۷) هدف از نگارش این مقاله بررسی حوزه انتزاعی

«بهشت اخروی» بر اساس استعاره‌های مفهومی در خطب نهج‌البلاغه است و کاربست کلماتی مانند «دار»، «دارالقرار» و «دارالسلام» بر مکان بودن بهشت دلالت دارد و نکته جالب توجه این که نگاشت «بهشت مکان است» بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده است.

- بررسی استعاره‌های مفهومی و طرح‌واره‌های تصویری ظرف «فوق» در زبان نهج‌البلاغه، سید محمد موسوی بفرویی، مریم توکل‌نیا، (۱۳۹۸) این پژوهش بیان‌کننده این مطلب است که امام علی (ع) با استفاده از ظرف «فوق» بسیاری از امور پیچیده و معنوی را برای مخاطب قابل فهم ساخته است و به این نتیجه رسیده است که واژه «فوق» مفاهیم ارزشی مثبت را تبیین می‌کند و در حقیقت جایگاه انسان در هستی مفهوم مبدأ را مشخص می‌کند؛ زیرا همه چیز را در مقایسه با خود و جایگاه خود می‌سنجد.

- بررسی شناختی ساختارهای استعاری مفهوم «فتنه» در نهج‌البلاغه بر مبنای نظریه لیکاف و جانسون، کبری راستگو، (۱۳۹۸) نویسنده در این مقاله به دنبال کشف این مطلب است که صاحب سخن چگونه بر مبنای نظریه استعاره شناختی کلمه «فتنه» را مفهوم‌سازی کرده است و در نهایت بیان می‌دارد که در گفتمان علوی واژه «فتنه» با حوزه‌های معنایی مبدأ متفاوت همچون ظلمت، کوری و حیوان مفهوم‌سازی شده است که ناامنی، اضطراب، تنش و کشمکش‌های ناشی از فتنه را در ذهن تداعی می‌کند.

- بازکاوی استعاره‌های مفهومی ماده «شعر» در نهج‌البلاغه بر اساس مدل لیکاف و جانسون» روح‌الله محمدعلی‌نژاد عمران، محمد علی‌محمدی، فرزاد دهقانی، (۱۴۰۱) این پژوهش می‌کوشد آن دسته از مفاهیم انتزاعی را که امام علی (ع) بر اساس ماده شعر برای مخاطب قابل درک ساخته را مشخص نماید و یافته‌ها نشان از آن دارد که لباس، ابتدایی‌ترین مفهوم ملموسی است که حوزه مبدأ مفاهیمی همچون اطاعت از خداوند، تقوا، تواضع و صبر قرار گرفته است.

چنان که از عناوین و محتوای پژوهش‌های یادشده هویداست، در بخشی از پژوهش‌های فوق یک

مفهوم انتزاعی خاص، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و حوزه‌های مبدأ به کار رفته برای تبیین آنها

مشخص شده‌اند و در دسته‌ای دیگر نویسندگان، مفاهیم انتزاعی متعدّد را از منظر یکی از انواع

استعاره‌های شناختی مورد مذاقه قرار داده‌اند؛ لکن در مقاله حاضر به دنبال استخراج آن دسته از عبارات

نهج‌البلاغه هستیم که دربردارنده مفهوم «حیرت» هستند تا شیوه بیان صاحب سخن را در این عبارات

زبانی، بر اساس نظریه استعاره شناختی مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. مفهوم‌شناسی واژه حیرت

۲-۱-۱. حیرت در لغت به معنی سرگشته شدن و سرگردان گشتن است (معین، ۱۳۸۴: ۴۷۶) و در اصطلاح صوفیان امری است ناگهانی که هنگام تأمل و حضور و تفکر در دل وارد شود و صوفی عارف را از تأمل و تفکر بازدارد (سعیدی، ۱۳۸۳: ۲۳۶) و گونه‌ای سرگشتگی است که بر دل عارفان درمی‌آید - آن‌گاه ژرف می‌اندیشد- و آنان را از کاوش بیشتر در پرده می‌سازد و بنا بر اعتقاد واسطی سرگشتگی حیرت، بزرگتر و شریف‌تر از آرامش به حیرت نرسیدن است (طوسی، ۱۳۸۲: ۳۷۶).

۲-۲. تحلیل استعاره‌های شناختی جملات دال بر مفهوم حیرت در نهج البلاغه

۲-۲-۱. حیرت از عظمت خداوند

با توجه به این که اولین موضوع مطرح شده در هر کتاب نسبت به سایر موضوعات، اهمیت بسزایی دارد؛ امام علی (ع) نیز حسن مطلع کلام خود را به توصیف خداوند اختصاص می‌دهد و به دنبال آن از بیان ویژگی‌های خالق خویش اظهار شگفتی می‌کند و حیرت خود را از شناخت آفریدگار خویش بیان می‌دارد و چنین می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ ... لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ» (خطبه ۱/ سپاس خداوندی را که سخنوران از ستودن او عاجزند ... و افکار ژرف‌اندیش، ذات او را درک نمی‌کنند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید (دستی، ۱۳۷۹: ۳۳). کاربرد کلمه «بُعْد» به معنی دوری (قرشی، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۰۴) القاگر ذهنیت گوینده در بالا بودن حضور خداوند و دور بودن از سطح زمین است؛ به دیگر عبارت، صاحبان اراده‌های قوی برای رسیدن به شناخت الوهیت به طرف بالا حرکت می‌کنند، ولی توانایی رسیدن به مقام عالی رتبه‌ی خدایی را ندارند. از دیدگاه زبان‌شناسان، گوینده با نگاشت «خداوند آسمان است»، خداوند را در جهت بالا تصور کرده و حیرت خود را از مرتبه بلند خالق خویش بیان می‌کند.

در مورد عبارت «غوص الفطن»، با توجه به این که در فرهنگ لغات معنای «غوص»، در دریا فرورفتن (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴/ ۴۳۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۷/ ۶۲) ثبت شده و در ذیل کلمه «فطن» زیرکی، درک و فهم (قرشی‌بنابی، ۱۳۷۷: ۲/ ۸۲۲) نوشته شده؛ اضافه‌ی غوص به فطن، اضافه‌ی تشبیهی است؛ بدین معنا که فطن به عنوان شخص زیرک - استعمال مصدر در مقام اسم فاعل - به غواصی مانند شده که با فرو رفتن در قعر دریا در جستجوی شیئی گرانبهاست؛ لذا گوینده این بار در عبارت استعاری خود بر مبنای نگاشت «خداوند دریا است»، خالق هستی را در جهت پایین تصور نموده که سالکان طریق برای شناخت خالق خویش به اعماق دریا وارد می‌شوند؛ ولی هر قدر بیشتر در عمق فرو روند، عجزشان در شناخت ذات حق بیشتر آشکار می‌گردد.

از دیدگاه زبان‌شناسی، در تشریح عبارات استعاری فوق می‌توان چنین گفت: صاحب سخن مفهوم انتزاعی «خداوند» را در قالب استعاره ساختاری برای مخاطب تبیین می‌کند؛ زیرا به اعتقاد «کوچش» این نوع استعاره، گوینده را قادر می‌سازد تا حوزه هدف را بر حسب ساختار حوزه مبدأ بفهمد و این فهم مبتنی بر یک مجموعه تناظر مفهومی میان عناصر دو حوزه است (۱۳۹۵: ۵۹۳). لذا صاحب سخن در عبارت زبانی نخست، خداوند را با آسمان، صاحبان عزم و اراده را با پرندگان و حرکت در مسیر شناخت خدا را با پرواز در آسمان‌ها در تناظر قرار داده و در چارچوب طرح‌واره جهتی، خداوند را در جهت بالا فرض کرده است. در این نوع طرح‌واره، ارتباط مفاهیم با جهت‌های فضایی مانند بالا-پایین، درون-بیرون، جلو-عقب، دور-نزدیک، عمیق-کم‌عمق، و مرکز-حاشیه مشخص می‌شوند و بنا بر اعتقاد زبان‌شناسان، طرح این جهت‌های فضایی از این حقیقت نشأت می‌گیرد که بدن ما از این ویژگی‌ها برخوردار است و در محیط فیزیکی عملکرد خاص خود را دارد؛ مثلاً حالت خمیدگی معمولاً با ناراحتی و افسردگی و قامت ایستاده با احساس مثبت همراه است، پس شادی بالاست و غم پائین است (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۶: ۳۷-۳۹).

در استعاره ساختاری دوم، خداوند با دریا، سالکان طریق با غواصان و تلاش برای شناخت خداوند با فرورفتن در عمق دریا در تناظر قرار دارند و سپس با استفاده از طرح‌واره جهتی، خداوند در پایین تصور شده است. نکته‌ای که در این طرح‌واره بدان اشاره شده این است که معمولاً سیر به جهت پایین برای رسیدن به امور بی‌ارزش و منفی مانند غم، ناراحتی و غیره به کار می‌رود، اما در استعاره فوق حرکت به سمت پایین دست‌یابی به یک ارزش و امر مثبت را نشان می‌دهد (ایمانیان، ۱۳۹۲: ۸۴) ولی به نظر می‌رسد نتیجه این حرکت در جهت پایین، بیانگر عجز افراد برای شناخت خالق هستی است و ناتوانی در انجام دادن امور نیز منفی می‌باشد.

نکته جالب توجه این که صاحب سخن برای اشاره به حضور خداوند در همه مکان‌ها ابتدا از جهت بالا استفاده می‌کند که امید افراد را برای رسیدن به خالق هستی و درک قدرت او نشان می‌دهد و سپس خداوند را در جهت پایین تصور می‌کند که القاگر ناتوانی برای شناخت خالق هستی است و موضوعی که موجبات شگفتی را برمی‌انگیزد این است که خداوندی که در همه جا حضور دارد و محدود به زمان و مکان خاصی نیست و نشانه‌های خلقتش در همه جا آشکار است، برای بندگان غیر قابل شناخت است و هر قدر برای شناخت چنین خالقی بیشتر تلاش کنند، عجزشان بیشتر آشکار می‌شود؛ حال آنکه شناخت چیزی که نشانه‌هایش آشکار و در دسترس است آسان‌تر به نظر می‌رسد.

صاحب سخن در خطبه‌ای دیگر به بیان توصیف قدرت خداوند می‌پردازد و او را بی‌نیازکننده، یاری‌گر و پناهگاه مصیبت‌زدگان معرفی می‌کند و با بیان عبارت ذیل در برابر خلقت خداوند اظهار شگفتی می‌کند: «سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا تُنْشِئُ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا تَرَى مِنْ خَلْقِكَ» (خطبه/۱۰۹) پاک و منزهی ای

خدا چقدر بزرگ و والاست قدر و عظمت تو و چه بزرگ است آنچه را که از خلقت تو می‌نگرم (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۰۵). پرواضح است که مفهوم «خدا» از انتزاعی‌ترین مفاهیمی است که بدون قرار گرفتن در چارچوب مفاهیم عینی و ملموس قابل درک نیست؛ لذا حضرت، خالق خود را همانند انسانی تجسم کرده که منزلت او هر بیننده‌ای را حیران کرده است؛ چرا که به اعتقاد لیکاف استفاده از صنعت «جاندارپنداری» این امکان را برایمان فراهم می‌کند تا تجربیات متعدد با چیزهای غیرانسانی را در ارتباط با انگیزه‌ها، خصوصیات و فعالیت‌های انسان دریابیم و اینکه ما انسان‌پنداری را در مورد امری انتزاعی به کار می‌بریم؛ تنها قدرت تبیینی است که اکثر افراد می‌توانند درکش کنند (۱۳۹۶: ۶۹-۷۱). بر این مبنای مفهوم انتزاعی «خداوند» در چارچوب استعاره هستی‌شناختی تشخیصی، برای مخاطب قابل درک گشته است و کاربست کلمه «أعظم» در اسلوب تعجب «ما أفعَل» نیز القاگر شدت حیرت‌گوینده است.

از طرف دیگر، «شأن» همچون مکانی فرض شده که وسعت آن دیدگان را متحیر ساخته است؛ زیرا انسان از طریق تجربه قرار گرفتن در اتاق، تخت، خانه، غار و دیگر جاهایی که حکم ظرف دارند، بدن خود را مظروفی تلقی می‌کند که می‌تواند در ظرف‌های انتزاعی قرار بگیرد مانند «توی بد مخمسه‌ای افتاده» و «سعی کن خودت را از این گرفتاری بیرون بکشی». با توجه به این مثال‌ها به نظر می‌رسد فارسی‌زبانان برای مخمسه و گرفتاری نوعی حجم در نظر می‌گیرند که حکم ظرف دارد و انسان را به صورت مظروف در خود می‌گیرد (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۰۹). لذا با استفاده از طرح‌واره حجمی، بزرگی و عظمت که از مشخصه اجسام دارای حجم است به شأن نسبت داده شده است.

۲-۲-۲. حیرت از خلقت فرشتگان

امام علی (ع) در حین سخن از آفرینش و خلقت کائنات، حیرت و شگفتی خود را از آفرینش فرشتگان اینگونه بیان می‌دارد: «ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ» (خطبه/۱) سپس آسمان‌های بالا را از هم گشود و از فرشتگان گوناگون پر نمود (دشتی، ۱۳۷۹: ۳۵). در این تصویر استعاری که توصیف پر شدن فضاها را آسمان با فرشتگان، نشانه‌های حیرت‌گوینده را بر مخاطب آشکار می‌سازد؛ «آسمان‌ها» و «فرشتگان» از جمله مفاهیم انتزاعی هستند که به تصویر کشیدن آنها در ذات خود امکان‌پذیر نیست و تنها در چارچوب امور عینی و محسوس می‌توان به درک روشنی از آنها دست یافت. بررسی کلام امام (ع) در توصیف آسمان‌ها نیز گویای این موضوع است؛ چرا که حوزه معنایی آسمان بر اساس تجربه فیزیکی قرار گرفتن در مکان به مثابه یک حجم تصور شده که فرشتگان را در خود جای داده است؛ زیرا طرح‌واره حجمی، یک ظرف را که درون و بیرون آن در قلمرو فضایی سه بعدی است، بازنمایی می‌کند (تیلر، ۱۳۸۳: ۳۲۰).

توضیح این که از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، متکلم با استفاده از طرح‌واره‌ی حجمی، حجم داشتن را که از ویژگی‌های امور عینی است، برای مفهوم انتزاعی «آسمان» به کار برده و سپس بر اساس این اعتقاد زبان‌شناسان که فهم تجربی‌ایمان به واسطه‌ی اشیاء و مواد مختلف این امکان را برایمان فراهم می‌سازد که بخش‌هایی از تجربه‌هایمان را به مثابه چیزهای ملموس یا موادی برگرفته از یک کل واحد محسوب کنیم (لیکاف، ۱۳۹۶: ۵۷) با هستی مند کردن «فرشتگان» نیز آنها را اشیایی تصور نموده که فضاهای خالی یک مکان را پر می‌کنند. این نیز گفتمانی است که در علم لغت، «ملاً» مقداری را گویند که ظرفی را پر کند (قرشی‌بنانی، ۱۳۷۷: ۲ / ۹۸۷). با توجه به معنای ثبت شده، علاوه بر این که کاربرد این کلمه دال بر مکان بودن آسمان است، کلمه «ملاً» یک ساختار مکانی برای تصویرسازی جایگاه و مقام شریف فرشتگان ایجاد کرده است؛ زیرا مفهوم مکانی بالا، مفاهیم ارزشمند و مثبت را در تجارب انسانی کدگذاری می‌کنند (توکل‌نیا، ۱۳۹۷: ۱۷۷).

همچنین در تفسیر این عبارت آمده است: «در ظاهر ضمیر «هن» به آسمان‌ها بازمی‌گردد، ولی به قرینه «ثم فتق» و فاء تفریع در «فملاهن» منظور، فواصل میان آسمان‌هاست» (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۵۳) و جمله اول اقتباس از آیه ذیل است که خداوند در مورد آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ (الأنبياء: ۳۰) آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم (فولادوند) و گویند در خطبه‌ای دیگر در همین راستا می‌گوید: «ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِإِسْكَانِ سَمَآوَاتِهِ ... خَلَقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ وَمَلَآ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا» (خطبه/۹۱) سپس خداوند سبحان برای سکونت بخشیدن در آسمان‌ها، فرشتگانی شگفت آفرید و تمام شکاف‌ها و راه‌های گشاده‌ی آسمان‌ها را با فرشتگان پر کرد (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۶۱) که کاربردی کلمات «اسکان»، «ملاً» و «فروج» نیز دال بر ذهنیت متکلم مبنی بر مکان بودن آسمان‌ها است.

در ادامه، صاحب سخن با کاربرد هنر‌سازه «انسان‌پنداری»، بسیاری از رفتارهای انسان مانند امین بودن، حافظ و نگهبان بودن را برای فرشتگان اثبات می‌کند و در نهایت اعضای بدن انسان را برای دسته‌ای از آنها ترسیم می‌کند و می‌فرماید: «مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِ مِنَ السُّفْلَى أَعْدَامُهُمْ وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَالْمَخْرَجَةُ مِنَ الْأَفْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَعْنَاقُهُمْ» (خطبه/۱) بعضی از آن‌ها پاهایشان در طبقات پایین زمین قرار داشته و گردن‌هایشان از آسمان فراتر و ارکان وجودشان از اطراف جهان گذشته، عرش الهی بر دوش‌هایشان استوار است (دشتی، ۱۳۷۹: ۳۵). توصیف فرشتگانی انسان‌گونه که پاهایشان در زمین، گردنشان فراتر از آسمان و شان‌هایشان تکیه‌گاه عرش الهی باشد، القاگر حیرت‌گوینده‌ی کلام است و کلمات «أقدام»، «أعناق»، «أركان» و «أكتاف» نیز گواه بر این مدعا است که گوینده برای فرشتگان جسم تصور کرده و به آن‌ها صورت انسانی بخشیده است. ناگفته نماند از آنجایی که اساس و پایه استعاره‌ی مفهومی، تجربی ساختن مفاهیم انتزاعی و معنوی است که انسان سخت می‌تواند با آن‌ها ارتباط

برقرار کند، به تصویر کشیدن این مفاهیم در قالب شخص که نزدیک‌ترین تجربه به انسان است، مؤثرترین روش برای عینی کردن آن‌ها است؛ چرا که انسان بیش از هر چیز با موجودیت خود ارتباط دارد (عربی، ۱۳۹۷: ۸۹).

صاحب سخن در خطبه‌ای دیگر، عدم ارتکاب گناهان توسط فرشتگان را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «لَمْ تُثَقِّلْهُمْ مُؤَصِّرَاتُ الْأَنْثَامِ» (خطبه/۹۱) سنگینی گناهان هرگز آن‌ها را در انجام وظیفه دلسرد نساخت (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۶۳) در فرهنگ لغات، ذیل کلمه «إِصْر» آمده است: «الثقل» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷/ ۱۴۷) و «يقال للثقل إصرا لأنه يأصر صاحبه من الحركة لثقله» (طریحی، ۱۳۷۵: ۳/ ۲۰۸). کلمه فوق در قرآن نیز به همین معنا به کار رفته است: «لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا» (البقره: ۲۸۶) پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار (فولادوند) و در تفسیر آیه نیز آمده است: «اِصْرُ بَارِ سَنَكِينِي اسْتِ كِه حَمَلِ كِنْدَةُ خُودِ رَا اَز حَرَكْتِ بَاَزِ مِي دَارِدِ وَ دَر مَكَانِ خُودِ مَتَوَقَّفِ مِي كِنْدِ وَ اُو بِه تَنْهَائِي قَادِر بِه اَنْتِقَالَ اَنْ نِيَسْتِ» (طبرسی، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۵۷). با توجه به معانی ثبت شده، «گناهان» در کلام امام (ع) در قالب «اجسام»، عینی و ملموس شده‌اند؛ به عبارت ساده‌تر، گناهان به اجسامی تشبیه شده‌اند که سنگین بودن حجم از لوازم آن اجسام به شمار می‌رود.

از منظر زبان‌شناسی، صاحب سخن به جسم‌انگاری روی آورده است؛ یعنی به اعتقاد زبان‌شناسان، درک تجارب از طریق اشیاء، این امکان را فراهم می‌کند که عناصر تجربه خود را به مثابه وجودی مستقل در نظر بگیریم و زمانی که تجربیاتمان به عنوان مواد در نظر گرفته شود، می‌توانیم به آن‌ها اشاره کنیم و آنها را کمیّت‌بندی کنیم؛ یعنی آن‌ها را شیء در نظر بگیریم و در موردشان صحبت کنیم (لایکوف جورج و جونسون مارک، ۲۰۰۹: ۴۵) لذا به اعتقاد گوینده، گناهان مانند اجسام دارای وزن و حجم هستند و همان‌گونه که حمل اجسام، سنگینی بر دوش شخص می‌گذارد و فرد را در طول مسیر خسته می‌کند و از ادامه راه ناامید می‌سازد؛ شخص گناهکار نیز با ارتکاب معاصی، بار سنگینی از اعمال ناپسندش را حمل می‌کند و وی را از توبه و بازگشت به سوی خدا ناامید می‌سازد.

ویژگی دیگر فرشتگان که حیرت‌گوینده کلام را به همراه دارد، مصون بودنشان از شک و تردید است که این‌گونه توصیف شده است: «وَلَمْ تَرْمِ الشُّكُوكُ بِنَوَازِعِهَا عَزِيمَةَ اِيْمَانِهِمْ» (خطبه/۹۱) تیرهای شک و تردید خلل در ایمانشان ایجاد نکرد (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۶۳). در این عبارت، کاربست فعل «رمی» و کلمه «نوازع» بیانگر این مطلب است که حوزه معنایی «شک و تردید» در حوزه معنایی «تیر و کمان» تصویرسازی شده‌اند؛ یعنی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، وارد شدن شک و تردید به ایمان شخص در قالب استعاره ساختاری قابل درک شده است؛ استعاره‌ای که حوزه مبدأ، ساختار معرفی نسبتاً پرمایه‌ای است برای شناسایی حوزه مقصد و کارکرد شناخت استعاره‌هاست که گوینده را قادر می‌سازد حوزه

«الف» را با استفاده از حوزه «ب» درک کند (کوچش، ۱۳۹۳: ۶۲). گفتنی است که در این تصوّر استعاری، ایمان با هدف، شک و تردید با تیر، و نابودی ایمان با مخدوش کردن هدف در تناظر قرار گرفته‌اند. در ادامه، صاحب سخن برای تبیین کامل معنای «شک» در ذهن مخاطب از هنرسازی «جاندارپنداری» استفاده کرده است و شک و گمان را این‌گونه توصیف می‌کند: «وَلَمْ تَعْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ» (خطبه/۹۱) و شک و گمان در پایگاه یقین آن‌ها راه نیافت (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۶۳). در این عبارت زبانی، «شک و گمان» همانند انسانی فرض شده که برای نابودی حریف خود وارد معرکه نبرد می‌شود و مهمترین بخش از تجهیزات آن‌ها را مورد هدف قرار می‌دهد و برای از بین بردن آن برنامه‌ریزی می‌کند؛ به دیگر عبارت شک و تردید دشمنی است که یقین شخص را که پایه و اساس اعتقادات اوست، مورد هجوم قرار می‌دهد و با گذر زمان باعث نابودی کامل آن می‌شود. کاربرد فعل «لَمْ تَعْتَرِكِ» نیز دال بر این مطلب است که حوزه مقصد «شک» بر پایه حوزه مبدأ «انسان» مفهوم‌سازی شده است. کاربست کلمه «معاقد» نیز دال بر مکان بودن یقین است؛ یعنی گوینده یقین را به مثابه مکانی تصور کرده که دشمن به قصد نابودی وارد آن می‌شود.

نکته جالب توجه که زیبایی عبارات را دوچندان می‌کند، این است که خواننده در ابتدا گمان می‌کند فرشتگان نیز مرتکب گناه می‌شوند و شک و تردید نیز در وجودشان راه دارد؛ حال آن که هیچ‌گونه نقص و کاستی در ذاتشان وجود ندارد. از دیدگاه علم بلاغت، نفی در ماندگی از فرشتگان، اثبات گناه را برای آنها متصور می‌کند، با این که مراد نفی ارتکاب گناه است؛ عدم ایجاد خلل در ایمان با شک و تردید، نفوذ شک را در وجودشان اثبات می‌کند و رخنه نکردن گمان در یقین، احتمال وجود گمان را تقویت می‌کند و این شگرد بیانی از جمله محسنات معنوی کلام است که بلاغیون آن را «نفی الشیء بایجاب» نامیده‌اند (هاشمی، ۱۳۷۹: ۳۳۱).

۲-۲-۳. حیرت از غفلت کوفیان

امیرالمؤمنین (ع) پس از جنگ نهروان، از مردم کوفه خواست برای جنگ با شامیان آماده شوند، ولی آن‌ها به بهانه‌های مختلف از فرمان امام سرباز زدند و حضرت پس از سرزنش و عتاب، شگفتی خود را از سکوت کوفیان در برابر دشمن این‌گونه بیان می‌دارد: «تُكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ وَتُنْتَقِصُونَ أَطْرَافَكُمْ فَلَا تَمْتَعِصُونَ لَا يَنَامُ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ» (خطبه/۳۴) شما را فریب می‌دهند ولی فریب دادن نمی‌دانید، سرزمین شما را پیاپی می‌گیرند و شما پروا ندارید، چشم دشمن برای حمله شما خواب ندارد ولی شما در غفلت به سر می‌برید (دشتی، ۱۳۷۹: ۸۷).

حوزه مبدأ «مکان» در متن نهج‌البلاغه کاربرد وسیعی در مفهوم‌سازی استعاری دارد؛ نمونه بارز آن مفهوم انتزاعی «غفلت» در عبارت فوق است که گوینده آن را به مثابه حجم تصور نموده؛ زیرا به اعتقاد

جانسون و لیکاف تجربه‌ای که انسان از وجود فیزیکی خود مبنی بر اشغال بخشی از فضا دارد، درک مفهوم انتزاعی حجم را برای او امکان‌پذیر می‌سازد؛ پس انسان می‌تواند خود را مظلوف مکان‌هایی که دارای حجم هستند ببیند و در نتیجه طرح‌واره‌های انتزاعی از احجام فیزیکی در ذهن خود پدید آورد (Lakoff, 1987: 272). کاریست حرف جر «فی» نیز طرز تفکر گوینده را در این خصوص آشکار می‌کند. به دیگر عبارت، حوزه انتزاعی «غفلت» در قالب طرح‌واره حجمی، به گونه‌ای توصیف شده که گویا دارای حجم مشخصی است و مکانی را به خود اختصاص می‌دهد که افراد می‌توانند وارد آن شوند، ولی ورود به چنین مکانی نشانه جهل و گمراهی است و کوفیان چنان غرق در این فضا شده‌اند که تلاش‌های حضرت برای خارج کردن آن‌ها بی‌فایده است و این در حالی است که دشمنان لحظه‌ای از وضعیت کوفیان غافل نمی‌شوند و برای نابودی آن‌ها برنامه‌های دقیقی طراحی و اجرا می‌کنند و چیزی که موجبات حیرت متکلم را فراهم می‌سازد این است که با وجود آگاهی بخشی، اهل کوفه همچنان در برابر دشمن سکوت اختیار کرده‌اند.

۲-۲-۴. حیرت از بی‌اعتنایی به مرگ

صاحب کلام در بخشی از سخنان خود به توصیف بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا می‌پردازد و مردم را به زهد در دنیا ترغیب می‌کند و از افرادی که با وجود ناملازمات دنیا و بی‌وفاییش، به آرزوهای طولانی آن دل بسته‌اند و مقصد اصلی خود را دنیا پنداشته‌اند، اظهار شگفتی می‌کند و می‌گوید: «مَا عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بَقَاءَ مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ وَطَالِبٌ حَيْثُ مِنَ الْمَوْتِ يَحْدُوهُ» (خطبه ۹۹) چگونه می‌تواند به مقصد رسد کسی که روز معینی در پیش دارد و از آن تجاوز نخواهد کرد و مرگ به سرعت او را می‌راند (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۸۵). در تفسیر این عبارت آمده است: منظور از «طَالِبٌ حَيْثُ» مرگ است که طلب‌کننده‌ای شتابان است و بر سبیل مجاز، لفظ «طلب» به «مرگ» نسبت داده شده و «حدو» برای آن استعاره قرار داده شده است (ابن میثم، ۱۴۰۴: ۳/۴). نکته جالب توجه در مورد کاربرد فعل «حدا» این است که وقتی شتربان برای شتر حدا می‌خواند و شتر با آهنگ آن پیش می‌رود، نوعی غفلت برای شتر ایجاد می‌شود و بدون آن که توجهی داشته باشد، تحت تأثیر آهنگ حدا در مسیر پیش می‌رود؛ مرگ نیز مانند آهنگ حدا انسان را پیش می‌راند، در حالی که از آن غافل است (منتظری، ۱۳۸۳: ۴/۲۷۳).

یکی از انواع استعاره‌های مفهومی، استعاره‌های هستی‌شناختی هستند که به گوینده کمک می‌کند تا تجربیات خود را برحسب اجسام، مواد و ظروف به طور عام تصور کنند، بدون این که نوع جسم، ماده یا ظرف را توضیح بدهند (کوچش، ۱۳۹۵: ۵۹۴). در دسته‌ای از این استعاره‌ها، شیء فیزیکی به مثابه شخص تصور می‌شود که در عبارت فوق با توجه به کاریست فعل «حدا»، مفهوم «مرگ» در چارچوب

استعاره هستی‌شناختی تشخیصی، همانند ساربان‌ی تصور شده که جماعتی را با سرعت به طرفی معین هدایت می‌کند تا در زمان مشخص به مکان موردنظر دست یابند و از آنجایی که رسیدن به این مکان مقصد نهایی است و افراد باید تمام توجه خود را به هدف اصلی معطوف دارند، پرداختن به امور فرعی و غیرضروری، شخص را دچار غفلت می‌کند و با توجه به اهمیت موضوع، غافل شدن از هدف نهایی و رسیدن به سرمنزل سعادت و سرگرم شدن به امور ناچیز، شگفتی را به همراه دارد.

۲-۲-۵. حیرت از ناآگاهی مردم

امام (ع) زمانی که پیشنهاد اطرافیان را مبنی بر تقسیم ناعادلانه بیت‌المال برای تحکیم حکومت شنید، چنین فرمود: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ» (خطبه/۱۲۶) آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم استفاده کنم؟ (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۳۹) بر این اساس که تجربه‌های ما در ارتباط با اشیاء مادی، مبنای شکل‌گیری تعداد زیادی از استعاره‌های مفهومی است و با توجه به تعریفی که لیکاف و جانسون از استعاره دارند: «درون‌مایه استعاره عبارت است از درک و تجربه چیزی بر حسب چیز دیگر» (قاسم‌زاده، ۱۳۹۲: ۹). صاحب سخن نیز در این عبارت زبانی، «پیروزی» را در قالب استعاره هستی‌شناختی به مثابه کالایی تصور نموده که عده‌ای به دنبال آن هستند و برای تصاحب آن به هر وسیله‌ای چنگ می‌زنند که در ادامه متکلم با نگاهی «ستم ابزار است» وسیله مورد نیاز آن‌ها را تشریح می‌کند.

در تشریح عبارت استعاری فوق می‌توان چنین گفت: پیروزی کالایی باارزش است که افراد برای رسیدن به آن به ستم متوسل می‌شوند و پایمال کردن حق دیگران را وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به اهداف خود می‌دانند. نکته قابل ذکر این است که درخواست تقسیم نامساوی اموال از پیشوای جامعه که برای برقراری عدالت در بین مردم عهده‌دار حکومت شده، چیزی است که باعث حیرت متکلم گشته است و کاربرد قسم صریح در عبارت «وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا» بیانگر میزان قاطعیت گوینده در عدم پذیرش درخواست اطرافیان است و جمله «مَا سَمَرَ سَمِيرٌ» نیز القاگر نفی ابد است؛ یعنی حضرت در هیچ یک از مراحل حکومت خود اقدام به چنین کاری نخواهد کرد. نکته قابل تأمل این که تأکید به کار رفته در جملات فوق دال بر این مطلب است که گوینده کلام، مخاطب را به منزله شخص منکر فرض کرده - مخاطب اجرای عدالت توسط امام (ع) را انکار می‌کند- و با استفاده از مؤکدات مختلف موضوع را برای آن‌ها روشن می‌کند.

۲-۲-۶. حیرت از عدم پابندی به عهد و پیمان

زمانی که خوارج نتیجه منفی حکمیت را دیدند، به امام (ع) اعتراض کردند که چرا حکمیت را پذیرفتیم؟ و حضرت در پاسخ چنین می‌فرماید: «أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا إِلَّا يَتَعَدَّى الْقُرْآنَ فَتَاهَا عَنْهُ وَتَرَكَ الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ» (خطبه/۱۲۷) ما هم از آن‌ها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند؛ اما افسوس که آن‌ها عقل

خویش را از دست دادند، حق را ترک کردند، در حالی که آن را به خوبی می‌دیدند (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۴۳). در استعاره هستی‌شناختی تشخیصی، شیء مادی به مثابه یک شخص در نظر گرفته می‌شود، چنین شرایطی این امکان را برایمان فراهم می‌کند تا تجربیات متعدد با چیزهای غیر انسانی را در ارتباط با انگیزه‌ها، خصوصیات و فعالیت‌های انسانی دریابیم (لیکاف، ۱۳۹۶: ۶۹)؛ همچنان که «حق» در این تصور استعاری، در هیأت انسانی ظاهر شده است که با وجود داشتن صفات پسندیده، از طرف دیگران مورد بی‌مهری قرار گرفته و او را تنها رها کرده‌اند. با توجه به این که فعل «بصر» بر حس بینایی دلالت دارد و برای اشیاء محسوس به کار می‌رود؛ لذا کاربرست آن برای مفهوم انتزاعی «حق» گویای این مطلب است که گوینده، مفهوم فوق را با استفاده از حوزه معنایی مفاهیم عینی و ملموس -قابل رؤیت- تبیین نموده و آن را برای مخاطب مفهوم‌سازی می‌کند و جمله حالیه «وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ» که آگاهی حکمین را نسبت به حقیقت بیان می‌دارد؛ بیانگر شگفتی متکلم است که این افراد چگونه با وجود علم به حقیقت آن را رها کرده و به باطل گرویدند؟

۲-۲-۷. حیرت از غفلت و ناآگاهی مردم

بعد از غضب خلافت، زمانی که فرزند ابوسفیان خواست بر مسند حکومت بنشیند و از اسلام و مسلمین دفاع کند، امام علی (ع) شگفتی خود را از شرایط اینگونه اعلام می‌دارد: «لَا عَزْوَ وَاللَّهِ فَيَا لَهْ خَطْبًا يَسْتَفْرِغُ الْعَجَبَ وَيَكْثُرُ الْأَوْدَ» (خطبه/۱۶۲) سوگند به خدا که جای شگفتی نیست، کار از بس عجیب است که شگفتی را می‌زداید و کجی و انحراف می‌افزاید (دشتی، ۱۳۷۹: ۳۰۷) و در ادامه به توصیف وضعیت بنی‌امیه می‌پردازد: «حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ وَسَدَّ فَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ» (خطبه/۱۶۲) آن قوم خواستند که نور خدا را در چراغش خاموش سازند و آب را از سرچشمه‌اش که چون فواره می‌جوشید قطع کنند؛ (دشتی، ۱۳۷۹: ۳۰۷) در این سخن که اقتباس از آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» (النور: ۳۵) است؛ منظور از «مصباح» انوار الهی و «ینبوعه» استعاره برای برگزیدگان خاندان پیامبر اکرم (ص) است. (بحرانی، ۱۳۷۵: ۱۵۷)

در عبارت فوق «نور خداوند» که مفهومی انتزاعی است در قالب طرح‌واره حجمی تبیین شده و در درون ظرف مصباح قرار گرفته است. طبق نظر زبان‌شناسان، در استعاره ظرف برای پدیده‌ها و اشیاء بدون حجم که ظرفیت فیزیکی ندارند، ظرفیت و حجم فیزیکی تصور می‌کنیم و در مورد درون و بیرون آنها صحبت می‌کنیم؛ گویی ظرف و مکانی هستند که حجم و مساحت دارند، (قائمی، ۱۴۰۰: ۱۷-۱۸) بنابراین در این تصور استعاری، مصباح ظرف و نور خداوند که در آن می‌تابد مظهر فرض شده است و موضوع برای مخاطب مفهوم‌سازی شده است.

۲-۲-۸. حیرت از آفرینش هستی

امام علی (ع) در بخشی از سخنان خود ضمن اشاره به عظمت جهان هستی، تلاش انسان را برای شناخت کائنات اینگونه توصیف می‌کند: «رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيراً وَعَقْلُهُ مَبْهُوراً وَسَمْعُهُ وَالْهَأُ وَفِكْرُهُ حَائِراً» (خطبه/۱۶۰) نگاهش حسرت زده و عقلش مات و سرگردان و شنوایش آشفته و اندیشه‌اش حیران می‌ماند. (دستی، ۱۳۷۹: ۱۶۰) بخشی از استعاره‌های هستی‌شناختی به صنعت جان‌بخشی اشاره دارد که در آن، صفات یا رفتارهای انسانی به جانوران یا اشیاء نسبت داده می‌شود؛ یعنی احساسات و رفتارهایی را که ویژه انسان است به پدیده‌های طبیعی یا امور عقلی نسبت می‌دهیم و آنها را همچون یک شخص در نظر می‌گیریم؛ همانگونه که در تعریف این صنعت آمده است: گاه اشیاء فیزیکی، شخص تلقی می‌شوند و با استفاده از این فرایند می‌توانیم بسیاری از موجودات غیر انسانی را بر حسب انگیزه‌ها، مشخصات و فعالیت‌های انسانی درک کنیم. (قاسم زاده، ۱۳۹۲: ۱۰۹) صاحب سخن در توصیف حیرت انسان در شناخت هستی، «عقل» و «اندیشه» را در قالب استعاره هستی‌شناختی به مثابه انسانی تصور کرده که از مشاهده عظمت چیزی دچار شگفتی می‌شود و آثار حیرت در دیدگانش مشهود است. کاربست اسم فاعل «حائر» نیز موید این ادعاست که گوینده برای فکر، هیأت انسانی تصور کرده است و نکره بودن کلمات «مبهور» و «حائر» نیز القاگر شدت حیرت و درماندگی در برابر شناخت خالق هستی است.

افزون بر آنچه گذشت، به منظور تبیین بهتر موضوع، در ادامه جداول فراوانی و نمودار مربوط به آن در عبارات استعاری مفهوم «حیرت» در خطبه‌های نهج‌البلاغه نمایش داده می‌شود:

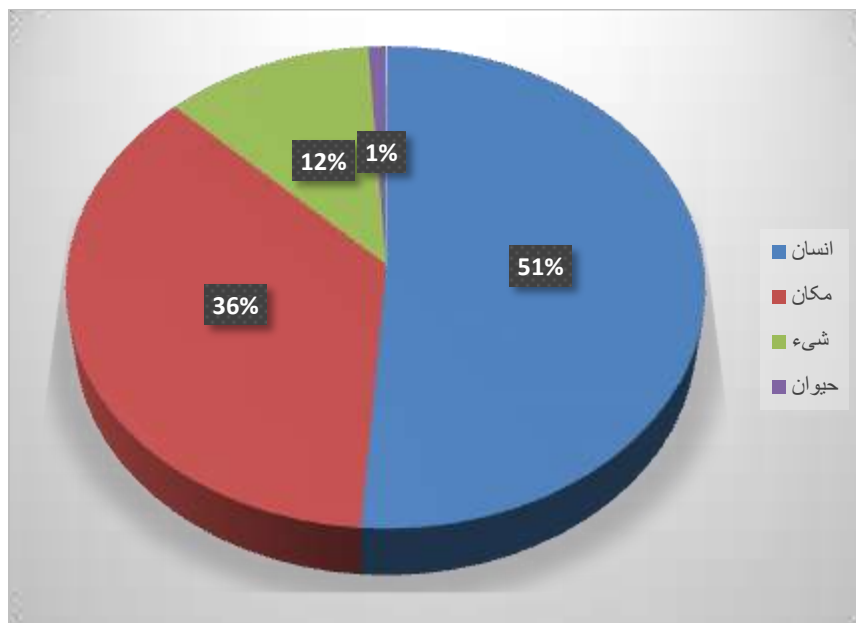
جدول شماره ۱- فراوانی تناظرهای عبارات استعاری مفهوم «حیرت» در خطبه‌های نهج‌البلاغه

عبارت استعاری	تناظرها
لَا يُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمِّمِ	خداوند = آسمان صاحبان عزم و اراده = پرندگان طی مسیر برای شناخت خدا = پرواز در آسمان
لَا يَنَالُهُ غَوْضُ الْفِطْنِ	خداوند = دریا سالکان طریق = غواصان تلاش برای شناخت خدا = فرورفتن در عمق دریا
مَا أَعْظَمَ شَأْنَكَ	خداوند = انسان مرتبه بلند خداوند = جایگاه و منزلت بشر عظمت و بزرگی خداوند = مکان
فَتَقَى مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَأَيْكِيهِ	آسمان = مکان فرشتگان = اشیاء حضور فرشتگان در آسمان = پر شدن فضا

عبارت استعاری	تناظرها
مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّقْلَى أَقْدَامُهُمْ وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَالْحَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَالْمُنَابِسَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ	هیأت فرشتگان = هیأت انسان آسمان و عرش = مکان
لَمْ تَثْقُلْهُمْ مَوْصِرَاتُ الْأَنْبَامِ	فرشتگان = انسان گناهان = اجسام آثار جنبی گناهان = سنگین بودن و حجم داشتن اجسام
وَلَمْ تَرْمِ الشُّكُوكُ بِتَوَارِعِهَا عَزِيمَةَ إِيْمَانِهِمْ	شک و تردید = تیر و کمان ایمان = هدف تیراندازی تزلزل در ایمان = پرتاب کردن تیر
وَلَمْ تَعْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ	شک و گمان = دشمن یقین = مکان نابود ساختن یقین = داخل شدن در مکان
وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ	غفلت = مکان اصرار بر گمراهی داشتن = ماندن در فضایی بسته تلاش امام(ع) بر آگاهی کوفیان = خروج از مکان
طَالِبٌ حَيْثُ مِنَ الْمَوْتِ يَخْدُوهُ	مرگ = ساربان بی‌اعتنایی به مرگ = بی‌توجهی به مقصد اصلی اهمیت دادن به امور بی‌ارزش و مادی = توجه داشتن به جزئیات سفر راندن مرگ = گذر روزها و فرصتها
أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ	پیروزی = گنج طلب کردن پیروزی = دستیابی به شیء گرانبها (گنج) متوسل شدن به زور = ابزار مورد نیاز برای تصاحب گنج
تَرَكَا الْحَقَّ وَهَمَا يُبْصِرَانِهِ	حقیقت = انسان ترک کردن حق = طرد شدن انسان آشکار بودن حق = قابل رؤیت بودن اشیای عینی و مادی
حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ وَسَدَّ قَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ	مصباح = ظرف نور خداوند = مظروف
وَعَقْلُهُ مَنِهَوْرًا.... وَفِكْرُهُ حَائِرًا	عقل و اندیشه = انسان عجز انسان از درک خلقت هستی = سرگستگی و حیرانی عقل

جدول شماره ۲- فراوانی حوزه‌های مبدأ عبارات استعاری مفهوم «حیرت» در خطبه‌های نهج البلاغه

حوزه مبدأ	فراوانی
انسان	۶۲
مکان	۴۲
شیء	۱۴
حیوان	۶
دریا	۴
آسمان	۲
باران	۲
میوه	۱
رسمان	۱
تیر	۱
هدف	۱
گنج	۱
زبور	۱



شکل ۱: درصد فراوانی استعاره‌های مفهومی «حیرت» در خطبه‌های نهج البلاغه

نتیجه

از شناسایی، تحلیل و بررسی عبارات استعاری دال بر مفهوم «حیرت» در خطبه‌های نهج البلاغه می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

بررسی و تحلیل استعاره‌های شناختی مفهوم «حیرت» در خطبه‌های نهج البلاغه بر این نکته تصریح دارد که نظام پیچیده استعاره مفهومی که برگرفته از تجارب و ارتباط‌های روزمره مخاطب با محیط پیرامون خود است، مفهوم فوق را از یک حوزه انتزاعی دور از تصور و درک واقعی برای مخاطب محسوس و ملموس می‌کند. بررسی شواهدی از نهج البلاغه گویای این مطلب است که امام علی (ع) از موضوعات انتزاعی مختلفی مانند: عظمت خداوند، خلقت هستی، هیأت فرشتگان، غفلت و جهل مردم، نقض پیمان و نادیده انگاشتن حقیقت ابراز شگفتی می‌کند. مفهوم‌سازی حوزه انتزاعی «حیرت» در چارچوب استعاره‌های مفهومی در گفتمان علوی قابل درک شده است و تبیین این حوزه معنایی با استعاره‌ها از بسامد بالایی برخوردار است و تحلیل عبارات زبانی، القاگر این مطلب است که از میان نام نگاشت‌های استعاره‌های مفهومی، نام نگاشت «مکان» بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده است.

امام علی (ع) در بخش‌هایی از سخنان خود با نگاشت‌هایی از حوزه‌های عینی مبدأ، حیرت خود را از مفاهیم انتزاعی مختلف بیان می‌کند، مثلاً در مطلع کلام، شگفتی خود را از عظمت خداوند بیان می‌دارد و با نگاشت «خداوند آسمان است» و «خداوند دریا است» و در قالب استعاره جهتی، حضور خالق هستی را در همه جا برای مخاطب اثبات می‌کند و مسأله‌ای که حیرت انسان را زیاده‌تر می‌کند، این است که با وجود حاضر بودن خداوند در همه مکان‌ها، همچنان بشر از شناخت خالق خود عاجز مانده است. خلقت فرشتگان از دیگر اموری است که گوینده با ترسیم هیأت انسانی برای آنها به تبیین این مفهوم در ذهن مخاطب کمک می‌کند و سپس با نفی صفات انسانی موجبات سرگشتگی را فراهم می‌سازد. غفلت و ناآگاهی مردم از جمله موضوعاتی بوده که موجب حیرانی گوینده گشته است و در بخشی از سخنان خود آن را به مثابه مکانی تصور می‌کند که افراد حاضر به خارج شدن از آن فضا نیستند. صاحب سخن در قالب استعاره هستی‌شناختی تشخیصی، برای عقل و اندیشه ساختار انسانی تصور نموده که با مشاهده عظمت هستی شگفت‌زده می‌شوند.

منابع

منابع عربی

قرآن کریم

ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب؛ چاپ سوم، بیروت: دارصادر.
طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵ش). مجمع البحرین؛ تحقیق: سید احمد حسینی، چاپ سوم، تهران: کتاب فروشی مرتضوی.

طوسی، ابونصر سراج. (۱۳۸۲ش). اللمع فی التصوف، تصحیح: رینولد آلن نیکلسون، ترجمه: دکتر مهدی محبتی، تهران: انتشارات اساطیر.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). العین، چاپ دوم، قم: انتشارات هجرت.
لایکوف جورج و جونسون مارک. (۲۰۰۹م). الاستعارات التي نحيا بها، ترجمه: عبدالمجید جحفه، مغرب: دارتوبقال للنشر.

هاشمی، سید احمد، جواهر البلاغه فی المعانی والبیان والبدیع. (۱۳۷۹ش). مشهد: مؤسسه الصادق للطباعة والنشر.

منابع فارسی

- ابن میثم، میثم بن علی. (۱۴۰۴ق). شرح نهج البلاغه، تهران: دفتر نشرالکتاب.
- ایمانیان، حسین؛ زهره نادری، «استعاره‌های جهتی نهج البلاغه از بعد شناختی»، پژوهش‌نامه نهج البلاغه، سال ۱۳۹۲ش، شماره ۴، صص ۷۳-۹۲.
- بارسلونا، آنتونیو. (۱۳۹۰ش). استعاره و مجاز با رویکردی شناختی، ترجمه: فرزانه سجودی و دیگران، تهران: انتشارات نقش جهان.
- بحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم. (۱۳۷۵ش). شرح نهج البلاغه، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- بورشه، تیلیمان و دیگران. (۱۳۷۷ش). زبان‌شناسی و ادبیات، تاریخچه چند اصطلاح، ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس.
- توکل‌نیا، مریم؛ یحیی میرحسینی؛ ولی‌الله حسومی؛ محمد موسوی بفرویی، «کارکرد استعاره‌های مفهومی در تبیین مفهوم «خدا» در نهج البلاغه»، پژوهش‌های نهج البلاغه، سال ۱۳۹۷ش، شماره ۵۸، صص ۱۷۱-۱۹۰.
- تیلر، جان رابرت. (۱۳۸۳ش). بسط مقوله مجاز و استعاره، ترجمه مریم صابری نوری فام در کتاب استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، گروه مترجمان به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: مهر.
- دشتی، محمد. (۱۳۷۹ش). ترجمه نهج البلاغه، قم: مؤسسه انتشارات عصر ظهور.
- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۹۳ش). درآمدی بر زبان‌شناسی: نظریه‌ها و مفاهیم، چاپ چهارم، تهران: سمت.

- سعیدی، گل‌بابا. (۱۳۸۳ش). فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، تهران: انتشارات شفیعی.
- صفوی، کوروش. (۱۳۹۱ش). نوشته‌های پراکنده (دفتر اول: معنی‌شناسی)، تهران: انتشارات علمی.
- صفوی، کوروش. (۱۳۹۲ش). درآمدی بر معنی‌شناسی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سوره مهر.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۷ش). زبان‌شناسی و ادبیات (تاریخچه چند اصطلاح)، تهران: انتشارات هرمس.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷ش). تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- عربی، موسی، «استعاره مفهومی گناه در سخنان امام علی (ع) با تکیه بر نهج البلاغه (رویکرد شناختی)»، پژوهش‌های نهج البلاغه، سال ۱۳۹۷ش، شماره ۹۵، صص ۸۱-۱۰۶.
- فولادوند، محمدمهدی. (۱۴۱۵ق). ترجمه قرآن، تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
- قاسم زاده، حبیب‌الله. (۱۳۹۲ش). استعاره و شناخت، تهران: کتاب ارجمند.
- قائمی، مرتضی. (۱۴۰۰ش). درآمدی بر نظام مفهوم‌سازی استعاری در نهج البلاغه، چاپ دوم، همدان، دانشگاه بوعلی سینا.
- قرشی بنابی، علی‌اکبر. (۱۳۷۷ش). مفردات نهج البلاغه، تهران: نشر قبله.
- قرشی، سید علی‌اکبر. (۱۳۷۱ش). قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کوچش، زولتن. (۱۳۹۳ش). مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره، ترجمه: شیرین پورابراهیم، تهران: سمت.
- کوچش، زولتن. (۱۳۹۵ش). زبان، ذهن و فرهنگ، ترجمه: جهان‌شاه میرزاییگی، تهران: انتشارات آگاه.
- گلفام، ارسلان؛ فاطمه یوسفی راد، «زبان‌شناسی شناختی و استعاره»، تازه‌های علوم شناختی، سال ۱۳۸۱ش، شماره ۱۵، صص ۵۹-۶۴.
- لیکاف، جورج و مارک جانسون. (۱۳۹۶ش). استعاره‌هایی که باور داریم، ترجمه: راحله گندمکار، تهران: نشر علمی، ۱۳۹۶ش.
- معین، محمد. (۱۳۸۴ش). فرهنگ فارسی، چاپ دوم، تهران: راه رشد.
- مکارم‌شیرازی، ناصر. (۱۳۷۵ش). پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- منتظری، حسین‌علی. (۱۳۸۳ش). درس‌هایی از نهج البلاغه، تهران: سرایی.

- هاشمی، زهره، «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، *ادب پژوهی*، سال ۱۳۸۹ ش، شماره ۱۲، صص ۱۱۹-۱۴۰.
- هوشنگی، حسین و محمود سیفی، «استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی»، *پژوهش‌نامه علوم و معارف قرآن کریم*، سال ۱۳۸۸ ش، شماره ۳، صص ۹-۳۴.

منابع لاتین

- Lakoff, G. (1987). *Women, fire, and dangerous things: What Categories Reveal about the Mind*, Chicago and London: the University of Chicago Press.
- Geeraerts, D. (1995). *Cognitive Linguistics: Handbook of pragmatics*, Amsterdam: J. Benjamin pub.co.
- Saeed, J. (1997). *Semantic*, Oxford: blackewll.



دراسة البنى الاستعارية الدالة عن مفهوم "الحيرة" في نهج البلاغة استناداً إلى نظرية ليكاف وجونسون

مرضية سادات كدخدائي^١، علي نجفي أيوكي^٢، أمير حسين رسول نيا^٣، أمير حسين مدني^٤

١ طالبة دكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، أصفهان، إيران.

٢ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، أصفهان، إيران.

٣ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، أصفهان، إيران.

٤ أستاذ مشارك، قسم اللغة الفارسية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، أصفهان، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

يعد علم اللغة المعرفي أحد الاتجاهات الجديدة في علم اللغة الذي أوجد أدوات وأساليب فعالة لتحليل النصوص المختلفة. الاستعارة المفاهيمية هي إحدى النظريات المهمة في هذا العلم، وبحسب هذه النظرية فإن "الاستعارة" ليست مجرد ترتيب أدبي لتجميل الكلمات، ولكنها تشير إلى تصور مجال دلالي واحد في شكل مجال دلالي آخر، وترتكز على ذلك، في شرح المفاهيم المجردة، ولاسيما أنه يلعب دوراً هاماً في مجال النصوص الدينية. ولذلك تحاول الدراسة الحالية استخلاص تلك التعبيرات المجازية التي تتضمن مفهوم "المفاجأة" من خطب نهج البلاغة وتحليلها استناداً إلى نظرية الاستعارة المعرفية من خلال اعتماد المنهج الكيفي والمنهج الوصفي التحليلي. وتظهر التحقيقات الأولية أن الإمام علي (ع) يتصور تلك المفاهيم المجردة على أساس مصادر أصل ملموسة، مما أثار دهشته، واستخدم مخططات مختلفة لشرح مجال المقصد.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/٠٩/٠٢

تاريخ القبول:

١٤٤٥/١١/١٥

الكلمات المفتاحية: نهج البلاغة، الإمام علي (ع)، المفاجأة، اللسانيات المعرفية، الاستعارة المفاهيمية

الاقباس: كدخدائي، م.س. نجفي أيوكي، ع. رسول نيا، أ. مدني، أ. (١٤٤٥). تحليل استخدام البنى المجازية الدالة على مفهوم "المفاجأة"

في نهج البلاغة استناداً إلى نظرية ليكاف وجونسون، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ١، صص ٩٩-١٢٨.

Doi: 10.22034/jisall.2024.202885



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

Analyzing the Use of Metaphorical Structures Implying the Concept of "Surprise" in Nahj al-Balagha Based on Lakoff and Johnson's Theory

Marzieh Sadat Kadkhodaei, Phd student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kashan University, Isfahan, Iran.

Ali Najafi Ivaki (corresponding author), Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran. E-mail: najafi.ivaki@yahoo.com

Amir Hossein Rasulnia, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kashan University, Isfahan, Iran.

Amir Hossein Madani, Associate professor of Persian language and literature department, Faculty of Literature and Humanities, Kashan University, Isfahan, Iran.

Introduction

Cognitive linguistics is one of the new trends in linguistics that has created effective tools and methods for analyzing different texts. Conceptual metaphor is one of the important theories in this science. According to this theory, "metaphor" is not just a literary arrangement to embellish words, but it refers to the conceptualization of one semantic domain in the form of another semantic domain, and based on this, in explaining abstract concepts, metaphors play a significant role in the field of religious texts. Therefore, the present study tries to extract those metaphorical expressions that contain the concept of "surprise" from the sermons of Nahj al-Balagha and analyze them based on the theory of cognitive metaphor by adopting a qualitative approach and a descriptive-analytical method.

As a coherent religious text, Nahj al-Balagha includes various personal and social issues that Imam Ali (AS) has explained in different ways; therefore, in order to benefit from the concepts and teachings of this precious book, the author's methods of expression should be considered from different points of view. In the meantime, the explanation of abstract concepts is very important because such concepts cannot be described in their essence and the speaker's ability to conceptualize them is very important.

Methodology

The metaphorical expressions indicating the concept of "surprise" in the sermons of Nahj al-Balagha were analyzed based on the theory of Lakoff and Johnson - who believe in the conceptualization of abstract concepts based on concrete concepts. To further explain the issue, after defining the science of linguistics, we analyzed metaphor from the perspective of this science, and while analyzing examples of Nahj al-Balagha sermons, we expressed the types of metaphors in this science.

Results and Discussion

Cognitive linguistics is an approach that considers language as a means to organize, process and transmit information (Geeraerts, 1995, p. 148). As stated in the definition of this science, "cognitive linguistics is the study of language in a way that is compatible with the structure of the mind. This view considers language to be a reflection of the mind" (Rasakhmohand, 2013: 25). In another view, cognitive linguistics is a science that "analyzes the meaning of words, sentences and texts and presents them from different perspectives in a systematic way" (Safavi, 2017: 212). Therefore, cognitive linguistics studies language in its cognitive role, which is the connection of human information structures with the outside world. In this science, interaction with the world takes place through the informational structures of the mind, and natural language is emphasized as a means of organizing, processing and transmitting information (Gulfam, 2011: 60).

This linguistic approach consists of two branches of grammar and cognitive semantics. According to linguists, the term "cognitive semantics" was first proposed by Lakoff. According to this attitude, language knowledge is not independent of thinking and cognition, but language behaviors are considered part of cognitive talents that provide the possibility of learning, reasoning and analysis for humans (Safawi, 2012: 363). In this field, we come across different theories, one of which is the theory of "conceptual metaphor".

Conclusion

The study and analysis of the cognitive metaphors of the concept of "surprise" in the sermons of Nahj al-Balagha indicated that the complex system of conceptual metaphor, which is derived from the audience's daily experiences and relationships with the surrounding environment, takes the above concept from an abstract realm far from real imagination and understanding and makes it tangible for the audience.

Examining the evidence of Nahj al-Balagha shows that Imam Ali (AS) has expressed surprise of various abstract topics such as: the greatness of God, the creation of the universe, the angels, the neglect and ignorance of people, the violation of the covenant and ignoring the truth.

The conceptualization of the abstract field of "surprise" can be understood in the framework of conceptual metaphors in the Alavi discourse, and the explanation of this semantic field with metaphors has a high frequency, and the analysis of linguistic expressions suggests that among the mappings of conceptual metaphors, the mapping of "place" has received the highest frequency

Reference

- Al-Bahrani, K. A. (1996). *Sharh Nahj al-Balagha* [Commentary on Nahj al-Balagha]. Islamic Research Foundation. (Original work published 1375 SH) {In Persian}
- Al-Farahidi, K. b. A. (1989). *Al-Ayn* (2nd ed.). Hijrat Publications. (Original work published 1410 AH) {In Arabic}
- Gholam, A., & Yousefi Rad, F. (2002). "Cognitive Linguistics and Metaphor." *New Trends in Cognitive Sciences*, 15, 59–64. {In Persian}
- Hashemi, Z. (2010). "The Theory of Conceptual Metaphor from the Perspective of Lakoff and Johnson." *Adab Pazhuhi*, 12, 119–140. {In Persian}
- Houshang, H., & Saifi, M. (2009). "Conceptual Metaphors in the Quran from the Perspective of Cognitive Linguistics." *Quranic Sciences and Teachings Research Journal*, 3, 9–34. {In Persian}
- Ibn Manzur, M. b. M. (1993). *Lisan al-Arab* [The Tongue of the Arabs] (3rd ed.). Dar Sader. (Original work published 1414 AH) {In Arabic}
- Ibn Mitham, M. b. A. (1984). *Sharh Nahj al-Balagha* [Commentary on Nahj al-Balagha]. Daftar Nashr al-Kitab. (Original work published 1404 AH) {In Arabic}
- Kövecses, Z. (2016). *Language, Mind, and Culture* (J. Mirzabeigi, Trans.). Agah Publications. (Original work published 1395 SH) {In Persian}
- Qureshi Benabi, A. A. (1998). *Mufradat Nahj al-Balagha* [Vocabulary of Nahj al-Balagha]. Qibla Publications. (Original work published 1377 SH) {In Persian}
- Rasekh Mahand, M. (2014). *An Introduction to Linguistics: Theories and Concepts* (4th ed.). SAMT Publications. (Original work published 1393 SH) {In Persian}
- Saedi, G. (2004). *Dictionary of Ibn Arabi's Mystical Terms*. Shafiei Publications. (Original work published 1383 SH) {In Persian}
- Tavakkolnia, M., Mirhosseini, Y., Hassoumi, V., & Mousavi Bafraei, M. (2018). "The Function of Conceptual Metaphors in Explaining the Concept of 'God' in Nahj al-Balagha." *Nahj al-Balagha Research Journal*, 58, 171–190. {In Persian}
- Tarihi, F. (1996). *Majma' al-Bahrain* [Confluence of the Two Seas] (S. A. Hosseini, Ed.). Mortazavi Bookstore. (Original work published 1375 SH) {In Persian}



Evaluating the quality of tone translation strategies in the novel *Brid Al-Lil* written by Hodi Barkat

Fatemeh Manouchehri¹, Maryam Jalaei^{2*}

¹ Master in Translation Department, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran.

² Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:

17/02/2024

Accepted:

02/06/2024

Recreating the tone and maintaining its stability and stability in the story requires the awareness and creativity of the translator; Because the tone is not transferred by word-for-word translation; Rather, it is the emotional tone that arises in the reader from the way words are combined. In order to investigate the strategies of Arabic to Farsi translation of tone in Arabic novels, this essay takes as an example the novel "Brid Al-Lil" by Hoda Barkat, which was translated and published as "Night Post" by Seyyed Hamidreza Mohajerani with descriptive-analytical method. has been analyzed. This research is based on confrontational linguistics and with the approach of evaluating the quality of translation. 227 sentences containing tone were extracted from the novel "Brid Lail". From this total, 96 sentences were randomly selected as samples and categorized under 21 tones, then the Persian equivalent of these sentences was done from the translation of the novel (Night Post) and the type of translation strategies was determined. Based on the data Collected, the translator has benefited the most from the strategy of choosing appropriate words and phrases (in terms of meaning) in the translation of tone. After this strategy, punctuation marks, characterizing and using literary techniques and arrays such as simile in order to It can be concluded from the results of the analyzed data that regardless of the existence of some inaccuracies in the translation of the tone, considering the high percentage of success of the translator in matching this linguistic category, it can be said that immigrants in the translation of the tones The novel "Brid Al-Lil" in Farsi has been successful.

Keywords: *translation strategies, tone, night shift, night post, Seyed Hamidreza Mohajerani*

Cite this article: Manouchehri, F. & Jalaei, M. (2024). *Evaluating the quality of tone translation strategies in the novel "Brid Al-Lil" written by Hodi Barkat.*, year1, issue1, Pp 129-152. Doi: 10.22034/jisall.2024.202886

© The Author(s). **Publisher:** University of Zabol



***Corresponding Author:** Maryam Jalaei

Address Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Iran.

E-mail: m.jalaei@fgn.ui.ac.ir



ارزیابی کیفیت راهبردهای ترجمه لحن در رمان برید اللیل نوشته هدی برکات

فاطمه منوچهری^۱، مریم جلائی^{۲*}

^۱ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مترجمی زبان عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران.

^۲ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

بازآفرینی لحن و حفظ ثبات و استواری آن در داستان، نیاز به آگاهی و خلاقیت مترجم دارد؛ زیرا لحن با ترجمه لفظ به لفظ واژگان منتقل نمی‌شود؛ بلکه لحن احساسی است که از شیوه ترکیب کلمات، در خواننده به وجود می‌آید. این جستار به منظور بررسی راهبردهای ترجمه عربی به فارسی لحن در رمان‌های عربی، به عنوان نمونه رمان «برید اللیل» اثر هدی برکات را که با عنوان «پست شبانه» توسط سید حمیدرضا مهاجرانی ترجمه و منتشر شده با روش توصیفی - تحلیلی، مورد واکاوی قرار داده است. این پژوهش بر اساس زبان‌شناسی مقابله‌ای و با رویکرد ارزیابی کیفیت ترجمه انجام شده است. ۲۲۷ جمله حاوی لحن از رمان «برید اللیل» استخراج شد. از این مجموع، ۹۶ جمله به صورت تصادفی به عنوان نمونه انتخاب و ذیل ۲۱ لحن دسته‌بندی گردید، سپس معادل-یابی فارسی این جملات از ترجمه رمان (پست شبانه) صورت پذیرفت و نوع راهبردهای ترجمه مشخص شد. بر اساس داده‌های گردآوری شده، مترجم از راهبرد انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا) بیشترین بهره را در ترجمه لحن برده است. پس از این راهبرد از علائم نگارشی، شخصیت‌پردازی و استفاده از شگردها و آرایه‌های ادبی مثل تشبیه نیز به منظور انتقال مؤثرتر لحن استفاده کرده است. از برآیند داده‌های مورد بررسی می‌توان نتیجه گرفت فارغ از وجود برخی نادرستی‌ها در ترجمه لحن، با توجه به درصد بالای موفقیت مترجم در برابری این مقوله زبانی می‌توان گفت مهاجرانی در ترجمه لحن‌های رمان «برید اللیل» به فارسی موفق عمل کرده است.

کلمات کلیدی: راهبردهای ترجمه، لحن، برید اللیل، پست شبانه، سید حمیدرضا مهاجرانی.

استناد: منوچهری، ف. جلائی، م. (۱۴۰۳). ارزیابی کیفیت راهبردهای ترجمه لحن در رمان «برید اللیل» نوشته

هدی برکات، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۲۹-۱۵۲. Doi: 10.22034/jisall.2024.202886

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل



۱. مقدمه

ترجمه، بر دو مهارت عمده استوار است؛ درک مفهوم از زبان مبدأ و حفظ و انتقال ارزش ارتباطی آن مفهوم در زبان مقصد. به منظور برخورداری از این دو مهارت، تمرین طولانی، دقت، حوصله، ابتکار و پشتکار فراوان مترجم ضروری می‌باشد. تعاریف مختلفی از واژه «ترجمه» توسط متخصصان فن ارائه شده است. ترجمه یعنی «برگرداندن دقیق و طبیعی نوشته یا گفته‌ای از زبانی به زبانی دیگر» (ناظمیان، ۱۳۸۶: ۱). استاینر بر آن است «ترجمه عبارت است از غلبه بر تمایزات سطحی زبان‌ها به منظور استخراج اصول مشترک آن‌ها» (همان: ۲۵). اگر ترجمه را به صورت برگردان نوشته یا گفته‌ای از یک زبان به عنوان زبان مبدأ به زبان دیگر یا زبان مقصد تعریف کنیم، مطلوب‌ترین نوع این برگردان زمانی تحقق می‌یابد که تأثیر آن نوشته یا گفته در خواننده یا شنونده زبان مبدأ به خواننده یا شنونده زبان مقصد نیز منتقل شود (صفوی، ۱۳۷۱: ۹) به عبارت دیگر؛ ارزش ارتباطی زبان مبدأ در زبان مقصد حفظ شود. بنابراین، مترجم بایسته است برای ارائه ترجمه دقیق از ویژگی‌های ذیل برخوردار باشد: آشنایی کامل با زبان مبدأ، تسلط بر زبان مقصد، آشنایی با موضوع مورد ترجمه.

لحن*، شیوه پرداخت نویسنده نسبت به اثر است؛ به طوری که خواننده آن را حدس بزند، درست مثل لحن صدای گوینده‌ای که ممکن است طرز برخورد او را با موضوع و مخاطبش نشان بدهد؛ مثلاً تحقیرآمیز، نشاط‌آور یا موقرانه، رسمی یا صمیمی باشد، همان طور که لحن نویسنده هم طرز برخورد اوست (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۶۷۴). «در داستان‌های امروزی، لحن اغلب در خور موضوع و شخصیت‌های داستان می‌آید. نویسندگان می‌کوشند فردیت شخصیت‌های خود را با ویژگی‌های لحن صحبت‌های آن‌ها و طرز تفکرشان نشان بدهند» (همان، ۶۷۱).

لحن، یکی از اجزای تعادل ترجمه‌ای است که غالباً مترجمان ادبی در همایی معنایی آن با دشواری مواجه می‌شوند؛ لذا، مشکل تمییز لحن در بافتار زبان مبدأ و بازآفرینی آن در زبان مقصد مسأله‌ای قابل اعتنا است. در گفتار، گوینده لحن خود را نه فقط با کلمات بلکه با تغییراتی در صدا و حالات چهره منتقل می‌کند، اما در نوشتار انتقال لحن تنها از طریق واژه‌ها صورت می‌گیرد و این مسأله کار را برای نویسنده و به دنبال آن مترجم سخت و دشوار می‌سازد. بازآفرینی لحن و حفظ ثبات و استواری لحن در داستان نیاز به آگاهی و خلاقیت مترجم دارد. لحن‌ها همانند احساسات انسان‌ها متنوع‌اند و می‌توانند احساسات مثبت، منفی، خنثی و احساساتی ما بین این‌ها را به خواننده منتقل کنند که کاری بس دشوار برای نویسنده و دشوارتر برای مترجم می‌باشد.

* -Tone

«هدی برکات» نویسنده لبنانی است که تا به حال شش رمان، دو نمایشنامه و یک مجموعه داستان و یک خودنگاره از او منتشر شده است. «برید اللیل» جدیدترین اثر او، در دوازدهمین دوره جایزه جهانی رمان عربی (بوکر عربی سال ۲۰۱۹) برنده اعلام شده است. آثار وی به زبان‌های مختلف ترجمه شده و دوبار در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۸ به او نشان دولت فرانسه اهدا گردید. رمان «پست شبانه» در سال ۱۳۹۸ در واقع ترجمه این رمان است که به قلم سید حمیدرضا مهاجرانی روانه بازار کتاب ایران شده است.

در جستار حاضر به بررسی راهبردهای ترجمه لحن در رمان «برید اللیل» پرداخته می‌شود. انتخاب این موضوع به سه دلیل صورت گرفته است؛ یکی آن که مهاجرانی از مترجمان به‌نام رمان‌های عربی است و ترجمه‌های وی از نُرم‌های یک ترجمه مقبول برخوردار است؛ لذا در بررسی ترجمه رمان «برید اللیل» از ساختار زبان فراتر رفته، بافتار آن را مورد بررسی قرار داده‌ایم. علت دوم اذعان مهاجرانی به دشواری‌های تشخیص لحن‌ها و بازآفرینی آن‌ها در ترجمه این رمان بوده است. مترجم دلیل این مسأله را این دانسته که «هدی برکات» در هر نامه لحن خاص خود آن نامه را به کار برده است (خبرگزاری ایبنا، ۱۳۹۸)؛ و علت سوم آن که ترجمه لحن به ندرت مورد توجه ترجمه‌پژوهان بوده و نگارندگان این جستار، هیچ پژوهشی در باب بررسی ترجمه لحن متون ادبی عربی به فارسی نیافتند.

مقاله پیش رو درصدد یافتن پاسخ برای به سه سؤال است: الف) پر بسامدترین لحن‌های به کار رفته در رمان «برید اللیل» کدامند؟ ب) مهاجرانی در «پست شبانه» از چه راهبردهایی به منظور فائق‌آمدن بر چالش ترجمه لحن‌ها استفاده کرده است؟ ج) موفقیت مترجم در ترجمه لحن‌های موجود در رمان «برید اللیل» چگونه ارزیابی می‌شود؟

۱-۱- پیشینه تحقیق

در حوزه مطالعه حاضر، پژوهش‌هایی صورت گرفته، از جمله موارد ذیل؛ غلامی و سعیدی (۱۳۸۸) در پژوهشی تحت عنوان «نقد ترجمه داستان «درس‌های فرانسه» از دیدگاه نظریه سخن‌کاوی (بررسی موردی: سبک، لحن، نشانه‌های سجاوندی)» به نقد ترجمه مریم شفق از داستان «درس‌های فرانسه» نوشته «والنتین راسپوتین» پرداختند. محققان به این نتیجه رسیدند که مترجم در این ترجمه سبک اثر را که غیر رسمی و صمیمی است با بهره‌گیری از دایره لغات گسترده-اش به خوبی منتقل کرده؛ اما در انتقال لحن شخصیت‌ها و راوی داستان چندان موفق نبوده و به نشانه-های سجاوندی که اهمیت خاصی در ترجمه دارد، توجه کافی مبذول نداشته. غلامی و سلیمی (۱۳۹۱) در مطالعه خود «بررسی راهکارهای ترجمه عبارات محاوره‌ای در متون ادبی» به این نتیجه رسیدند که «راهکار ترجمه با استفاده از واژه‌های خنثی‌تر» بیشترین مورد استفاده را در میان راهکارهای به کاررفته

در سه ترجمه فارسی از کتاب "ماجراهای هکلبری فین" نوشته "مارک تواین" داشته‌است و گرایش مترجمان بیشتر به سوی زبان مقصد بوده است. همچنین عبارات محاوره‌ای در هر سه ترجمه، لحنی رسمی‌تر از متن اصلی دارد. احمدی و حقیقت منش (۱۳۹۲) در مقاله خود «رعایت زبان شفاهی و لحن در ترجمه فارسی اشعار ژاک پرور» به اهمیت انتقال زبان گفتاری در ترجمه پرداخته‌اند. بدین منظور، ابیاتی منتخب از برخی اشعار شاعر معاصر فرانسوی، ژاک پرور، در پژوهشی مقابله‌ای با ترجمه‌های احمد شاملو و محمدرضا پارسایار مورد بررسی قرار گرفته‌است و به این نتیجه رسیدند که گاه در ترجمه یک اثر، زبان گفتاری به‌کاررفته در آن و در نتیجه گونه کاربردی زبان از جمله عامیانه و خودمانی نادیده گرفته می‌شود و بدین ترتیب سبک نگارشی نویسنده در ترجمه انتقال نمی‌یابد. امام (۱۳۹۳) «ترجمه کودکانه‌ها به فارسی: چالش لحن» را مورد واکاوی قرار داده تا با ارائه نمونه‌هایی از ترجمه‌های فارسی مثنوی و منظوم چاپ شده، نارسایی‌ها و کاستی‌های لحن‌محور آن‌ها ریشه‌یابی و بیان شوند. به نظر امام چالش لحن در زبان مبدأ و به کار نگرفتن لحن متناسب با آن در زبان مقصد، باعث ایجاد گسستگی در ایجاد ارتباط بین مخاطبان کودک در این نوع مطالب و ترجمه‌ها شده‌است. نی نوا (۱۳۹۹) در جستار خود "مسئله لحن در ترجمه آثار ادبی کودکان و نوجوانان (مورد پژوهی: شازده کوچولو با ترجمه‌های محمد قاضی و احمد شاملو)" دریافت که مترجمان در انتخاب لحن مناسب برای مخاطب کودک و نوجوان، دچار ضعف بوده‌اند؛ چرا که در اکثر جمله‌ها قاضی از جملات بسیار رسمی و مناسب رده سنی بزرگسال، و شاملو از جملات شکسته و زبان محاوره استفاده کرده‌اند که مناسب رده سنی کودک و نوجوان نیست.

آنچه پژوهش حاضر به آن می‌پردازد بررسی راهبردهای ترجمه لحن در رمان «برید اللیل» با ترجمه سید حمیدرضا مهاجرانی است که با توجه به اذعان مترجم در مورد سختی انتقال لحن در ترجمه این کتاب، این موضوع مورد بررسی قرار گرفت. با توجه به پیشینه ارائه شده، بررسی لحن در ترجمه رمان‌های عربی به فارسی تا به حال صورت نگرفته است.

۱-۲- پیش‌زمینه‌های نظری پژوهش

بدون تردید، داستان و رمان به لحاظ لحن و محتوا یکی از کارآمدترین روش‌های انتقال پیام به ذهن مخاطب می‌باشد. تعریف رمان در فرهنگ وبستر چنین آمده: روایت خلاقه به نثر با طول شایان توجه و پیچیدگی خاص که با تجربه انسانی همراه با تخیل سروکار داشته باشد و از طریق توالی حوادث بیان شود و در آن گروهی از شخصیت‌ها در صحنه مشخصی شرکت داشته باشند. در فرهنگ اصطلاحات ادبی «هاری شا» نیز رمان چنین تعریف شده: روایت مثنوی داستانی طولانی که شخصیت‌ها و حضورشان

را در سازمان‌بندی مرتب‌ی از وقایع و صحنه‌ها تصویر کند، رمان، حداکثری برای طول و اندازه واقعی خود ندارد (به نقل از میرصادقی، ۱۳۹۴: ۳۲ و ۳۳).

لحن از لحاظ لغوی یعنی آهنگ خواندن یا طرز بیان. لحن در زبان انگلیسی Tone خوانده می‌شود (به نقل از عمرانی، ۱۳۸۶: ۲۹۲). لحن، آهنگ بیان نویسنده است و می‌تواند صورت‌های گوناگونی به خود بگیرد؛ خنده دار، گریه‌آور، جلف، جدی و طنزآمیز باشد، یا هر لحن دیگری که ممکن است نویسنده برای داستانش بیافریند. در داستان‌های امروزی، لحن، اغلب در خور موضوع و شخصیت‌های داستان می‌آید (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۶۷۱). لحن، انتقال احساس شخصیت داستانی در هنگام بیان کلمه به خواننده است؛ به صورتی که طنین صدای شخصیت در ذهن خواننده طنین‌انداز شود (درخشنده، ۱۳۹۵: ۱۵). تعریف‌هایی که برای لحن در فرهنگ‌های ادبی ذکر شده تقریباً شبیه به هم است. به عنوان مثال؛ لحن، شیوه پرداخت نویسنده نسبت به اثر است؛ به طوری که خواننده آن را حدس بزند. لحن شیوه پرداخت یا زاویه دید نویسنده نسبت به موضوع داستانش است (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۶۷۴). در گفتار، لحن با تغییر صدا، مکث‌ها و کشش‌ها و ... تجلی پیدا می‌کند؛ اما در نوشتار فقط کلمات و البته نشانه‌های سجاوندی (ویژگی‌های شبه‌زبانی) اند که لحن شخصیت‌ها را منتقل می‌کنند. مترجم برای انتقال لحن اولاً باید آن را با دقت تشخیص دهد، ثانیاً با خلاقیت و آگاهی خود آن را به زبان مقصد منتقل کند. عوامل مؤثر در ایجاد لحن در دو حوزه کاربرد دارند؛ حوزه گفتار و حوزه نوشتار. بر اساس تحقیقات انجام شده، شروط ترجمه خوب به طور خلاصه عبارتند از؛ تسلط به دو زبان مبدأ و مقصد، تسلط به موضوع و حساسیت زبانی برای تشخیص لحن نویسنده و استخراج زیر و بم معانی. راهکارهایی چند در خلق لحن مناسب وجود دارد که در ذیل به طور خلاصه ذکر می‌گردد؛

۱- استفاده از علائم نگارشی: در نثر به یاری علائم نگارشی می‌توان لحن مناسب بیان کلمه یا جمله را به خواننده منتقل کرد.

۲- انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا): انتخاب درست کلمات و عبارات مناسب و خاص که منظور نویسنده را به خواننده منتقل کند، در ایجاد لحن مؤثر است.

۳- استفاده از شخصیت‌پردازی در ایجاد لحن: نویسنده با در نظر گرفتن آگاهی‌های ذهنی مخاطب خود (آرایه ادبی تلمیح) با استفاده از تیپ و شخصیت‌های داستانی سعی در ایجاد لحن داستانی شخصیت در ذهن مخاطب دارد.

۴- استفاده از زاویه دید نمایشی برای ایجاد لحن داستانی: زاویه دید نمایشی این فرصت را ایجاد می‌کند تا با بهره‌گیری از این زاویه دید و توجه به اصول روان‌شناسی رفتاری، لحن مناسب برای شخصیت‌های داستانی را ایجاد کرد (ن ک: درخشنده، ۱۳۹۵: ۱۵، ۶۵، ۸۶، ۹۳).

۵- استفاده از شگردها و آرایه های ادبی

۶- پیرنگ (طرح) (عمرانی، ۱۳۸۶: ۲۹۵).

هدی برکات در سال ۱۹۵۲ در بیروت به دنیا آمده است. به تدریس و روزنامه‌نگاری پرداخته؛ و هم اکنون در پاریس زندگی می‌کند. رمان‌های او عبارت است از حجر الضحک (۱۹۹۰)، أهل الهوی (۱۹۹۳) و حارث المیاه (۲۰۰۰) برنده جایزه نجیب محفوظ در همان سال، سیدی و حبیبی (۲۰۰۴) و ملکوت هذه الأرض (۲۰۱۲) که به سیاهه بلند بوکر عربی سال ۲۰۱۳ راه یافت. هدی برکات در سال ۲۰۱۵ به لیست کوتاه جایزه جهان که در آن زمان هر دو سال یک بار به مجموعه آثار یک نویسنده داده می‌شد راه یافته بود.

"برید اللیل" حکایت نویسندگان نامه‌هایی است که مثل خودشان گم و گور شده اند. نامه‌هایی که پای نامه‌های دیگر را به میان می‌کشند؛ و مثل سرنوشت آن غریبه‌ها در هم گره خورده اند. آن کوچیده‌ها، کوچ داده شده‌ها، تبعیدشده‌ها، مطرودها، بی‌خانمان‌ها، یتیمان وطنی که زمانه پشتشان را شکسته است (گزارش: اسدی، ۱۳۹۷).

۳-۱- روش پژوهش

ابزار گردآوری داده‌های پژوهش بازبینه (چک لیست) بود. با بررسی مطالعات پیشین، ۲۱ نوع لحن استخراج و بازبینه بر مبنای آن تهیه شد. با مطالعه رمان "برید اللیل" ۲۲۷ جمله دارای لحن استخراج گردید و ذیل هر یک از انواع لحن قرار داده شد. تعداد لحن‌های مورد بررسی ۳۴۸ لحن بود (دلیل ناهمخوانی تعداد جملات دارای لحن و تعداد لحن‌های مورد بررسی این است که بعضی از جملات دارای ۲ یا ۳ لحن بود). داده‌های پژوهش توسط دو تن از متخصصان ترجمه مجدداً مورد بازبینی قرار گرفت و جامعیت مؤلفه‌ها، دقت داده‌ها و صلاحیت تحلیل آن‌ها تأیید شد. رمان "برید اللیل" حاوی ۱۴ نام است. در جدول ۴-۱ بسامد جملات دارای لحن به تفکیک نامه‌ها قابل ملاحظه است.

جدول ۴-۱: آمار توصیفی جامعه آماری مورد مطالعه

نام	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	مجموع
تعداد	۷۸	۳۴	۴۱	۸	۸	۱۴	۲۱	۱۷	۶	۲۲۷

منبع: یافته‌های پژوهش

از مجموع ۲۲۷ جمله، ۹۶ جمله به صورت تصادفی نمونه‌گیری و انتخاب شد، و برگردان فارسی آن از ترجمه رمان (پست شبانه) استخراج و در مقابل جملات عربی مرقوم و بررسی شد.

۲. بحث و تحلیل داده‌های پژوهش

در جدول ۵-۱ بسامد لحن‌های موجود در رمان «برید اللیل» از مجموع ۳۴۸ لحن مستخرج و درصد آن نشان داده شده است.

جدول ۵-۱: بسامد لحن‌های به کاررفته در رمان «برید اللیل»

ردیف	نوع لحن	تعداد	درصد
۱	تحقیر آمیز	۵۲	14/94
۲	تنفر آمیز	۵۱	14/65
۳	حزن آمیز	۵۱	14/65
۴	تمسخر آمیز	۳۲	9/19
۵	اعتراف آمیز	۲۱	6/03
۶	تعجب آمیز	۲۱	6/03
۷	خشن	۲۰	5/74
۸	تردید آمیز	۱۶	4/59
۹	محبت آمیز	۱۶	4/59
۱۰	طنز آمیز	۱۳	3/73
۱۱	عامیانه	۱۲	3/44
۱۲	متواضعانه	۹	2/58
۱۳	تأکید آمیز	۹	2/85
۱۴	ناامیدانه	۷	2/01
۱۵	خنثی	۴	1/14
۱۶	جدی	۴	1/14
۱۷	گزارشی	۳	0/86
۱۸	اضطراب آمیز	۳	0/86
۱۹	شکوه آمیز	۲	0/57
۲۰	مبالغه آمیز	۱	0/28
۲۱	ندائی	۱	0/28

ردیف	نوع لحن	تعداد	درصد
	مجموع	۳۴۸	٪۱۰۰

منبع: یافته‌های پژوهش

چنانچه نتایج بررسی داده‌ها در جدول ۵-۱ قابل ملاحظه است پربسامدترین لحن‌های به کار رفته در رمان "برید اللیل" به ترتیب لحن تحقیرآمیز با ۱۴/۹۴ درصد، لحن تنفرآمیز با ۱۴/۶۵ درصد و لحن حزن آمیز با ۱۴/۶۵ درصد است. در ادامه، بررسی نمونه‌هایی از لحن داستانی رمان "برید اللیل" ارائه می‌گردد. علت تفکیک نمونه‌ها بر اساس شماره نامه، اذعان مهاجرانی بوده که هر نامه، لحنی متفاوت با نامه دیگر دارد. علی‌رغم تحلیل و بررسی همه جملات مستخرج از رمان در خلال انجام پژوهش، به دلیل محدودیت حجم مقاله، تنها به نمونه‌هایی از آن بسنده می‌شود.

■ نامه شماره ۱

نمونه ۱: *كآبة تلف الكائنات اللطيفة الجميلة، ولا تفسیر لها* (بركات، ۲۰۱۸: ۱۰).

- دل افسردگی و اندوهی رازآلود که پیچک‌سان از در و دیوار خلقت بالا می‌رود و دلیلی هم در پس آن نیست. (بركات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۱۱).

مترجم در این جمله کلمه "كآبة" را "دل افسردگی" و "اندوهی رازآلود" ترجمه کرده‌است. این کلمه در فرهنگ لغت به معانی مختلف از جمله؛ غم، اندوه، افسردگی، کسالت و ... ترجمه شده که مترجم برای انتقال لحن حزن‌آمیز از طریق "انتخاب کلمات و عبارات مناسب از نظر معنا" از هر دو کلمه افسردگی و اندوه به خوبی استفاده کرده و در جمله پس از آن با استفاده از راهبرد استفاده از شگردها و آرایه‌های ادبی (تشبیه) لحن را مؤثرتر منتقل نموده‌است.

نمونه ۲: *وان كان كرسى الرجل قبالي بلاستيكيًا، دخلت عالم البلاستيك*، (بركات، ۲۰۱۸: ۱۱).

- خب، حالا اگر همان صندلی که آن یارو روش نشسته به جای چوبی، پلاستیکی بود طبیعتاً ذهن مرا غرق در عالم صنایع پلاستیک می‌کرد (بركات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۱۲).

در این جمله مترجم کلمه "رجل" را "یارو" ترجمه کرده که لحنی عامیانه به بخش اول جمله داده‌است؛ در حالی که قسمت دوم جمله دارای لحن رسمی و ادبی است. همانطور که ملاحظه می‌شود کلمه "یارو" نه تنها با لحن جمله مترجم همخوانی ندارد؛ بلکه با جمله عربی نیز در ترجمه لفظ «رجل» همخوانی ندارد. چون مترجم با توجه به سابقه شخصیت این کلمه را به صورت عامیانه ترجمه کرده،

بهتر بود جملات رسمی بعد از آن نیز به صورت عامیانه ترجمه می‌شد تا تناقض در لحن ایجاد نشود؛ در واقع مترجم با توجه به لحن جملات، از راهبرد استفاده از شخصیت‌پردازی در ایجاد لحن به درستی بهره نبرده است.

نمونه ۳: **وملأت خیاشیمی رائحة الروث الموحل، وغشت عینی أغبرة ممزوجة بالعمش اللاصق الدائم، والذي يلزمه ماء كثير لانملکه لفتح الجفین برهة، ساعة أو اثین،** (برکات، ۲۰۱۸: ۱۴).

... به یکباره دماغم پر می‌شود از بوی گند و نفرت‌انگیز سرگین‌های به گل‌تپیده و چشمانمان از غبارهای غلیظی که هوا را در قبضه‌اش می‌گرفت چنان می‌سوختند که یکی دو ساعتی حتی قادر به باز کردن پلک‌هایمان نبودیم. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۱۷).

در اینجا مترجم با "انتخاب کلمات و عبارات مناسب از (نظر معنا)" صفت «گند» را به واژه سرگین اضافه کرده تا بهتر لحن تنفرآمیز جمله را به مخاطب منتقل نماید. قابل ذکر است در صفت دوم سرگین (نفرت‌انگیز) همایی معنایی لحاظ نشده است و بهتر بود از صفت "نامطوع" "دل بهم زن" "متعفن" و... استفاده می‌شد.

نمونه ۴: **أنت خارج الحياة تمامًا.** (برکات، ۲۰۱۸: ۱۷).

... هیچ چیزت به آدمیزاد نمی‌برد. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۲۱).

در این جمله مترجم جمله عربی را که یک جمله با لحن رسمی می‌باشد به صورت «هیچ چیزت به آدمیزاد نمی‌برد.» ترجمه کرده که لحنی عامیانه دارد. با "استفاده از شخصیت‌پردازی در ایجاد لحن" و با توجه به سابقه شخصیت در داستان به کار بست لحن عامیانه در اینجا درست و به‌جا است و از طرف دیگر مترجم با این جمله عامیانه بهتر توانسته لحن سرزنش‌آمیز جمله را به مخاطب منتقل نماید. قابل ذکر است در فارسی عبارت "هیچ چیزت به آدمیزاد نرفته" متداول‌تر است.

نمونه ۵: **أنا لم یکن لی أي فائدة؛ لابیض ولحلیب ولالحم. كنت مجرد بطن فاغر فاه.** (برکات، ۲۰۱۸: ۱۸).

... من مطلقاً به حالش فایده ای نداشتم؛ نه تخم می‌گذاشتم، نه شیر داشتم و نه گوشت. یک شکم بودم با دهانی باز برای خوردن؛ یک نان‌خور بی‌بو و بی‌خاصیت! (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۲۳).

در این متن مترجم با "روش انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)" و افزودن عبارت «یک نان‌خور بی‌بو و خاصیت!» لحن سرزنش‌آمیز و طنز جملات را مؤکداً به مخاطب منتقل نموده.

همچنین "علامت نگارشی ویرگول نقطه" را برای مکث به کار برده؛ چون جمله قبل و بعد از این علامت از نظر معنایی و بالتبع از نظر لحن به هم وابسته می‌باشند. ناگفته نماند در ترکیب "نان خور بی بو" همایی معنایی وجود ندارد.

نمونه ۶: **أعود إلى النَّظر طويلاً وصراحة إلى أفخاذ النساء، وإلى أئدائهنَّ، ساهياً عن حديثك الجميل، وعن ثديك القريين. وتصدِّقين! تصدِّقين بسرعة.** (برکات، ۲۰۱۸: ۲۰).

- من دوباره برگشته بودم به همان حال و هوایی که مدام چشمم پی زنان زیبا می‌رفت ولی در همان حال از زیبایی اندام تو تعریف می‌کردم و تو هم زود باورت می‌شد. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۲۶).

در این عبارات مترجم، لحن اعتراف‌آمیز و تمسخرآمیز جملات را در ترجمه منتقل کرده؛ اگر چه با لحاظ تابوهای فرهنگی ایرانی اسلامی آنگونه که این لحن در متن اصلی خودنمایی می‌کند، در ترجمه منعکس نشده است و واژه «أفخاذ» و «أئداء» را به صورت کلی «زنان زیبا» ترجمه کرده‌است و بالاجبار "کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)" انتخاب نشده؛ مسلماً در صورت ترجمه واژه به واژه ارزش ارتباطی در ترجمه لحن شخصیت بهتر منتقل می‌شد. در ضمن مترجم جمله آخر را که تکرار لفظ «تصدِّقين» می‌باشد ترجمه نکرده و بدین ترتیب لحن تأکیدآمیز جمله را حذف نموده. قابل ذکر است با توجه به بافتار کلام هدای برکات به نظر می‌رسد مترجم ترجمه درستی ارائه نداده‌است. در عبارات قبل از جملات مورد بحث چنین آمده: سأقول إننا طبعاً، شيئاً فشيئاً وبفعل العادة، سئرى الضجر يتسلل إلى لقاءتنا أعنى تبدأ الأمور تأخذ مجراها الطبيعي و... و عبارت "سأهياً عن" به معنای "غافل بودن" است. بنابراین ترجمه زیر پیشنهاد می‌شود: "دوباره با وقاحت تمام زنان زیبا را دیدم خواهم زد و اصلاً حواسم به حرف‌های دلنشین و جسم در دسترس تو نیست. و تو هم باور می‌کنی، خیلی زود هم باور می‌کنی." در نتیجه مترجم از راهبرد "انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)" به درستی بهره نبرده است.

نمونه ۷: **أقول سأفعل لاحقاً، حين نكون وحدنا،** (برکات، ۲۰۱۸: ۲۳).

- می‌گویم بعد که تنها شدیم حسابی خدمتت می‌رسم (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۳۱).

در این جمله مترجم واژه «سأفعل» را به صورت «حسابی خدمتت می‌رسم» ترجمه کرده که مترجم با روش "انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)" در ترجمه باعث شده که لحن خشن شخصیت به مخاطب بهتر منتقل گردد. مترجم با توجه به سابقه شخصیت داستان که وجودش لبریز از کینه و نفرت نسبت به زنان و به خصوص مادری بوده که او را در کودکی رها کرده است، این کلمات را برگزیده و از روش "استفاده از شخصیت پردازی در ایجاد لحن" نیز به درستی بهره جسته است.

نمونه ۸: **ثُمَّ نَخْلَصُ إِلَى أَنْ الْمَالِ يَقْفِلُ الْأَفْوَاحَ وَيَمْدِدُ الْمَهْلَ، بَلْ يَرْكَبُ الْقَوَانِينِ** (برکات، ۲۰۱۸: ۲۵).

– بعد به این نتیجه رسیدیم که پول قادر است در هر دهانی را ببندد، تبصره خلق کند، قانون را دور بزند و حتی سوار قانون شود (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۳۴)

مترجم در انتقال لحن کنایه‌آمیز و استهزاء‌آمیز جمله، "کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)" را به کار برده است و جمله «یمدد المهل» را «تبصره خلق کند» ترجمه کرده تا در انتقال لحن بهتر عمل کرده باشد و جمله «قانون را دور بزند» را اضافه‌تر از متن اصلی نویسنده آورده و به نحو مقبولی ارزش ارتباطی لحن کنایه‌آمیز جمله را حفظ کرده است. نیز با راهبرد استفاده از علائم نگارشی "علامت ویرگول" را در ترجمه تکرار کرده تا مکث لازم به منظور درک بهتر معنای کلمات و لحن کلام صورت گیرد.

نمونه ۹: **عَدَا ذَلِكْ، أَنَا مَتَخَلِّفٌ، عِدَائِي وَعَنِيْفٌ، وَفَوْقَ ذَلِكَ مَدْمَنٌ.** (برکات، ۲۰۱۸: ۲۷).

– غیر از این من آدم ناسازگار و جفتک‌پرانی بودم که با هیچ کس سر سازگاری نداشت و از همه بدتر این که معتاد هم بودم. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۳۷).

در اینجا مترجم با "انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)" لحن تحقیرآمیز و توهین‌آمیز شخصیت را به درستی به مخاطب منتقل کرده است. در فرهنگ لغت واژه‌های «متخلف، عدائی و عنیف» به ترتیب به معنای «عقب مانده، خصومت‌آمیز، نامهربان» ترجمه شده است که مترجم به صورت "ناسازگار" و "جفتک‌پران" ترجمه کرده است. مترجم با انتخاب این واژه‌ها توانسته لحن تحقیرآمیز و توهین‌آمیز جمله را با توجه به سابقه شخصیت و "استفاده از شخصیت پردازی در ایجاد لحن" به مخاطب منتقل نماید.

■ نامه شماره ۲

نمونه ۱۰: **كُنْتُ سَأْفُولُ لَكَ كَيْفَ أَتِي لَاأَنْتَظِرُ، أَعْنِي حَتَّى عِنْدَ طَيْبِ الْأَسْنَانِ. أَعْنِي أَتِي، وَأَنَا أَنْتَظِرُ أَنَامُ. أَغْفُو فَعَلًا.** (برکات، ۲۰۱۸: ۳۴)

– به تو خواهم گفت که چطور انتظار نخواهم کشید. حتی حاضر نیستم در مطب دندانپزشک هم به انتظار بنشینم منظورم این است که «من انتظار می‌کشم پس من خوابم.» پس فعلاً کمی می‌خوابم... (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۴۵).

در اینجا مترجم در ابتدا لحن کنایه‌آمیز دو جمله ابتدایی متن را منتقل کرده و در دو جمله پایانی لحن طنز جمله را به مخاطب انتقال داده است. در ابتدا مترجم با کلمه پرسشی «کیف» که به صورت

«چطور» ترجمه کرده و در جمله بعد با وجود کلمه «حتی» لحن کنایه‌آمیز را با «انتخاب واژه‌ها و عبارات مناسب (از نظر معنا)» منتقل کرده است. در جملات «و أنا انتظر أنام» و «أغفو فعلاً» به نظر می‌رسد ترجمه درستی ارائه نشده و در نتیجه ارزش ارتباطی لحن طنزآمیز جمله منتقل نشده است. ترجمه صحیح این عبارت «أعنی أئی وأنا انتظر أنام، أغفو فعلاً» چنین است: «منظورم این است که به محض اینکه منتظر بمانم، خوابم می‌گیرد، واقعاً چرت می‌زنم».

نمونه ۱۱: **أكاد أصرخ ألماً وغضباً إذا ما لمسني أو دقر بي أو بأغراضني أحد من دون قصد، في الشارع أو الباص أو المصعد. إذا تعثر شخص و هو يقع، مثلاً، و تمسك بذراعني.** (برکات، ۲۰۱۸: ۳۵).

- هر وقت توی اتوبوس یا خیابان یا راه‌پله‌ها کسی بادش به من بگیرد یا بی هوا پایش به وسایلم بخورد یا بی غرض به من تهنه بزند، پنداری برق هزار ولت به من وصل شده باشد، وجودم یکسر می‌لرزد انگار افعی زهرآگینی نیشم زده باشد. نزدیک است از شدت درد و خشم با تمام توان فریاد سر دهم. مثلاً هر وقت کسی بی هوا سکندری بخورد و برای اینکه زمین نیفتد، بازویم را بگیرد پاک از کوره در می‌روم و مثل آدم‌های برق گرفته می‌شوم. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۴۷).

در این جملات مترجم به منظور انتقال مؤثرتر لحن خشن به متن اصلی چند تشبیه (پنداری برق هزار ولت به من وصل شده باشد / انگار افعی زهرآگینی نیشم زده باشد پاک از کوره در می‌روم و مثل آدم‌های برق گرفته می‌شوم) افزوده است؛ اما به نظر می‌رسد در انتقال لحن خشن شخصیت داستان بسیار مبالغه نموده و در صورت پایبندی بیشتر به متن اصلی، می‌توانست در انتقال ارزش ارتباطی لحن خشن هم‌سنگ با راوی ظاهر شود. ترجمه پیشنهادی چنین است: «در خیابان، اتوبوس یا راه‌پله اگر کسی حتی بدون سوء قصد، به من یا وسایلم دست بزند، از شدت درد و عصبانیت فریاد می‌زنم؛ یا اگر مثلاً کسی در حال افتادن باشد و بازوی مرا بگیرد حسابی از کوره در می‌روم».

نمونه ۱۲: **إذ سوف نستنتج سريعاً أنه بسبب آلام ظهري لن استطيع أن اتقوس تحتك بالشكل المناسب للإيلاج.** (برکات، ۲۰۱۸: ۴۷).

- آن وقت است که به سرعت به این نتیجه خواهیم رسید که دیگر من، به خاطر درد مهره‌های کمرم، نمی‌توانم به راحتی در آغوش قرار بگیرم و مثل پیچکی وجودت را در وجودم بگیرم... (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۶۴).

در این عبارات، مترجم به دلیل تابوهای فرهنگی در متن مبدأ ترجمه جملات را تا حدود زیادی تغییر داده است. با وجود تغییر کلمات از نظر معنایی و اضافه کردن تشبیه به جمله، توانسته لحن حزن-

آمیز جملات را به درستی به مخاطب منتقل نماید. مترجم از راهبردهای انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا) و استفاده از شگردها و آرایه های ادبی به درستی بهره گرفته است.

■ نامه شماره ۳

نمونه ۱۳: الهلع. (برکات، ۲۰۱۸: ۵۵).

- ترس، ترس، ترس... لایه لایه مثل چرک و عفونت روحم را در خود گرفته... (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۷۵).

در این جمله، مترجم کلمه «هلع» را که در فرهنگ لغت به معنای «ترس» و «وحشت» می باشد با راهبرد «انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)» ترجمه کرده و نه تنها این کلمه را در ترجمه تکرار کرده بلکه با راهبرد «استفاده از شگردها و آرایه های ادبی» تشبیهی نیز به جمله افزوده و نیز در پایان جمله به منظور نشان دادن تداوم جمله و لحن آن با استفاده از راهبرد «استفاده از علائم نگارشی» علامت «سه نقطه» آورده که بر اساس نوع شخصیت داستان به خوبی از این علامت استفاده کرده؛ ولی تکرار در ترجمه باعث شده جمله علاوه بر لحن حزن آمیز، لحن تأکیدآمیز بگیرد که در متن اصلی لحن تأکیدآمیز وجود ندارد، ولی مترجم لحن حزن آمیز را به درستی منتقل کرده است. در نتیجه در تکرار کردن کلمه «ترس» از راهبرد «استفاده از شگردها و آرایه های ادبی» به درستی بهره نبرده است.

نمونه ۱۴: وأنا لا استبعد الآن أن أكون قد تفاصحتُ أمام الشباب لأبعد عتي ذلَّ الشاب الذي يضربه أبوه أمام

الناس كالولد الصغير... (برکات، ۲۰۱۸: ۶۲).

- حالا که فکرش را می کنم می بینم از من بعید نیست چنین کاری کرده باشم. منی که تا دیروز تو سری خور بودم و چپ و راست از پدرم کتک می خوردم و تمام وجودم عقده حقارت بود یک روزبه قصد اینکه جلوی جوانان باشگاه قمپز در کرده باشم، گفته ام من اینجا و خلیفه در بغداد و برای خودم سری توی سرها دارم (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۸۶).

در جمله «تمام وجودم عقده حقارت بود» مترجم جمله عربی را که به معنای «مثل یک پسر بیچه» است کاملاً متفاوت ترجمه کرده و به جمله لحن تحقیرآمیز افزوده؛ در صورتی که در جمله عربی چنین لحنی به صورت ضعیف آورده شده ولی در ترجمه با شدت بیشتری ذکر شده که با توجه به شخصیت قهرمان داستان و لحن پیشین او مترجم از راهبرد «استفاده از شخصیت پردازی در ایجاد لحن» به جا و مناسب بهره برده است. در واقع مترجم تلویحاً به یک اصل تربیتی اشاره نموده و اینکه ضرب و شتم کودک در منظر دیگران به ایجاد عقده حقارت منجر می شود.

به نظر می‌رسد مثل "من کجا و خلیفه کجا؟!" در این ترجمه نادرست به کار برده شده؛ این مثل اشاره به دوری شخص نسبت به یک مکان یا یک شخص دیگر دارد!

نمونه ۱۵: **تَلَخَ عَلَيَّ حَاجَةُ التَّبَوَّلِ أَوْ التَّغَوُّطِ.** (برکات، ۲۰۱۸: ۶۵).

- یک مرتبه تنگم می‌گیرد (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۹۱).

در این جمله، مترجم جمله عربی را به صورت عامیانه ترجمه کرده و از عبارت «یک مرتبه تنگم می‌گیرد.» به جای عبارت «نیاز فوری به دفع ادرار یا اجابت مزاج پیدا می‌کنم.» استفاده کرده که با توجه به صفات و ویژگی‌های شخصیت داستان و لحن پیشین او به درستی استفاده نشده است؛ چراکه جملات قبل و بعد این جمله و گفته‌های شخصیت نه تنها نشان از لحن عامیانه شخصیت نمی‌باشد؛ بلکه کمابیش راوی دارای لحنی رسمی است که این جمله با جملات قبل، از لحاظ لحن راوی سازگار نمی‌باشد. در نتیجه مترجم از راهبرد "استفاده از شخصیت پردازی در ایجاد لحن" به درستی بهره نگرفته است.

نمونه ۱۶: **أَتَهْمَنِي، وَهُوَ يَضْحَكُ، بَنُكَرَانَ الْجَمِيلِ،** (برکات، ۲۰۱۸: ۶۷).

- او در حالی که می‌خندید مرا بی‌عرضه نامید و گفت: «چی از این بهتر الاغ نفهم!» (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۹۳).

در اینجا مترجم برای انتقال بهتر لحن طنز شخصیت واژه «نکران الجمیل» را که در فرهنگ لغت به معنی «ناسپاس، نمک نشناس، قدرشناس و...» آمده است با انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا) به صورت "بی‌عرضه" ترجمه کرده است و علاوه بر آن مترجم جمله «چی از این بهتر الاغ نفهم» را باز هم با راهبرد "انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)" اضافه بر متن اصلی آورده که هر دو عمل باعث شده لحن طنز عبارات بهتر و کامل‌تر به مخاطب منتقل شود.

نمونه ۱۷: **وَجَعَلَنِي كَلْبًا لَهَا لِأَنَّهَا تَرَأَفُ بِالْكِلَابِ الضَّالَّةِ.** (برکات، ۲۰۱۸: ۷۱).

- طوری در حقم مهربانی می‌کرد انگار سگ دست‌آموزش هستم. مردم این کشور خیلی به سگ محبت می‌کنند به خصوص به سگان ولگرد. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۹۹).

در اینجا مترجم واژه «دست‌آموز» را به سگ اضافه کرده که در متن اصلی نیامده و بعد از آن جمله «مردم این کشور خیلی به سگ محبت می‌کنند» را به صورت جمع و اطلاق این صفت به همه افراد جامعه، اضافه بر متن اصلی آورده است. نیز عبارت «الکلاب الضالّة» را به صورت "سگان ولگرد"

ترجمه کرده و در هر سه مورد با "انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)" توانسته لحن سرزنش‌آمیز و کنایه‌آمیز را بهتر به مخاطب منتقل نماید.

■ نامه شماره ۴

نمونه ۱۸: وحده المال سيرفني قليلاً عن روائح المراحيض وأوساخ الحضيض. (برکات، ۲۰۱۸: ۷۸).

– فقط پول است که می‌تواند مرا از ورطه توالث‌شویی و پاک‌کردن عن و گه مردم نجات بدهد. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۱۰۷).

در این عبارت مترجم واژه «ورطه» را در ترجمه کلمه «روائح» به کار برده است که این واژه در فرهنگ لغت به معنای "بوی خوش یا ناخوش" ترجمه شده که اگر در معنای اصلی (بوی گند توالث‌ها) از سوی مترجم به کار می‌رفت بهتر بود؛ چون با لحن عامیانه جمله سازگار نیست و به کار بردن این واژه از سوی مترجم برای شخصیت راوی با توجه به ویژگی‌ها و صفات شخصیت‌چندان مناسب نمی‌باشد، ولی لحن حزن‌آمیز جمله با به‌کار بردن "کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)"، توسط مترجم به درستی منتقل شده است.

■ نامه شماره ۵

نمونه ۱۹: لاشيء يوقظ الكراهية مثل الفقر. (برکات، ۲۰۱۸: ۸۱).

– هیچ چیز به اندازه فقر، غده چرکین نفرت را در انسان بزرگ نمی‌کند. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۱۱۳).

در اینجا مترجم جمله را با راهبرد "کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)" ترجمه کرده؛ یعنی واژه «غده چرکین» را به کلمه «نفرت» اضافه نموده تا لحن تنفرآمیز شخصیت را بهتر و کامل‌تر منتقل کند و فعل جمله را هم متناسب با کلمه «غده» به معنای «بزرگ نمی‌کند» ترجمه کرده است.

نمونه ۲۰: انظر إلى ابنتي أمامي. هي وحدها، وأنا وحدي. (برکات، ۲۰۱۸: ۸۳).

– به دخترم که مقابلم نشسته نگاه می‌کنم. ما هر دو بی‌کس و تنهاییم. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۱۱۶).

در این عبارات مترجم جمله «هی وحدها» و «أنا وحدي» را با انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا) به صورت «ما هر دو بی‌کس و تنهاییم» ترجمه کرده است؛ قدر مسلم اینکه مترجم عامدانه با ذکر برابر نهاد "بی‌کس" و "تنها" به جای یک واژه، تأکید را با حزن – چنانچه باید – در آمیخته است.

■ نامه شماره ۶

نمونه ۲۱: کان رفیقي وحبیبی یدوی بین یدی ویزداد موتأ کل یوم. (برکات، ۲۰۱۸: ۹۰).

- دوست نازنینم هر روز مقابل چشمانم مثل شمع آب و به پرتگاه مرگ نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۱۲۶).

در اینجا مترجم جمله «یدوی بین یدی» را به صورت «مقابل چشمانم مثل شمع آب می‌شد» و جمله «و یزداد موتأ کل یوم» را به صورت «به پرتگاه مرگ نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد» ترجمه کرده‌است. مترجم در جمله اول با کاربست تشبیه و در جمله دوم با استفاده از استعاره توانسته لحن حزن‌آمیز جمله را بهتر منتقل نماید و در هر دو جمله از راهبرد "استفاده از شگردها و آرایه‌های ادبی" به درستی بهره برده است.

■ نامه شماره ۸

نمونه ۲۳: قلت لهم إني صعلوك، لكنني لست قاتلاً. صعلوك و بلاأخلاق. (برکات، ۲۰۱۸: ۱۱۱).

- به آنها گفتم من یک دزد بدبخت و بی‌سروپایم ولی قاتل نیستم. یک بی‌سروپای بی‌اخلاق! (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۱۴۹).

در اینجا مترجم واژه «صعلوک» را که دوبار در متن اصلی تکرار شده است به صورت دزد، بدبخت و بی‌سروپا ترجمه کرده که اگرچه این واژه در فرهنگ لغت به صورت ناتوان، دزد، فقیر، مستمند و ... ترجمه شده؛ ولی مترجم با اضافه کردن واژه «بی‌سروپا» و انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا) توانسته لحن تحقیرآمیز جمله را بهتر و کامل‌تر به مخاطب منتقل نماید.

■ نامه شماره ۹

نمونه ۲۴: أفكر أحياناً في الرسائل التي لاتصل إلى أصحابها. (برکات، ۲۰۱۸: ۱۲۵).

- گاهی به نامه‌هایی فکر می‌کنم که هرگز به دست صاحبانش نرسید. (برکات، مهاجرانی، ۱۳۹۸: ۱۵۸).

در این جمله مترجم با انتخاب واژه‌های مناسب از نظر معنایی و با افزودن کلمه «هرگز» لحن حزن-آمیز جمله را به طور کامل منتقل کرده است.

جدول ۵-۲: بسامد و درصد راهبردهای به کاررفته در ترجمه لحن رمان "برید اللیل"

ردیف	راهبردهای ترجمه لحن	تعداد	درصد
۱	انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا)	۸۳	۷۰/۳۳
۲	استفاده از علائم نگارشی	۲۲	۱۸/۶۴
۳	استفاده از شخصیت پردازی در ایجاد لحن	۷	۵/۹۳
۴	استفاده از شگردها و آرایه های ادبی مثل: تشبیه و استعاره در انتقال لحن	۶	۵/۰۸
۵	استفاده از زاویه دید نمایشی برای ایجاد لحن	۰	۰
۶	پیرنگ (طرح)	۰	۰
۷	جمع کل	۱۱۸	۱۰۰

منبع: یافته‌های پژوهش

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در صدد ارزیابی راهبردهای ترجمه لحن در رمان «برید اللیل» با ترجمه حمیدرضا مهاجرانی بود. نتایج مطالعه نشان داد؛ پربسامدترین لحن‌های به‌کار رفته در رمان «برید اللیل» به ترتیب لحن تحقیرآمیز با ۱۴/۹۴ درصد، لحن تنفرآمیز با ۱۴/۶۵ درصد و لحن حزن آمیز با ۱۴/۶۵ درصد است. با توجه به موضوع رمان، حضور حداکثری لحن‌های مذکور قابل پیش‌بینی بود. نویسنده از سایر لحن‌ها به نسبت کمتری استفاده کرده و نتایج حاکی از تنوع لحن‌های به‌کار رفته از سوی نویسنده و به تبع آن مترجم می‌باشد. از میان ۹۶ نمونه مورد مطالعه بیشترین لحن مربوط به نامه اول است و پس از آن نامه دوم و سوم به ترتیب با ۱۸ و ۱۷ لحن قرار می‌گیرند.

از بین راهبردهای ذکر شده در ایجاد لحن داستانی، مترجم از راهبرد انتخاب کلمات و عبارات مناسب (از نظر معنا) بیشترین بهره را برده و راهبرد استفاده از علائم نگارشی در ترجمه در مرتبه دوم قرار گرفته است. از راهبردهای استفاده از شخصیت پردازی در ایجاد لحن و استفاده از شگردها و آرایه‌های ادبی من جمله: تشبیه و استعاره برای انتقال بهتر لحن در موارد اندک استفاده شده است که طبق اذعان مترجم، موارد مذکور در کنار تماس تصویری مترجم با نویسنده به منظور خوانش قسمت‌هایی از متن اصلی رمان بوده است. از برآیند داده‌های مورد بررسی می‌توان نتیجه گرفت که در مواردی مترجم در ترجمه لحن موفق عمل نکرده است.

باتوجه به موارد ذکر شده و درصد بالای موفقیت مترجم در برابریابی لحن می‌توان نتیجه گرفت که مترجم در انتقال لحن در رمان «برید اللیل» موفق عمل کرده است.

منابع

منابع فارسی

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۹۴ش). *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*، چاپ بیستم، تهران: نشر نی.
- برکات، هدی (۱۳۹۸ش)، *پست شبانه*، سید حمید رضا مهاجرانی، تهران: نشر ثالث.
- پورعمرانی، روح الله مهدی (۱۳۸۶ش). *آموزش داستان نویسی*، تهران: تیرگان.
- درخشنده، ابوالفضل (۱۳۹۵ش). *آموزش داستان نویسی پیشرفته روش های انتقال اطلاعات کلامی و نثر خوب داستان*، تهران: حدیث قلم.
- صفوی، کورش (۱۳۷۱ش). *هفت گفتار درباره ترجمه*، تهران: مرکز.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۴ش). *عناصر داستان*، چاپ نهم، تهران: سخن.
- ناظمیان، رضا (۱۳۸۶ش). *فن ترجمه (عربی - فارسی) رشته زبان و ادبیات عرب*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- احمدی، محمد رحیم و دیگران (۱۳۹۲ش). *رعایت زبان شفاهی و لحن در ترجمه فارسی اشعار ژاک پروور*، بوطیقا، ۳، صص ۴۳-۵۶.
- امام، عباس (۱۳۹۳ش)، *ترجمه کودکانه ها به فارسی: چالش لحن*، فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، شماره ۱، صص ۱۲۲-۱۰۵.
- غلامی، حسین و دیگران (۱۳۸۸ش). «نقد ترجمه داستان «درس های فرانسه» از دیدگاه نظریه سخن کاوی (بررسی موردی: سبک، لحن، نشانه های سجاوندی)»، *مجله پژوهش زبان های خارجی*، شماره ۵۲، صص ۹۶-۸۵.
- غلامی، مهوش و دیگران (۱۳۹۱ش)، «بررسی راهکارهای ترجمه عبارات محاوره ای در متون ادبی»، *مجله مطالعات ترجمه*، شماره ۳۸، صص ۲۶-۱۳.
- فیض الهی، علی. (۱۳۸۴ش). «ترجمه عملی یا تجربی: نقش تئوری های ترجمه در آموزش ترجمه شناسی»، *مجله پژوهش زبان های خارجی*، شماره ۲۵، صص ۱۳۲-۱۱۹.
- قاسمی فرد، حسین و دیگران (۱۳۹۸ش)، «بررسی لحن روایت در داستان اعرابی درویش و ماجرای زن با او؛ بر پایه نظریه کانون روایت ژرار ژنت». *جستارنامه ادبیات تطبیقی*، شماره ۶، صص ۶۰-۴۸.
- قهرمانی، علی، آرزو شیدایی و دیگران (۱۳۹۶ش)، «بازخوانی وجه و لحن روایی داستان «ابومعزی»»، اثر نجیب کیلانی از منظر ساختارگرایانه ژرار ژنت». *مجله روایت شناسی*، ۲، صص ۸۰-۵۱.

نی نوا، شجاع (۱۳۹۹ش)، «مسأله لحن در ترجمه آثار ادبی کودک و نوجوان (مورد پژوهی: شازده کوچولو با ترجمه های محمد قاضی و احمد شاملو)»، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادب فارسی، شماره ۴۲، صص ۱۸۳ - ۱۷۱.

پورمحمد جانی کلاچائی، زهرا (۱۳۹۶ش)، بررسی درونمایه، شخصیت، زاویه دید و لحن در مجموعه داستان الربیع فی الرماد اثر زکریا تامر، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه گیلان.
اسدی، فرزندق (۱۳۹۷ش). *اخبار مربوط به جایزه بوکر عربی سال ۲۰۱۸ - ۲۰۱۷*، (ادبیات اقلیت گزارش).

منابع عربی

برکات، هدی (۲۰۱۸م). *برید اللیل*، بیروت: دارالآداب.



تقييم جودة استراتيجيات الترجمة النغمية في رواية بريد الليل للكاتب هدى بركات

فاطمه منوجهرى^١، مريم جلاتي^{٢*}

^١ ماجستير في قسم الترجمة العربية، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، كاشان، إيران.

^٢ أستاذة مشاركة في قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة أصفهان، أصفهان، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

إن إعادة خلق النغمة والحفاظ على ثباتها وثباتها في القصة يتطلب وعي المترجم وإبداعه؛ لأن النغمة لا تنتقل عن طريق الترجمة كلمة بكلمة؛ بل هي النغمة العاطفية التي تنشأ لدى القارئ من طريقة دمج الكلمات. ومن أجل التحقيق في استراتيجيات الترجمة من العربية إلى الفارسية للنغمات في الروايات العربية، يأخذ هذا المقال كمنال رواية "بريد الليل" لهدى بركات، والتي تمت ترجمتها ونشرها تحت عنوان "رسالة ليلية" للكاتب سيد حميد رضا مهاجراني مع تم تحليل المنهج الوصفي التحليلي. يعتمد هذا البحث على اللغويات المواجهة وعلى منهج تقييم جودة الترجمة. تم استخراج ٢٢٧ جملة تحتوي على النغمة من رواية "بريد ليل". ومن هذا المجموع، تم اختيار ٩٦ جملة بشكل عشوائي كعينات وتصنيفها تحت ٢١ نغمة، ثم تم إجراء المعادل الفارسي لهذه الجملة من ترجمة الرواية (Night Post) وتم تحديد نوع استراتيجيات الترجمة بناءً على البيانات المجمعة. لقد استفاد المترجم أكثر من استراتيجية اختيار الكلمات والعبارات المناسبة (من حيث المعنى) في ترجمة النغمة، وبعد هذه الاستراتيجية يتم وضع علامات الترقيم والتوصيف واستخدام التقنيات الأدبية والمصنوفات مثل التشبيه من أجل أن يتمكن من ذلك نستنتج من نتائج البيانات التي تم تحليلها أنه بغض النظر عن وجود بعض الأخطاء في ترجمة النغمة، مع الأخذ في الاعتبار ارتفاع نسبة نجاح المترجم في مطابقة هذه الفنة اللغوية، فإنه يمكن القول بأن المهاجرين في ترجمة النغمة نغمات رواية "بريد الليل" باللغة الفارسية لاقت نجاحاً.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/٠٨/٠٧

تاريخ القبول:

١٤٤٥/١١/٢٤

الكلمات المفتاحية: استراتيجيات الترجمة، النغمة، النوبة الليلية، البريد الليلي، سيد حميدرضا مهاجراني.

الاقبباس: منوجهرى، ف. جلاتي، م. (١٤٤٦). تقييم جودة استراتيجيات الترجمة النغمية في رواية «بريد الليل» للكاتب هدى بركات،

مقالة محكمة، السنة ١، العدد ١، صص ١٢٩-١٥٢. Doi: 10.22034/jisall.2024.202886



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

Evaluating the Quality of Tone Translation Strategies in the Novel "Brid Al-Lil" Written by "Hodi Barkat"

Fatemeh Manouchehri: Master in Translation, Faculty of Literature and Humanities, Kashan University, Isfahan. Iran.

Maryam Jalaei, (corresponding author): Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Iran.

E-mail: m.jalaei@fgn.ui.ac.ir

Introduction

Recreating the tone and maintaining its stability in the story requires the awareness and creativity of the translator because the tone is not transferred by word-for-word translation; rather, it is the emotional tone that arises in the reader from the way words are combined. In order to investigate the strategies of Arabic to Farsi translation of tone in Arabic novels, this article studies the case of the novel "Brid Al-Lil" by Hodi Barkat, which was translated and published as "Night Post" by Seyyed Hamidreza Mohajerani, with descriptive-analytical method. This research is based on contrastive linguistics and translation quality assessment. A total number of 227 sentences containing tone were extracted from the novel "Brid Al-Lil". From these sentences, 96 sentences were randomly selected as a sample and categorized under 21 tones, then the Persian equivalent of these sentences was done from the translation of the novel (Night Post) and the type of translation strategies was determined. Based on the data collected, the translator has benefited the most from the strategy of choosing appropriate words and phrases (in terms of meaning) in the translation of tone. After this strategy, punctuation marks, characterizing and using literary techniques and arrays such as simile have been used. It can be concluded that regardless of the existence of some inaccuracies in the translation of the tone, considering the high percentage of success of the translator in matching this linguistic category, it can be said that the translator has succeeded in rendering the tones of the novel "Brid Al-Lil" into Farsi.

Methodology

This article examines the strategies of tone translation in the novel "Brid Al-Lil". The choice of this topic was made for three reasons; one is that Muhajirani is one of the translators of Arabic novels and his translations have the norms of an acceptable translation; therefore, in examining the translation of the novel "The Night Post", we have gone beyond the structure of

language and examined its texture. The second reason was Muhajirani's acknowledgment of the difficulties of recognizing the tones and reproducing them in the translation of the novel. The translator attributes this to the fact that Hodi Barkat has used his own tone in each letter (Ibna News Agency, 2019); The third reason is that the translation of tone has been rarely paid attention to by translation researchers and the authors of this article did not find any research on the translation of tone of Arabic literary texts into Persian.

Results and Discussion

Tone is the author's way of paying attention to the work; so that the reader guesses it, just like the tone of the speaker's voice that may show his way of dealing with the subject and his audience; For example, be it humiliating, uplifting or formal, formal or intimate, just as the author's tone is his manner of dealing" (Mirsadeghi, 1394: 674). "In today's stories, the tone often suits the subject and characters of the story. Writers try to show the individuality of their characters with the characteristics of the tone of their conversations and their way of thinking" (ibid. 671).

Tone is one of the components of translation equivalence, which literary translators often face difficulties in its rendering; therefore, the problem of distinguishing tone in the context of the source language and its reproduction in the target language is a serious problem. In speech, the speaker conveys his tone not only with words but also with changes in voice and facial expressions, but in writing, the tone is conveyed only through words, and this problem is difficult for the writer and then the translator. Recreating the tone and maintaining the stability and consistence of the tone in the story requires the awareness and creativity of the translator. Tones are diverse like human emotions and can convey our positive, negative, neutral and emotional feelings to the reader, which is quite a difficult task for the writer and even more difficult for the translator.

Conclusion

The most frequent tones used in the novel "Brid Al-Lil" are contemptuous tone with 14.94%, hateful tone with 14.65%, and sad tone with 14.65%, respectively. Considering the theme of the novel, the maximum presence of the mentioned tones was predictable. The author used other tones in a lesser proportion and the results indicate the variety of tones used by the author and accordingly the translator. Among the 96 studied samples, the most tones are related to the first letter, followed by the second and third letters with 18 and 17 tones, respectively.

Among the mentioned strategies in creating narrative tone, the translator has benefited the most from the strategy of choosing the right words and phrases

(in terms of meaning) and the strategy of using punctuation marks in translation has been ranked second. The strategies of using characterization in creating tone and using literary tricks and arrays, including similes and metaphors, have been applied in few cases to better convey the tone. According to the translator's acknowledgment, the mentioned cases were, in addition to the translator's video contact with the author, meant to read parts of the original text of the novel. From the results of data analysis, it can be concluded that in some cases the translator was not successful in translating the tone.

References

- Ahmadi, M. R., et al. (2013). Observing colloquial language and tone in Persian translations of Jacques Prévert's poems. *Būṭīqā*, 3, 43–56. {In Persian}
- Asadi, F. (2018). News related to the 2017–2018 Arabic Booker Prize. *Adabiyāt-e Aqalliyat Report*. {In Persian}
- Āzarnowsh, Ā. (2015). *Contemporary Arabic-Persian dictionary* (20th ed.). Nashr-e Nī. {In Persian}
- Barakāt, H. (2018). *Barīd al-layl*. Dār al-Ādāb. {In Arabic}
- Emām, A. (2014). Translating children's literature into Persian: The challenge of tone. *Journal of Language and Translation Studies*, 1, 105–122. {In Persian}
- Fayzallāhī, A. (2005). Practical or experiential translation: The role of translation theories in teaching translation studies. *Journal of Foreign Language Research*, 25, 119–132. {In Persian}
- Ghulāmī, M., et al. (2012). Strategies for translating colloquial expressions in literary texts. *Translation Studies Journal*, 38, 13–26. {In Persian}
- Mīrṣādiqī, J. (2015). *Elements of fiction* (9th ed.). Sukhan. {In Persian}
- Nāzīmīyān, R. (2007). *The art of translation (Arabic-Persian): Arabic language and literature*. Payām-e Nūr University. {In Persian}
- Nīnavā, S. (2020). The issue of tone in translating children's and young adult literature (Case study: *The Little Prince* translated by Muḥammad Qazvīnī and Aḥmad Shāmlū). *Persian Language and Literature Quarterly*, 42, 171–183. {In Persian}
- Pūr'umarānī, R. M. (2007). *Teaching fiction writing*. Tīrgān. {In Persian}
- Pūr Muḥammad Jānī Kalāchāyī, Z. (2017). *A study of theme, character, point of view, and tone in Zakariyyā Tāmīr's short story collection "Al-Rabī' fī al-Ramād"* [Master's thesis]. University of Gilan. {In Persian}
- Qahramānī, A., Shīdāyī, A., et al. (2017). Re-reading the narrative mood and tone of *Abū Ma'zī* by Najīb Kīlānī from the structuralist perspective of Gérard Genette. *Narratology Journal*, 2, 51–80. {In Persian}



Feminine writing style in the novel *Mozakkarat Tbibah* by Nawal Al-Saadawi

Umm al-Banin Barani¹, Ali Asghar Habibi*², Ali Akbar Ahmadi Chenari³

¹ Master of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

² Associate Professor, Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

³ Associate Professor, Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:

15/05/2024

Accepted:

03/08/2024

Feminine writing style is the result of specific feminine point of view and seeks to examine linguistic and thematic features of Feminine writing style. Creating feminine fiction and female characters in their stories, female writers want to introduce female literature and sex. As a feminist writer, Nawal El Saadawi (1931-) has written many feminist style books. The novel 'Muzekerat Tabibah' (Memoirs of a Woman Doctor) is an example of her works. She protests against the patriarchic system that stems from social-religious traditions and tries to promote feminine writing and defend social, intellectual, cultural and legal status of women by applying features of feminine language. The present research seeks to explore this novel from the viewpoint of feminine writing style in two lexical and syntactic levels using a descriptive-analytical approach. The findings of this research show that the most frequent stylistic elements used in this novel at the lexical level include use of color words, intensifiers, and feminine words and at the syntactic level include use of exclamatory sentences, expressions containing hesitation, incomplete sentences.

Keywords: *Feminist stylistics, women's writing style, Nawal Al-Saadawi, Nawal El Saadawi, Muzekerat Tabibah.*

Cite this article: Barani, U. & Habibi, A.A. & Ahmadi Chenari, A.A. (2024) *Feminine writing style in the novel Mozakkarat Tbibah by Nawal Al-Saadawi*, year1, issue1, Pp 153-176. Doi: 10.22034/jisall.2024.202890

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Ali Asghar Habibi

Address: Associate Professor, Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

E-mail: ali_habibi@uoz.ac.ir



سبک نوشتار زنانه در رمان مذکرات طیبیه اثر نوال السعداوی

ام‌البنین بارانی^۱، علی‌اصغر حبیبی^{۲*}، علی‌اکبر احمدی چناری^۳

^۱ کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.

^۲ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.

^۳ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۲/۲۶

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۵/۱۳

سبک نوشتار زنانه محصول زاویه دید و منظر خاص زنانه است و در پی آن است که ویژگی‌های زبانی و محتوایی آثار زنان را مورد بررسی قرار دهد. نویسندگان زن، با خلق داستان‌های زنانه و ایجاد شخصیت‌های زن در داستان‌هایشان به دنبال آن هستند که ادبیات و جنس زنانه را مطرح کنند. نویسنده زن مصری، نوال السعداوی (۱۹۳۱-۲۰۲۱) به عنوان نویسنده‌ای فمینیست، آثار نقدی و داستانی زیادی را به سبک زنانه خلق نموده‌است؛ نمونه این آثار، رمان «مذکرات طیبیه» است. وی در این رمان به نظام مردسالاری ناشی از سنت‌های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی اعتراض می‌کند و سعی می‌کند با کاربرد مشخصه‌های زبان زنانه، زنانه‌نویسی و دفاع از جایگاه اجتماعی، فکری، فرهنگی و حقوقی زنان را رواج دهد. پژوهش حاضر بر آن است با تکیه بر رویکرد توصیفی-تحلیلی، رمان «مذکرات طیبیه» را از دیدگاه زنانه نویسی در دو سطح واژگانی و دستوری مورد واکاوی قرار دهد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که پرکاربردترین عناصر سبکی در این رمان در سطح واژگانی شامل کاربرد رنگ‌واژه‌ها، ضمیرها، واژگان احساسی و عاطفی، تشدیدکننده‌ها و واژه‌های متعلق به حوزه زنان و در سطح دستوری شامل کاربرد جمله‌های ساده و کوتاه، پرسشی، تعجبی و ناتمام و ترکیب‌های دربردارنده شک و تردید است. **کلمات کلیدی:** سبک‌شناسی فمینیستی، سبک نوشتار زنانه، نوال السعداوی، مذکرات طیبیه.

استناد: بارانی، ا. حبیبی، ع.ا. احمدی چناری، ع.ا. (۱۴۰۳). سبک نوشتار زنانه در رمان مذکرات طیبیه اثر نوال

السعداوی، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۵۳-۱۷۶. Doi: 10.22034/jisall.2024.202890



حقوق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

*- نشانی پست الکترونیکی (نویسنده مسئول): ali_habibi@uoz.ac.ir

این مقاله با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه زابل به شماره گرنت **UOZ-GR0941** انجام شده است.

مقدمه

سبک نوشتار زنانه به عنوان یکی از زیرشاخه‌های سبک‌شناسی، ساختار زبان زنان و عوامل مؤثر بر آن را مورد بررسی قرار می‌دهد و تفاوت‌های بین نوشتار زنان با نوشتار مردان را در سطوح زبانی و محتوایی تبیین می‌کند. در قرن اخیر، زنان پس از سال‌ها دوری از عرصه‌های مختلف توانستند، آفرینندگی و خلاقیت خود را بروز دهند و در حوزه‌های مختلف و همچنین در ادبیات و نگارش، حضوری گسترده داشته باشند. آنان در آثارشان با لحن زنانه، حالت‌های روحی و عاطفی شخصیت‌های داستانی خود را به زیبایی به تصویر کشیدند و با مشخصه‌ها و ویژگی‌های زنانه خود توانستند، ارتباط کلامی میان انسان‌ها را هم در سبک، و هم در لحن، زبان و احساس تغییر دهند.

نخستین کوشش ادبیات فمینیستی در غرب و به تبع آن در کشورهای عربی، اعتراض به این نمود ادبی بوده است و زنان داستان‌نویس در آثار خود به تفاوت‌ها و نابرابری‌های جنسیتی و بیان آلام خویش می‌پردازند و حقوق خود را مطالبه می‌کنند. محور اغلب داستان‌های زنان بیان درد و عقده‌گشایی با بینش اجتماعی بوده است (آذری، ۱۳۹۱: ۳۵). زنان با زبان و روایت‌های زنانه خود به دنبال ابراز کردن جنس فرودست جامعه هستند. آنان دربارهٔ موقعیت خود در جامعه و نابرابری‌های اجتماعی، در آثار خود می‌نویسند و در این روند از زبانی متفاوت با زبان مردان بهره می‌گیرند؛ زیرا آنها به دلیل زن بودن با عواطف و روحیات زنان آشنایی کافی داشته، می‌توانند با لحن زنانه خود مصائب و آرزوهایشان را به تصویر بکشند.

از میان زنان روشنفکر عرب، نوال السعداوی (۱۹۳۱-۲۰۲۱) در مقام نویسنده و مدافع حقوق بشر و به طور خاص مدافع حقوق زنان مصر، چهره‌ای برجسته دارد که به دلیل برخورداری از سادگی، صراحت، روایت و فضاسازی زنانه در آثارش، در بین نویسندگان زن از تشخیص سبکی برخوردار است. رمان «مذکرات طبیئه» با سبکی زنانه، دربردارندهٔ اعتراض وی به تفاوت بین دو جنس، سلطه مردان بر زنان و نقد جامعهٔ مردسالار است. وی فریادهای نهفته و گفته‌های نگفتهٔ خود را به تصویر کشیده و نابرابری‌های اجتماعی را درهم شکسته است.

از این رو و با توجه به نقش برجستهٔ این نویسنده در بیان مسائل زنان با تکیه بر سبک زنانه، نگارندگان در این پژوهش سعی دارند با تکیه بر رویکرد توصیفی-تحلیلی، عناصر سبکی رمان «مذکرات طبیئه» نوال السعداوی را از منظر سبک نوشتار زنانه در بوتۀ نقد و بررسی قرار دهند.

۱-۱. سؤال‌های تحقیق:

۱- اصلی‌ترین علت‌های اهتمام نویسنده به سبک نوشتار زنانه چیست؟

۲- در سطح دستوری کدام ویژگی‌های سبک نوشتار زنانه در رمان «مذكرات طبيبه» از بسامد بیشتری برخوردار است؟

۳- در سطح واژگانی کدام ویژگی‌های سبک نوشتار زنانه در رمان «مذكرات طبيبه» بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده است؟

۲-۱. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌هایی پیرامون آثار نوال السعداوى انجام شده است؛ از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: طایع (۱۹۷۶) در مقاله خود با عنوان «المرأة فى كتابات نوال السعداوى» به بررسی کتاب «المرأة والجنس» و رمان «إمرأتان فى إمرأة السعداوى» پرداخته است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که کتاب «المرأة والجنس» دربردارنده مسائل زنان از دیدگاه تاریخی، روانشناختی و اجتماعی است و رمان «إمرأتان فى إمرأة نشان‌دهنده عشق حقیقی در زندگی زن و شخصیت وی و بازگوکننده نظریات نویسنده در کتاب «المرأة والجنس» است. بایزید (۲۰۱۲) در پایان‌نامه خود با عنوان «الكتابه الروائية النسوية العربية بين سلطة المرجع وحرية المتخيل» به بررسی رمان‌های أحلام مستغانمی، فضیله فاروق و رمان «مذكرات طبيبه» نوال السعداوى پرداخته و به این نتیجه رسیده است که تفاوت بین مردان و زنان، اعتراض به جامعه مردسالاری، تلاش برای کشف فردیت، هویت زنانه، بیان احساسات و تجربه‌های زنانه در رمان‌های نویسندگان مذکور از بسامد بالایی برخوردار است. ابراهیم محمدی و همکاران (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «نوال السعداوى و گونه ادبی رمان نفت» به بررسی رمان «الحب فى زمن النفط»، با تکیه بر نظریه رمان و قواعد تعریف انواع رمان پرداخته‌اند و نتایج پژوهش آن‌ها حاکی از آن است که آثار دربرگیرنده مؤلفه‌هایی چون نفت و مسائل و پیامدهای مربوط به آن، می‌توانند زیر عنوان رمان نفت قرار گیرند.

با توجه به موارد مطرح شده مشخص می‌شود، گرچه سبک نوشتار زنانه در آثار دیگر نویسندگان مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما پژوهشی مستقل درباره بررسی سبک نوشتار زنانه در رمان «مذكرات طبيبه» نوال السعداوى صورت نگرفته که همین عامل ضرورت آن را دوچندان می‌کند.

۳-۱. بیان مسأله

تحقیق در حوزه سبک زبان زنانه، مبتنی بر این مسأله است که زنان به چه کاربردها و صورت‌هایی از زبان بیشتر گرایش دارند. در ذات زبان، مسأله زنانه‌نویسی و در نظر گرفتن چیزی به عنوان زبان زنانه وجود ندارد و زبان الزاماً دارای تمایزات جنسی نیست، بلکه مد نظر قرار دادن نوشتار و گفتار زنانه به مسأله جنسیت در زبان مربوط می‌شود. زبان‌شناسان برای جلوگیری از ابهام از دو اصطلاح جنس (Sex) و جنسیت (Gender) استفاده می‌کنند. جنس به ویژگی‌های زیست‌شناسی و فیزیکی مرد و زن مربوط

می‌شود، درحالی‌که جنسیت به ویژگی‌ها و مشخصه‌های فرهنگی و اجتماعی اشاره دارد و تمایزات جنسیتی بین مرد و زن به انتظارات متفاوت جامعه از نقش‌های مرد و زن مرتبط است (تانگ، ۱۳۸۷: ۱۱).

مفهوم زنانه‌نویسی، جنسیتی کردن ادبیات بر اساس تجربه و نگاه زنانه است؛ این سبک مصرانه می‌خواهد شکل، صدا و محتوایی زنانه و متفاوت با صدای مردان بیافریند و به بررسی اینکه چه مضامین و کاربردهایی خاص زبان زنان است و یا اینکه تفاوت‌هایی آوایی، واژگانی و نحوی زبان زنان و مردان چیست، می‌پردازد. این تفاوت‌ها معمولاً در میزان و بسامد عناصر زبانی خاص است، چنان‌که بسامد بالای عناصر زبانی خاص، مانند جملات کوتاه، به همراه عناصر دیگری که برچسب سخن زنانه دارند، باعث می‌شود که متن، زنانه محسوب گردد (فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۹۸-۴۰۲). «نوشتار زنانه بر نوشتار مردانه یا نوشتاری که نتیجه ساختار خودآگاه مردانه و پدرسالاری و سیطره مرد است، طغیان می‌کند و زنان باید ارزش‌ها، عادت‌ها و سنت‌هایی که در طول تاریخ بر آنها سیطره داشته را کنار بزنند؛ ارزش‌ها و سنت‌هایی که مانع از بیان احساسات درونی و ارائه جلوه‌های اجتماعی و فرهنگی تحمیل شده بر ایشان، شده است» (المناصره، ۱۴۲۷: ۱). «نوشتار زنانه با موضوع زن و تلاش‌ها و دفاع از افکار وی در ارتباط است. نویسندگان فمینیست عواملی را که جامعه مرد سالار برای آزار و اذیت روحی و روانی و دوگانگی معیارها به کارگرفته اند، آشکار کردند» (رضا، ۲۰۱۶: ۷) با این وجود زمانی که یک زن می‌نویسد، ویژگی‌های متن زنانه را حفظ می‌کند و آنگاه که سکوت خود را می‌شکند گونه‌جدیدی از گفتمان خود را عرضه می‌کند (أبولنجا، ۱۹۹۸: ۳۹).

لیکاف (Lakoff) با طرح نظریه سلطه، نابرابری در موقعیت و نقش‌های اجتماعی را موجب تفاوت در گونه‌های زبانی زنان و مردان می‌داند. او معتقد است زنان از آن‌رو که در اجتماع جایگاه فروتری دارند، زبان نازل‌تری به کار می‌گیرند (نیکویخت و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۲۳). نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی زبان، معتقدند که زبان در شکل کنونی‌اش نه فقط مردانه، بلکه مردسالار است و به طور منظم و قاعده‌مند به سرکوب زنانگی دست زده است؛ ازاین‌رو، زنانگی در زبان امری سرکوب‌شده، به حاشیه‌رانده و فراموش شده است (فیاض و رهبری، ۱۳۸۵: ۳۸).

«برای زنانه شدن زبان، باید آنچه را زبان مردسالار به حاشیه رانده، به متن آورد و این چیزی جز روایت زنانگی (تن زن) نیست. بر طبق این نظریه، یک نوشته نمی‌تواند زنانه باشد، مگر اینکه با به رسمیت شناختن این موضوع (مذکر بودن زبان) برای نفی آن آشکارا تلاش کند» (بیسلی، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

هلن سیکسو (Helen Cixous)، لوس ایریگاری (Luse Irigaray) و ژولیا کریستوا (Juli Kristeva) از نظریه پردازان سبک نوشتار زنانه به‌شمار می‌آیند. این نویسندگان که به شدت تحت تأثیر مکتب تحلیل روانی، ژاک لاکان (Jacques Lacan) و نیز شالوده‌شکنی (Deconstruction) ژاک

دریدا (Jacques Derrida) و اندیشمندان فرانسوی‌اند؛ با در نظر گرفتن زبان روان‌کاوی، سلسله-مراتب جنسیتی آن را واژگون کرده و تفاوت زبان زنان و مردان را دوباره ارزیابی کردند (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۲۵۳-۲۶۱).

منتقدان و نظریه‌پردازان نقد ادبی معتقدند: «حال که نمی‌توان وجود زبان و نوشتار زنانه را در کنار سایر گونه‌های زبانی پذیرفت، آیا مقبول نیست که به جای زبان زنانه از اصطلاح سبک نوشتاری زنانه، آن هم فقط در نوشتارهای ادبی استفاده کرد، سبکی که محصول زاویه دید و منظر خاص زنانه است و دربردارنده تجربیات و شیوه بیان زنان در درک و معنا دادن آنان به زندگی است؛ زیرا سبک در یک برداشت کلی، از نحوه اجرای زبان و بیان اندیشه توسط نویسنده به‌وجود می‌آید» (همان: ۱۰۲). با گذشت زمان زبان‌شناسان هر چه بیشتر در پی تحلیل تفاوت‌های زبانی زنان و مردان برآمدند؛ مطالعات جامعه‌شناسی نیز به مدد زبان‌شناسان آمد و نشان داد که زنان بیشتر از مردان نسبت به مقام و منزلت خود آگاه هستند. پژوهش‌های زبانی نیز بیانگر این بود که زنان نسبت به متغیرهای زبانی وابسته به طبقه اجتماعی، حساسیت بیشتری دارند. به عبارتی، زنان از ساختارهای کهنه‌تر، خالص‌تر و مؤدبانه‌تر زبان استفاده می‌کنند و در تلفظ کلمات، بیشتر از مردان از واج‌های معیار استفاده می‌کنند و از ناسزاهای ضعیف‌تری بهره می‌برند. زنان به قیدهایی که عواطف شدیدتری را بیان می‌کند علاقه بیشتری دارند و سریع‌تر از مردان صحبت می‌کنند (نجفی عرب، ۱۳۹۴: ۲۵).

۲. بحث و بررسی

۱-۲. ویژگی‌های سبک نوشتار زنانه

زبان زنانه دارای مشخصه‌هایی است که آن را از زبان مردانه متمایز می‌سازد. مشخصه‌هایی که ویژگی‌های زبان زنانه شمرده می‌شود، عبارتند از:

- زنان از پرسش‌های کوتاه پایان جملات زیاد استفاده می‌کنند که نشانه عدم اطمینان و وسوسه‌های زنانه است؛ مانند «این طور نیست؟»، «با من موافقی؟»، «می‌دانید که؟».

- زنان در گفتارشان از ضمائر أنا (من)، لی (برای من)، أنت / أنتِ (تو، مذکر / مؤنث)، لک / لکِ (برای تو، مذکر / مؤنث)، نحن (ما) و لنا (برای ما) بیشتر بهره می‌برند، که نشان‌دهنده تعامل و تداوم در گفتار است و بیشتر از مردان به سخن مخاطب توجه دارند.

- زنان از ترکیب‌هایی که طلب انجام کار دارد، کمتر استفاده می‌کنند و به اسلوب‌های مؤدبانه که طبع مخاطب را درگیر نمی‌کند مایل‌ترند؛ مانند «لطفا در را ببند»، «اگر می‌شود این کار را انجام بده» و از اسلوب‌های گرم و صمیمانه بیشتر بهره می‌برند؛ مانند «عزیزم»، «نور چشمم». همچنین زنان از کلمات رکیک کمتر استفاده می‌کنند.

- زنان از ترکیب‌هایی که حاکی از شک و تردید است بیشتر استفاده می‌کنند؛ مانند «گمان می‌کنم»، «امکان دارد»، «تا جایی که من می‌دانم».

- زنان بیشتر از کلمات تشدیدکننده و مبالغه که تأکیدی بر فکر و اندیشه است، استفاده می‌کنند؛ مانند خیلی، همیشه، هرگز، به طور مطلق، کاملاً.

- زنان تأکید زیاد بر صفاتی که دال بر احساس و عاطفه است، دارند مانند زشت، باشکوه، زیبا، قشنگ، جذاب، لطیف، لذیذ، دلربا (رک: برهومة، ۲۰۰۲: ۱۲۷-۱۲۹).

- زنان واژگان سهل و ساده را بیشتر به کار می‌برند و مردان به واژگان سخت و پیچیده مایل‌ترند به این دلیل که زنان بر مخاطب تأثیر می‌گذارند و مردان می‌خواهند برتری خودشان را نشان دهند.

- زنان از کلمات توصیف رنگ بیشتر استفاده می‌کنند که نشان‌دهنده زیبایی و آراستگی زنان است (همان: ۱۳۱-۱۳۳).

- زنان از دم سؤالی (پرسش کوتاه پایان جمله‌ها) زیاد استفاده می‌کنند. استفاده از دم‌سؤالی نشانه عدم اطمینان و وسوسه‌های زنان است (Fishman, 1975) به نقل از نیکویخت و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

- زنان تمایل زیادی به پرسیدن دارند. آنها سه برابر مردان سؤال می‌کنند چنان‌که گاه مکالمه بین زن و مرد شبیه جلسات پرسش و پاسخ است (فتوحی، ۱۳۹۱: ۴۰۰).

- زنان در ارتباط کلامی بیش از مردان از عوامل غیرزبانی (استفاده از اعضای بدن و لحن و آهنگ) بهره می‌گیرند (برهومة، ۲۰۰۲: ۱۴۳).

- زنان بیش از مردان از صورت‌های زبانی بیانگر استفاده می‌کنند. قید و صفت، بیانگر دآوری عاطفی است. ولی اسم و فعل دارای دلالت عقلانی است. آنها از اشکالی که منتقل‌کننده ابهام است، استفاده می‌کنند. (Lakoff: 1990: 204) به نقل از صالحی‌نیا و رضوی، ۱۳۹۴: ۶۹).

۲-۳. خلاصهٔ رمان «مذکرات طبیبه»

رمان «مذکرات طبیبه» در شش بخش که درواقع دربردارندهٔ خاطرات نوال السعداوی است، از زبان نوال السعداوی و زاویهٔ دید اول شخص روایت می‌شود. (أبونضال، ۲۰۰۹: ۲۴). در ابتدای رمان تفاوت‌های بین خود و برادرش را بیان می‌کند و اعتراض صریح خویش را به این تفاوت‌ها با خارج شدن از منزل بدون اجازهٔ مادرش نشان می‌دهد. با زنانگی خود درگیر می‌شود و افکار و عقایدی که مادرش به وی تحمیل کرده را زیرپا می‌گذارد و صراحتاً بیان می‌کند، مانند وی نیست که از سنت‌های قدیم پیروی کند. قهرمان داستان (نوال السعداوی) بعد از تمام کردن دبیرستان، وارد دانشکدهٔ پزشکی می‌شود. او در بخش دوم رمان، زندگی پزشکی خود را به تصویر می‌کشد. علم در نظر وی، مساوات را بین زن و مرد برقرار می‌کند. در بخش سوم رمان، به روستایی کوچک نقل مکان کرده و زیبایی طبیعت آنجا را

توصيف مى‌کند. او در اين بخش دچار نوعى تشويش درونى مى‌شود و سعى دارد از آن دورى کند. در بخش چهارم، نوال براى نجات زنى بيمار به منزل وي مى‌رود؛ ولي او مى‌ميرد و باعث مى‌شود که نوال با پسر آن بيمار آشنا و عشق را با وي آغاز کند؛ اما بعد از ازدواج، همسر نوال به‌طور کامل تغيير مى‌کند و سعداوى متوجه مى‌شود که فريب او را خورده است. وي عقايد مردسالارى خود را به نوال تحميل مى‌کند که نشان از حس مالکيت وي بر زن دارد. بعد از شکست نوال در زندگى مشترک، وي تنهائى را انتخاب مى‌کند و از همسرش جدا مى‌شود. بخش پنجم اين رمان بيانگر زندگى نوال پس از جدا شدنش و نوع نگاه مردم به وي است که طلاق را امرى ناپسند مى‌دانند. در بخش ششم که بخش پايانى رمان است، سعداوى در جشنى حضور مى‌يابد و در آنجا با مردى آشنا مى‌شود که گفتگوهاى نوال با آن مرد نشان‌دهنده افکار فمينيستي وي است. رمان با انتخاب اين مرد به عنوان همسر دوم نوال پايان مى‌يابد.

۲-۵. تحليل سبکى رمان «مذكرات طبيه»

در اين بخش، سبک رمان «مذكرات طبيه» در سطح واژگانى (کاربرد واژه‌ها) و دستورى (کاربرد جمله‌ها) بررسى و تحليل مى‌شود.

۲-۵-۱. سطح واژگانى (کاربرد واژه‌ها)

اين سطح از تحليل بر چگونگى انتخاب واژگان تأکيد دارد. به عبارت ديگر، در اين بخش گزينش انگيزش‌دار (انتخاب‌گرى) مطرح است و بايد به اين پرسش پاسخ داد که نويسنده از رهگذر روابط جانشينى به گزينش چه واژه‌هاى پرداخته است و اين واژگان در نمايش منظومه فکرى نويسنده چه نقشى دارد (نيکوبخت و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۳۲). سعداوى از واژگانى زنانه در رمان خود استفاده کرده که خاص گفتمان زنانه است. دايره واژه‌هاى به‌کاررفته در رمان مذكرات طبيه حول محور خانواده، مسائل زنان و دلمشغولى‌هاى زنانه است. سعداوى براى نشان دادن زندگى تکرارى زنان و بيان عواطف و احساسات آنان از واژگانى خاص در اين زمينه استفاده کرده است. او سعى دارد تا صدای زنانه را در متن بازتاب دهد.

۲-۵-۱-۱. واژه‌هاى متعلق به حوزه زنان

اکثر نوشته‌هاى نويسندگان زن-به‌ويژه نويسندگان فمينيست- با زباني ساده و گویا، حس زنانه، روزمرگى و زندگى زنانه ايشان را به تصوير مى‌کشند و يکى از ويژگى‌هاى بارز اين آثار ساده‌گويى است. اين ويژگى که امکان ارتباط بهتر و بيشتى نويسنده را با مخاطب فراهم کرده، حاصل کاربرد

ساختارهای دستوری ساده، توصیف‌های راحت و نیز اقلام واژگانی عام و تکراری مناسب با فضا و ذهنیت زنانه است.

نوال سعداوی نیز به‌عنوان یک نویسنده و ناقد در حوزه نقد فمینیستی از این قاعده مستثنا نیست. دایره‌واژه‌های به‌کاررفته در رمان مذكرات طیبیه، متناسب با شخصیت اصلی این رمان (نوال السعداوی) است. از آنجایی که نویسنده درباره فضای زندگی خود می‌نویسد، واژگان متعلق به این حوزه در رمان وی از بسامد بالایی برخوردار است. دایره‌واژه‌های به‌کاررفته در این زمینه عبارت‌اند از: دل‌مشغولی زنان درباره پخت‌وپز و تکرار واژگان این حوزه مانند یخچال، پیش‌بند، سینی، بشقاب، چای، کیک، فنجان، نان، خامه، کره، تخم‌مرغ و اسامی غذاها مانند سوپ و لباس‌هایی که زنان می‌پوشند مانند دامن از بسامد بالایی برخوردار است، که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود.

«لبستُ الفوطه ووقفْتُ في المطبخ... وصنعتُ كعكةً بالبيض واللبن ووضعتها في الفرن... وصنعتُ قالباً من الجيلي وضعته في الثلاجة...» (السعداوی، ۱۹۹۹: ۹۹). پیش‌بند را پوشیدم و در آشپزخانه ایستادم و کیک را با تخم‌مرغ و شیر درست کردم و آن را در فر گذاشتم و قالب ژله درست کردم و آن را در یخچال گذاشتم.

«أتشربُ فنجاناً من الشاي؟ ... فتحتُ الفرنَ وأخرجتُ الكعكةَ وقطعتُ منها قطعةً ووضعتها في طبقٍ إلى جوار الشاي» (همان: ۱۰۰). یک فنجان چای می‌نوشی؟ فر را باز کردم و کیک را بیرون آوردم و تکه‌ای از آن را در بشقاب کنار فنجان چای گذاشتم.

«أخي يأخذُ قطعةً من اللحم أكبر من قطعتي ويأكلُ بسرعةٍ ويشرب الحساء بصوتٍ مسموعٍ» (همان: ۵). برادرم تکه گوشتی بزرگتر از گوشت من برمی‌داشت و سریع غذا می‌خورد و سوپ را با صدای بلند می‌خورد. «أنا إذا ما جلستُ وانحسرَ الرداءُ عن سنتيمترٍ من فخذي فإن أُمِّي ترشقني بنظرةٍ مخلبيةٍ حادةٍ» (همان: ۶-۵). وقتی که می‌نشستم و دامنم یک سانتیمتر بالاتر از زانو می‌رفت مادرم نگاه تیزش را به طرف من می‌انداخت.

«وجاء الرجلُ الرفيُّ الطيبُ الساذجُ يحملُ صينيةَ الأكلِ... فطيرٌ مثلت وقشطةً وزبدةً وبيض...» (همان: ۴۶). مرد روستایی ساده‌پوش که سینی غذا در دست داشت و نان، خامه، کره و تخم‌مرغ در آن بود، آمد. «إنني لن أعيشُ حياتي في المطبخ أقشرُ البصلَ وأفصصُ الثومَ» (همان: ۲۰-۲۱). هرگز در آشپزخانه زندگی نخواهم کرد که سیر و پیاز پوست کنم.

«كنتُ أجلسُ في مكتبي وبينَ يدي كوبُ الينسونِ الدافئ» (همان: ۵۶). در مطبم نشسته بودم در حالی که در دستانم یک فنجان چای گرم بادیان بود.

زبان‌شناسان معتقدند زنان دقیق‌تر از مردان رنگ‌ها را تشخیص می‌دهند مانند قرمز، عنابی، پیازی، صورتی، بژ، فیروزه‌ای، بلوطی، شیری و... (برهومه، ۲۰۰۲: ۱۳۲). زنان به طیف گسترده‌ای از رنگ‌ها توجه نشان می‌دهند و در نامیدن رنگ‌ها به جزئیات توجه بیشتری دارند. بسامد کاربرد واژه‌های توصیف رنگ در رمان «مذكرات طبيبه» گسترده است و تنوع زیادی دارد. این ویژگی به گونه‌ای است که نویسنده در توصیف هر چیز ابتدا رنگش را بیان می‌کند. کاربرد رنگ‌واژه‌ها در این رمان نشان‌دهنده جزئی‌نگری نویسنده است:

«سمعتُ أمي تقولُ لي: إرتدي الفستانَ اللبنيَ لتدخُلي وتسلمي على الصيْفِ الذي مع أبيك في الصالون» (السعداوى، ۱۹۹۹: ۱۱). شنیدم که مادرم به من گفت: لباس شیری‌رنگ را بپوش و داخل شو و به مهمانی که با پدرت در سالن نشسته سلام کن.

«امتدت نظراتي إلى الأفقِ البعيدِ وأخذتُ أراقبُ قرصَ الشمسِ الأحمرِ وهو يتسَلَّلُ من وراءِ السحبِ الرماديةِ الكثيفةِ» (همان: ۵۹). نگاهم به افق دوردست کشیده شد و خورشید قرمز رنگ را نظاره می‌کردم که از پشت ابرهای متراکم خاکستری نمایان شد.

«شعرُها طويلٌ ناعمٌ مصبوغٌ باللونِ الأحمرِ لكنه مغسولٌ بالفورمالين... أسنانُها بيضاءٌ لامعةٌ وفي وسطها سنَةٌ ذهبيةٌ حمراءٌ لكن جذورَها صفراء... أظافرُها طويلةٌ مدببةٌ مطليةٌ باللونِ الأحمرِ لكن منابتَها بيضاء...» (همان: ۲۶). موهایش بلند، لطیف و قرمز رنگ، که با فورمالین شسته شده بود. دندان‌هایش سفید و درخشان که بین آن یک دندان طلایی سرخ رنگ بود؛ اما ریشه دندان‌هایش زرد بود. ناخن‌هایش بلند و تیز و قرمز، اما جای رویش آنها سفید بود.

۳-۵-۲. کاربرد تشدیدکننده‌ها

زنان بیشتر از کلمات تشدیدکننده و مبالغه که تأکیدی بر فکر و اندیشه است، استفاده می‌کنند (برهومه، ۲۰۰۲: ۱۲۸). لیکاف معتقد است زنان به خاطر این که از دسترسی به قدرت در جامعه محروم شده‌اند، از استراتژی‌های زبانی دیگری برای ابراز و به دست آوردن جایگاه خود در اجتماع استفاده می‌کنند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در برخوردهای مختلط، کاربرد تشدیدکننده‌ها به وسیله زنان نسبت به مردان بیشتر است و بنابراین تفاوت استفاده مردان و زنان از این استراتژی‌های زبانی را می‌توان به نقش‌های مختلفی که آنها در اجتماع دارند، نسبت داد (نجفی عرب و بهمنی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۳۲). یکی از ویژگی‌های زبانی در آثار زنان، کاربرد تشدیدکننده‌ها است. السعداوى برای بیان اندیشه‌های خود پیرامون زنانگی و تأکید بر آنها از کلمات تشدیدکننده استفاده کرده است. هدف وی از کاربرد این واژگان این بوده است که گفتار خود را مهم جلوه دهد و بار معنایی قوی‌تری به آن بدهد.

«بدأ الصراعُ بيني وبينَ أُنثوي مَبكرًا جدًّا» (السعداوى، ۱۹۹۹: ۵). درگیری بین خود و زنانگی‌ام خیلی

زود شروع شد.

«وأصبحتُ أفتشُ دائماً عن مواطنِ العجزِ لتعزيني عن ذلك العجزِ الذي تفرضه عليَّ أنوثتي» (همان: ۷). همیشه نقطه ضعف‌ها را جست‌وجو می‌کردم تا ناتوانی که زنانگی‌ام آن را بر من تحمیل کرده بود تسلی دهم. «أليس هذا عجباً؟ عجباً جداً؟» (همان: ۳۹). آیا این عجیب نیست؟ خیلی عجیب است. «قلتُ: إن آلامه عظيمةٌ حقاً» (همان: ۹۶). گفتم: به‌راستی دردهایش طاقت‌فرسا است.

۴-۱-۵-۲. کاربرد ضمیرها

یکی از ویژگی‌های سبکی رمان نوال السعداوی کاربرد ضمیر است. ضمیر أنا (من) در رمان «مذکرات طیبیه» از بسامد بالایی برخوردار است. «کاربرد ضمیر اول شخص (متکلم) در آثار زنان بدان معناست که زن به ذات و گوینده مستقلی تبدیل شده است و نیز دقیقاً بدان معناست که ضمیر اول شخص مفرد، مؤنث و زنانه شده است» (الغدامی، ۲۰۰۶: ۴۴). هدف نوال السعداوی از به‌کارگیری ضمیر أنا (من) در این رمان کشف فردیت و هویت زنانه خویش است.

«أخي يقصُّ شعره ويتركه حراً لايمشطه وأنا شعري يطولُ ويطولُ وتمشطُهُ أمي في اليوم مرتين» (السعداوي، ۱۹۹۹: ۵). برادرم موهایش کوتاه بود و آن را بدون شانه کردن، آزادانه رها می‌کرد و من موهایم روز به روز بلندتر می‌شد و مادرم روزی دو بار آنها را شانه می‌کرد.

«أخي يصحو من نومه ويتركه سريره كما هو وأنا عليَّ أن أرتب سريري وسريره أيضاً. أما أنا... لأنا بنت! عليَّ أن أراقب حركاتي وسكناتي» (همان: ۵). برادرم از خواب بیدار می‌شد و رخت‌خوابش را همان‌گونه نامرتب رها می‌کرد و من باید رختخواب خودم و او را مرتب می‌کردم؛ اما من... چون من دخترم باید مراقب حرکت‌ها و رفتارم باشم.

«أنا حرة... حرة تماماً في عالمي هذا الصغير... أنا وحدي... وحدي تماماً... في بيتي...» (همان: ۷۳). من آزادم، کاملاً آزاد در این دنیای کوچکم. من تنها هستم، کاملاً تنها در خانه‌ام.^۲

۴-۱-۵-۵. کاربرد صفت‌ها

زنان صورت‌های زبانی بیانگر همچون قید و صفت که از قابلیت بیان‌کنندگی بیشتری در ابراز احساسات و عواطف برخوردار هستند را بیش از مردان به‌کار می‌برند. قید و صفت، بیانگر عواطف‌اند؛ ولی اسم و فعل حاوی دلالت عقلانی‌اند. بسامد قید و صفت در کلام زنان بیش از مردان است (Lakoff: 1990: 204 به نقل از فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۹۸). کاربرد صفت یکی از مشخصه‌های سبکی رمان «مذکرات طیبیه» است. نیت سعداوی از به‌کار بردن صفت این بوده است که به‌طور دقیق توصیفات خود را نشان دهد. وی در وصف پدیده‌های طبیعی و اشیا و نوع نگاه افراد صفت‌های مخصوص به‌کار می‌برد که ناشی از جزئی‌نگری وی است و سعی دارد هر چیزی را درست و کامل توصیف کند. او در توصیفات خود با دقت بیشتری عمل کرده و از صفت‌های بیشتری استفاده کرده است.

«رأيتُ عينيها المتآكلين تتأملانَ البرعمينِ الجديدينِ البارزينِ وتُزهِمانِ» (السعداوى، ۱۹۹۹: ۱۱). چشمانش را که همچون دو جوانه تازه شکفته که آن را زینت داده بود، دیدم.

«رأيتُ وجهاً غريباً مخفياً له نظرةٌ مدققةٌ فاحصةٌ تشبه نظرةً جدتي» (همان: ۱۲). چهره‌ای ناآشنا و پنهان از او دیدم که نگاهی دقیق و جستجوگر داشت شبیه نگاه مادر بزرگم.

«جلستُ في شرفةٍ بيتي الريفي أنقلُ بصري من الحقولِ الخضراءِ الفسيحةِ الآمنةِ إلى السماءِ الزرقاءِ الصافيةِ» (همان: ۴۲). در بالکن خانه‌ی روستایی‌ام نشستم در حالی که نگاهم را از مزرعه‌های سبز رنگ به سمت آسمان صاف آبی چرخاندم (نگاهم را منتقل می‌کنم).

«فتحْتُ عيني ونظرتُ إليه عينا باهتتانِ ضللتانِ وكفه قاسيةٌ غليظةٌ» (همان: ۶۹). چشمانم را باز کردم و به چشمان رنگ‌پریده و حیران و دستان بی‌رحم و سنگین او نگریدم.

۶-۱-۵-۲. کاربرد واژگان احساسی و عاطفی

کاربرد واژگان احساسی و عاطفی از دیگر ویژگی‌های سبکی زنان است. السعداوى سعی می‌کند تا احساسات و عواطف خود را از طریق واژگانی که خاص گفتمان زنانه است، بیان کند.

۶-۱-۵-۲-۱. واژگان احساسی

زنان تأکید زیاد بر صفاتی که دال بر احساس و عاطفه است، دارند مانند: وحشتناک، زشت، باشکوه، زیبا، قشنگ، جذاب، لطیف، لذیذ، دلربا (برهومی، ۲۰۰۲: ۱۲۹). کاربرد واژگان احساسی یکی از ویژگی‌های سبکی رمان «مذكرات طبيبة» است. السعداوى از واژگان وحشتناک، جذاب و زیبا برای بیان احساس خود در برابر حوادث و توصیف طبیعت بیان می‌کند.

«ورأيتُ أمي تضحكُ في سعادة... وتعجبتُ كيف تقابلُ أمي هذا المرضَ الفظيخَ بتلك الابتسامةِ العريضةِ» (السعداوى، ۱۹۹۹: ۷). دیدم که مادرم با خوشحالی می‌خندید... و تعجب کردم که چگونه مادرم با لبانی خندان، با این بیماری وحشتناک برخورد می‌کند.

«أحسُّ بتلك الزرقةِ العميقةِ الفاتنةِ التي تغلفُ السماء... ولأول مرةٍ أرى لها وجهاً جميلاً ساحراً لا يفسد شي...» (همان: ۴۳). آبی تیره‌ی زیبایی که آسمان را پوشانده است، احساس می‌کنم... و برای اولین بار چهره‌ی زیبای خیره‌کننده‌ای که چیزی را فاسد نمی‌کند، می‌بینم.

«أول مرةٍ في حياتي أرى إنساناً يموتُ... وأول مرةٍ في حياتي أبكي...» هذا شيءٌ فظيخٌ! (همان: ۵۸). اولین بار در زندگی‌ام می‌بینم که انسانی می‌میرد... و برای اولین بار در زندگی‌ام گریه می‌کنم... این چیز دردناکی است!

۶-۱-۵-۲-۲. واژگان عاطفی

بسامد واژگان عاطفی از خصیصه‌های سبکی آثار زنان است. کاربرد این واژگان در کنار شخصیت زن همنشینی خاصی ایجاد می‌کند و خاص گفتمان زنان است و لحن خاص زنانه دارد. سعداوی در رمان خود برای بیان احساس و عاطفه خود از واژه آه بیشتر استفاده کرده است که بار عاطفی فراوانی با خود دارد.

«أحسستُ أنني أختنقُ... شفتاي لا تتحركان وذراعاي لا تمتدان وعضلات قلبي لا تقبض... وعروقي لا تنبض بالدم... آه... لقد متُّ!» (السعداوی، ۱۹۹۹: ۲۷). ترجمه: احساس کردم که دارم خفه می‌شوم... لبانم حرکت نمی‌کند و دستانم دراز نمی‌شد و عضله‌های قلبم و رگ‌هایم... آه... من مرده‌ام.

«فتحتُ فمي عن آخره وملأتُ صدري بهواء الشارع و تنفستُ... وحرکت ذراعي ورجلي وسرتُ وسط أمواج البشر... آه... ما أيسر الحياة حين يُمارسها الإنسان على سجيتها» (همان: ۲۷). دهانم را تا آخر باز کردم و سینه‌ام از هوای خیابان پر کردم و نفس کشیدم. دست و پایم را تکان دادم و به میان مردم رفتم. آه... زندگی چه آسان است هنگامی که انسان زندگی را همان گونه که هست می‌پذیرد.

«تلك الذراع النحيله الطويلة ممدودة في وجهي قابضة على مديّة حادّة تشرط عقلي وقلبي شطرين... آه... وأخفيتُ رأسي في صدره...» (همان: ۱۰۹). این دستان لاغر که بر چهره‌ام کشیده شده و گویا چاقوی تیزی در قبضه خود دارد که عقل و رگ‌های قلبم را می‌برد. آه... و سرم را در سینه‌اش فرو بردم.

۲-۵-۲. سطح دستوری (کاربرد جمله‌ها)

نویسندگان زن سعی می‌کنند تا از سبک نوشتار زنانه در نوشتارهای ادبی استفاده کنند و محرومیت‌ها، عواطف و احساسات زنان را به تصویر بکشند. آنها در داستان‌هایشان از جمله‌هایی که خاص گفتمان زنانه است و لحن زنانه دارد، استفاده می‌کنند. در این سطح، تأکید بر انتخاب الگوی جمله‌ها است. در سطح دستوری باید دقت کرد که چه جمله‌هایی در بردارنده عواطف و احساسات زنانه است. در رمان نوال السعداوی ویژگی‌هایی در ساختار جمله‌ها دیده می‌شود که مخصوص گفتار و نوشتار زنان است.

۲-۵-۲-۱. جمله‌های پرسشی

کاربرد جمله‌های پرسشی نشانه آن است که زنان سه برابر مردان سوال می‌کنند و قصد دارند شریک خود را وارد گفتگو کنند (آذری، ۱۳۹۱: ۳۳). هدف آنها از بیان این پرسش‌ها، بیان جزئیات و توضیحات بیشتر است. کاربرد جمله‌های پرسشی در داستان‌های زنان، نشان‌دهنده آن است که نویسنده قصد دارد تا نظر مخاطب را بفهمد. با وجود آنکه جمله‌های پرسشی در هر نوشته‌ای - خواه مردانه یا زنانه - کاربرد دارد؛ اما باید توجه داشت که کاربرد فراوان و پربسامد جمله‌های پرسشی از ویژگی‌های سبکی آثار زنان است. جمله‌های پرسشی در رمان «مذکرات طبییة»، در قالب حدیث‌نفس و مکالمه بین زن و مرد انعکاس یافته است.

۲-۵-۲-۱-۱. جمله‌های پرسشی به شکل حدیث نفس

تک‌گویی یا حدیث‌نفس «گفتاری است که گوینده خطاب به دیگران یا به خود ادا می‌کند» (کادن، ۱۳۸۰: ۲۷۴). در واقع حدیث‌نفس «آن صحبت‌های یک‌نفره‌ای است که ممکن است مخاطب داشته باشد یا نداشته باشد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۱۰). یکی از ویژگی‌های سبکی رمان السعداوی، کاربرد جمله‌های پرسش به شکل حدیث‌نفس است که اغلب با بسامد قیدها و تعدد جمله‌های پیرو و همراه است. این ویژگی ناشی از دل‌مشغولی‌ها و وسوسه‌های زنانه است. «زبان‌شناسان معتقدند زنان به دلیل گفتمان دیالکتیک و مکالمه‌گری، پرسش‌هایی را در پایان جملاتش مطرح می‌کنند تا نظر مخاطب را بفهمند و این حاکی از جنبه تأییدطلبی زنان است» (نیکویخت و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۶).

«هذا الشعرُ الطویلُ الثقیلُ... أَلذی أحمَلُهُ فَوْقَ رَأْسِی فِی کُلِّ مَکَانٍ... یُعْطِنِی کُلَّ صَبَاحٍ، وَیُرْهَقُنِی فِی الحَمَامِ، وَیَلْهَبُ رَقَبَتِی فِی الصَّبِیِّ... لِمَاذَا لَا یَکُونُ قَصِیراً حَرّاً کَشَعْرِ أُخِی؟ لَا یَحْمَلُهُ فَوْقَ رَأْسِهِ وَلَا یُعْطَلُهُ وَلَا یُرْهَقُهُ؟» (السعداوی، ۱۹۹۹: ۱۲). ترجمه: این موهای بند و پرپشت که هر جایی روی سرم است هر صبح وقت مرا هدر می‌دهد و در حمام مرا به ستوه می‌آورد و گردنم را در تابستان می‌سوزاند. چرا مثل موهای برادرم کوتاه و رها نیست؟ که او روی سرش مو حمل نمی‌کند و وی را درگیر نکرده و به ستوه نمی‌آورد؟

«ولَکِنَّ أُمِّی تَتَحَكَّمُ فِی حَیَاتِی وَمَسْتَقْبَلِی وَجَسَدِی حَتَّى خُصَلَاتِ شَعْرِی... لِمَاذَا...؟ لِأَنَّهَا وَلَدَتْنِی؟ وَلَکِنَّ أُمِّی فَضَّلَ لَهَا فِی أَنَّهَا وَلَدَتْنِی؟» (همان: ۱۴). ترجمه: اما مادرم بر امور زندگی، آینده، بدن و حتی بافت موهایم نیز حکم می‌کند. چرا؟ چون مرا به دنیا آورده است؟ اما اینکه مرا به دنیا آورده است چه برتری و فضیلتی برایش است؟

۲-۱-۲-۵-۲. جمله‌های پرسشی به شکل مکالمه بین زن و مرد

«زنان تمایل زیادی به سؤال کردن دارند و هدف آنها این است که شریک خود را وارد گفتگو کنند» (آذری، ۱۳۹۱: ۳۳). و اغلب مایلند سؤال‌های کوتاه بیشتری بپرسند. چنان‌که گاه مکالمه بین یک زن و مرد شبیه جلسات پرسش و پاسخ است. زنان برای بیان نظرات خود، کلمات بیشتری به کار می‌برند. این امر ناشی از میل آنها به شرح جزئیات و ارائه توضیح بیشتر است (فتوحی، ۱۳۹۱: ۴۰۰). یکی دیگر از مشخصه‌های سبکی السعداوی مکالمه بین او و همسرش به گونه جلسات پرسش و پاسخ است. آنگاه که همسرش عقاید مردسالاری خود را به وی تحمیل می‌کند، السعداوی سعی دارد با بیان پرسش‌هایی از همسرش توضیح بیشتری بخواهد که چرا وی را منع می‌کند که حرفه خود را کنار بگذارد.

«- أنا الرجلُ. - ما معنی أنك الرجلُ؟ - إني صاحبُ السلطة. - أيُّ سلطة؟ - سلطةُ هذا البيتِ بكلِّ ما فيه حتى أنتِ. - ... اغلِقِي العيادةَ. - والمرضى؟ والإنسانية التي ستظلم؟ - هناك أطباءٌ غيرُك. - والكلامُ الذي قلتهُ لي؟ - لم أكن أعرفُ» (السعداوی، ۱۹۹۹: ۶۸-۶۹). من مرد هستم. معنی این که تو مرد هستی چیست؟ من صاحب

سلطه‌ام. کدام سلطه؟ صاحب این خانه و آنچه در آن است حتی تو. مطب را ببند و بیماران را نبین (برای معالجه ملاقات نکن) و انسانی که مورد ظلم قرار خواهد گرفت؟ پزشکانی غیر از تو وجود دارد و سخنی که به من گفتی؟ نمی‌دانستم.

۲-۲-۲. جمله‌های تعجبی

زنان جمله‌های تعجبی و اعتراضی که متن را کامل نموده و احساسات مدنظر نویسنده را به خواننده منتقل می‌نماید، بیشتر استفاده می‌کنند (برهومه، ۲۰۰۲: ۱۲۸). در رمان «مذکرات طبیبه» نوال السعداوی نیز، در راستای کاربرد جملات، عناصر و ساختارهای زبانی زنانه، جمله‌های تعجبی از بسامد قابل توجهی برخوردار است. نوال از این طریق ضمن انعکاس احساسات و عواطف زنانه خود، سعی در همسوسازی خواننده با این حس دارد. او حیرت و شگفتی خود را از آنچه می‌بیند و یا بر او می‌گذرد، با جمله‌های تعجبی مانند ما أقبیح، ما أضحل، ما أطفه و... بیان می‌کند:

«ما أقبیح الرجل من خارجه ومن داخله أشد قبحاً» (السعداوی، ۱۹۹۹: ۲۵). درون و بیرون مرد چه زشت

است، خیلی زشت!

«ما أضحل مستقبل البنات وما أطفه ما يملأ عقول الرجال و عيونهم» (همان: ۲۶). آینده دختران و آنچه عقل و

چشم مردان را پر می‌کند، چه بی‌ارزش است!

۲-۲-۳. جمله‌های کوتاه و ساده

از آنجایی که برای زنان، چه گفتن در اولویت است تا چگونه گفتن، سبک نویسندگی زنان عموماً ساده و عاری از تصنع است و چندان به نوشتن نثرهایی با سبک جمله‌های پیچیده و بلند و تودرتو علاقه‌مند نیستند؛ لذا آنها از شیوه‌هایی بهره می‌گیرند که خواننده را مستقیماً مخاطب قرار می‌دهد (فتوحی، ۱۳۹۱: ۴۰۷ و ۴۱۴). ساده‌نویسی یکی از ویژگی‌های زبانی سبک نوشتاری السعداوی است. وی از کلمات و جملات ساده‌ای که برای همگان قابل فهم است استفاده می‌کند و چندان علاقه‌مند به استفاده از جمله‌های پیچیده و تودرتو نیست.

«سأنكرُ أنوثتي... سأتحدي طبيعتي... سأقاومُ كلَّ رغباتِ جسدي...» (السعداوی، ۱۹۹۹: ۲۰). زنانگی‌ام را

انکار خواهم کرد... با سرشت و طبیعت مبارزه خواهم نمود... در برابر تمام رغبت‌ها، خواسته‌ها و تمایلات بدنم، مقاومت خواهم کرد...

«لأول مرة في حياتي أتأم... شعورٌ أليمٌ... ولكنه عميقٌ... عميقٌ...» (همان: ۴۸). برای اولین بار در

زندگی‌ام رنج می‌برم... احساسی دردآور... و اما بسیار عمیق.

«أعرفُ نظرةً عينيه... وأعرفُ نبرةً صوته... وأعرفُ شكلَ أصابعه... وأعرفُ دفءَ أنفاسه...» (همان: ۷۵). نگاه چشمانش را می‌شناسم... لحن صدایش را می‌شناسم... شکل انگشتانش را می‌شناسم... و گرمای نفس- هایش را می‌شناسم...

«تَرَكَتُ كُلَّ شَيْءٍ... تَرَكَتُ الْأَهْلَ وَالْأَصْدِقَاءَ... تَرَكَتُ الرِّجَالَ وَالنِّسَاءَ... تَرَكَتُ الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ... تَرَكَتُ النَّوْمَ وَالْأَحْلَامَ...» (همان: ۸۴). همه چیز را رها کردم... خانواده و دوستان... مردان و زنان... غذا و نوشیدنی... خواب و رؤیا...

توصیف‌ها نیز در این رمان در قالب جمله‌های کوتاه و ساده و به سبک رئالیستی به کار می‌رود. این ویژگی وجه غالب سبک نگارش رمان‌های نوال السعداوی است. در بخشی از رمان، وی با استفاده از رنگ و اژه‌ها، جسد زنی را که در اتاق کالبدشکافی حضور دارد و مردی در کنارش ایستاده است به شکل جزء به جزء و با جملاتی کوتاه و ساده توصیف می‌کند:

«شعرها طویل ناعم مصبوغ باللون الأحمر لکنه مغسول بالفورمالین... أسناتها بيضاء لامعة وفي وسطها سنّة ذهبية حمراء لكن جذورها صفراء... أظفارها طويلة مدببة مطليّة باللون الأحمر لكن منابتها بيضاء...» (همان: ۲۶). موهایش بلند، لطیف و قرمز رنگ، که با فورمالین شسته شده بود. دندان‌هایش سفید و درخشان که بین آن یک دندان طلایی سرخ رنگ بود؛ اما ریشه دندان‌هایش زرد بود. ناخن‌هایش بلند و تیز و قرمز، اما جای رویش آنها سفید بود.

«والتفتُ إلى جاني فرأيتُ رجلاً واقفاً... رجلاً عادياً... يلبسُ ملابس عادياً... ويقفُ وقفةً عادياً... ليس قصيراً وليس طويلاً... ليس نحيلاً وليس بدنياً...» (همان: ۹۲-۹۳). به اطرافم نگاه کردم مردی ایستاده و عادی را دیدم که لباس‌های عادی پوشیده بود و عادی ایستاده بود، نه کوتاه بود نه بلند، نه لاغر بود و نه چاق.

۴-۵-۲. جمله‌های ناتمام و سکوت در متن با استفاده از سه نقطه (...)

زنان در گفتگو، بیش از مردان تمایل به قطع کلام و تغییر مسیر گفتگو دارند. آنها چندان علاقه‌مند به ادامه و تکمیل بحث و انجام موضوع نیستند. به همین دلیل در سخن ایشان جمله‌های ناتمام با مکث و سکوت بیشتر است. در نوشتار زنانه مکث و سکوت در خلال سخن به صورت سه نقطه [...] نشان داده می‌شود (فتوحی، ۱۳۹۱: ۴۰۸). سکوت بارزترین ویژگی زنانه رمان مذکرات طیبیه است و نشانه ابهام و عدم اطمینان السعداوی از بیان حقیقت‌ها است. وی با کاربرد سه نقطه، جملات را ناتمام رها می‌کند و در پایان آنها سکوت می‌کند:

«صرختُ أمي صرخةً عاليةً وناولتني صفةً حادةً على وجهي... ثم صفعات وصفعات... وأنا أقتُ كما أنا...» (السعداوی، ۱۹۹۹: ۱۵). مادرم فریاد بلندی کشید و سیلی محکمی به صورتم زد... سپس سیلی پس از سیلی... و من ایستاده بودم همانگونه که بودم (لرزه و ترسی بر من حاکم نشد).

«سَاكُونُ طَبِيئَةً اِذْنَ... سَاَتَعَلَّمُ الطَّبَّ... وَسَاَضُعُ عَلٰى وَجْهِهِ نَظَارَةً بَيضَاءَ لَامِعَةً...» (همان: ۲۲). سپس پزشک خواهم شد ... پزشکی را خواهم آموخت... و بر صورت‌م عینک سفید و درخشانی خواهم گذاشت...

۲-۵-۲-۵. جمله‌ها و ترکیب‌های دربردارنده شک و تردید

زبان زنان دربردارنده ترکیب‌های شکلی است که نشان‌دهنده شک و تردید و احتمالات است؛ مانند گمان می‌کنم، احتمال دارد و ممکن است. آنها این کلمات را زیاد به کار می‌برند که نشانه عدم اطمینان و وسوسه‌های زنانه است (برهومه، ۲۰۰۲: ۱۲۷). سعداوی در سبک نوشتار خود از ترکیب‌هایی که در بردارنده شک و تردید است، استفاده می‌کند که این امر، نشانه عدم اطمینان و تردید و دودلی وی از اتفاقاتی است که رخ خواهد داد. وی حس عدم قطعیت و درنگ خود را به خواننده القا می‌کند و از اظهارنظرهای قطعی پرهیز می‌کند.

«لعلي ظننتُ أنّها ستعتفني وأنه لن يكونَ بيننا ذلك الود الذي يجعلني أحكي لها أسراري» (السعداوی، ۱۹۹۹: ۱۰).

شاید من گمان کردم که مرا سرزنش خواهد کرد در حالی که میان ما آن دوستی و صمیمیتی که باعث شود رازهایم را برایش بازگو کنم، حاصل نمی‌شود.

«قال: كنتُ أظنُّ أنّك لن تأتي. - لماذا؟ - كنتُ أظنُّ أنّك لا تتقينَ في بعد. - أنا لا أثقُ فيكَ بعدُ» (همان: ۷۹). گفت: گمان می‌کردم که هرگز بر نمی‌گردد. چرا؟ گمان می‌کردم بعد از این به من اعتماد نداری. من بعد از این به تو اعتماد ندارم.

۳. نتیجه‌گیری

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد، مهم‌ترین ویژگی‌های سبک نوشتار زنانه در رمان «مذکرات طَبِيئَةً» که در تولید معنا و القای زنانگی در متن نقش دارند، در دو سطح لغوی-واژگانی و نحوی نمود یافته است. در سطح واژگانی، مهم‌ترین ویژگی‌های سبک نوشتار زنانه در کاربرد صفت‌ها، ضمیرها، واژه‌های متعلق به حوزه زنان و رنگ‌واژه‌ها نمود بیشتری دارد و از آنجایی که سعداوی درباره فضای زندگی خود می‌نویسد، واژگان این حوزه از تنوع بسیاری برخوردار است و مناسب با فضا و ذهنیت زنانه است. واژگان مربوط به این حوزه، در مورد دل‌مشغولی‌های زنان درباره پخت و پز است. وی برای کشف فردیت و هویت زنانه خویش ضمیر «أنا» و «ی» (من) را به کار برده و کاربرد صفت‌ها ناشی از جزئی-نگری وی در ظاهر اشیاء است. وی به خوبی توانسته عواطف و احساسات خود را از دیدن پدیده‌های طبیعی و اشیاء پیرامون خود در قالب صفت‌ها نشان دهد. سعداوی برای توصیف زیبایی اشیاء پیرامون خود به رنگ آن توجه خاصی دارد و رنگ‌واژه‌ها در رمان وی گسترده است. در سطح دستوری، ویژگی‌های برجسته سبکی رمان «مذکرات طَبِيئَةً»، جملات کوتاه و ساده، جملات پرسشی در دو سطح

مونولوج و ديالوگ و جمله‌هاى ناتمام و سكوت در متن رمان با کاربرد سه نقطه است. سبک جمله‌هاى نوال ساده و عارى از تصنع است و چندان علاقه‌مند به کاربرد جمله‌هاى پيچيده و تودرتو نيست. همچنين جملات ناتمام و سكوت با سه نقطه نشان از عدم قطعيت كلام نويسنده دارد؛ امرى كه باعث شده نتواند با قاطعيت و اطمينان در برابر مشكلات تصميم بگيرد.

المصادر والمراجع

المصادر العربية

- أبو حاقه، أحمد وآخرون (٢٠٠٧م)، معجم النفائس الكبير، ط١، بيروت: دار النفائس.
- أوستر، بول (٢٠١٦م)، اختراع العزلة، ترجمة: أحمد العلي، الطبعة الأولى، الدمام (المملكة العربية السعودية): دار أثر للنشر والتوزيع.
- البستاني، بطرس (١٩٦٨م)، أدباء العرب في الأعصر العباسية، ط٦، بيروت: دار المكشوف ودار الثقافة.
- جماعة من كبار اللغويين العرب (١٩٨٩م)، المعجم العربي الأساسي، د. ط، تونس: لاروس والمنظمة العربية للتربية والثقافة والعلوم.
- حسين، طه (١٩٨٠م)، المجموعة الكاملة، د. ط، بيروت: الشركة العالمية للكتاب.
- السيوطي، عبد الرحمن (٢٠٠٧م)، الأشباه والنظائر في النحو، ط٢، بيروت، دارالكتب العلمية.
- الصافي، محمود (د.ت)، شوارذ الإعراب، د. ط، بيروت ودمشق: دار الفكر المعاصر ودار الفكر.
- ضيف شوقي (٢٠٠١م)، العصر العباسي الثاني، ط١٢، القاهرة: دارالمعارف.
- عباس، إحسان (٢٠٠١م)، تاريخ الأدب الأندلسي: عصر سيادة قرطبة، ط١، عمان (الأردن): دار الشروق.
- عبد القادر، أحمد عبد القادر (د.ت)، الإعراب الكامل للأدوات النحوية، د. ط، دمشق: دار قتيبة.
- عمر، أحمد مختار وآخرون (٢٠٠٨م)، معجم الصواب اللغوي، ط١، القاهرة: عالم الكتب.
- عمر، أحمد مختار وآخرون (٢٠٠٨م)، معجم اللغة العربية المعاصر، ط١، القاهرة: عالم الكتب.
- فروخ، عمر (١٩٨٥م)، معالم الأدب العربي، ط١، بيروت: دار العلم للملايين.
- لازار، جيلبر (٢٠١٣م)، قواعد اللغة الفارسية المعاصرة، ترجمة شاعر العامري، ط١، سمنان: جامعة سمنان.
- محفوظ، نجيب (١٤٢٧هـ-٢٠٠٦م)، همس الجنون، الطبعة الأولى، القاهرة: دار الشروق.
- محفوظ، نجيب (٢٠٠٧)، مرامار، الطبعة الثانية، القاهرة: دار الشروق.
- مجموعة من الباحثين (٢٠٠٠)، المنجد في اللغة العربية المعاصرة، الطبعة الأولى، بيروت: دار المشرق.
- الوردى، علي (١٩٩٦م)، خوارق اللاشعور، الطبعة الثانية، لندن: دار الوراق للنشر.
- يعقوب، اميل بلديع (٢٠٠٤م)، المعجم المفصل في دقائق اللغة العربية، ط١، بيروت: دار الكتب العلمية.

المصادر الفارسية

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۹ش - ۲۰۰۰م)، فرهنگ معاصر عربی فارسی، چ ۱، تهران: نشر نی.
- باطنی، محمد رضا (۱۳۴۸)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران: امیر کبیر.
- طباطبایی، علاء الدین (۱۳۹۵ش - ۲۰۱۶م)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، چ ۱، تهران: فرهنگ معاصر.
- نجفی، ابو الحسن (۱۳۷۲ش - ۱۹۹۳م)، غلط نویسیم، چ ۵، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.



أسلوب الكتابة النسائية في رواية مذكرات طيبة لنوال السعداوي

أم البنين باراني^١، علي أصغر حبيبي^٢، علي أكبر أحمدى تشناري^٣

^١ماجستير اللغة العربية وآدابها، جامعة زابل، زابل، إيران.

^٢أستاذ مشارك في اللغة العربية وآدابها، جامعة زابل، زابل، إيران.

^٣أستاذ مشارك في اللغة العربية وآدابها، جامعة زابل، زابل، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة: مقالة محكمة	الكتابة النسوية هي نتيجة الرؤية النسوية الخاصة، وتهدف إلى دراسة الميزات اللغوية والموضوعية في آثار النساء الأدبية. إن النساء الكاتبات يسعين إلى تقديم الأدب النسوي مع ميزاته النسوية وذلك من خلال الإبداع في مجال الروايات النسائية وخلق الشخصيات النسوية. نوال السعداوي (١٩٣١-) بصفتها رائية نسوية أبدعت آثارا كثيرة ضمن نطاق الكتابة النسوية؛ منها رواية «مذكرات طيبة». فهي تحتج على النظام الأبوي المسفر عن التراث الاجتماعي والديني، وتسعى باستعمال ميزات اللغة النسوية إلى نشر الكتابة النسوية والدفاع عن مكانة المرأة الاجتماعية، والفكرية، والثقافية، والقانونية. الدراسة هذه وبالاعتماد على المنهج الوصفي-التفسيري، تستعرض رواية «مذكرات طيبة» من منظر الكتابة النسوية على المستوى اللغوي والنحوي. نتائج البحث تشير إلى أن الألوان، والمشدات، والمفردات الخاصة بالنساء أكثر استعمالا على المستوى اللغوي؛ وأما بالنسبة إلى العناصر الأسلوبية على المستوى النحوي فكانت جمل التعجب، والتراكيب المشتملة على الظن، والجمل المفتوحة غير المكتملة أكثر استعمالا من غيرها.
تاريخ الوصول: ١٤٤٥/١١/٠٦	
تاريخ القبول: ١٤٤٦/٠١/٢٨	
الكلمات المفتاحية: الأسلوبية النسوية، الكتابة النسوية، نوال السعداوي، رواية مذكرات طيبة.	

الاقتباس: باراني، أ. حبيبي، ع.أ. أحمدى تشناري، ع.أ. (١٤٤٦). أسلوب الكتابة النسائية في رواية "مذكرات طيبة" لنوال السعداوي،

مقالة محكمة، السنة ١، العدد ١، صص ١٥٣-١٧٦. Doi: 10.22034/jisall.2024.202890



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

- عنوان البريد الإلكتروني (الكاتب المسؤول): ali_habibi@uoz.ac.ir

تم إعداد هذه المقالة بدعم مالي من جامعة زابل بمنحة رقمها UOZ-GR0941

Women's Writing Style in the Novel *Mudhakkirāt Ṭabībah* (Memoirs of A Woman Doctor), By Nawal El Saadawi

Umm al-Banin Barani, Master of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

Ali Asghar Habibi (corresponding author), Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran. E-mail: ali_habibi@uoz.ac.ir

Ali Akbar Ahmadi Chenari, Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

Introduction

Women's writing style is a product of their special perspective, and as one of the sub-branches of stylistics, it examines the structure of language and the factors affecting it in order to explain the differences between women's writing and men's writing. In their works, female writers beautifully depict the mental and emotional states of their characters, and with their feminine characteristics, they are able to change the verbal communication between people in both style and tone of language and feelings. As a feminist writer, Nawal El Saadawi (1931–2021), an Egyptian female writer, has created many critical and fictional works in a feminine style. An example of these works is the novel "*Mudhakkirāt Ṭabībah*". In this novel, she protests against the patriarchal system resulting from cultural, social, and religious traditions and tries to popularize women's writing and defend the social, intellectual, cultural, and legal status of women by using the characteristics of women's language. In this research, considering the importance of the issue of language and gender in contemporary research, it has been tried to investigate feminism at the level of vocabulary and grammar in the novel "*Mudhakkirāt Ṭabībah*" and to answer the question of which features of feminism's writing have a high frequency.

Methodology

Considering the prominent role of Nawal El Saadawi in expressing women's issues, in this essay, an attempt is made to analyze the most important components of women's writing style in the novel "*Mudhakkirāt Ṭabībah*" by relying on the descriptive-analytical method, and then analyze the data at the lexical and grammatical level by presenting examples of the text of the novel.

Results and Discussion

At the beginning of their work, female writers, by preferring novels and using the language and writing specific to women, have more room to express their inner feelings, emotions, and women's experiences from everyday life, as

well as their concerns, limitations, and criticism of patriarchal society (Mohammadi and Ostovari, 2019: 1282). Nevertheless, when a woman writes, she preserves the characteristics of the female text, and when she breaks her silence, she presents a new type of discourse (Abolanja, 1998: 39). Female writing style examines the components of female language at the lexical and grammatical levels. The choice of words is one of the important elements that can highlight the writer's stylistic features (Fotouhi, 2011: 238). El Saadawi has used feminine vocabulary in her novel, which is specific to women's discourse, and with a simple and expressive language, she has depicted women's feelings, and their everyday lives. The use of adjectives, pronouns, and colors of words has a high frequency in the novel "Mudhakkirāt ṭabībah". The emotional vocabulary used in her novel is one of the stylistic features of women's works and carries a lot of emotional burden. El Saadawi has tried to depict women's emotions and feelings by using sentences that are specific to women's discourse. Using question sentences, exclamation sentences, unfinished sentences, and silence in her novel, she has depicted her feminine moods in her own feminine style.

Conclusion

Among the Arab women intellectuals and writers, Nawal El Saadawi has a unique style due to her simplicity, directness, narrative, and female space creation. The findings of the research indicate that she seeks to address women's issues in her novel "Mudhakkirāt ṭabībah" and depicts the contrast between the worlds of women and men. By using the components of women's writing style at the lexical level, words belonging to women's field—adjectives, words, colors, and pronouns—have more expression, and she has been able to show the details that is a part of women's writing style. At the grammatical level, in line with the use of sentences and feminine language elements and structures, the use of interrogative sentences and short, simple, and incomplete sentences has a high frequency. She has depicted her emotions and feelings by using special sentences from women's writing. Her writing style is simple and free of artificiality, and by using combinations containing doubts, she shows insecurity and female temptations and instills a sense of uncertainty and hesitation in the reader.

Keywords: Feminist stylistics, women's writing style, Nawal El Saadawi, Mudhakkirāt Ṭabībah

References

- Abunzaal, N. (2009). *Female gardens: Theoretical and practical studies in women's creativity*. Azmanah Lelanshar and Tawizi. {In Arabic}
- Al-Azizi, K. (2005). *The philosophical foundations of Western feminist thought* (N. Nizar, Ed.; 1st ed.). Besan Publishing. {In Arabic}

- Al-Ghazami, A. M. (2006). *Women and language* (3rd ed.). Arab Cultural Center. {In Arabic}
- Al-Manasara, H. (2006). *Feminism in culture and innovation: Scholar of modern literature*. (Original work published 1427 AH) {In Arabic}
- Al-Saadawi, N. (1999). *Physician's memoirs* (5th ed.). Dar al-Adab. {In Arabic}
- Al-Saadawi, N. (2002). *Women's issues, thoughts and politics* (1st ed.). Madbouli Library. {In Arabic}
- Amini, J. (2012). Acquaintance with the country of Egypt. *Special Journal of Egyptian Developments*, 2(11), 9–10. {In Persian}
- Fayyaz, E., & Derfi, Z. (2015). Women's voice in contemporary Iranian literature. *Women's Research*, 4(4), 23–50. {In Persian}
- Fishman, J. A. (1971). *Sociolinguistics: A brief introduction*. Newbury House.
- Hosseini, M. (2008). Female narration in female fiction. *Book of the Month of Literature and Philosophy*, 101, 94–101. {In Persian}
- Ibrahim, A. (2011). *Al-Sard al-Naswi al-Saqqah al-Abiya: Feminine divinity and the body* (1st ed.). Al-Arabaya Foundation for Studies and Publications. {In Arabic}
- Imran, S. (2011). *The book of my contemporaries: The announcement of modern Arabic prose* (1st ed.). Dar al-Katib al-Arabi. (Original work published 1432 AH) {In Arabic}
- Kaden, J.-A. (2001). *Descriptive culture of literature and criticism* (K. Firouzmand, Trans.). Shadgan. (Original work published in English) {In Persian}
- Lakoff, R. T. (1990). *Language and women's place*. Harper Colophon Books.
- Mirsadeghi, J. (1997). *Elements of story* (3rd ed.). Sokhan. {In Persian}
- Mohammadi, I., Chastity, F., & Haqdadi, A. R. (2011). Nawal Al-Saadawi and the literary genre of Naft's novel. *Contemporary World Literature Research*, 17(3), 21–35.
- Najafi Arab, M., & Bahmani Mutlaq, Y. (2013). The use of words in the novel *Shahzdeh Ehtjab* from the perspective of language and gender. *Specialized Quarterly for Analysis and Criticism of Persian Language and Literary Texts*, 20, 121–142. {In Persian}
- Najafi-Arab, M. (2014). *Language and gender in the novel*. Alam Danesh. {In Persian}
- Nikobakht, N., Desp, S. A., Bozor Begdali, S., & Munshizadeh, M. (2019). The process of formation of feminine style in the works of Zoya Pirzad: An analysis based on feminist stylistics. *Literary Review Quarterly*, 18(5), 119–152. {In Persian}

- Rashid Baali, H. (2006). Feminine criticism in the new Arabic Al-Khattab. *Al-Marafah*, 45(514), 57–79. (Original work published 1427 AH) {In Arabic}
- Reza, A. (2016). The feminist book from the foundation to the problem of the term. *Al-Academia for Social and Human Studies*, 15, 3–8.
- Salehinia, M., & Razavi, F. (2014). Women's language style in Taj-ul-Sultaneh memoirs. *Research Literature*, 31, 65–90. {In Persian}
- Sawaed, M. Y. (2013). *Al-Amraet in modern Arabic literature (Egyptian models)*. Dar Zahran Publishing. (Original work published 1434 AH) {In Arabic}
- Selden, R. (1998). *Modern literary theory* (J. Asfour, Trans.). Dar Quba. (Original work published in English) {In Arabic}
- Tahiri, Q. E. (2008). Women's language and writing: Reality or illusion. *Persian Language and Literature Quarterly*, 42, 87–107. {In Persian}
- Taie, R. (1976). Al-Maraat in the writings of Nawal Al-Saadawi. *Al-Merfa'a*, 145, 139–145. {In Arabic}
- Tang, R. (2008). *Criticism and commentary: A comprehensive introduction to feminist theories* (N. Najm-Iraqi, Trans.). Ni Publishing. (Original work published in English) {In Persian}
- Taslimi, A. (2008). *Literary criticism*. Kitab Ame. {In Persian}
- Verdanak, P. (2009). *Basics of stylistics* (M. Ghafari, Trans.). No Publication. (Original work published in English) {In Persian}
- Zidan, J. (2013). *Sources of Al-Nasa'i Al-Alam Al-Arabi Al-Hadith* (Vol. 1, 2nd ed.). Al-Mistesse Al-Arabiya for Studies and Publications. {In Arabic}



Aesthetic styles of types of artistic images in verses from chapters of the 30th chapter of the Holy Quran

Hasan Ali Sherbatdar*¹

¹ Assistant Professor of Farhangian, University of Semnan, Semnan, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:

Research Article

Received:

23/04/2024

Accepted:

11/08/2024

The purpose of examining artistic images is to examine any imaginary appropriation in language and its virtual applications. Artistic imagery is a sensory and inner benefit of words and sentences with an attractive artistic style, which contains guiding messages. In artistic depiction, the emotion, passion and feeling of the subject should be expressed so that they have their own effect on the person of the audience. The classification of artistic images according to the approach of Quranic verses is divided into different types of virtual, linguistic, textural, visual and diagnostic, which have a deep impact on the audience according to the audio and listening, visual and visual aspects, softness and coarseness of the broad meanings of Quranic verses. The works and functions of artistic images in Quranic verses can be investigated in wider dimensions than these images to express the religious thought which is the fundamental and constant guiding part of the prophets throughout the history of mankind. The processing of different styles of artistic images in the Quranic verses has beautifully illustrated the complete coherence and assimilation of the meaning and wording of the verses. In this research, we will examine the structures of these aesthetic types by presenting the evidence of Quranic verses and analyzing them. The result of this research is to express the beauty of the function of literary genres and the aesthetic aspects of the verse style of the third chapter and to express the aesthetic aspects and the realness of these images, which causes the spiritual pleasure and benefits of guidance in the soul of man, his intellect and vision.

Keywords: *Artistic images, Quranic verses, literary and rhetorical genres*

Cite this article: Sherbatdar, H.A. (2024). *Aesthetic styles of types of artistic images in verses from chapters of the 30th chapter of the Holy Quran*, year¹, issue 1, Pp 177-200.

© The Author(s). doi: 10.22034/JISALL.2024.202896

Publisher: University of Zabol



Corresponding Author: Hasan Ali Sherbatdar

Address: Assistant Professor of Farhangian, University of Semnan, Semnan, Iran.

E-mail: sharbatdar141@yahoo.com



سبک‌های زیبایی‌شناسی گونه‌های تصاویر هنری در آیاتی از سوره‌های جزء سی قرآن کریم

حسن علی شربتدار^{۱*}

^۱ استادیار، گروه زبان عربی، دانشگاه فرهنگیان استان سمنان، سمنان، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	هدف از بررسی تصاویر هنری، بررسی هرگونه تصرف خیالی در زبان و کاربردهای مجازی آن است. تصویر هنری، بهره‌حسی و درونی از الفاظ و جملات با سبک هنری جذاب است، که در خود پیام‌های هدایت بخشی دارد. در تصویرگری هنری باید عاطفه، شور و احساس از موضوع مورد نظر اظهار شود تا در شخص مخاطب تأثیر خاص خود را داشته باشند. طبقه‌بندی تصاویر هنری با توجه به رویکرد آیات قرآنی به گونه‌های مختلف مجازی، زبانی، بافتی، تجسمی و تشخیصی تقسیم می‌شود، که با توجه به جنبه‌های صوتی و شنیداری، دیداری و بصری، نرمی و درشتی معانی گسترده آیات قرآنی تأثیر ژرفی در مخاطب دارند. آثار و کارکردهای گونه‌های تصاویر هنری در آیات قرآنی در ابعاد گسترده‌تر از این تصاویر برای بیان اندیشه دینی که محور اساسی وثابت هدایت بخشی انبیاء در طول تاریخ بشریت است، قابل بررسی است. پردازش سبک‌های مختلف تصاویر هنری در آیات قرآنی، انسجام کامل و همسان‌سازی معنا و لفظ آیات را به زیبایی به تصویر کشیده است. در این پژوهش با روش ارائه شواهد آیات قرآنی و تحلیل آن‌ها به بررسی ساختارهایی از این گونه‌های زیبا شناختی خواهیم پرداخت. نتیجه این پژوهش، بیان زیبایی کارکرد گونه‌های ادبی و جنبه‌های زیباشناختی سبک آیاتی از جزء سی و اظهار جنبه‌های زیبا شناختی و واقعی بودن این تصاویر که موجب پدید آمدن لذت معنوی و بهره‌های هدایت بخشی در نفس انسان و عقل و دیده‌اش می‌گردد، است.
دریافت:	
۱۴۰۳/۰۲/۰۴	
پذیرش:	
۱۴۰۳/۰۵/۲۱	
کلمات کلیدی: تصاویر هنری، آیات قرآنی، گونه‌های ادبی و بلاغی.	

استناد: شربتدار، ح.ع. (۱۴۰۳). سبک‌های زیبایی‌شناسی گونه‌های تصاویر هنری در آیاتی از سوره‌های جزء سی

قرآن کریم، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۷۷-۲۰۰. doi: 10.22034/JISALL.2024.202896



ناشر: دانشگاه زابل حق مؤلف © نویسندگان.

۱. مقدمه

تصویر یا ایماژ (*Image*) از دیرباز در بلاغت اسلامی مطرح بوده است. جاحظ کلمه تصویر را برای شعر به کار گرفته و می‌گوید: «همانا شعر صنعت و گونه‌ای از بافندگی و نوعی تصویر است.» (جاحظ، ۱۹۵۲: ۱۳۲/۳). ناقدان دیگر مثل قدامه بن جعفر و ابوهلال عسکری نیز کلمه صورت را به معنای شکل و صفت بیرونی در تقسیمات تشبیه و تعاریف خود آورده‌اند، ولی عبدالقاهر جرجانی با استناد به سخن جاحظ و نقل آن در کتابش می‌گوید: «صورت عبارت است از تمثیل و قیاس برای آنچه که با چشمانمان می‌بینیم و با عقل‌هایمان درک می‌کنیم ... وقتی میان معانی دو بیت تفاوت می‌یابیم، آن تفاوت را چنین می‌گوییم: معنی در این بیت صورتی دارد که باصورت آن بیت متفاوت است، این سخن درباره صورت چیزی نیست که ما مبدع آن باشیم و سخن جاحظ ترا کافی است که گفته: شعرگونه‌ای از بافندگی و نوعی تصویر است.» (جرجانی، ۱۹۷۸: ۳۸۹) ابن‌اثیر نیز کلمه صورت را در معنای امر محسوس اطلاق نموده و آن را در مقابل معنا آورده است. (ابن‌اثیر، ۱۴۲۰ ق: ۳۸۱/۱)

بنابراین برداشت گذشتگان از تصویر همچنان جزئی و در چهارچوب حسی باقی مانده و از نگرش کلی و فراگیر به اثر ادبی دور بوده است و به جای توجه به تصویر کلی بافت یا ساختار کلی تصویر در کل قرآن؛ که به نظام روابط میان تصویرهای جزئی و کلی و تصویرهای حسی و روانی مبتنی است، به تصویر مفرد یا جزئی توجه داشته‌اند. (الراغب، ۱۳۸۷: ۳۸)

در نقد جدید نیز به کلمه تصویر توجه شده و در تعریف و اطلاق آن نظریات مختلفی بیان شده است. دو اصطلاح تصویر و خیال در برابر کلمه ایماژ فرنگی قرار داده می‌شود، زیرا «این لفظ از نظر لغوی معنای تصویر، سایه و خیال را می‌دهد.» (شفیعی، ۱۳۵۸: ۱۰) این دو اصطلاح (تصویر و خیال) ارتباط تنگاتنگی با همدیگر دارند و با همدیگر یکی دانسته می‌شوند، اگرچه تفاوت اندکی بین آن‌ها وجود دارد، زیرا «خیال به معنای مجموعه تصرفات بیانی و مجازی در شعر است و تصویر با مفهومی اندک وسیع‌تر شامل هر گونه بیان برجسته و مشخص است، اگرچه از انواع مجاز و تشبیه در آن نشانی نباشد.» (همان: ۱۶)

بنابراین خیال یا تصویر غالباً با عاطفه و احساس همراه است، و در تصویرگری خود از موضوعی، باید عاطفه، شور و احساس از آن موضوع را اظهار نمایند تا در شخص مخاطب تأثیر خاص خود را داشته باشند.

درعام‌ترین تعریف «تصویر برکل زبان مجازی اطلاق می‌شود؛ یعنی آن بخش از کاربردهای خلاقه و هنری زبان که از رهگذر تصرفات خیال در زبان عادی به وجود می‌آید.» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۴۱)

کارکرد استفاده از فنون ادبی در تصویرگری آیات برای توضیح، تبیین، تأکید و رسایی معانی و اندیشه‌هایی است که با بافت‌های جملات ارتباط کامل یافته و تصاویر این اندیشه‌ها و معانی آن را می‌توان از خلال روابط منسجم آیات مشاهده کرد. این تصاویر از روابط جزئی حروف تشکیل دهنده کلمات آغاز و سپس در روابط کلمات در جمله‌ها گسترش می‌یابد و آن‌گاه در نظام جمله‌ها و هماهنگی آن با معنا و بافت کلی ادامه یافته تا به ساخت نهایی تصویر از نظر ساختار و کارکرد می‌رسد.

با بررسی کارکردهای این تصاویر هنری رابطه تنگاتنگ، میان اندیشه و واقعیت از زوایای آیات قرآنی قابل مشاهده است، یعنی اندیشه در درون این تصاویر با واقعیت بیرون آن‌ها هماهنگ است و جدا نمی‌گردد و این همان ویژگی خاص تصاویر قرآنی است که از تصاویر ادبی کارآمدتر و تأثیرگذارتر می‌شود، زیرا «تصاویر ادبی این ویژگی خاص تصاویر قرآنی را که ویژگی الهی و مطابق با واقعیت و زندگی به اضافه تعادل موجود بین دنیا و آخرت یا عالم شهادت و جهان غیب است، ندارد.» (الراغب، ۱۳۸۷: ۵۴).

سبک استفاده از گونه‌های ادبی و بلاغی در آیات قرآنی، تصاویری زنده، پویا و خیره‌کننده‌ای دارد و با سبک بشری از نظر تأثیرگذاری و سازندگی یا از نظر لفظ و محتوا متمایز است. اگرچه قرآن متن ادبی و نثر فنی است ولی از تکلف و تعقید به دور است و بافت تصویرگری در آن محکم، هماهنگ و متناسب با رخداد‌های مربوط به آن تصویر است. خداوند در آیاتش مفاهیم مجرد و عقلی را با تصویرهای هنری محسوس و ادبی ترسیم نموده است تا انسان‌ها با عقل مادی خود بتوانند مفاهیم و حقایق معارف قرآنی را استنباط کنند و با استفاده از این تصاویر پویا و متحرک به سوی آفریننده خود رهنمون شوند.

۱-۱- روش، پیشینه و فرضیه‌های پژوهش

این پژوهش با روش تحلیلی - توصیفی و ارایه شواهد قرآنی، موضوع زیبایی‌شناسی گونه‌های تصاویر هنری در آیات از سوره‌های جزء سی قرآن کریم را در قالب مختصری که یک مقاله بیاید بررسی و تحلیل می‌کند. تاکنون پژوهش‌گرانی در زبان عربی و فارسی به بررسی‌هایی در این موضوع پرداخته‌اند، ولی نیاز به بررسی موضوعی و جزئی بیشتر دارد. در بعضی از کتب مانند: «التصویر الفنی فی القرآن اثر سید قطب، خصائص التعبير القرآنی و سماته البلاغیة اثر عبدالعظیم المطعنی، وظيفة الصورة الفنية فی القرآن الکریم اثر عبدالسلام احمد الراغب، الاسلوب فی الاعجاز البلاغی للقرآن الکریم اثر محمد کریم الکوآز، زیبایی‌شناسی آیات قرآن اثر دکتر سیدحسین سیدی، زیباشناسی قرآن از نگاه بدیع اثر دکتر حسن خرقانی» و بعضی از پایان‌نامه‌ها و پژوهش‌های

قرآنی در سبک شناسی و زیبایی‌شناسی آیات قرآن کریم، موضوعات ارزشمندی بیان شده است که مجال ذکر همه آنها در این پیشینه نیست. اما در حوزه کارکرد گونه‌های ادبی در تصویرگری آیات برای توضیح، تبیین، تأکید و رسایی معانی و اندیشه‌هایی آن؛ که می‌توان از خلال روابط منسجم آیات مشاهده نمود، نیاز به پژوهش بیشتری احساس می‌شود. لذا به دنبال جوابگویی دو سؤال مهم در این پژوهش هستیم:

- ۱- گونه‌های تصاویر هنری در آیاتی از سوره‌های جزء سی قرآن کریم به عنوان ابزاری تأثیر گذار برای بیان معانی و اندیشه‌های دینی چگونه ترسیم شده است؟
- ۲- از گونه‌های ادبی و تصاویر هنری آیاتی از سوره‌های جزء سی قرآن کریم چه کارکردهایی را می‌توان نتیجه گرفت؟

۲. جنبه‌های تصاویر قرآنی

زیبایی تصاویر هنری و کارکرد آنها در آیات قرآنی می‌تواند جلوه‌های گوناگونی بپذیرد که در آیات قرآنی شواهد بسیاری از آن وجود دارد. به عنوان مثال، گاهی تصویر جنبه صوتی و شنیداری دارد، مانند: «فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً» (حاقه: ۱۳)، «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» (عبس: ۲۵ - ۲۶) گویا صدای شیپور قیامت یا صدای ریختن آب و شکافتن زمین با آمدن تصاویر مصدری بعد از فعلشان به تصویر حسی و شنیداری مجسم شده است که مخاطب با شنیدن این آیات آن صداها را نیز حس می‌کند.

گاهی تصویر جنبه حس درونی و دریافت‌های باطنی دارد، مانند «الَّذِي أَطَعَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (قریش: ۴) «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (همزه: ۷)، امنیت و آسایش از ترس و گرسنگی درون، شعله ور شدن قلب‌ها و درون انسان‌ها از آتش خشم و قهر الهی تصاویری از درون افراد است که با جملات زیبایی ترسیم شده است.

گاهی تصویر می‌تواند دیداری و بصری باشد و آنچه را که با تجربه حسی- بصری حاصل می‌شود به نمایش گذارد، مانند: «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ» (بلد ۸-۹)، «وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر: ۲)، در این آیات کریمه نعمت و لطف الهی با تصویرهای دیداری و بصری مجسم گشته است تا مخاطب با دیده خود پذیرای سخن غیبی باشد و تأثیرش در درون او به یقین برسد.

گاهی تصاویر می‌توانند درستی و سختی سرانجام امور را به ما القاء کنند، مانند: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سِجِّينٍ، وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سِجِّينٌ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ، وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (مطففين: ۷-۱۰)، در این

آیات نورانی سرانجام دردناک و سختی که منتظر بدکاران، دروغگویان و فاسدان است با تصاویری ترسناک و بدفرجام مجسم گردیده است.

گاهی این تصاویر به صورت نرمی، گرمی و احسان ترسیم می‌شود، مانند: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (انفطار: ۱۳)، «جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا» (نبا: ۳۶)، در این آیات کریمه سرانجام نیک برای پرهیزگاران با عطف و پاداش نیک ترسیم گردیده است.

اهمیت تصاویر در آیات قرآنی به خاطر هماهنگی و تناسبشان با بافت جمله‌ها است که نشانگر نظام روابط محکم و پیچیده در سبک تصاویر آیات قرآنی است. در تصویر بافتی تنوع تصاویر جزئی صحنه‌ها و تصاویر کلی و ارتباط بین این تابلوهای ترسیم شده با همدیگر وجود دارد. مثلاً در سوره نازعات تصویر کلی آن، موضوع روز قیامت است ولی در تصاویر جزئی آن از ابتدا با قسم؛ که از اسلوب‌های تأکید جمله است، شروع شده و به انواع فرشتگان سوگند یاد می‌کند تا به موضوع قیامت «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِفَةُ» (نازعات: ۶) می‌رسد و بافت سخن به بیان سختی رویدادهای قیامت و حالات مردم غافل می‌پردازد، و در ادامه آن به داستان حضرت موسی (ع) و سرانجام سرکشی و غرور فرعون می‌پردازد و بدون فاصله به خلقت و آفرینش آسمان و زمین و تصاویر آن پرداخته، آن گاه دوباره با آوردن آیه «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى» (نازعات: ۳۴) در ترادف و تذکر دوباره از آیه «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِفَةُ» به موضوع اصلی سوره بر می‌گردد. این آیه و آیات بعدی نوع ارتباط و بافت تصویری با آیات اولیه این سوره را نشان می‌دهند که چارچوب تصویرگری این سوره با نظام روابط بیانی آن آمیخته و محکم بوده، اگرچه گاهی صحنه‌های آن از همدیگر دور می‌شود یا نزدیک می‌گردد.

۳. گونه‌های تصاویر هنری

طبقه بندی تصویردرانواع مختلف آن با توجه به رویکرد تصویرهنری درقرآن کریم به بخش‌های مختلفی تقسیم می‌شود که برای بیان این تصاویر الهام بخش از آیات قرآنی در محدوده بخشی از آیات جزء سی به بررسی نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:

۳-۱. تصاویر مجازی (بلاغی یا ذهنی)

در ادبیات همیشه دو موضوع حقیقت و مجاز مورد بحث و پژوهش قرار گرفته است. در بحث حقیقت دلالت اولیه و واقعیت کلام بر مفهوم اصلی سخن، بدون وجود قرینه‌ای که معنای دیگری از آن اراده شود موردنظر است، تا جایی که بعضی از ناقدان تمامی زبان را حقیقت دانسته‌اند و مجاز در قرآن را نمی‌پذیرند و بعضی نیز تمامی زبان را مجاز دانسته‌اند و رسیدن به

حقیقت را دست نیافتنی می‌دانند. (فاضلی، ۱۳۶۵: ۲۵۱) مجاز در اصل گذراز معنای حقیقی و وضعی واژه‌ها است به معنایی که ذوق‌ها و خیال‌های تصویرگر آن را می‌پسندد است. در تصاویر مجازی در اصل ایجاد ارتباط با کمک قوه تخیل بین اموری است که در ظاهر ارتباطی با همدیگر ندارند ولی با تعمق در آن‌ها تازگی و غرابت شگفتی نمایان می‌گردد.

در این تصاویر مجازی و بلاغی نباید «به همان حدود جزئی متوقف شویم، بلکه تصویر جزئی را به بافت دهیم و به آن از خلال ساختار تصویر عام بنگریم که تصویر، جزئی از آن باشد که به ایفای نقش و کارکردش درضمن ساختارعام یا تصویرکلی می‌پردازد. و بایراین تصاویر را به احساس، روان و اندیشه ربط دهیم، زیرا تصویر خالی از آن‌ها تصویری خشک و سرد یا تصویری به ظاهر زیباست.» (الراغب، ۱۳۸۷: ۷۰)

تصاویر مجازی و بلاغی قرآن کریم هماهنگی و تناسب در ساختار، عبارت‌ها، گزینش واژه‌ها، انسجام معنایی، موسیقی و آهنگ فواصل و واژگان، مناسبت بین فواصل آیات و تسلسل در انتقال به معانی مختلف دارد. بنابراین باید پژوهشگر علوم بلاغی در قرآن ارتباط و تناسب بین این تصاویر را با هدف و معنای اصلی آن‌ها فراموش نکند و در بررسی‌های بلاغی خود آن‌ها را مورد توجه قرار دهد. به نمونه‌هایی از این تصاویر می‌پردازیم:

۳-۱-۱. تصویر سوگند به واو قسم؛

یکی از جنبه‌های زیباشناختی آیات قرآن، موضوع سوگندهای قرآنی است. سوگند از جمله اسلوب‌های مهم تأکیدی به حساب می‌آید که بدون ادات تأکید است، و در جمله برای نشان دادن اهمیت مطلب به کار می‌رود. سوگندها در قرآن گاهی صریح است، مانند: «والعصر»، و گاهی به صورت منفی می‌آیند، مانند: «فَلَا أُقْسِمُ بِالسَّفَاقِ» (انشقاق: ۱۶)، و گاهی تقدیری هستند که با لام مُوطئه می‌آیند، مانند: «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» (علق: ۱۵)، لام در ابتدای جمله بر سر این شرط آمده است و مقدمه ساز قسمی است که در تقدیر است و جواب «لَنَسْفَعًا» برای قسم است نه برای شرط.

سوگندهای جزء سی قرآن؛ که ۱۱ مورد با واو قسم، ۳ مورد با فعل منفی «لَا أُقْسِمُ» و یک مورد قسم تقدیری در سوره علق آمده است، بیدار کننده، هشدار دهنده و پرمحتوا برای انسان و هدایت او است، زیرا در بیشتر این سوگندها تذکر به انسان، یادآوری خلقتش، ناسپاسی و ضرر و زیان انسان‌ها و تزکیه نفس مورد تأکید قرار گرفته است. این ساختار کلامی جزء سی از استوارترین تصویرهای تأکیدی است که با تکرار آن‌ها در موارد مختلف و در موقعیت زمانی صدر اسلام؛ که در مکه بیان شده است، از جنبه‌های زیبای ساختار ادبی قرآن است.

در تفاسیر مختلف برای این سوگندها فوایدی را مطرح کرده‌اند، از جمله تأکید بر روی موضوعی که در آن سوره بیان می‌شود، بیان عظمت چیزی که به آن سوگند یاد شده است و متوجه ساختن فکر و اندیشه بشر برای مطالعه و بررسی پدیده‌هایی که ذکر شده تا به سادگی از کنار آن نگذرند.

مفسران این فواید را گفته‌اند ولی رابطهٔ بین الفاظ سوگند یاد شده (مُقَسَّم به) با واژگان و جملاتی که بعد از آن‌ها می‌آید؛ بیان نشده است، و یا به راز بیانی نهفته در شروع این سوره‌ها با واو قسم توجه نشده است.

سوره‌هایی که با این واو آغاز شده، همه سوره‌های مکی هستند و هیچ سوره مدنی با این واو آغاز نگردیده است. اگر هدف از این سوگندها تعظیم و بزرگداشت آنچه که به آن سوگند یاد شده می‌باشد، چرا تنها سوره‌های مکی با این واو آغاز شده‌اند؟ اگر در سیاق آیات سوگند دقت شود زمانی که با الفاظ رَبِّ، رَبَّنَا و الله سوگند یاد می‌کند منظور معنای اصلی سوگند یعنی تأکید، تقریر و تعظیم است، زیرا هیچ چیز دیگر در جهان هستی با عظمت‌تر و والامقام‌تر از خداوند وجود ندارد که به عظمت آن سوگند یاد شود، ولی در موارد دیگر از جمله سوگند در سوره‌های جزء سی واو قسم از معنای اصلی آن خارج شده؛ چنان که اسلوب‌های استفهام، امر و نهی از معنای اصلی خود خارج می‌شوند، و این واو مفهوم بلاغی جدید یافته که عبارت است از «جلب توجه کامل مخاطب به اموری محسوس و قابل درک برای انسان که هیچ جای جدل و چانه زنی در آن‌ها نیست تا این توجه مقدمه‌ای شود بر بیان مسائلی معنوی که در آن‌ها بحث و چانه زنی می‌شود و یا مقدمه‌ای شود بر بیان امور غیبی که در چهارچوب حسنیات و مدرکات حسن بشری قرار نمی‌گیرد.» (بنت الشاطی، ۱۹۶۸: ۲۵/۱)

۳-۱-۲. تصویر فاصله و ریتم آیات؛

از جمله زیباترین ساختارهای قرآنی هماهنگی و همسان سازی آخر آیات است که به آن تناسب فواصل یا فاصله قرآنی گفته می‌شود. بسیاری از اندیشمندان علوم قرآنی برای پرهیز از اطلاق کلمه سجع به اواخر آیات، کلمه فاصله یا رئوس آیات را برگزیده‌اند. یکی از دلایل آن‌ها منع پیامبر اسلام (ص) از استفاده کلمه سجع به خاطر تداعی اطلاق سجع کاهنان عرب درباره قرآن است. و دلیل دیگر آن‌ها آیه کریمه «كُتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» (فصلت: ۳) بوده است.

فاصله در آیات قرآنی نقش اساسی در نظم آهنگ قرآنی و موسیقی اواخر آیات دارد و مانند قافیه در شعر و سجع در نثر است که موسیقی کلامی را ایجاد می‌کنند. تأثیری که قافیه در شعر ایجاد می‌کند مانند تأثیر موسیقیایی، زیبایی معنوی، سرعت انتقال، اظهار تصویرها و معانی، القای

مفهوم از راه آهنگ کلمات و ... فاصله‌های قرآنی نیز به جای قافیه در آخر آیات قرآنی این تأثیر را دارند. زمانی که سخن از آهنگ فواصل قرآنی مطرح می‌شود، رعایت وقف، سکون و قواعد آوایی در آخر آیات است، ولی اگر بدون رعایت این تصاویر آوایی تلفظ، صورت گیرد نظم آهنگ و موسیقی آیات نیز به هم می‌خورد، مانند غزلی که بر اساس ریتم اصلی کلمات، تلفظ نگردد و یا کسی که به تلفظ آن کلمات آگاهی ندارد آن را بخواند.

می‌توان گفت که غرض اصلی از آوردن فواصل آیات تنها مراعات صوری و آراستگی لفظی نیست، بلکه این فواصل ناشی از مقتضیات معنایی است و در کنار آن از همسویی آهنگ و هماهنگی صوت با الفظی که از مفاهیم و معانی تبعیت می‌کند، نیز برخوردار است. (بنت الشاطی، ۱۳۹۱: ۲۸۶ و ۲۸۷)

در فواصل کوتاه آیات جزء سی، الفاظ فقط به عنوان واژه مجرد یا تصویر و استدلال نیستند که فقط چشم، عقل و قلب از آن‌ها بهره بگیرند، بلکه گوش نیز از بُعد نظم آهنگ این آیات که به خاطر فواصل منظم و دقیق آن آمده است بهره مند می‌شود. این آیات غیر از زیبایی واژگان، سجع و فاصله رعایت شده در آن‌ها، از نظر نظم آهنگ و ریتم موسیقایی با محتوای درونی آیات و مفهوم باطنی آن نیز هماهنگی کامل دارند. زمانی که سخن از جنگ و حمله به دشمنان و تاختن اسبان حمله ور است آهنگ شتاب، پرش و یورش را تداعی می‌کند «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمُخِيرَاتِ سُبْحًا، فَاتْرَنَ بِهِ نَعْمًا، فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» (عادیات: ۱-۵)، و زمانی که صحبت از مهر، محبت و عطوفت به فقیر و بی‌نوا است، چنان ریتم و موسیقی واژگان نرم و آهسته می‌شود که الفاظ و معنایشان به همراه ریتم واژگان در دل رسوخ می‌کند و تأثیر خود را می‌نهد «فَكَ رَقَبَةٍ، أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ، يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» (بلد: ۱۳-۱۶) قرار گرفتن وزن مفعله در کلمات «مَسْغَبَةٍ، مَقْرَبَةٍ، مَتْرَبَةٍ» همراه با رعایت حرف روی ب-ه در آخر آن‌ها و حرکات متوالی فتحه نوعی خشوع، خضوع و افتادگی مانند خاک در مقابل این افراد را القا می‌کند و زمانی که از وحشت و اضطراب و ترساندن دل‌های انسان‌ها از هولناکی روز قیامت و مقدمات آن سخن می‌آید با استفاده از حروف کوبنده که ریتم و آهنگ شدید دارند دل‌ها را به لرزه و می‌دارد «الْقَارِعَةِ، مَا الْقَارِعَةِ، وَ مَا أَدْرَاكُ مَا الْقَارِعَةُ» (قارعه ۱-۳)، «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَبَرَتْ، وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» (انفطار: ۱-۴) استفاده از حروف کوبنده و شدیدی مانند ق، ک و تلفظ سنگین و پر حروف آخر آیات سوره انفطار نشانه نوعی سختی، ترسناکی و وحشت قلب‌ها در مقابل چنین حادثه‌ای است. این نوع برداشت از ظاهر الفاظ فواصل با معانی درونی آن‌ها و نظم آهنگ درونی و بیرونی آیات تناسب و هماهنگی کامل دارد.

۳-۱-۳. تصویر تشبیه و تمثیل؛

تشبیه یکی از فنون مهم بلاغت است که قدرت تصویرگری و تأثیرگذاری شگرف در مجسم ساختن معانی درونی و پنهان به صورتی زیبا و گویا دارد. در قرآن کریم تشبیهات و تمثیل‌های جذّاب و زیبای فراوانی وجود دارد که از این هنر بیانی برای تبیین، تهذیب، تربیت، بشارت و انذار، تشویق و تهدید، زیباسازی و زشت‌نمایی، قدرت و ناتوانی، هدایت و گرامی، بزرگداشت و تحقیر و ... استفاده شده است. (مطعنی، ۱۳۸۸: ۴۷۸) در همه این تصاویر هنری از تشبیهات و تمثیلات قرآنی، هدف دینی و جنبه‌های تقرّب و نزدیکی انسان به خداوند و هدایت بخشی او مشاهده می‌شود که با دقت و توجه در معانی این تصاویر و تناسب با معانی آیات قبل و بعد آنها می‌توان تصویرهای حقیقی آنها را استخراج نمود. از جمله این تصاویر تشبیهی نزدیک بودن روز قیامت است که برای به یقین رساندن انسان از انجام زودرس این واقعه و اینکه زمان زندگی در این دنیا در مقابل زندگی آخرت بسیار کوتاه است، در بعضی آیات مدت زمان زندگی دنیوی را ساعتی از روز «لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» (احقاف: ۳۵) و در بعضی از آنها شبی یا روزی یا قسمتی از یک روز «قَالُوا لَيْسَ لَنَا بِيَوْمٍ أُوْبَعَصَ يَوْمٌ» (کهف: ۱۹)، «لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (نازعات: ۴۶) بیان شده است. نکره آمدن همه کلماتی که بر زمان کوتاه زندگی دنیوی دلالت می‌کند تصویر دیگری از کم نشان دادن و کوتاهی این مدت زمان است؛ یعنی غیر از تصویر ظاهری از کوتاهی یک تصویر درون متنی نیز در آن ها وجود دارد و این کاستی و تقلیل در زمان باعث مبهم ماندن زندگی درحافظه انسان می‌شود. تشبیه در آیات قرآنی فقط زیباسازی سخن و آراستگی واژگان نیست، بلکه هدف اصلی آن روشنگری و تأثیرگذاری سخن، دمیدن روح نشاط و شادابی و تجسم بخشیدن ساختارهای الفاظ است تا درکنار جنبه‌های هنری و نظم آهنگ سخن برای مخاطب واضح و جذّاب باشد.

در تصویرگری تشبیهات قرآنی فقط حواس بین مشبه و مشبه به ایجاد ارتباط نمی‌کند، بلکه حواس با جان و روان مخاطب باهمدیگر این ارتباط را ایجاد می‌کنند، «حتی بهره جان و روان بیشتر از حس است.» (بدوی، ۲۰۰۵: ۱۴۸) به عنوان مثال، در سوره قارعه آیه «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» (قارعه: ۴)، حیرت و سرگردانی انسان‌ها از دیدن حوادث ترسناک قبل از قیامت به پراکندگی پروانه‌ها تشبیه شده است. در این تصویر مفاهیم ارزشمندی برای بیداری انسان‌ها و پندپذیری آنها وجود دارد. تشبیه انسان‌ها به پروانه‌هایی که حیران و سرگردان هستند و به هر سو در حال گریزند، حکایت از ترسناکی و بزرگی این روز و از طرفی ضعف و سستی انسان مانند پروانه‌ای که موجودی ضعیف است، دارد. پروانه‌ها وقتی نوری را مشاهده می‌کنند با سرعت و

آشفستگی به سوی آن می‌روند، در آن روز بزرگ انسان‌ها نیز به سوی حسابرس و خالق خود با سرعت و آشفستگی در حرکت‌اند. این تصاویر را انسان‌ها در این دنیا از این حشره دیده‌اند، بنابراین تصویر قیامت و سختی آن در این آیه برای آن‌ها تجسمی عینی در بردارد.

۳-۲. تصاویر زبانی (عینی یا واقعی یا دیداری)

این نوع تصاویر به صورتی است که بدون فاصله بعد از شنیدن یا خواندن جملاتشان تصویر واقعی از آن‌ها در ذهن ایجاد می‌شود و تصاویر ساده‌ای هستند که قابل درک‌اند، زیرا مستقیماً با ادراک حسی مخاطب سر و کار دارند و با واقعیت خارجی منطبق هستند. ذهن مخاطب بعد از شنیدن یا دیدن جملات این تصاویر دخل و تصرفی در آن‌ها انجام نمی‌دهد و به سادگی آن را مورد پذیرش و تأیید قرار می‌دهد، زیرا فرایند ادراکی این نوع تصاویر، کارکرد عادی و طبیعی ذهن انسان است. در اصل این نوع تصاویر به صورت خام و عینی که مشاهده شده‌اند در ذهن ثبت می‌شوند و تخیل در آن دخل و تصرفی نمی‌کند و به طور غیر ارادی و در نتیجه عمل خودکار ذهن ادراک می‌شوند، بنابراین بعضی آن را «تخیل اولیه» ذهن نامیده‌اند که در نازل‌ترین سطح ادراک حسی قرار دارد. (فتوحی، ۱۳۸۹: ۴۸)

تصویر زبانی همان تصویر عینی یا واقعی است که در معنای حقیقی واژگان و الفاظ در ذهن حاصل می‌شود. مثلاً در سوره توحید از همان آیه اول وقتی ضمیر شأن هو می‌آید «فطرت اولی و بی‌آلایش بشری بدون هیچ نام، عنوان، تشبیه و تکثیر وجود مبدأ را در می‌یابد و با الهام وجدان و ضمیر هو به او اشاره می‌نماید و به او روی می‌آورد.» (طالقانی، ۱۳۸۹: ۱۷۷۵/۳) و با ذکر نام «الله» واقعیت و عینیت ضمیر هو برای او کاملاً مشهود می‌گردد و تصاویر بعدی که از این ذات مقدس برای او جلوه‌گری می‌کند از احدیت، صمدیت و نفی نمودن شریک و همتایی، افق‌های اندیشه و فکر انسانی او را از آلوده شدن به شرک و پرستش معبودی جز خداوند متعال می‌زداید. تصویر مرکزی که در این سوره و بسیاری از سوره‌های دیگر قرآن نهفته، موضوع الوهیت و احدیت ذات مقدس خداوند است؛ زیرا از ابتدای سوره با کلمه احدی نفی هر نوع تصور دیگری از معبودهای مجازی کرده و در آخر سوره نیز با کلمه احدی نفی هر نوع همتایی و هم‌نظیری برای آن ذات مقدس نموده است، بنابراین تصاویر عینی و واقعی این سوره با ذکر صفات ربوبی، کامل و جامع خداوند تصویر مرکزی را تقویت بخشیده و عقل‌ها و اندیشه‌های بشری را متوجه آن ذات بی‌همتا کرده است.

تصویر زبانی می‌تواند اسم، صفت یا توصیفات ساده‌ای باشد که در معنی واقعی و عینی به کاررفته است. نام افراد یا اشیاء حسی، صفت‌ها و توصیفات آن‌ها ایماژ زبانی هستند. در ایماژ

زبانی، رابطه میان دالّ و مدلول ذهنی یک رابطه منطقی است. در نوشتار واقعگرا، واژه‌ها در معنی قاموسی خود به کار می‌روند و نماینده چیز دیگری غیر از خود نیستند و ادراک آن‌ها نیاز به درنگ و تأمل ندارد. (فتوحی، ۱۳۸۹: ۴۹) در تصاویر عینی و زبانی باید چنان از تصاویر حسّی بهره گرفت که مخاطب صحنه‌ها را آنچنان که هست ببیند و حس کند. دو نمونه از این تصاویر را در آیات قرآنی بررسی می‌کنیم:

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (شمس: ۱۴)، در این آیه رویدادهای تکذیب حضرت صالح (ع)، کشتن شتر که آیت الهی بود، هلاک نمودن قوم ثمود به خاطر گناهی که انجام دادند و با خاک یکسان نمودنشان به صورت چند تصویر واقعی و عینی ترسیم شده است. در اصل شتر را یکی از آن‌ها که به فرموده خداوند بدبخت‌ترین آن‌ها بود کشته است، ولی در تصویر آیه قرآنی «فَعَقَرُوهَا» آمده و به همگی آن‌ها نسبت داده شده است که این اصل مسؤولیت همگانی در زندگی اجتماعی انسانی را می‌رساند، یعنی اگر کسی خلافی را انجام دهد و دیگران شاهد آن باشند و جلوگیری نکنند، همگان در جرم او شریکند. در فعل «دَمْدَمَ» که نشانه خشم خداوند بر آن‌ها و نابودی و هلاکت آن‌ها است «آهنگ خاص و طنین حرکات آن، حرکت رعدآسای عذاب و طوفان و فراگرفتن و فرود آمدن آن رامجسم می‌کند.» (طالقانی، ۱۳۸۹: ۱۵۹۵/۳) در این آیه تصویر چهار حرف فاء پی در پی آمده است که نشان دهنده سرعت، پیوستگی و سلسله وار بودن حوادث بدون وقفه در مقابل مخاطب ترسیم شده است که خود تصویر واقعی دیگری در نقل حوادث این ماجرا است.

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، وَإِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَنُواهُمْ يَخْسِرُونَ» (مطففین ۱-۳)، در ابتدای سوره مبارکه مطففین این سه آیه «تصویری از واقعیت عملی زندگانی درمکه رانسان می‌دهد.» (سید قطب، ۱۴۱۲ ق: ۳۸۵۴/۶) که مردم مکه با این عملکرد هر روز مواجه بودند. تصویر کم فروشان و کاهندگان از جنس و کالای مردم به هنگام خرید و فروش، کسانی که به هنگام وزن کردن کالای مردم به آن‌ها کم می‌دهند ولی به هنگام ستاندن به تمام و کمال و افزون بر اندازه لازم دریافت می‌کنند. این دو تصویر واقعی نشان دهنده روش عملی و نمونه آشکار و عینی از سرشت مطففین است. کیل و ترازویی که نشانه مقیاس حقوق عادلانه و نشانه عدل اجتماعی است وقتی در دست این افراد می افتد فقط به فکر سودجویی خود و سود بیشتر برای خودند. آوردن کلمه «وَيْلٌ» در ابتدای این دو صفت زشت تصویر دقیقی از «انحراف فکری و اخلاقی است که ریشه همه آلودگی‌ها و گناهان و فسادها است.» (طالقانی، ۱۳۸۹، ۱۳۷۲/۳)

۳-۳- تصاویر بافتی؛

مقصود از این نوع تصویر «تصویری است که بافت از مجموعه تصویرهای جزئی در ضمن نظام رابطه میان تصویرهای قرآنی ایجاد می‌کند.» (الراغب، ۱۳۸۷: ۹۵) در برابر تصویر جزئی که همان تصویر بلاغی یا مجازی است، تصویر بافتی قرار دارد، که بیانگر نظام روابط پیچیده در سبک قرآنی است و اهمیت یک تصویر زمانی است که با بافت خود تناسب داشته باشد. (سیدی، ۱۳۹۰: ۳۵۸)

در تصویر بافتی تصاویر و صحنه‌های جزئی و تابلوهای هنری وجود دارند که جملات و ترکیب‌های آن بین این صحنه‌ها و تابلوها رابطه و ارتباط محکمی ایجاد می‌کنند تا به یک هدف الایی که در آن اصول و مبانی دینی متجلی می‌شود، برسد. در این صورت تصویرهای بافتی متنوع هستند، زیرا در آن‌ها تصاویری از صحنه‌ها، تابلوها، تصاویر جزئی، تصویرهدف نهایی و کلی وجود دارد.

در آیات قرآنی انواع تصویرها در نهایت به یک تصویر مرکزی برای ابراز کارکرد اندیشه دینی و بیان کارآمدی و تأثیرگذاری آن باز می‌گردد. لذا ناگزیر باید حدود تصویر گسترش یابد و چارچوب آن نیز برای بیان این اندیشه گسترش یابد. تصویر صحنه کامل، گاه به بیش از یک آیه ادامه می‌یابد و در ادای معنای اندیشه دینی شامل چندین آیه می‌گردد، که در این صورت شاهد چند رابطه و چند تصویر جزئی هماهنگ با هم در آن صحنه برای ادای معنای مطلوب دینی هستیم. (الراغب، ۱۳۸۷: ۹۶) دو نمونه از تصاویر بافتی آیات قرآنی را بررسی می‌کنیم:

«إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ، وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ» (انشقاق ۱-۴)،

در این سوره تصویرهای جزئی متعددی وجود دارد، مانند: شکافته شدن آسمان و متلاشی شدن کرات آسمانی، گسترده شدن زمین و متلاشی شدن کوه‌ها، بیرون ریختن آن چه در درون زمین است، تسلیم شدن آسمان‌ها و کوه‌ها بر امر خداوند، خطاب به انسان و روشن کردن مسیر و سرنوشت او در دنیا تا رسیدن به خدا، تقسیم انسان‌ها به دو گروه کسانی که مسرورند و نامه اعمال به دست راست دارند و کسانی که نامه اعمال از پشت سر به آن‌ها داده می‌شود و در آتش جهنم می‌افتند، سوگندهایی به شفق، شب و ماه، عدم ایمان آوردن کافران و سجده نکردن در مقابل خداوند، تصویرعلم و دانایی خداوند به امور، وعده عذاب درد ناک و جداکردن انسان‌های مؤمن از این وعده. در تصویر کلی که از بافت این تصاویر جزئی حاصل می‌شود، موضوع «تسلیم پذیری و فروتنی» در مقابل خداوند متعال وجود دارد. این تصویر کلی گاهی تسلیم پذیری و فروتنی نمودن آسمان‌ها و زمین را مطرح می‌کند و گاهی تسلیم پذیری و فروتنی انسان در طی مسیرش به سوی

سرنوشت و هدف اصلی‌اش که ملاقات با خداوند متعال است. در مقابل این تصویر عدم اطاعت و تسلیم‌نپذیری بافت تقابلی و تضادی با تصویر اول وجود دارد و نتیجه‌ای که این بافت دارد عذاب دردناکی خواهد بود که به صورت استهزاء و سرزنش با تصویر «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (انشقاق: ۲۴) بشارت به عذاب دردناک را ترسیم نموده است.

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوفُرَ، فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (کوثر ۱-۳)، درسه آیه کوتاه این سوره سه تصویر جزئی مطرح شده است، تصویر اول بخشیدن کوثر به پیامبر اسلام (ص) که خیر و برکت بسیاری است، تصویر دوم در نتیجه بخشش این خیر و برکت بسیار نماز شکر به جا آوردن و قربانی برای اطاعت و تقرب به خداوند انجام شود، تصویر سوم ابتر و بی‌خیر و برکت ماندن دشمن پیامبر اسلام (ص).

در تصویر کلی از این سه آیه مبارکه، تسلی دادن به پیامبر اسلام (ص) از زخم زبان‌ها و سرزنش‌های کافران است. در این تصویر کلی تصاویر از نوع رفتار کافران در مکه با پیامبر اسلام (ص) را نشان می‌دهد که یک دعوت‌گر در ابتدای رسالتش با چه اذیت و آزاری از نظر روحی و روانی مواجه است و از طرفی عنایت و توجه خداوند به بنده‌اش که در مقابل این رفتار مکارانه و برای دفع پریشانی پیامبر خود دادن خیر و برکت بسیار را به طور قطعی و تأکید در ساختار صحنه‌هایی کوتاه ترسیم کرده است.

۳-۴. تصاویر تجسمی

تجسیم در اصطلاح حالت مادی و محسوس دادن به مفاهیم مجرد ذهنی و امور معنوی است تا مخاطب آن مفاهیم را درک کند. تصاویر هنری را خداوند برای درک و فهم همه انسان‌ها در طول تاریخ بشریت در قرآن کریم به صورت جسمانی، مادی، محسوس و ملموس قرار دادن امور معنوی و امور مجرد ذهنی آورده است که آن را تجسم بخشی یا تصویر تجسمی گویند. (سیدقطب، ۲۰۰۲: ۷۲) یعنی تصویری بصری و مادی دادن به امور غیرمادی به قصد تأثیرگذاری بیشتر در ذهن مخاطب، مانند مفهوم هدایت به روشنایی و نور، گمراهی به تاریکی و ظلمت. «كُتِبَ أُنزِلْنَا إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۱) مقصود از تجسم بخشی تشبیه به محسوس نیست، زیرا این موضوع همیشه متداول بوده است، بلکه مقصود صورت جسمانی دادن به معنویات است ولی نه از راه تشبیه و تمثیل بلکه از راه دگرگون نمودن آن صورت. (همان: ۷۹) از اصل اشتقاقی و مدلول لغوی کلمه تجسیم بر می‌آید که از کلمه جسم گرفته شده است و جسم هر چیزی حقیقت آن است، پس تصویر تجسمی؛ یعنی به فکر و اندیشه جسم بخشیدن که در این

صورت تجسیم پاره‌ای تصویر محسوب می‌شود که در آن به امور معنوی حس بخشیده می‌شود. (یاسوف، ۱۳۸۸: ۱۰۹)

محور اصلی تعبیرات قرآنی در بیان مسائل معنوی همان تصویرگری است و در کنار آن تجسم بخشی و خیال‌انگیزی شکل ظاهری این تصویرهاست تا بتواند اثرگذاری آن بیشتر و روشن‌تر از بیان جملات دیگر باشد. مثلاً در این آیات سوره مسد «وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ، فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ» (مسد: ۴ - ۵)، وقتی از نهایت زشتی عمل زن ابولهب می‌خواهد تصویری بسازد که سرانجام کارهای زشت او چگونه است؛ تصویر تجسمی و تهکمی از او ترسیم می‌کند که هیزم کش جهنم است، زیرا در این دنیا هیزم‌ها را جمع نموده و در راه پیامبر یا جلوی خانه‌اش آتش روشن می‌کرد، در تصویر دیگر لیف خرمایی یا رشته‌ای بافته ازالیاف درگردنش دارد که تجسمی از عملکردش در بستن هیزم‌ها با الیاف برای آزار پیامبر اسلام (ص) است. «اگر به حرکات این آیات دقت شود هماهنگی در طنین واژگان، همراه با صدایی است که بستن بارهای هیزم و کشیدن گردن بالیف، آن را تولید می‌کند.» (سید قطب، ۱۴۱۲ ق: ۴۰۱/۶).

در تصاویر تجسمی به خاطر حس بودن تصویر و گزینش واژگان محسوس در سخن قدرت ارتباط با مخاطب بیشتر است و اثرگذاری آن نیز قوی‌تر و مؤثرتر. در آیات قرآنی «به خاطر گرایش قرآن به جنبه تصویر است که می‌بینیم معنای معقول را به صورت الفاظی بیان می‌کند که به محسوسات دلالت دارند، و این به خاطر آن است که تصویر امر معنوی به صورت پدیده محسوس در جان تأثیر گذارتر و ماندگارتر است.» (بدوی، ۲۰۰۵: ۵۷) بعضی از تصاویر تجسمی و وصف معنوی به محسوس در قرآن از راه پدیده‌های مادی و طبیعت اطراف انسان‌ها است که شامل جامدات، گیاهان و حیوانات می‌شود، که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

«فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ، لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ، فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ، فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ، وَ أَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ، وَ نَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ، وَ زُرَّابِي مَبْتُوثَةٌ» (غاشیة: ۱۰-۱۶)، تصویر بهشت با ذکر چشمه‌های جاری، تخت‌های برافراشته شده، قدهای نهاده شده، بالش‌ها و فرش‌های پهن شده، که همگی این‌ها با وارد شدن انسان در یک باغ مجلل و مشاهده تصاویر آن گویا با صحنه‌ای از بهشت روبرو شده است و به صورت تجسمی آن را می‌بیند و لذت می‌برد.

«وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (قارعه: ۵)، تصویر کوه‌ها در جزء سی بیشتر برای علامت روز قیامت ترسیم شده است و برای این که شدت روز قیامت و حوادث آن گفته شود و تجسمی از حرکت و متلاشی شدن کوه‌ها را به تصویر بکشد، آن‌ها را به مانند پنبه حلاجی شده تشبیه می‌سازد تا ظرافت این تصویر در بیان ریز ریز شدن و نرمی کوه‌ها در روز قیامت به زیبایی در ذهن مجسم شود.

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ» (فیل: ۵)، تصویر هلاکت و خرد شدن اجسام اصحاب فیل را با برگی یا علفی که در زیر دندان حیوانات ریزریز می‌شود بیان می‌کند تا تجسم دقیقی از نوع عذابی که بر آن‌ها وارد شده به زیبایی ترسیم کند.

«يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» (قارعه: ۴)، تصویر ترس و هراس مردم در روز قیامت به حرکت پروانه‌های سرگردانی تشبیه شده است که نمی‌دانند چه انجام دهند و به هر طرف پرواز کنند. این تصویر تجسمی زیبا برای درک مقداری از عظمت این روز است.

۳-۵. تصاویر تشخیصی

تشخیص یا انسان‌انگاری که نوعی خیال‌انگیزی یا صورت‌گری است عبارت است از پوشاندن زندگی و شخصیت به جامدات، پدیده‌های طبیعی، انفعالات و احساساتی که عواطف و صفات انسانی به آن‌ها داده می‌شود. (سید قطب، ۲۰۰۲: ۷۳) همچنین در تعریف آن گفته شده است: «شخصیت بخشیدن و حیات و جنبش دادن به اشیاء و عناصر طبیعت و نیز بخشیدن خصایص انسانی به چیزی که انسان نیست.» (شفیعی، ۱۳۵۸: ۱۵۰)

تشخیص یا شخصیت بخشیدن به جامدات و نباتات یکی از صور بلاغت است که در حوزه استعاره جا دارد، زیرا واژه‌ای که برای تشخیص به کار می‌رود از انسان برای جامدات استعاره می‌شود تا روح پویایی و حرکت انسان را در پدیده‌ها جاری سازد. یکی از جنبه‌های زیبا شناختی این نوع تصویر این است که به خواننده‌اش آرامش و جانی تازه می‌بخشد، گویا آنچه را که به صورت ظن و گمان در ذهنش ترسیم شده به صورت واقعیت و یقین می‌یابد. فایده تشخیص آن است که گنجینه‌ای تأثیرگذار در وسعت بخشیدن به فضای خیال مخاطب است. (یاسوف، ۱۳۸۸: ۱۵۲) در قرآن کریم جامدات، گیاهان، جهنم و پدیده‌های کیهانی در جهان هستی جان و روح دیگری می‌گیرند به طوری که انسان در آیات قرآنی تمامی پدیده‌ها و اطراف جهان هستی را به صورت موجوداتی زنده می‌بیند که مانند انسان دارای احساس و انفعال هستند و در مقابل او امر آفریننده خود مطیع و فرمانبردارند. زمین و آسمان گویی دو موجود عاقل‌اند که خداوند به آن‌ها خطاب می‌کند و آن‌ها اطاعت کرده و فرمانبردار هستند. خورشید و ماه را می‌بینیم که گویی با همدیگر مسابقه گذاشته‌اند و هر کدام می‌دانند که در کدام محور حرکت کند و با همدیگر برخورد نکنند. صبح را مانند انسانی زنده می‌بینیم که نفس می‌کشد و با نفس‌های خود آرامش را بر زمین پخش می‌کند. نتیجه و هدف تمام این تصاویر تشخیصی در قرآن کریم هشدار و تذکر به انسان است که مانند تمامی جهان هستی که آفریده خداوند متعال است باید مطیع و فرمانبر باشد و از

غفلت و عدم تذکر و یاد خداوند دوری کند. نمونه‌هایی از این تصاویر زیبای هنری را در آیات قرآنی بررسی می‌کنیم:

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ، الْجَوَّارِ الْكُنَّسِ، وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر ۱۵-۱۸) در این آیات سه تصویر تشخیصی وجود دارد:

الف- در دو آیه اول صحبت از ستارگانی است که در آخر شب پنهان می‌شوند مانند آهوان و حیوانات وحشی که شب برای غذا از محل و پناهگاه خود خارج می‌شوند و در اواخر شب در لانه‌های خود پنهان می‌گردند. «اگر کلمه الجوار نیز در معنای السفن الجاریه باشد، یعنی این ستارگان مانند کشتی‌هایی در حال حرکتند و به هنگام دمیدن صبح پنهان می‌شوند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶: ۱۹۱/۲۶)

ب- در آیه سوم تصویر تشخیصی از شب را بیان کرده است که مانند شخصی حرکت نموده و به هنگام رقیق شدن تاریکی یا دمیدن صبح پنهان می‌شود، یا مانند شخصی که در تاریکی گم شده سپس به سوی روشنایی حرکت می‌کند و داخل در آن می‌شود.

ج- در آیه چهارم که تصویر زیبایی از دمیدن صبح بیان شده است به مانند انسانی تشبیه شده که نفس می‌کشد و با نفس‌های تازه و طلوع سپیده دم به زندگی و حیات دنیوی روح، آرامش و سرور تازه‌ای می‌بخشد. «می‌توان قاطعانه گفت که در زبان عربی با این همه سخنان بسیار در تعبیرات مختلف، مانند این تعبیر درباره صبح بیان نشده است، و این آیات گنجینه بی نظیری است از احساس، شعور، تعبیر و بیان.» (سید قطب، ۱۴۱۲ ق: ۳۸۴۲/۶)

در چند مورد کلمه «ذات» در جزء سی آمده است: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (بروج: ۱) «النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» (بروج: ۵) «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» (طارق: ۱۱-۱۲) «إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ» (فجر: ۷) «نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» (مسد: ۳)، در همه این آیات تصویر زیبایی از تشخیص برای واژگان «سما، نار، ارض، ارم» وجود دارد و همه آن‌ها با کلمه ذات؛ که بیان کننده صفات مخصوص خودشان است، به تصویر کشیده شده است؛ مانند کسی که مالکیت چیزی دارد و با او هماهنگ است و با همدیگر رابطه سبب و مسبب دارند. آسمانی که دارای برج‌ها و باران است، زمین که دارای شکاف است تا گیاهان از درونش برویند، شهر ارمی که دارای ستون‌های بزرگی است، آتشی که دارای شعله است، همه این موارد مالکیت این صفت‌ها را دارند و اگر خودشان نباشند این صفت‌ها نیز وجود ندارد.

تصویر تشخیصی از اطاعت و فرمانبری آسمان و زمین از فرامین خداوند مانند کسی که مطیع مالک و آفریننده خود است؛ در سوره انشقاق به زیبایی ترسیم شده است. «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ، وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ» (انشقاق ۵-۱).

تصویر تشخیصی زیبا از زمین به عنوان گهواره و محل آسایش و آرامش موجودات روی آن، و تصویر کوه‌ها به عنوان میخ‌های روی زمین؛ که زمین را در برابر فشارهای درونی و بیرونی حفظ و محکم می‌گرداند، نشانه هنرمندی زیبای خداوند متعال در نگرش آیات مقدسش است. «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا، وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا» (نبا: ۶-۷)

۴. نتیجه‌گیری

در آیات قرآن کریم استفاده از گونه‌های ادبی و بلاغی ابزاری برای بیان معانی و اندیشه‌های دینی است، زیرا این نوع تصویرگری از معانی سبب تأثیرگذاری عمیق‌تر بر جان‌ها و نزدیک کردن معانی دور به صورت محسوس و وضوح بیشتر معانی در ذهن می‌شود. هدف از به تصویر کشیدن اندیشه دینی در قالب‌ها ادبی و بلاغی آیات قرآنی، پرورش معرفت بشری از جهان هستی، جهان آخرت و آفریدگار مطلق است تا در زندگی‌اش سودمند باشد و انسان با بررسی و جستجوی این تصویرهای هنری قرآن و کارکردهای آن شایسته آن گشته و عقل و خردش از سرچشمه این معارف سیراب شود. نتیجه تبیین گونه‌های ادبی و تصاویر آیات قرآنی، اظهار جنبه‌های زیبا شناختی و واقعی بودن این تصاویر است که هماهنگ با ساخت زبانی، معانی و اهداف آیات؛ و مبین اندیشه دینی و تفکرات اسلامی است. سبک کارکرد گونه‌های ادبی و جنبه‌های زیباشناختی آیاتی از جزء سی، زیبایی‌اندیشه، احساسات و عواطف باطنی انسان را شامل می‌شود و موجب پدید آمدن لذت معنوی و بهره‌های هدایت بخشی در نفس انسان و عقل و دیده‌اش می‌گردد.

پژوهشگر در بررسی کارکردهای گونه‌های تصاویر هنری آیاتی از جزء سی، با مقایسه عادی و معمولی میان تصاویر هنری ساخته شده روبرو نمی‌شود؛ بلکه هرگونه‌ای از این تصویرها امتیازات خاصی از واژگان و صحنه‌های ساختاری دارد که درون آن‌ها اسرار و حکمت‌ها و گنجینه‌های معنوی بسیاری در ساختار سخنان زیبا، حکمت آمیز و هدایت بخش به مخاطب وجود دارد که با ژرف‌اندیشی و دقت بیشتر در آن‌ها معارف و اصول اسلام را در فکر و اندیشه خود پذیرا می‌شود.

منابع عربی

- ابن اثیر، ضیاء الدین نصرالله بن محمد، (۱۴۲۰ ق)، المثل السائر فی ادب الكاتب و الشاعر، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت: المكتبة العصرية.
- بدوی، احمد احمد، (۲۰۰۵ م)، من بلاغة القرآن، مصر: دار نهضة.
- بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن، (۱۹۶۸ م)، التفسیر الیانی للقرآن الکریم، الطبعة الثالثة، القاهرة: دارالمعارف.
- جاحظ، عمرو بن بحر، (۱۹۵۲ م)، الحيوان، تصحيح عبدالسلام هارون، القاهرة: مكتبة الخانجي.
- جرجانی، عبدالقاهر، (۱۹۷۸ م)، دلائل اعجاز، تصحيح محمد رشيد رضا، بيروت: دارالمعرفة.
- سيد قطب، ابراهيم حسن، (۲۰۰۲ م)، التصوير الفني في القرآن، الطبعة السادسة عشرة، القاهرة: دارالشروق.
- سيد قطب، ابراهيم حسن، (۱۴۱۲ ق)، في ظلال القرآن، الطبعة السابعة عشرة، القاهرة: دارالشروق.
- فاضلی، محمد، (۱۳۶۵ ش)، دراسة و نقد في مسائل بلاغية هامة، الطبعة الاولى، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

منابع فارسی

- بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن، (۱۳۹۱ ش)، اعجاز بیانی قرآن، ترجمه حسین صابری، چاپ سوم، تهران: نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- الراغب، عبدالسلام احمد، (۱۳۸۷ ش)، کارکرد تصویر هنری در قرآن کریم، ترجمه دکتر سید حسین سیدی، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- سیدی، سیدحسین، (۱۳۹۰ ش)، زیباشناسی آیات قرآن، چاپ اول، قم، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۵۸ ش)، صور خیال در شعر فارسی، تهران: انتشارات آگاه.
- طالقانی، سید محمود، (۱۳۸۹ ش)، پرتوی از قرآن، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و شهرداری تهران.
- فتوحی، محمود، (۱۳۸۹ ش)، بلاغت تصویر، چاپ دوم، تهران: نشر سخن.
- المطعنی، عبدالعظیم ابراهیم محمد، (۱۳۸۸ ش)، ویژگی‌های بلاغی بیانی قرآن، ترجمه دکتر سید حسین سیدی، چاپ اول، تهران: نشر سخن.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۶ ش)، تفسیر نمونه، چاپ شانزدهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- یاسوف، احمد، (۱۳۸۸ ش)، زیباشناسی واژگان قرآن، ترجمه دکتر سید حسین سیدی، چاپ اول، تهران: نشر سخن.



الأنماط الجمالية لأنواع الصور الفنية في آيات سور القرآن الكريم الثلاثين

حسن علي شربتدار^{*}

^١ أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية، جامعة فرهنكيان إيران، سمنان، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

إن الغرض من فحص الصور الفنية هو فحص أي تملك خيالي في اللغة وتطبيقاتها الافتراضية. الصور الفنية هي فائدة حسية وداخلية للكلمات والجمل ذات أسلوب فني جذاب يحتوي على رسائل إرشادية. في التصوير الفني، يجب التعبير عن العاطفة والشعور بالموضوع بحيث يكون لها تأثيرها الخاص على شخص الجمهور. وينقسم تصنيف الصور الفنية وفق منهج الآيات القرآنية إلى أنواع مختلفة من الصور الافتراضية واللغوية والتركيبية والبصرية والتشخيصية، والتي لها تأثير عميق على المتلقي حسب الجوانب السمعية والسمعية، والبصرية والبصرية، والنعومة والدقة. - خشونة المعاني الواسعة للآيات القرآنية. ويمكن دراسة أعمال ووظائف الصور الفنية في الآيات القرآنية بأبعاد أوسع من هذه الصور للتعبير عن الفكر الديني الذي هو الجزء الأساسي والدائم الموجه للأنبياء عبر تاريخ البشرية. إن معالجة الأنماط المختلفة للصور الفنية في الآيات القرآنية قد أوضحت بشكل جميل التماسك التام واستيعاب معنى الآيات وألفاظها. وسنتناول في هذا البحث بنيات هذه الأنواع الجمالية من خلال عرض أدلة الآيات القرآنية وتحليلها. وكانت نتيجة هذا البحث هي التعبير عن جمال وظيفة الأنواع الأدبية والجوانب الجمالية لأسلوب شعر الفصل الثالث والتعبير عن الجوانب الجمالية وواقعية هذه الصور مما يسبب المتعة الروحية وفوائد الهداية. في نفس الإنسان وعقله ورؤيته.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/١٠/١٤

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠٢/٠٦

الكلمات المفتاحية: الصور الفنية، الآيات القرآنية، الأجناس الأدبية والبلاغية.

الاقْتباس: شربتدار، ح.ع. (١٤٤٦). الأنماط الجمالية لأنواع الصور الفنية في آيات سور القرآن الكريم/الثلاثين، مقالة محكمة، السنة ١،

العدد ١، صص ١٧٧-٢٠٠. doi: 10.22034/JISALL.2024.202896



الناشر: جامعة زابل. حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

* - عنوان البريد الإلكتروني (الكاتب المسؤول): sharbatdar141@yahoo.com

Aesthetic Styles of Types of Artistic Images in Verses from the 30th Chapter of the Holy Quran

Hasan Ali Sherbatdar, Assistant Professor, Farhangian University of Semnan, Semnan, Iran. E-mail: sharbatdar141@yahoo.com

Introduction

The purpose of exploring artistic images is to examine imaginary appropriations in language and its virtual applications. Artistic imagery is a sensory and inner benefit of words and sentences with an attractive artistic style, which contains guiding messages. In artistic depiction, the emotion, passion and feeling of the subject should be expressed so that they have their own effect on the person of the audience. The classification of artistic images according to the approach of the Quranic verses is divided into different virtual, linguistic, textural, visual and diagnostic types, which according to the audio and listening, and visual aspects, the softness and coarseness of the broad meanings of the Quranic verses have a deep impact on the audience. The works and functions of artistic images in Quranic verses can be investigated in wider dimensions than these images to express the religious thought which is the fundamental and constant guiding part of the prophets throughout the history of mankind. The processing of different styles of artistic images in the Quranic verses has beautifully illustrated the complete coherence and assimilation of the meaning and wording of the verses.

Methodology

In this research, by presenting the evidence of Quranic verses and analyzing them, structures of these aesthetic types have been investigated.

Results and Discussion

The style of using literary and rhetorical types in Quranic verses has vivid, dynamic and stunning images and is different from human style in terms of impact and construction or in terms of vocabulary and content. Although the Qur'an is a literary text and technical prose, it is far from taqleef and taqeed, and the texture of the imagery in it is solid, harmonious and appropriate to the events related to that image. In his verses, God has drawn simple and intellectual concepts with tangible and literary artistic images so that people infer the concepts and truths of Quranic knowledge with their material intellect and be guided to their creator by using these dynamic and moving images. With the functions of these artistic images, we understand the close relationship between thought and reality in the Qur'anic verses. That is, the thought within these images is in harmony with the reality outside them and is not separated, and this is the special feature of Quranic images that is more

efficient and effective than literary images, because "literary images have this special feature of Quranic images that are divine and in accordance with reality and life, in addition to the balance between the world and the hereafter, or the world of martyrdom, it is the unseen world (Al-Raghib, 1387, 54). The result of this research is the expression of the beauty of the function of literary genres and the aesthetic aspects of the style of verses from Part 3, and the statement of the aesthetic aspects and the reality of these images, which causes the emergence of spiritual pleasure and the benefits of guidance in the soul of man, his intellect and vision.

Conclusion

In the verses of the Holy Qur'an, the use of literary and rhetorical forms is a tool to express religious meanings and ideas, because this type of depiction of meanings causes a deeper impact on souls and brings distant meanings closer in a perceptible way and makes the meanings more clear in minds. The purpose of portraying religious thought in the literary and rhetorical forms of Quranic verses is to develop human knowledge about the universe, the hereafter and the absolute creator so that it is useful in his life and by examining and searching for these artistic images of the Quran and its functions, man becomes fascinated by it; May his intellect and wisdom be watered from the source of these teachings. The result of explaining the literary types and images of the Quranic verses is to express the aesthetic and real aspects of these images, which are in harmony with the linguistic structure, meanings and purposes of the verses; and it shows religious thought and Islamic thoughts. The working style of the literary genres and the aesthetic aspects of the verses of Part 3 include the beauty of human thoughts, feelings, and inner emotions and cause the emergence of spiritual pleasure and guidance benefits in the human soul, intellect, and vision. In examining the functions of the types of artistic images of verses from Part 3, the researcher did not face the normal comparison between the created artistic images; Rather, any of these images have special privileges of words and structural scenes, in which there are secrets, wisdom, and many spiritual treasures in the structure of beautiful, wise and guiding words to the audience, which are presented with more depth and precision. Through these images, he accepts the teachings and principles of Islam in his thoughts.

References

- Al-Mutani, A. A. I. M. (2009). *This is a rhetorical statement of the Qur'an* (S. H. Sidi, Trans.; 1st ed.). Sakhn Publishing. (Original work published 1388 AH) {In Persian}
- Al-Ragheb, A. S. A. (2008). *Karkard illustrated by Henry in the Holy Qur'an* (S. H. Sidi, Trans.; 1st ed.). Sokhan Publications. (Original work published 1387 AH) {In Persian}
- Al-Raghib, A. S. A. (2008). *The function of artistic image in the Holy Quran* (S. H. Seidi, Trans.; 1st ed.). Sokhon Publications. (Original work published 1387 AH) {In Persian}
- Badawi, A. A. (2005). *From the rhetoric of the Qur'an*. Dar Nahda. {In Arabic}
- Bint Al-Shatti, A. A. (2012). *Ijaz Bayani Qur'an* (H. Saberi, Trans.; 3rd ed.). Scientific and Farhangi Publications Company. (Original work published 1391 AH) {In Persian}
- Bint Al-Shatti, A. A. (1968). *The explanatory interpretation of the Holy Qur'an* (3rd ed.). Dar Al-Maaref. {In Arabic}
- Fatouhi, M. (2010). *Balaghat Tasawir* (2nd ed.). Sokhan Publishing. (Original work published 1389 AH) {In Persian}
- Fazeli, M. (1986). *Study and criticism on important rhetorical issues* (1st ed.). Farhangi Research and Investigation Foundation. (Original work published 1365 AH) {In Persian}
- Ibn Atheer, D. A. N. b. M. (1999). *The proverb in the literature of the writer and the poet* (M. M. Abdul Hamid, Ed.). The Modern Library. (Original work published 1420 AH) {In Arabic}
- Jahiz, A. b. B. (1952). *Al-Haywan* (A. S. Haroun, Ed.). Al-Khanji Library. {In Arabic}
- Jurjani, A. Q. (1978). *Evidence of the miracle* (M. R. Reda, Ed.). Dar Al-Maarifa. {In Arabic}
- Makarem Shirazi, N. (1997). *Tafsir Namouneh* (2nd ed.). Dar Al-Kutub Al-Islamiyyah. (Original work published 1376 AH) {In Persian}
- Sayyid Qutb, I. H. (1991). *In the shadows of the Qur'an* (17th ed.). Dar Al-Shorouk. (Original work published 1412 AH) {In Arabic}
- Sayyid Qutb, I. H. (2002). *Artistic illustration in the Qur'an* (16th ed.). Dar Al-Shorouk. {In Arabic}
- Sayyid, S. H. (2011). *The verses of the Qur'an* (1st ed.). Islamic Sciences and Farah Publications. (Original work published 1390 AH) {In Persian}
- Seidi, S. H. (2013). *Aesthetics of Qur'anic verses* (1st ed.). Islamic Science and Culture Publishing House. {In Persian}
- Shafiei Kadakani, M. R. (1979). *Pictures of fiction in Persian poetry*. Agah Publications. (Original work published 1358 AH) {In Persian}
- Shafi'i Kodkani, M. R. (1980). *Imaginary images in Persian poetry*. Aghaz Publications. {In Persian}

- Taleghani, S. M. (2010). *Part of the Qur'an* (1st ed.). Foundation for Studies on the Contemporary History of Iran and Shahr-dari Tehran. (Original work published 1389 AH) {In Persian}
- Taleghani, S. M. (2009). *A light from the Qur'an* (1st ed.). Institute of Contemporary History of Iran and Tehran Municipality. {In Persian}
- Yasuf, A. (2009). *Zibashnasi Wajagan Qur'an* (S. H. Sayyidi, Trans.; 1st ed.). Sokhan Publishing. (Original work published 1388 AH) {In Persian}



Critique of scientific research articles in the field of entrepreneurship in the humanities

Habib Keshavarz*¹

¹ Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
31/03/2024
Accepted:
19/07/2024

Entrepreneurship is one of the emerging sciences that many articles have been written by researchers in this field in recent years. One of the issues that has been considered by entrepreneurship researchers is entrepreneurship in the field of humanities. Reviewing these articles and their quality can help a lot in understanding the pros and cons of these articles and pave the way for future researchers. In this article, 20 scientific articles written about entrepreneurship in the field of humanities have been studied by survey method. The results of this study show that entrepreneurship articles in the field of humanities are less compared to other sciences and this field needs more attention of researchers. On the other hand, the lack of mastery of humanities researchers in the concepts of entrepreneurship has caused the term not to be well understood, and as a result, in some articles, entrepreneurship has interfered with job creation, and some have considered these two as synonymous. Since this science is considered nascent in the world and especially in Iran, the sources used by researchers are mostly scientific articles and less books have been used in this field. Among the research methods, survey research method has been the most used.

Keywords: *Article Criticism, Entrepreneurship, Humanities, Research Methods, Article Quality.*

Cite this article: Keshavarz, H. (2024) *Critique of scientific research articles in the field of entrepreneurship in the humanities*, year 1, issue 1, Pp 201-218.

© The Author(s).

doi: 10.22034/jisall.2024.202897

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Habib Keshavarz

Address: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran.

E-mail: hkeshavarz@semnan.ac.ir



نقد مقالات علمی پژوهشی در زمینه کارآفرینی در حوزه علوم انسانی

حبیب کشاورز^{۱*}

^۱ استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۱/۱۲

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۴/۲۹

کارآفرینی یکی از علوم نوظهور است که در سال‌های اخیر مقالات زیادی توسط پژوهشگران در این زمینه نوشته شده است. یکی از مواردی که مورد توجه پژوهشگران کارآفرینی قرار داشته است، کارآفرینی در حوزه علوم انسانی است. بررسی این مقالات کیفیت آنها می‌تواند کمک بسزایی در پی بردن به نکات مثبت و نکات منفی این مقالات کند و راه را برای پژوهشگران در آینده باز کند. در این مقاله به روش پیمایشی به بررسی ۲۰ مقاله علمی نوشته شده در مورد کارآفرینی در حوزه علوم انسانی پرداخته شده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی در مقایسه با سایر علوم کمتر است و این حوزه نیازمند توجه بیشتر پژوهشگران است. از طرف دیگر عدم تسلط محققان علوم انسانی به مفاهیم کارآفرینی باعث شده است که این اصطلاح به خوبی فهمیده نشود و در نتیجه در برخی مقالات کارآفرینی با اشتغال‌زایی تداخل پیدا کرده است و برخی این دو را مترادف دانسته‌اند. از آنجا که این علم در جهان و به ویژه در ایران نوپا به شمار می‌رود منابع مورد استفاده محققان بیشتر مقالات علمی است و کمتر از کتاب‌های این حوزه استفاده شده است. در بین روش‌های تحقیق روش تحقیق پیمایشی بیشترین استفاده را داشته است.

کلمات کلیدی: نقد مقاله، کارآفرینی، علوم انسانی، روش تحقیق، کیفیت مقالات.

استناد: کشاورز، ح. (۱۴۰۳). نقد مقالات علمی پژوهشی در زمینه کارآفرینی در حوزه علوم انسانی، دوره ۱، شماره ۱، صص ۲۰۱-۲۱۸.

doi: 10.22034/jisall.2024.202897



حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه زابل

مقدمه

امروز مجلات در انتقال اطلاعات جاری علمی نقش مهمی دارند و علاوه بر استفاده های علمی که از آنها صورت می گیرد، نمایانگر دستاوردهای جامعه علمی در گسترده ترین ابعاد خود از نظر جهانی و ملی و منطقه ای هستند و نموداری از حیات علمی ان جامعه به شمار می آیند؛ زیرا مجلات علمی، یکی از شاخص های اساسی است که می تواند سهم عمده ای در پیشرفت علمی یک رشته داشته باشد. (محسنی، ۱۳۸۱: ۴۲)

یکی از مواردی که به نظر می رسد کمتر مورد توجه قرار گرفته و نیاز به بررسی بیشتری دارد کارآفرینی در حوزه علوم انسانی است. در این مقاله سعی داریم با بررسی مقالات نگارش یافته در زمینه کارآفرینی در حوزه علوم انسانی سطح کیفی و کمی این مقالات را بررسی کنیم تا با نواقص احتمالی یا ویژگی های مثبت این مقالات آشنا شویم. نتایج این پژوهش می تواند کمک زیادی به جهت دهی پژوهش های کارآفرینی در حوزه علوم انسانی کند. «نتایج چنین تحقیقاتی می تواند اطلاعات لازم را برای طراحی چشم اندازهای میان مدت و بلند مدت و ایجاد ارتباط سازنده و پویا میان ارکان مختلف اثرگذار در تولید علم، د اختیار سیاست گذاران پژوهش و پژوهشگران قرار دهد به نحوی که علاوه بر نهادهای کلان و تصمیم ساز، پژوهشکده ها نشریات و آحاد پژوهشگران، هر یک خود را در راستای تحقق اهداف مورد نظر مسئول و سهام بدانند.» (راز، ۱۳۸۰: ۱۸۸)

سؤالات تحقیق

در این پژوهش سعی شده است با بررسی مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی به سؤالات زیر پاسخ داده شود.

وضعیت مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی در ایران نسبت به سایر حوزه ها چگونه

است ؟

مفهوم کارآفرینی در این مقالات تا چه اندازه صحیح است؟

تعداد و تخصص نویسندگان چه تأثیری بر کیفیت مقالات داشته است؟

فرضیه ها

مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی نسبت به سایر علوم کمتر است و این حوزه نیازمند توجه بیشتر محققان است.

در بسیاری از مقالات کارآفرینی به صورت صحیح فهمیده نشده است و با مبحث اشتغال‌زایی

مترداف شده است.

تعداد نویسنده اثر مستقیمی بر بهبود کیفیت مقالات ندارد اما تخصص آنها در کارآفرینی موجب افزایش کیفیت مقالات می‌شود.

روش تحقیق

پژوهش حاضر با تحلیل محتوای کمی انجام گرفته است و از نظر هدف از نوع کاربردی و با رویکرد توصیفی - تحلیلی و به روش پیمایشی انجام گرفته است.

پیشینه تحقیق :

با بررسی مقالات منتشر شده در ایران مشخص می‌شود که نقد مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی تا کنون انجام نشده است. هر چند برخی از محققان به بررسی کل مقالات حوزه کارآفرینی پرداخته اند در ادامه به این مقالات اشاره می‌کنیم:

تقی نژاد و همکاران در مقاله خود با عنوان «بررسی مفهوم کارآفرینی در آموزش عالی کشور: مروری نظام مند بر مقالات پژوهشی آموزش کارآفرینی با رویکرد تحلیل مضمونی» به این نتیجه رسیده اند که سرفصل مشخصی برای آموزش کارآفرینی به دانشجویان وجود ندارد و در هر دوره یک جنبه مورد تأکید قرار گرفته است

اکبری و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله «ترسیم دانش کارآفرینی بر مبنای مقالات علمی و پژوهشی در ایران» به بررسی مقالات نگارش یافته در حوزه کارآفرینی پرداخته اند و به این نتیجه رسیده‌اند که بیشترین حجم مقالات در زمینه های کارآفرینی سازمانی، کارآفرینی فردی هستند و کارآفرینی زنان کمترین تعداد را دارد. در این مقاله به کارآفرینی در حوزه علوم انسانی اشاره ای نشده است.

بحث

در این مقاله به بررسی مقالات نگاشته شده در زمینه کارآفرینی در حوزه علوم انسانی می‌پردازیم و این مقالات را از ۵ جنبه بررسی می‌کنیم.

۱) نسبت مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی در مقایسه با کل مقالات کارآفرینی

با بررسی چند پایگاه معتبر جهت نشر مقالات علمی در ایران نکته ای مهمی که جلب توجه می‌کند تعداد بسیار اندک مقالات علمی در زمینه کارآفرینی در حوزه علوم انسانی است. با استفاده از کلید واژه "کارآفرینی" و جستجو در پایگاه جهاد دانشگاهی (sid.ir) به این نتیجه می‌رسیم که در تاریخ نگارش مقاله حاضر (آذر ۹۸) تعداد ۷۷۳ مقاله با این کلید واژه در این پایگاه وجود دارد که با بررسی دقیق به

این نتیجه می‌رسیم که تعداد مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی در این پایگاه کمتر از ۲ درصد است.

(۲) بررسی مقالات از نظر روش تحقیق :

دستیابی به هدف‌های علم یا شناخت علمی میسر نخواهد بود، مگر زمانی که با روش‌شناسی درست صورت پذیرد. به عبارت دیگر تحقیق از حیث روش است که اعتبار می‌یابد نه موضوع تحقیق. (خاکی، ۱۳۷۸: ۱۵۵)

روش‌های تحقیق اگر چه متعدد و متنوع هستند ولی در یک طبقه‌بندی کلی و اصولی بر حسب نوع داده مورد تحلیل به دو گروه کلی روش‌های کمی و روش‌های کیفی تقسیم می‌شوند. داده‌های کمی حداقل دارای یک ویژگی قابل‌سنجش با عدد هستند. داده‌های کیفی دارای خصوصیتی از موضوع تحقیق هستند که به فهم زمینه مورد نظر کمک می‌کند. این داده‌ها نمایانگر احساسات، جو، رفتار، ارزش‌ها، انگیزه و تعبیر ناشی از موضوع تحقیق می‌باشند. (علی احمدی، ۱۳۸۲: ۲۴۸)

جدول شماره ۱: روش تحقیق مقالات

عنوان مقاله	روش تحقیق	ابزار تحقیق
ارزیابی وضعیت آموزش‌های دانشگاهی برای ترویج کارآفرینی در رشته زبان و ادبیات عربی	توصیفی - همبستگی	پرسشنامه
آسیب‌شناسی سرفصل‌های رشته زبان و ادبیات عربی بر اساس شاخص‌های تجاری سازی و کارآفرینی	روش توصیفی - تحلیلی - پیمایشی	پرسشنامه
الزامات و چالش‌های علوم انسانی کارآفرین	کیفی - پدیدارشناسی	-
آموزش و پژوهش کارآفرینی، راهکاری برای ارتقاء رشته‌های علوم انسانی	توصیفی - پیمایشی	پرسشنامه
بازنگری محتوای برنامه درسی دوره کارشناسی رشته کتابداری و علوم اطلاع‌رسانی با هدف توسعه نگرش کارآفرینانه	توصیفی - پیمایشی	پرسشنامه و مصاحبه
توسعه علوم انسانی از منظر کارآفرینی	روش تحقیق ذکر نشده اما روش پیمایشی استفاده شده	-
جایگاه آموزش کارآفرینی در سرفصل‌های رشته زبان و	توصیفی تحلیلی	-

		ادبیات فارسی
-	کیفی - تحلیل محتوا	چارچوبی برای توسعه کارآفرینی دانشگاهی در رشته های علوم انسانی در ایران
-	توصیفی - تحلیلی	کارآفرینی در علوم انسانی
فیش برداری	تحلیلی - کاربردی	کارآفرینی سازمانی زبان عربی، ظرفیت ها و شاخصه ها
-	تحلیلی	مدل جامع ارتقای مهارت های حرفه ای و کارآفرینی دانشجویان علوم انسانی
-	تحلیل - اسنادی	مطالعه تطبیقی برنامه درسی آموزش کارآفرینی در قلمرو رشته های کارشناسی علوم اجتماعی و رفتاری در دانشگاه تهران با دانشگاه های پیشروی جهان
-	به روش تحقیق اشاره نشده	نقش هسته کارآفرینی در توسعه کارآفرینی برای رشته زبان و ادبیات عربی
پرسشنامه	توصیفی - پیمایشی	ضرورت سنجی آموزش و توسعه علمی مهارت های کارآفرینی در دانشجویان کارشناس یارشد رشته مدیریت آموزشی
پرسشنامه	پس رویدادی	نقش آموزش درس مبانی کارآفرینی در قصد کارآفرینی دانشجویان رشته های غیر مدیریت - مطالعه موردی دانشکده های هنر و ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
فیش برداری	توصیفی - تحلیلی	نقش گروه های زبان و ادبیات عربی در توسعه کارآفرینی
پرسشنامه	تحلیلی توصیفی	نیازسنجی آموزش دانش و مهارت کارآفرینی در رشته های علوم انسانی
	کیفی - مردم نگاری	واکاوی راه کارهای بهبود کارآفرینی دانشگاهی در حوزه علوم انسانی و ارائه یک نظریه زمینه ای
پرسشنامه	پیمایشی	بررسی میزان کارآفرینی مدیران رشته علوم انسانی در سازمان های صنعتی اراک
پرسشنامه	پیمایشی	ساخت و اعتباریابی پرسشنامه ی موانع کارآفرینی در رشته ی علم اطلاعات و دانش شناسی

بیشترین روش استفاده شده در این مقالات پیمایشی است و پرسشنامه پرکاربردترین ابزار مورد استفاده محققان در این مقاله بوده است. ۳۵٪ محققان در مقالات خود از روش پیمایشی استفاده کرده‌اند. همچنین ۴۵٪ محققان نیز از پرسشنامه به عنوان ابزار پژوهش بهره برده‌اند.

۳) نقد مقالات از نظر عنوان :

انتخاب عنوان صحیح که نشان دهنده محتویات مقاله باشد یکی از مهم‌ترین ارکان نگارش یک مقاله علمی است. برای انتخاب عنوان یک مقاله علمی باید نکات زیادی را در نظر گرفت.

"عنوان هر اثر جلوه ای از هویت آن و فشرده ای منضبط از محتوای آن است. هر چند عنوان از کلمات ی‌محدود شکل می‌یابد اما همین کلمات مهم ترین رکن مقاله را تشکیل می‌دهند." (آخوندزاده و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۸)

"شش ویژگی جزئی بودن، گویایی، تازگی، اختصار، دقت و جذابیت مهم ترین معیارهای انتخاب عنوان است. برخی صاحب‌نظران ویژگی های دیگری نیز برشمرده اند از جمله اینکه عنوان مقاله جمله خبری نباشد زیرا در علم چیز قطعی نداریم و جمله خبری نشان دهنده امر قطعی است یا عنوان حتی یک بار در چکیده تکرار نشود و ساده و واقعی باشد." (حاجی خانی و امینی، ۱۳۹۵: ۵۸)

در مقالات مورد بررسی در این پژوهش با بررسی عناوین به این نکته می‌رسیم که در برخی موارد عنوان مناسب برای مقاله انتخاب نشده است.

الف) عدم ارتباط عنوان با محتوا

یک عنوان باید معرفی کننده محتویات یک مقاله باشد. و مطالب مقاله باید در راستای عنوان باشد. گاهی این مسأله در از سوی برخی محققان نادیده گرفته می‌شود. برای مثال در مقاله‌ای با عنوان (آسیب شناسی سرفصل های رشته زبان و ادبیات عربی بر اساس شاخص‌های تجاری سازی و کارآفرینی) اشاره بسیار کمی به کارآفرینی شده است و بهتر می بود کلمه کارآفرینی در این عنوان ذکر نمی‌شد، چون در اصل در این مقاله کارآفرینی بررسی نشده است.

ب) کلی بودن عنوان

عنوان باید دقیق و بیان کننده جزئیات موضوع باشد. گاهی موارد انتخاب عناوین کلی و مبهم باعث می شود مخاطب نتواند با خواندن عنوان، ذهنیتی نسبت به محتوای مقاله کسب کند. همچنین کلی بودن عنوان باعث می‌شود که محقق به اجبار سطحی به مسائل نگاه کند و بررسی عمیقی نداشته باشد.

در بین مقالات مورد بررسی یک مقاله با عنوان (کارآفرینی در علوم انسانی) وجود دارد. این مقاله یک مقاله علمی پژوهشی است و این عنوان برای یک مقاله علمی پژوهشی مناسب نیست. این عنوان تا

حدودی کلی است و جامعه آماری مشخصی ندارد. این عنوان شاید برای یک کتاب مناسب باشد اما مناسب یک مقاله علمی نیست.

ج) مسأله محور بودن عنوان

یک مقاله باید یک مسأله یا معضل را مطرح کرده و سعی داشته باشد با پژوهش و بررسی دقیق راه حلی برای این مسأله بیابد. گاهی مقالات علمی گزارشی از وضعیت موجود یا صرفاً یک پیشنهاد است، این مسأله نه تنها در محتوای مقاله بلکه گاهی در عنوان نیز نمایان می شود و عنوان نشان دهنده این است که مسأله از ابتدا اثبات شده است و قرار نیست قدم جدیدی در علوم برداشته شود. عنوان یکی از مقالات مورد بررسی (آموزش و پژوهش کارآفرینی راهکاری برای ارتقاء رشته های علوم انسانی) است. این عنوان از ابتدا کارآفرینی را یک راهکار مسلم برای ارتقای رشته های علوم انسانی دانسته است و مخاطب از این عنوان این گونه برداشت می کند که این مسأله از ابتدا حل شده است، بنابراین انجام این پژوهش از نگاه مخاطب ضرورتی ندارد. هر چند ممکن است این مقاله کیفیت بالایی داشته باشد اما اگر این گونه باشد نیز عنوان مناسب انتخاب نشده است.

د) بررسی مقالات از نظر تعداد نویسندگان :

علم در ابتدا واحد بوده و سپس به علوم مختلف تقسیم و تخصص علمی و تقسیم کار بین دانشمندان حاصل شده است. نمونه ای از این تقسیم کار در مبحث همکاری های علمی نمود پیدا می کند. این همکاری علمی سبب می شود که افراد از دانش، تجربه، امکانات و مهارت های دانشمندان هم رشته خود یا دانشمندان سایر رشته ها بهره ببرند. همکاری هایی که در تألیف مقاله های نشریه ها، کتابها و مانند آن ها شکل می گیرد، به عنوان چند نویسندگی یا هم نویسندگی شناخته می شوند. در محیط های پژوهشی و بحث پیرامون همکاری های علمی، هم نویسندگی رؤیتپذیرترین و دسترس پذیرترین شاخصی است که در راستای سنجش و اندازه گیری میزان همکاری های علمی به کار می رود. هر چه میزان همکاری علمی میان دانشمندان بیشتر باشد، کیفیت کار آنها و در نتیجه توسعه علمی بالاتر است. (توکلی زاده و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۸۴)

کارآفرینی را می توان یکی از رشته هایی دانست که ماهیت بین رشته ای دارد بنابراین در مقالاتی که در این حوزه نگاشته می شود نیازمند همکاری چند محقق هستیم تا کیفیت کار بالاتر رود. کارآفرینی در همه رشته های دانشگاهی کاربرد دارد و تقریباً محققان در همه رشته به نگارش مقالات در زمینه کارآفرینی اقدام کرده اند. یکی از مشکلاتی که در اکثر این پژوهش ها به چشم می خورد ضعف مقالات از نظر مباحث نظری و تطبیقی است. عمدتاً به دلیل عدم آشنایی محققان سایر رشته ها با مفاهیم کارآفرینی مقالات نگاشته شده در این زمینه، مشکلات زیادی دارد. در بسیاری از این مقالات

مفاهیم اصلی کارآفرینی فهمیده نشده است و چه بسا بسیاری از پژوهشگران کارآفرینی را با اشتغال‌زایی مترداف دانسته‌اند و مسیر مقالات به خطا رفته است.

راه حل این مشکل علاوه بر مطالعه و تلاش برای تسلط بر مفاهیم کارآفرینی استفاده از استادان و دانشجویان متخصص در این رشته به عنوان همکار علمی است. در این بخش از مقاله به بررسی تعداد نویسندگان مقاله و در صورت وجود رشته‌های این محققان می‌پردازیم و سعی داریم از این منظر به سنجش مقالات پردازیم.

عنوان مقاله	تعداد	رشته
ارزیابی وضعیت آموزش های دانشگاهی برای ترویج کارآفرینی در رشته زبان و ادبیات عربی	۳	ادبیات عربی اقتصاد
آسیب شناسی سرفصل های رشته زبان و ادبیات عربی بر اساس شاخص های تجاری سازی و کارآفرینی	۲	ادبیات عربی
الزامات و چالش‌های علوم انسانی کارآفرین	۳	برنامه ریزی آموزشی
آموزش و پژوهش کارآفرینی، راهکاری برای ارتقاء رشته های علوم انسانی	۲	علوم تربیتی
بازنگری محتوای برنامه درسی دوره کارشناسی رشته کتابداری و علوم اطلاع رسانی با هدف توسعه نگرش کارآفرینانه	۲	کارآفرینی
توسعه علوم انسانی از منظر کارآفرینی	۱	جامعه شناسی
جایگاه آموزش کارآفرینی در سرفصل های رشته زبان و ادبیات فارسی	۲	ادبیات فارسی
چارچوبی برای توسعه کارآفرینی دانشگاهی در رشته های علوم انسانی در ایران	۳	کارآفرینی مدیریت فناوری
کارآفرینی در علوم انسانی	۳	کارآفرینی
کارآفرینی سازمانی زبان عربی، ظرفیت ها و شاخصه ها	۱	علوم قرآنی
مدل جامع ارتقای مهارت های حرفه ای و کارآفرینی دانشجویان علوم انسانی	۲	برنامه ریزی آموزشی
مطالعه تطبیقی برنامه درسی آموزش کارآفرینی در قلمرو رشته های کارشناسی علوم اجتماعی و رفتاری در دانشگاه تهران با دانشگاه های پیشروی جهان	۴	برنامه ریزی آموزشی کارآفرینی

ادبیات عربی	۲	نقش هسته کارآفرینی در توسعه کارآفرینی برای رشته زبان و ادبیات عربی
مدیریت آموزشی	۲	ضرورت سنجی آموزش و توسعه علمی مهارت های کارآفرینی در دانشجویان کارشناس یارشد رشته مدیریت آموزشی
کارآفرینی	۳	نقش آموزش درس مبانی کارآفرینی در قصد کارآفرینی دانشجویان رشته های غیر مدیریت - مطالعه موردی دانشکده های هنر و ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
کارآفرینی	۲	نقش گروه های زبان و ادبیات عربی در توسعه کارآفرینی
مدیریت صنعتی کارآفرینی	۲	نیازسنجی آموزش دانش و مهارت کارآفرینی در رشته های علوم انسانی
مدیریت آموزشی آمار	۵	واکاوی راه کارهای بهبود کارآفرینی دانشگاهی در حوزه علوم انسانی و ارائه یک نظریه زمینه ای
جامعه شناسی	۳	بررسی میزان کارآفرینی مدیران رشته علوم انسانی در سازمان های صنعتی اراک
علم اطلاعات	۳	ساخت و اعتباریابی پرسشنامه ی موانع کارآفرینی در رشته ی علم اطلاعات و دانش شناسی

از بین ۲۰ مقاله مورد بررسی در این پژوهش، دو مقاله فقط یک نویسنده و ۹ مقاله ۲ نویسنده و ۷ مقاله ۳ نویسنده یک مقاله با ۴ نویسنده و یک مقاله با ۵ نویسنده داشت. بنابراین جمعاً ۵۰ نویسنده در نگارش این مقالات دخیل بوده اند که میانگین آن ۲.۵ نویسنده برای هر مقاله است. این عدد نشان دهنده همکاری محققان در انجام پژوهش هاست و در صورت حضور پررنگ محققان در تولید یک مقاله می تواند منجر به بالارفتن کیفیت مقالات شود.

مسأله مهم تری که در بررسی نویسندگان یک مقاله باید مورد بررسی قرار گیرد، تخصص این نویسندگان است. با توجه به ماهیت بین رشته ای کارآفرینی، کمک گرفتن از محققان کارآفرینی می تواند نقش زیادی در بالارفتن کیفیت مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی داشته باشد.

از بین ۲۰ مقاله موجود فقط ۶ مقاله (۳۰ درصد) توسط محققان کارآفرینی نوشته شده یا یکی از محققان کارآفرینی در آن دخیل بوده اند. به نظر می رسد برای بالاتر رفتن کیفیت مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی باید همکاری بیشتری با محققان این علم صورت پذیرد.

۵) بررسی مقالات از نظر کیفیت و تعداد منابع

یکی از ارکان مقالات علمی استفاده از منابع معتبر است. هر چه کیفیت و تعداد منابع یک مقاله بیشتر باشد آن مقاله مستندتر خواهد بود و نتایج آن قابل‌اعتناتر می‌شود. البته در استفاده از منابع باید نکاتی را رعایت کرد و کمیت به تنهایی نمی‌تواند تضمین‌کننده کیفیت مقالات باشد.

در ادامه به ویژگی‌هایی که منابع یک تحقیق باید داشته باشد می‌پردازیم:

منابع باید همراه با تحلیل باشد و استفاده پی در پی از منابع دیگران بدون ارائه تحلیل ضعف محسوب می‌شود.

ارجاع پشت سر هم به یک منبع جایز نیست

تا جایی که امکان دارد منابع باید دست اول باشد و ارجاع به نقل از منابع دیگر از کیفیت کار

می‌کاهد.

در مقالات مورد بررسی به صورت میانگین ۲۳ منبع استفاده شده است که عدد مطلوبی به نظر می‌رسد. بیشترین منبع در مقاله (جایگاه آموزش کارآفرینی در سرفصل‌های رشته زبان و ادبیات فارسی) استفاده شده است و تعداد آن ۴۰ منبع می‌باشد. همچنین کمترین تعداد منبع نیز در مقاله (آموزش و پژوهش کارآفرینی، راهکاری برای ارتقاء رشته‌های علوم انسانی) به کار رفته است که ۹ منبع می‌باشد. شش مقاله یعنی ۳۰٪ مقالات تعداد منابعی کمتر از حد میانگین (۲۳ منبع) داشتند.

از آنجا که کارآفرینی در ایران علمی نوپا و جدید به شمار می‌رود بنابراین بدیهی است که بسیاری از منابع لاتین خواهد بود و در اکثر مقالات مورد بررسی از منابع لاتین استفاده شده است به شکلی که در بیش از ۸۰ درصد مقالات به منابع لاتین ارجاع داده شده بود. این جنبه نشان‌دهنده رجوع نویسندگان مقالات به منابع دست اول هم هست که از نکات مثبت به شمار می‌رود.

از طرف دیگر تعداد ارجاع به مقالات پژوهشی بیشتر از ارجاع به کتاب بود که با توجه به نوپا بودن این رشته در ایران این مسأله قابل‌تفسیر است. همچنین علوم جدید و نوآوری‌ها معمولاً زودتر در مقالات پژوهشی بازتاب می‌یابد.

در بین کتاب‌هایی که در این مقالات به آنها ارجاع داده شده بود محمود احمدپور داریانی بیشترین ارجاع را به خود اختصاص داده بود و تقریباً در بیش از ۸۰٪ مقالات به کتاب‌های این مؤلف ارجاع داده شده بود. در بین مقالات نیز مقالات جعفر هزارجریبی بیشترین ارجاع را به خود اختصاص داده بود. این مسأله نشان‌دهنده این است که این دو نویسنده در پژوهش‌های کارآفرینی در حوزه علوم انسانی در ایران اثرگذار بوده‌اند.

۶) بررسی محتوایی مقالات

در بخش بررسی تعداد نویسندگان و تخصص‌های آنها اعلام شد که برای بالارفتن کیفیت نویسندگان مقالات بهتر است از محققان علم کارآفرینی بهره بگیرند و با آنها همکاری علمی داشته باشند. چرا که عدم شناخت دقیق این علم و مفاهیم و اصطلاحات آن باعث پایین آمدن کیفیت مقالات می‌شود.

گاهی اصطلاحات اساسی کارآفرینی به صورت صحیح فهمیده نمی‌شود و بسیاری از محققانی که از سایر علوم از جمله علوم انسانی به عرصه کارآفرینی وارد شده‌اند تفاوت بین کارآفرینی و اشتغال‌زایی را متوجه نشده‌اند و این دو اصطلاح را مترادف شمرده‌اند. دو اصطلاح کارآفرینی و اشتغال‌زایی هر چند ارتباط زیادی با هم دارند اما کاملاً منطبق نیستند و تفاوت‌های اساسی با هم دارند.

"البته این را هم باید در نظر داشت که گاهی ممکن است کارآفرینی موجب بیکار شدن عده‌ای یا تعطیل شدن فعالیت تولیدی شود، چون کارآفرینی با نوآوری همراه است و کسب و کارهایی که در رقابت با کارآفرینی قرار می‌گیرند در صورتی که نتوانند خود را با شرایط جدید وفق دهند، حذف خواهند شد. بنابراین کارآفرینی هر چند منجر به توسعه اقتصادی یک کشور می‌شود اما ممکن است به بدتر شدن بحران اشتغال نیز بیانجامد." (شفیع زاده و شجاعی، ۱۳۸۷: ۴۹)

"با توجه به تغییرات در هرم سنی جمعیت ایران و مشکل پیش روی دولت در زمینه اشتغال ترویج کارآفرینی به عنوان یک روش مناسب برای حل این مشکل برگزیده شده است. گر چه ایجاد اشتغال یکی از تبعات کارآفرینی است اما کارکرد اصلی این پدیده، در کاربری بهینه منابع کشوری است." (امیری، ۱۳۸۸: ۵۶)

یکی از دلایل عدم توجه به تفاوت‌های کارآفرینی و اشتغال‌زایی این است که اصطلاح "کارآفرینی"* در زبان فارسی معادل مناسبی نیست و تمام بار معنایی کلمه را منتقل نمی‌کند.

در زبان فرانسه این واژه به معنای متعهد شدن است و فردی است که مسئولیت انجام یک فعالیت یا پروژه بسیار مهم را بر عهده می‌گیرد. به طور روشن تر زمانی این واژه مورد استفاده قرار می‌گیرد که بخواهیم افراد خلاق و ریسک پذیر را شناسایی کنیم، افرادی که از طریق پیدا کردن راه‌ها بهتر و جدیدتر انجام کارها موجب پیشرفت اقتصادی شوند. (شفیع زاده و شجاعی، ۱۳۸۷: ۴۹)

کارآفرینی، فراتر از شغل و حرفه است و می‌توان آن را یک شیوه زندگی دانست. کارآفرینی، روش اداره فرصت‌ها بدون در نظر گرفتن منابع موجود و قابل کنترل فعلی است. (هزارجریبی، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

یکی از تعاریف معتبر کارآفرینی توسط رابرت هیسریچ ارائه شده است. کارآفرینی فرایند خلق چیزی نو، با صرف وقت و تلاش بسیار و پذیرش خطرات مالی، روحی و اجتماعی برای به دست آوردن منابع مالی، رضایت شخصی و استقلال است. (سعیدی کیا، ۱۳۸۵: ۲۳)

با بررسی تعریف فوق و انطباق آن با مقالات نوشته شده در زمینه کارآفرینی در حوزه علوم انسانی به این نتیجه می‌رسیم که محتوای بسیاری از این مقالات با مفهوم فوق تفاوت دارد. گاهی نیز به دلیل عدم آشنایی با مفاهیم کارآفرینی و تعریف صحیح این اصطلاح، نویسندگان مقالات عنوان کارآفرینی را برگزیده‌اند اما در حقیقت در مورد اشتغال‌زایی مقاله نوشته‌اند. بیشتر مقالات در بیان مسأله خود برای ورود به بحث کارآفرینی از بحث مشکل بیکاری و اشتغال‌زایی شروع کرده‌اند، به عبارت دیگر در این مقالات کارآفرینی و اشتغال‌زایی مترادف به شمار می‌روند یا از کارآفرینی برای از بین بردن معضل بیکاری مورد استفاده قرار گرفته است. برای مثال در مقاله (ارزیابی وضعیت آموزش‌های دانشگاهی برای ترویج کارآفرینی در رشته زبان و ادبیات عربی) آمده است. اشتغال و بیکاری از جمله موضوعات اساسی اقتصادی هر کشور است؛ به گونه‌ای که افزایش اشتغال و کاهش بیکاری به عنوان یکی از شاخص‌های توسعه یافتگی جوامع تلقی می‌شوند. از طرفی اشتغال‌زایی مستلزم برنامه‌های کارآفرینی به ویژه در محیط‌های آموزش عالی است. (جوانرودی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۱۸)

نتایج بررسی مقالات نشان می‌دهد که مقالاتی که توسط یکی از محققان کارآفرینی نوشته شده یا یکی از محققان کارآفرینی در نگارش آن نقش داشته‌اند، این مفهوم را به شکل صحیح‌تری متوجه شده‌اند و آن را با اشتغال‌زایی خلط نکرده‌اند.

نتیجه

با بررسی مقالات منتشر شده در زمینه کارآفرینی در حوزه علوم انسانی نتایج زیر حاصل می‌شود: تعداد مقالات منتشر شده در زمینه کارآفرینی در حوزه علوم انسانی بسیار اندک است. در پایگاه جهاد دانشگاهی کمتر از ۲ درصد مقالات منتشر شده در زمینه کارآفرینی مربوط به حوزه علوم انسانی است. فقط ۳۰ درصد مقالات کارآفرینی در حوزه علوم انسانی توسط متخصصان کارآفرینی نوشته شده یا متخصصان کارآفرینی در آن دخیل بوده‌اند. این امر موجب شده است بسیاری از این مقالات از کیفیت مطلوب برخوردار نبوده و گاهی مفاهیم اصلی کارآفرینی با برداشت اشتباه مواجه شده است. برای مثال در بیشتر مقالات کارآفرینی با مفهوم اشتغال‌زایی مترادف شده است.

تعداد و کیفیت منابع مقالات خوب ارزیابی شد. بیشترین ارجاع به آثار (محمود احمدپور داریانی) بود. همچنین از آنجایی که این علم از علوم نوپا به شمار می‌رود تعداد ارجاع به مقالات علمی پژوهشی بیش از کتاب‌ها در این حوزه بود.

با بررسی روش‌های تحقیق مورد استفاده محققان این مقالات به این نتیجه می‌رسیم که روش پیمایشی بیشترین استفاده را از جانب محققان داشته است و مهم‌ترین ابزار بکارگرفته شده توسط این محققان، پرسشنامه بوده است.

نویسندگان مقالات بررسی شده در این پژوهش گاهی در انتخاب عنوان دقت لازم را نداشته اند و عناوین انتخاب شده نواقصی دارد. از جمله این نواقص می‌توان به کلی بودن، عدم ارتباط عنوان با محتوا و مسأله محور نبودن آن اشاره کرد.

اگر هم نویسندگی را یک مزیت در مقاله بدانیم و تعداد نویسندگان مقاله باعث بالارفتن کیفیت مقاله شود، محققان کارآفرینی در حوزه علوم انسانی همکاری نسبتاً مناسبی با هم داشته و برای هر مقاله به صورت میانگین ۲.۵ نویسنده همکاری داشته‌اند.

منابع

- آخوندزاده، شاهین و همکاران، (۱۳۸۶) مبانی نگارش علمی، تهران، مرز فکر
- امیری، نادر، (۱۳۸۸) کارآفرینی و اشتغال، مجله اصلاح و تربیت، شماره ۸۴
- توکلی زاده راوری، محمد و همکاران، (۱۳۹۳) مطالعه روند چند نویسندگی و رابطه آن با ضرایب تأثیر در نشریات فارسی حوزه فنی و مهندسی ایران طی سال های ۱۳۸۰-۱۳۸۹، تحقیقات کتابداری و اطلاع رسانی دانشگاهی، شماره ۷۰
- جوانرودی، مصطفی و همکاران، (۱۳۹۷) ارزیابی وضعیت آموزش های دانشگاهی برای ترویج کارآفرینی در رشته زبان و ادبیات عربی، مجله الجمعیه العلمیه الايرانیه للغه العربیه و آدابها، شماره حاجی خانی علی و نوروز امینی، (۱۳۹۵) نقد و بررسی عناوین مقالات پژوهشی رشته علوم حدیث از منظر روش شناسی تحقیق، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی، بهمن و اسفند شماره ۴۳
- خاکی، غلامرضا، (۱۳۷۸) روش تحقیق با رویکردی به پایان نامه نویسی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران
- راز، عبدالله و احمد رضی (۱۳۹۳) بررسی و نقد مقالات علمی پژوهش مرتبط با ادبیات در دهه ۱۳۸۰ شمسی، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی دوم
- سعیدی کیا، مهدی، (۱۳۸۵) اصول و مبانی کارآفرینی، تهران، کیا، چاپ چهارم
- السید عمر، یحیی (۲۰۲۱) ریادة الأعمال بین الموهبة والممارسة، دار الأصاله، بیروت

- شفیع زاده، حمید، جواد شجاعی، (۱۳۸۷) کارآفرینی و اشتغال زایی، مجله کار و جامعه شماره ۹۸ و ۹۹ مرداد و شهریور
- علی احمدی، علیرضا، وفا عفریان، (۱۳۸۲) اصول شناخت و روش تحقیق، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال سیزدهم، شماره ۴۶ و ۴۷ تابستان و پاییز
- محسنی منوچهر، (۱۳۸۱) بررسی مسائل درون سازمانی و برون سازمانی مجلات علمی در ایران، تحقیقات کتابداری و اطلاع رسانی دانشگاهی شماره ۳۹
- هزارجریبی، جعفر، (۱۳۸۸) توسعه علوم انسانی از منظر کارآفرینی، مجله پژوهش در نظام های آموزشی، شماره ۷ پاییز و زمستان



نقد مقالات علمية محكمة في مجال ريادة الأعمال في فروع العلوم الإنسانية

حبيب كشاورز^{١*}

^١ أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة سمنان، سمنان، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة: مقالة محكمة	ريادة الأعمال إحدى العلوم الحديثة وفي السنوات الأخيرة كتب الباحثون مقالات كثيرة في هذا المجال. الباحثون في مجال ريادة الأعمال يهتمون كثيرا بريادة الأعمال في فروع العلوم الإنسانية. دراسة ونقد هذه المقالات تساعدنا في الكشف عن نقاط إيجابية وسلبية لهذه المقالات وإرشاد الباحثين الآخرين. وفي هذه المقالة استخدمنا المنهج المسحي لدراسة ٢٠ مقالة علمية محكمة في مجال ريادة الأعمال في فروع العلوم الإنسانية. تشير نتائج الدراسة أن مقالات ريادة الأعمال في العلوم الإنسانية أقل بالنسبة للعلوم الأخرى وهذا المجال بحاجة إلى اهتمام الباحثين. من جهة أخرى الباحثون في مجال ريادة الأعمال في العلوم الإنسانية لا يعرفون مفاهيم هذا العلم جيدا ولهذا بعض المقالات في هذا المجال تبحث إنشاء الفرص بدل ريادة الأعمال. ومصادر المقالات عادة من المقالات وهناك كتب قليلة في هذا المجال ومعظم الباحثين استخدموا المنهج البحثي في مقالاتهم.
تاريخ الوصول: ١٤٤٥/٠٩/٢٠	
تاريخ القبول: ١٤٤٦/٠١/١٣	
الكلمات المفتاحية: نقد المقالة، ريادة الأعمال، العلوم الإنسانية، منهج البحث، جودة المقالات	
الاقتباس: كشاورز، ح. (١٤٤٦). نقد مقالات علمية محكمة في مجال ريادة الأعمال في فروع العلوم الإنسانية، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ١، صص ٢٠١-٢١٨. doi: 10.22034/jisall.2024.202897	
الناشر: جامعة زابل.	حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.



Critique of Scientific Research Articles in the Field of Entrepreneurship in the Humanities

Habib Keshavarz, Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran. E-mail: hkeshavarz@semnan.ac.ir

Introduction

One of the things that seems to be less noticed and needs more investigation is entrepreneurship in the field of humanities. In this article, we are trying to examine the qualitative and quantitative level of these articles by reviewing the articles written in the field of entrepreneurship and in the area of humanities in order to get to know the possible shortcomings or positive features of them. The results of this research can greatly contribute to the direction of entrepreneurship research in the field of humanities. "The results of such research can provide research policymakers and researchers with the necessary information for designing medium-term and long-term perspectives and creating a constructive and dynamic relationship between various elements that have an impact on the production of science.

Methodology

The current research has been done with quantitative content analysis, and in terms of purpose, it has been applied with a descriptive-analytical approach and by using a survey method.

Results and Discussion

One of the most reliable definitions of entrepreneurship is given by Robert Hiserich. Entrepreneurship is the process of creating something new by spending a lot of time and effort and accepting financial, mental and social risks to gain financial resources, personal satisfaction and independence.

By examining the above definition and its adaptation to the articles written in the field of entrepreneurship in the area of humanities, we come to the conclusion that the content of many of these articles is different from the above concept.

Sometimes, due to the lack of familiarity with the concepts of entrepreneurship and the correct definition of this term, the authors of the articles have chosen the title of entrepreneurship, but in fact, they have written an article about job creation.

Most of the articles in expressing their problem to enter the discussion of entrepreneurship have started from discussing the problem of unemployment and job creation. In other words, in these articles, entrepreneurship and job creation are considered synonymous or entrepreneurship is used to eliminate

the problem of unemployment. For example, it is stated in the article “Evaluation of the state of university education to promote entrepreneurship in the field of Arabic language and literature” that employment and unemployment are among the basic economic issues of every country in such a way that increasing employment and decreasing unemployment are considered as one of the indicators of the development of societies. On the other hand, job creation requires entrepreneurial programs, especially in higher education environments.

Conclusion

By reviewing the articles published in the field of entrepreneurship in the area of humanities, the following results are obtained:

The number of articles published in the field of entrepreneurship in humanities is very small. Less than 2% of the published articles in the field of entrepreneurship are related to the field of humanities in the academic Jihad database.

Only 30% of entrepreneurship articles in humanities were written by entrepreneurship experts or entrepreneurship experts were involved in them. This has caused many of these articles to be of poor quality and sometimes the main concepts of entrepreneurship have been misunderstood. For example, in most articles, entrepreneurship is confused with the concept of job creation.

The number and quality of sources of articles were evaluated well. The most references were to the works of Mahmoud Ahmadpour Dariani. Also, since this science is considered as one of the nascent sciences, the number of references to scientific research articles was more than books in this field.

By examining the research methods used by the researchers of these articles, we come to the conclusion that the survey method was the most used by the researchers and the most important tool used by these researchers was the questionnaire.

The authors of the articles reviewed in this research sometimes did not have the necessary care in choosing the title and the selected titles have flaws. One of the defects that can be mentioned is that the titles are too general and are not related to the content, and that the articles are not problem-oriented.

References

- Ahmadi, A., & Afarian, W. (2012). Principles of cognition and research methodology. *Humanities Quarterly of Al-Zahra University*, 13(46-47), 1-18. {In Persian}

- Amiri, N. (2007). Entrepreneurship and employment. *Journal of Reform and Tarbiat*, 84, 45–60. {In Persian}
- Haji Khani, A., & Amini, N. (2015). Criticism of the titles of research articles in the field of Hadith sciences from the perspective of research methodology. *Critical Research Journal of Humanities Texts and Programs*, 43, 12–30. {In Persian}
- Hazarjaribi, J. (2008). Development of humanities from the perspective of entrepreneurship. *Journal of Research in Educational Systems*, 7, 89–105. {In Persian}
- Javanroudi, M., et al. (2017). Evaluation of the state of university education to promote entrepreneurship in the field of Arabic language and literature. *Al-Iranian Society of Arabic Language and Literature*, 12, 55–72. {In Persian}
- Khaki, G. (1999). *Research method with an approach to thesis writing*. Ministry of Culture and Higher Education. {In Persian}
- Mohseni, M. (2008). Examining internal and external issues of scientific journals in Iran. *Library Research and Academic Information*, 39, 112–130. {In Persian}
- Raz, A., & Razi, A. (2013). Review and critique of scientific research articles related to literature in the 2000s. *Persian Language and Literature Research Quarterly*, 32, 75–92. {In Persian}
- Saeedi Kia, M. (2016). *Principles and basics of entrepreneurship* (4th ed.). Kia. {In Persian}
- Shafizadeh, H., & Shojaei, J. (2007). Entrepreneurship and employment creation. *Work and Society Magazine*, 98-99, 33–50. {In Persian}
- Tavaklizadeh Raori, M., et al. (2013). Studying the trend of multiple authorship and its relationship with influence coefficients in Persian publications of the technical and engineering field of Iran during the years 2001–2010. *Library Research and Academic Information*, 70, 145–160. {In Persian}



Analyzing the opposition of existentialist ideas: In the works of Bentlheddi Sadr and Sadegh Hedayat

Seyed Mehdi Nouri Kizghani*¹, Seyed Rohallah Hoseini ²

¹ Associate Professor, Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

² PhD student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
01/05/2024
Accepted:
30/07/2024

In the contemporary period, there has been a deep connection between literature and philosophy and existentialist philosophy. Sadegh Hedayat and Bent Al-Hoda Sadr are among the writers who, each with a different point of view, use the story as a means to express themselves and influence the public opinion of the readers. The reader of these two characters, in the midst of the events of the story and from the language of different characters, faces many existential questions and concerns that prompt his mind and thoughts to struggle. In this article, an attempt has been made to analyze the existentialist ideas in the works of Bentlheddi Sadr and Sadegh Hedayat in a descriptive-analytical way. There are differences and similarities in these. Bent-ul-Hoda adopts the criterion of choice from the holy texts and the order of religion, but "Sadegh Hedayat" sees man as free in every choice. According to "Sadegh Hedayat", a traditional and especially religious woman is a superstitious creature and is satisfied with the status quo, but Bent Al-Hoda considers religious beliefs as a factor in women's empowerment and dynamism. From the point of view of "Sadegh Hedayat", the category of death is a gift that leads a person to originality, while from the point of view of Bent Al-Hoda, death is a means of freedom from attachment and a path to a life of faith.

Keywords: Existentialism, Bent Al-Hoda Sadr, Sadegh Hedayat, Story.

Cite this article: Nouri Kizghani, S.M. & Hoseini, S.R. (2024) *Analyzing the opposition of existentialist ideas: In the works of Bentlheddi Sadr and Sadegh Hedayat*, , year 1, issue 1, Pp 219-242. Doi: 10.22034/jisall.2024.202899

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Seyed Mehdi Nouri Kizghani

Address: Associate Professor, Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

E-mail: sm.nori@hsu.ac.ir



واکاوی تقابل اندیشه‌های آگزیستانسیالیستی در داستان‌های شهیده بنت‌الهدی صدر و صادق هدایت

سید مهدی نوری کیدقانی*^۱، سید روح الله حسینی^۲

^۱ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.

^۲ دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۲/۱۲

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۵/۰۹

بنت‌الهدی صدر و صادق هدایت از جمله ادبایی هستند که هرکدام با رویکردی متفاوت، ادبیات و به ویژه داستان را وسیله‌ای برای بیان اندیشه‌های خود قرار دادند و بر طیف وسیعی از خوانندگان تأثیر گذاشته‌اند. خواننده آثار این دو نویسنده، در لابه‌لای حوادث داستان و از زبان شخصیت‌های مختلف با پرسش‌های و دغدغه‌های وجودی متعددی روبرو می‌شود که ذهن و اندیشه او را به تکاپو وامی‌دارد. در نوشتار حاضر سعی شده به شیوه توصیفی-تحلیلی دوسویه برخی اندیشه‌های آگزیستانسیالیستی همچون انتخاب و اختیار، زن و مرگ در آثار بنت‌الهدی صدر و صادق هدایت مورد واکاوی قرار گیرد. در یک نگاه کلی و با واکاوی داستان‌هایی که از این مؤلفه‌ها سخن رفته‌است می‌توان گفت که تفاوتی بنیادین در نگاه دونویسنده به موضوعات مذکور وجود دارد. بنت‌الهدی ملاک انتخاب را از نصوص مقدس و دستور شارع اتخاذ می‌کند اما هدایت انسان را در هر انتخاب آزاد می‌بیند. زن سنتی و خاصه مذهبی در نگاه هدایت موجودی خرافاتی و راضی به وضع موجود است اما بنت‌الهدی باورهای مذهبی را عامل توانمندسازی و پویایی زنان می‌داند. مقوله مرگ از نگاه صادق هدایت موهبتی است که انسان را به سوی اصالت می‌کشاند درحالی‌که از دیدگاه بنت‌الهدی، مرگ وسیله آزادی از دل‌بستگی و نیز راهیابی به زندگی ایمانی است.

کلمات کلیدی: آگزیستانسیالیسم، بنت‌الهدی صدر، صادق هدایت، داستان، تقابل اندیشه.

استناد: نوری کیدقانی، س.م. حسینی، س.ر. (۱۴۰۳). واکاوی تقابل اندیشه‌های آگزیستانسیالیستی در داستان‌های

شهیده بنت‌الهدی صدر و صادق هدایت، دوره ۱، شماره ۱، صص ۲۱۹-۲۴۲.

Doi: 10.22034/jisall.2024.202899

ناشر: دانشگاه زابل حق مؤلف © نویسندگان.



۱. مقدمه

اگزیستانسیالیسم در فلسفه به معنای عام، عبارت است از گرایشی که بیشترین اهمیت را به وجود فرد در هستی و صفات جوهری او می‌دهد. در نیمه قرن بیستم این اصطلاح بر نظریه-ای فلسفی اطلاق شد که ژان پل سارتر در کتاب *هستی و نیستی* (۱۹۴۳ م) بدان فرخواند که اساس آن بر این باور است که وجود مطلق یا حالت فراغ بر جوهر یا ماهیت و وجود فعلی مقدم است. (وهبه و المهندس، ۱۹۸۴: ۴۳۰) معنای لغوی اگزیستانسیالیسم که از فعل لاتینی *existo* و *existee* گرفته شده خارج شدن، هویدا شدن، برجسته شدن و برون آمدن است. هرچند ارائه تعریف واحد از مکتب اگزیستانسیالیسم مشکل است اما تنها مفهوم مورد اتفاق، تأکید بر وجود انسان است؛ یعنی اگر انسان بخواهد جهان هستی را به‌درستی درک کند، بایستی به‌درستی به پرسش چیستی آدمی، کیستی انسان، کجاستی آدمیت و کجا زیستی انسانیت پاسخ دهد. انسان اگزیستانس موجودی آزاد، گزینش‌کننده و مایل به آگاهی است. حال آنکه انسان با علم و آگاهی و آزادی خود ماهیتش را شکل می‌دهد درحالی‌که دیگر مخلوقات هستی از حیوان گرفته تا نبات و جماد، جملگی تقدم ماهیت بر وجود دارند. در امتداد نگاه مکتب اگزیستانسیالیسم، اگر یک وجودگرا یا همان اگزیستانسیالیست خداوند را باور داشته باشد، خواهد گفت که ماهیتش را خداوند مشخص کرده در غیر این صورت آنچه تعیین‌کننده سرنوشت است عاملی جز طبیعت نخواهد بود. اگزیستانسیالیست‌ها از نظر میل و گرایش به خداوند و باور به ذات الهی و نیز عدم گرایش به این مقوله، در یک نگاه کلی به سه گروه ایمانی، الحادی و خنثی تقسیم می‌شوند. (نک: سارتر، ۱۳۸۰: ۲۰؛ اخباری، ۱۳۹۶: ۲۴ و ۲۵)

اگزیستانسیالیسم به عنوان یکی از نحله‌ها فکری فلسفی، امروزه توجهی روزافزون را به خود جلب کرده است. این مهم در دو حوزه زبان فارسی و عربی و به ویژه از نیمه دوم قرن بیستم، در انوا مختلف ادبی تبلور می‌یابد (رجبی، ۱۳۹۷: ۶۶) «از جنبه ادبی اگزیستانسیالیسم از جنبش‌های فکری مهمی است که تأثیرات خاص خود را بر ادبیات نهاد. چنانکه خاصه اگزیستانسیالیسم فرانسوی اندیشه متکامل خود را درباره ادبیات دارد که ظهور آن را در کتاب *ادبیات چیست سارتر می‌بینیم* (علی، ۱۹۹۹: ۱۰۴) و برای همین است که گفته‌اند «برخی رمان‌ها و نمایشنامه‌های سارتر مهم‌تر از نوشته‌های فلسفی اوست» (مگی، ۱۳۷۸: ۱۳۹) «چهره‌های شاخص اگزیستانسیالیسم با پل زدن میان اثبات ادبیات و فلسفه توانستند فضای فکری سال‌های پس از جنگ جهانی دوم را تحت تأثیر قرار داده، زیر سلطه فکری خود بیاورند.

به عنوان نمونه ژان پل سارتر ضمن اینکه آثار کلاسیک فلسفی مانند هستی و نیستی و نقد خرد دیالکتیکی را نوشت، با به چاپ رساندن رمان و نمایشنامه‌هایی مثل تهوع، در بسته و ... در جریان حاکم گفتمان آن سال‌ها تأثیرگذار بود. این مشخصه در کنار تأکید اگزیستانسیالیست‌ها مبنی بر تعهد ادبی - سیاسی هنرمندان و روشنفکران و نقد پوزیتیویسم و ... منجر به حضور و تأثیر آن‌ها در میان فرهیختگان ایرانی به‌ویژه در سال‌های ۱۳۲۰ ش تا ۱۳۵۷ ش نیز شد. تا آنجا که نشان دادن تأثیر اندیشه‌های افرادی مثل سارتر، هایدگر، کامل نیچه و ... بر چهره‌های اصلی آن سال‌ها نظیر صادق هدایت، احمد فرید، علی شریعتی، جلال آل احمد، احمد شاملو و ... فراوان است» (امن خانی، ۱۳۹۲: ۳۵). «درعین حالی که اندیشه وجودگرایانه به عنوان یکی از فلسفه‌های شناخته‌شده قرن بیستم با اندیشمندان اصلی خود سارتر و هایدگر در گفتمان‌های نقد ادبی زمان خود بسیار تأثیرگذار بوده، اما باین وجود «ادبیات چیست» سارتر به‌راستی مانیفست ادبیات متعهد قرن اخیر است. بیشترین تأثیر سارتر در حوزه ادبیات و نقد ادبی را نیز باید به‌واسطه این کتاب دانست. کتابی که در زمان انتشارش نیز بسیار مورد توجه قرار گرفت. تا آنجا که درباره ارزش این کتاب گفته‌اند که نمی‌توان از فلسفه ادبیات حرف زد و به «ادبیات چیست» سارتر اشاره نکرد» (حسن پور و خانی، ۱۳۸۶: ۱۷). علت روی آوردن اگزیستانسیالیسم به ادبیات را باید در تمایل فیلسوفان این مکتب در دوری از امور انتزاعی و گرایش به امور ملموس و محسوس جستجو کرد. نویسندگان مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم همچون شاعران و نمایشنامه نویسان یونان باستان به دیدگاه‌های فلسفه جامع ادبی می‌پوشانند. روی آوردن فیلسوف اگزیستانسیالیسم به بیان ادبی موجب آن شد که بار دیگر پس از قرن‌ها، فلسفه با ادبیات در هم آمیزد و مرز این دو از بین برود. پرداختن مضامین فلسفی در قالب ادبیات باعث جلب توجه مردم به این مکتب فلسفی شد.

از دیگر سو فلسفه اگزیستانس تأثیر شگرفی بر روی اندیشه و اندیشمندان جهان عرب گذاشته است. «این تأثیر چنان است که سردمدار این اندیشه در جهان عرب را که عبدالرحمن بدوی است به عنوان هایدگر عربی می‌شناسند. انیس منصور را نیز می‌توان ستون فقرات اگزیستانسیالیسم عربی به شمار آورد. حقیقت آن است که آشفته‌گی‌های پس از جنگ جهانی دوم و احساس نگرانی و اضطراب و پوچی پس از آن محدود به اروپا نماند بلکه در کشورهای عربی شکست‌های پی‌درپی عرب‌ها و مصیبت اندوه‌بار فلسطین و احساس خواری و ذلت در سرزمین‌های عربی تأثیر جانکاهی بر روی روشنفکران عربی بر جا نهاد» (رجایی، ۱۳۸۲: ۱۴۱). «درد ناتوانی عرب‌ها در رویارویی با متجاوزان، با درد نگرانی و بی‌قراری ناشی از ناتوانی برخی از شعرا و نویسندگان عرب در کشف راز هستی و نومیدی، بدبینی و تاریک‌اندیشی‌شان پیوند خورد» (ناظری و صدیقی، ۱۳۹۰: ۱۴۰).

ابعاد موضوع اندیشه‌های بنت‌الهدی صدر و صادق هدایت طیف وسیعی از گزاره‌های مذهبی- اجتماعی را شامل می‌شود که هرکدام به فراخور شرایط، در نقاط اندیشه‌ای دوردست نسبت به یکدیگر، موضوعات مختلفی در زمینه‌های اجتماعی - مذهبی مردم عصر خویش را دربرمی‌گیرد. رویکرد تحقیقی در بررسی اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی این دو نویسنده اگرچه دارای اشتراکات قابل توجهی در آثار داستانی‌شان است، اما درعین حال دارای تفاوت‌های ماهوی نیز می‌باشد که چینه‌های مقدماتی هرکدام از این اندیشه‌ها لاجرم به نتایجی کاملاً متفاوت از دیگر می‌انجامد. هر دو نویسنده دارای گستره‌ای از دیدگاه‌های ویژه به زندگی انسان می‌باشند که زوایای نگاه هرکدام از این دو نفر تصویر خاصی از حیات اجتماعی - فرهنگی را ترسیم می‌کنند. باوجوداینکه صادق هدایت و بنت‌الهدی صدر در زمان نزدیک به هم زیسته‌اند اما وجود دو جغرافیای متفاوت، بافاصله فرهنگی - اجتماعی قابل توجه، داستان‌هایی نگاشته‌اند که در حقیقت بازتابی از نگاه‌های آنان در قبال جریان‌های حاکم بر جامعه‌شان بوده است. درعین حال به دلیل داشتن اصولی متفاوت از یکدیگر در زمینه‌های اعتقادی، باورهای فرهنگی و اجتماعی داستان‌هایی خلق کرده و به دنبال آن نتایجی را رقم‌زده‌اند که مخاطب داستان‌هایشان، به برداشت‌های متفاوتی از یکدیگر دست یازیده‌اند.

اهداف پژوهش

شخصیت خاص و جذاب صادق هدایت، ادبیات روان و پرتکانه وی، جسارت در به کار بردن تعبیر مختلف، نزدیکی برداشت به واقعیت‌های زندگی پیرامونی، خلاف جریان شنا کردن وی در جامعه سنتی خود، پدیده بودن داستان‌های وی، تنوع موضوع و چندین دلیل دیگر، علت پرداختن نویسندگان به شخصیت صادق هدایت و آثار وی، همچنین عقیده‌مندی طمطراق معنایی، آوای نگران از جامعه در حال هبوط، گستره موضوعی، به‌روز بودن پردازش مفاهیم، کاراکترهای پویا و نقاد، پیوند معنایی بین رویکردهای دنیایی و آخرتی، ریزش معنویت در گوشه‌کنار داستان‌ها، لطافت طبع در برداشت‌های عاطفی و چندین دلیل دیگر سبب توجه نویسندگان به شخصیت بنت‌الهدی صدر بوده است.

بررسی مقوله اگزیستانسیالیسم، خاستگاه آن، تأثیرگذاری این اندیشه بر روی دو نویسنده، بازتاب آن بر روی آثار داستانی هر دو و بالاخره نگاه آنان به دنیا و روابط حاکم بر آن، ازجمله موضوعاتی است که تحقیق پیش رو به دنبال برآورد کمی و کیفی آن است.

اهمیت و ضرورت بحث

با توجه اینکه هر دو نویسنده به‌نوعی سرشاخه اصلی اگزیستانسیالیسم الحادی و ایمانی در دو زبان و فرهنگ و جغرافیای متفاوت به شمار می‌روند و ازآنجاکه تقابل خود نوعی تجانس به شمار می‌رود، بررسی و تبیین تقابل اندیشه‌های این دو نویسنده در یک کار پژوهشی، امری درخور و ضروری می‌باشد. برجسته شدن دیدگاه اگزیستانسیالیسم غربی در پشت پرده اندیشه‌های صادق هدایت

ترسیم‌کننده نوع نگاه وی در به رشته تحریر درآوردن داستان‌های اوست. در عین حال از همین دریچه نوع نگاه بنت‌الهدی در دیدگاه‌های داستانی‌اش قابل ارزیابی است. عمده موضوعاتی که موجبات تفاوت دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی دو نویسنده را به دنبال داشته و شکل‌گیری داستان‌های آنان را ایجاد نموده، در همین نوع نگاه، پنهان گشته است.

داستان‌های بنت‌الهدی صدر و صادق هدایت هم از تنوع موضوعی قابل توجهی برخوردار هستند و هم از تفاوت معنایی قابل تأملی سرشار می‌باشند. این داستان‌ها ضمن اینکه به گذشته‌های دور می‌پردازند اما از تغییر و تحولات روز بی‌بهره نیستند و هنر گره زدن این دو مسافت معنایی را به‌خوبی در داستان‌هایشان به نمایش گذارده‌اند. در نمودار استفاده‌کنندگان طرح، دودسته از افراد جای می‌گیرند: دسته عام و دسته خاص. دسته عام آن گروهی هستند که از غور کردن در موضوعات عمیق و ریشه‌ای اجتناب می‌ورزند و همواره به موضوعات سطحی و گذرا علاقه نشان می‌دهند. این افراد عمدتاً از اینکه بخواهند موضوعات را به‌صورت ریشه‌ای دنبال کنند، خودداری می‌نمایند. دسته خاص آن گروه از مخاطبینی است که تنها به داده‌های سطحی و زیبایی‌های ظاهری داستان که برگرفته از ترسیم واقعی مظاهر زندگی است، اکتفا نکرده و ذهن کنکاش‌گر و جستجوکننده آنان به دنبال ریشه‌یابی علل و عوامل به وجود آورنده صحنه‌های مختلفی است که در جای‌جای داستان‌هایشان موج می‌زند. نگاه عمیق این افراد باعث می‌شود که غالب اوقات عنوان مخاطب صرف به خود نگیرند تا جایی که در آن‌سوی خطاب داستانی، به یک ناقد ادبی-داستانی هم‌تغییر نقش می‌دهند.

پرسش‌های پژوهش

مهمترین پرسشی که پژوهش حاضر درصدد پاسخ به آن است این است که تفاوت‌های نهفته در منظومه اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی صادق هدایت و بنت‌الهدی صدر کدام است و علل وجود این تفاوت‌های بنیادین چیست؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

در مورد اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی در داستان‌های بنت‌الهدی صدر و صادق هدایت به‌صورت تطبیقی تاکنون پژوهشی انجام نشده است؛ و در خصوص درون‌مایه‌های اگزیستانسیالیستی در داستان‌های بنت‌الهدی صدر هم پژوهشی انجام نشده است؛ از جمله نمونه کارهای انجام‌شده پیرامون داستان‌های صادق هدایت می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

_ بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های اگزیستانسیالیستی رمان بیگانه کامو و داستان سگ و لگردد صادق هدایت، احمدی شهرام و غریاق زندی، سایه، مطالعات بین رشته‌ای ادبیات و علوم انسانی، دوره ۲، شماره ۱،

اسفند ۱۴۰۰، (ص ۲۳ تا ۴۲) نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که بیشتر مؤلفه‌های مکتب آگزیستانسیالیسم در دو اثر مزبور وجود دارد، با این توضیح که برخی مؤلفه‌ها مانند «تنهایی» و «نوستالژی» در داستان سگ ولگرد نمود بیشتری دارند و برخی مؤلفه‌ها مانند «معنابخشی و پوچی» و «بدبینی و شکاکیت» در بیگانه قوی‌ترند.

— خوانش آگزیستانسیالیستی از پیرمرد و دریا اثر ارنست همینگوی و بوف کور اثر صادق هدایت، سمیه نیکو نظری، پایان‌نامه ارشد، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ۱۳۹۳ ش. یافته‌های این پژوهش نشان از آن دارد که هدایت و همینگوی ابتدا برای محافظت از شخصیت‌های خود در مقابل اضطراب ناشی از مرگ، تنهایی وجودی و آزادی، از مکانیزم‌های دفاعی خاصی چون نجات‌دهنده غایی، قهرمانی‌گری و ادغام استفاده کرده‌اند. دو نویسنده با رویا رو کردن دوباره شخصیت‌ها با هر یک از این نگرانی‌های اساسی، توانسته‌اند حس ایمنی و بی‌حسی را که این مکانیزم‌های دفاعی ایجاد می‌کنند از بین برده تا انسان را به تفکر در بار دازاین یا هستی در جهان خود وادارند.

— بررسی تطبیقی مؤلفه‌های «دلهره وجودی» در آثار صادق هدایت و فرانتس کافکا، دهقان، علی و ولی زاده فرشاد، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۹، شماره ۱، ۱۴۰۰ ش. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که معنابخشی، هویت‌بخشی، تنهایی، تعلیق، تردید، ترس و محکومیت ازلی، کنش‌های ذهنی و عینی شخصیت‌های داستان‌های هر دو نویسنده را شکل داده‌اند. افزون بر مسأله تأثر هدایت و وجه اشتراک دو نویسنده در اصل «دلهره»، داستان‌های هدایت بیشتر به دلهره‌های حوزه معرفت‌شناختی و روان‌شناختی تعلق دارد؛ اما رمان‌های کافکا بیشتر دلهره‌های عمیق اعتقادی را به نمایش می‌گذارد.

— بازتاب مفهوم مرگ در اندیشه آلبرکامو و صادق هدایت، نویسنده: فارسیان، محمدرضا؛ قادری، فاطمه؛ مجله: مطالعات زبان و ترجمه، پاییز ۱۳۹۸، شماره ۳۸ (ص ۱۰۱ تا ۱۲۰) نتایج این مقاله نشان می‌دهد که هدایت و کامو هر دو پوچی جهان را پذیرفته‌اند اما در تفکر آنها تفاوت فاحشی است. از جمله نمونه کارهای انجام‌شده پیرامون داستان‌های آمنه بنت‌الهدی صدر می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

— راهکارهای برون‌رفت از مشکلات زنان معاصر بر اساس اندیشه‌ی شهید بنت‌الهدی صدر، نویسنده: پورحسینی، سیده مریم؛ مجله: پژوهش‌های نوین در گستره تاریخ، فرهنگ و تمدن شیعه پاییز و زمستان ۱۳۹۷، شماره ۳ (ص ۵ تا ۱۸). نتایج مقاله نشان می‌دهد که بنت‌الهدی با عنایت به هشت اصل در پی حل مشکلات مذکور برخاسته است که عبارت‌اند از: بیان عظمت اسلام، تبیین نقش تعالیم دینی در

تحول زنان، معرفی الگوها و اسوه‌های عملی، رصد گذرگاه‌های پرخطر، زن و رشد معنویت، دشمن شناسی، زبان هنر و افتخار زن بودن.

-بازتاب اندیشه‌ها و مضامین دینی و قرآنی در داستان‌های کوتاه بنت‌الهدی صدر، نویسنده: جوان‌بخت، مهدی؛ میر، محمد؛ علی‌اصغر؛ مجله: پژوهش‌های قرآنی در ادبیات، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، شماره ۴ (ص ۸۸ تا ۸۸) نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که نویسنده به بهترین نحو اندیشه‌های دینی را در داستان‌های خود گنجانده است به گونه‌ای که اکثر داستان‌های او رنگ و بوی دین و مذهب را به خود گرفته است.

واکاوی شخصیت زنان در داستان‌های دو مجموعه «لیتنی کنت اعلم» و «الخالة الضائعة» اثر «بنت‌الهدی صدر»، نویسنده: حبیبی، علی‌اصغر؛ مجله: لسان‌مبین، تابستان ۱۳۹۳، شماره ۱۶. (ص ۵۴ تا ۷۵). نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بیشتر شخصیت‌های داستان‌های مزبور زنان دین‌دار و از نوع ایستا هستند.

۲. بحث و بررسی

واکاوی تقابل برخی درون‌مایه‌های اگزیستانسیالیستی در داستان‌های دو نویسنده

۲-۱. اختیار و انتخاب

پرواضح است که اگزیستانسیالیسم، اندیشه‌های انسانی را در طی قرن گذشته و حال، مورد تاخت‌وتاز قرار داده و لایه‌های مختلفی از مادی‌گرایی را در پیچ‌وخم استدالات خود جذب کرده است. اگزیستانسیالیسم، برآمده از مکاتب غربی است و صرفاً به انسان به عنوان موجودی مادی توجه نموده است (فرج زاده و سرمدی، ۱۳۹۸: ۲۰۵). صادق هدایت در این میانه همواره بر بعدی از ابعاد زندگی نگاه می‌کند. اگر به مشکلی برمی‌خورد، تک‌بعدی آن را مورد تحلیل و تجزیه قرار می‌دهد و اگر به مزایای زندگی می‌نگرد تنها همان زاویه را جدای از دیگر زوایای حیات می‌طلبد. او در داستان زنده‌به‌گور می‌نویسد: «همه از مرگ می‌ترسند من از زندگی سمج خودم. چقدر هولناک است وقتی که مرگ آدم را نمی‌خواهد و پس میزند. تنها یک‌چیز به من دلداری می‌دهد. دو هفته پیش بود در روزنامه خواندم که در اتریش کسی ۱۳ بار به انواع گوناگون قصد خودکشی کرده و همه مراحل آن را پیموده، خودش را دار زده، ریسمان پاره شده، خودش را در رودخانه انداخته، او را از آب کشیده‌اند و... بالاخره برای آخرین بار خانه را که خلوت دیده، با کارد آشپزخانه همه رگ و پی خودش را بریده و این دفعه سیزدهم می‌میرد. این به من دلداری می‌دهد. نه کسی تصمیم خودکشی را نمی‌گیرد. خودش با بعضی‌ها هست. در خمیره و سرشت آن‌هاست. نمی‌توانند از دستش بگریزند. این سرنوشت است که فرمانروایی دارد ولی در همین حال این من هستم که سرنوشت خودم را درست کرده‌ام. حالا دیگر نمی‌توانم از

دستش بگیریم. نمی‌توانم از خودم فرار کنم. باری چه می‌شود کرد. سرنوشت پرزورتر از من است» (هدایت، ۱۳۹۷: ۱۲).

در اینجا زندگی را تنها از یک بعد آن‌هم اختیار انتخاب زندگی شخصی نگاه می‌کند. اگرچه به دنیا آمدن اجباری است اما حداقل از دنیا رفتن اختیاری است. باری اگرچه ابعاد وجودی انتخاب انسان و شخصیت پرچین و شکن این موجود مجبور مختار مملو و زوایای مختلف است اما صادق هدایت تنها به یک بعد می‌نگرد. این تأثیر شگرف اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی با دیدگاه غربی و مادی آن است که بر اندیشه وی حاکم گشته است.

در دیگر سو ما شاهد اندیشه‌های همه‌شمول بنت‌الهدی صدر هستیم که برخلاف صادق هدایت، تنها از یک دریچه به موضوع نگاه نمی‌کند. بنت‌الهدی صدر در داستان *صراع*، براساس دید همه‌جانبه‌نگری که دارد، ایده اگزیستانسیالیسم غربی را در دیالوگ‌های مختلف داستان‌هایش، قاطعانه رد می‌کند و تلاش می‌کند با ریل‌گذاری مشخصی که ابتدا و انتهایش به صورت شفاف برای مخاطب قابل فهم است، مفاهیم موردنظرش را با رنگ و لعاب دینی و ایمانی که بر گرفته از معارف قرآن و اهل بیت (ع) است ارائه دهد. او جامعه انسانی، روابط حاکم بر آن، چالش‌های موجود، موفقیت‌های به وجود آمده، جنجال‌های ایجادشده، رقابت‌های بین انسان‌ها و شر و خیر را در یک منظومه فکری قابل قبول نگاه می‌کند. در فرازی از داستان مزبور آمده است:

«لَو كَانَ مَجْتَمَعُنَا، مَجْتَمَعًا مَثَالِيًا يُؤْمِنُ بِالْمَفَاهِيمِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَيَنْظُرُ لِلْفَرْدِ وَالْمَجْتَمَعِ بِمَنْظَارِ الْحَقِيقَةِ، لَمَا اسْتَطَاعَتْ الدَّعْوَةُ الَّتِي حَمَلْنَا عَلَى عَاتِقِنَا. مَهْمَتَهَا أَنْ تَصْقَلَ نَفُوسَنَا وَتَسَامِيَ بِعِزَائِمِنَا مِنْ خِلَالِ صَعَابِ الطَّرِيقِ وَمَشَاكِلِهِ وَاشْوَاكِهِ... فَنَحْنُ حِينَمَا نَدْعُو إِلَى دِينِنَا يَجِبُ أَنْ نَكُونَ عَلَى ثِقَةٍ مِنْ مَوَاضِعِ أَقْدَامِنَا لِكَيْ لَا نَتَّارِجُ لِلْعُقُوبَاتِ، أَوْ تَدْعَايَ أَمَامِ السَّدُودِ، عَلَيْنَا تَتَذَكَّرُ دَائِمًا الْمَرْحَلَةَ الْأُولَى لِلدَّعْوَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ، وَالْمَصَاعِبَ وَالْأَهْوَالَ» (صدر، ۱۴۲۰: ۲۴۰).

ملاک و معیار در اندیشه بنت‌الهدی صدر آن‌گونه که آمد، برخلاف مکتب اگزیستانسیالیسم غربی صادق هدایت که رویکردش آزادی انسان و انتخاب راه و روش زندگی نامحدود بوده که بایستی خودش انتخاب کند، مؤلفه‌های ایمانی موجود در قرآن احادیث اهل بیت (ع) است. صادق هدایت در ورای داستان *زنده‌بگور*، این‌گونه باور دارد که هر چه را که انتخاب کند، منشأ ارزش است. آنچه را برایش انتخاب کنند، ضد ارزش می‌باشد. در حقیقت وی اصالت و ارزش را به انتخاب می‌دهد. ارزش‌ها در این مکتب به تصمیم و انتخاب انسان‌ها بستگی دارد؛ بنابراین پایدار نبوده بلکه نسبی است. در داستان *زنده‌بگور*، اگزیستانسیالیسم موجود به هیچ‌وجه پایبند به ارزش مطلق نیست. از سویی آنچه را که مانع شکل‌گیری ارزش‌ها و کمال انسان می‌داند، معیارهای اخلاقی و مذهبی است و هر نوع نظارت اخلاقی و قانونی و مذهبی را نفی می‌کند.

فمینیست‌های اگزیستانسیالیست مطرح شد، هرچند به تقویت تئوریک جنبش زنان کمک می‌کرد اما مصداق یابی خود/دیگری، همچون در خود اگزیستانسیالیسم، خطرناک بود؛ یعنی معادل اعلام جنگ نژادی که تا حدی از فلسفه اگزیستانسیالیسم مایه گرفت، نوعی اعلام جنگ جنسی هم با الهام از خود/دیگری فمینیستی ایجاد شد.» (مردیها، ۱۳۸۶: ۸۴) فمینیست‌های اگزیستانسیالیسم در مقام توصیفی و هنجاری، قائل به موارد واقعی مشترک بین دو جنس هستند و موارد واقعی متفاوت بین دو جنس را بر نمی‌تابند؛ اسلام به عنوان دینی الهی و عدالت‌محور به لحاظ اهمیتی که برای مناسبات بین دو جنس چه در سطح خانواده و چه در سطح جامعه قائل است، بینش‌ها، رهنمودها و مقررات خاصی ارائه می‌دهد که از مبنا با فمینیسم اگزیستانسیالیسم متفاوت است. (کرامتی و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۷۶ و ۲۷۷)

یکی دیگر از موارد یک‌سویه‌نگری‌های اگزیستانسیالیستی در اندیشه هدایت که به برجسته است، یک‌سویه‌نگری در موضوعات زن و جنسیت آن است. صادق هدایت در داستان علویه خانم این مفهوم را در اوج معنا برای مخاطب تشریح می‌کند که زن همواره مورد بدبینی انسان‌ها در طول تاریخ قرار داشته و در میان دانشمندان و متفکران و روشنفکران نیز نظر بسیار بدبینانه‌ای نسبت به زن وجود داشته است. برای مثال «ارسطو زن را ناقص می‌دانست و به عقیده او طبیعت آنجا که از آفریدن مردها ناتوان است، زن را می‌آفریند. زنان و بندگان از روی طبیعت محکوم به اسارت‌اند و به‌هیچ‌وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند» (دورانت، ۱۳۷۸: ۱۴). در منظومه فکری هدایت زن سنتی و خاصه از نوع مذهبی، موجودی توسری‌خور، خرافاتی و راضی به وضع موجود است که اعتقادات و باورهای مذهبی و سنتی وی در جای‌جای داستان به‌سخره گرفته می‌شود و در اثنای روایت حوادث و دیالوگ‌های این زنان، معتقدات سنتی و منسوب به دین عامل انحطاط فکری آن‌ها ترسیم می‌گردد. هدایت با همین نگاه در «علویه خانوم» زن را یک موجود پست و به دور از اصول اخلاقی معرفی می‌کند و همواره آلت دست مرد و ابزاری در جهت سودآوری می‌انگارد. موجودی که وضعیتی بسیار اسفبار دارد آنجا که می‌نویسد: «بوی گند و عرق انسانی و مواد تجزیه‌شده نامعلوم در هوا موج می‌زد. از ایوانکی، قشلاق آرادان و پاده، موضوع صحبت زوار خانواده علویه بود. اولاً طرز مخصوص گدایی آن‌ها، نظر مسافری را جلب کرده بود. ثانیاً رابطه عجیب آن‌ها را کسی نمی‌توانست حدس بزند. حتی زرین تاج خانوم که گیشش را در مسافرت سفید کرده بود و سالی به دوازده ماه که از این امامزاده به آن امامزاده می‌رفت، صیغه می‌شد و به قول خودش با چشم‌های کوچکش چیزهای بزرگ دیده و گرم و سرد روزگار را چشیده بود، از آن‌ها سر درنیاورد. چون علاوه بر اینکه علویه، آقا موچول، عصمت سادات و بچه‌ها هیچ‌کدام شباهتی باهم نداشتند، در طی راه، علویه گاهی عصمت سادات را عروس خودش معرفی می‌کرد و گاهی از دهنش درمی‌رفت می‌گفت می‌خواهم دخترم رو ببرم مشهد شوور بدم. همچنین آقا موچول را گاهی پسر، گاهی داماد و گاهی برادر اوگرای (نانتی) خودش معرفی کرده بود.

بچه‌های کوچک را هم گاهی می‌گفت سرراهی برای ثواب برداشته، گاهی می‌گفت نوه و گاهی هم می‌گفت بچه‌های خودش هستند. معلوم نبود بچه‌ها مال خودش یا مال دخترش یا مال یک نفر سورچی بودند. از طرف دیگر دلسوزی و توجه مخصوصی که نسبت به یوزباشی از خود ظاهر می‌کرد، مورد سوءظن واقع شده و موضوع قابل توجهی به دست خاله شلخته‌ها داده بود» (هدایت، ۱۳۹۷: ۴۵۰). نگاه اگزیستانسیالیسم یک‌جانبه‌گرایانه به زن این‌گونه دستمایه داستانی هدایت است. «توماس آکویناس ارزش و مقام زن را به مرحله‌ای پایین‌تر از حد تصور رساند و با طرح مساله رابطه جنسی زن و شیطان، زن را کفو شیطان خواند. وی همچنین معتقد بود که زن با نخستین ویژگی طبیعت - یعنی کمال جویی - ناسازگار و دومین ویژگی - یعنی گنبدیدگی فرتوتی و بدشکلی - هماهنگ است» (ستاری، ۱۳۷۳: ۶۱).

اما در دیدگاه بنت‌الهدی ملاحظات قابل توجهی در خصوص زن به چشم می‌خورد. اگزیستانسیالیسم فمینیستی اگر تعبیر درستی باشد، در نگاه بنت‌الهدی صدر، همه‌جانبه‌است نه یک‌سویه. در بخش «المرأة مع النبی» او تصویر یک زن را در چارچوب همه‌جانبه‌گرایانه اگزیستانسیالیسم ایمانی به نمایش می‌گذارد: «وإفانا لله تعالی بدین الاسلام فأشاد بالمرأة في القرآن و جعلها في صف واحد مع الرجل. بها ما له و عليها ما عليه كما جاء في الآية الكريمة: *إني لأضع عمل عامل منكم من ذكر أو أنثى بعضكم من بعض*، خلق الإسلام من المرأة المسلمة خلقاً اجتماعياً جديداً و ركز لها مكائنها في الأوساط الإسلامية و ارتفع بمعنويتها حتى شهدت الحروب و نزلت الي سوح الجهاد و كتبت لها أنصع صفحة في تاريخ الأمة الإسلامية من عهد خديجة أم المؤمنين أول حاضنة للرسالة المحمدية» (صدر، ۱۴۲۰: ۵۴۷).

از آنجایی که فمینیسم با رویکرد اگزیستانسیالیستانه در حقیقت صورتی افراطی از لیبرالیسم و اومانیسم است، می‌توان ابعاد مختلفی از شباهت‌ها و نزدیکی‌های مفهومی و معرفتی را در هرکدام از آن‌ها یافت. بی‌تردید اندیشه‌های فمینیستی در گذر زمان و در آغوش مکاتبی نظیر سکولاریسم، اومانیسم و بالاخره اگزیستانسیالیسم، شاخه‌های متعددی پیدا کرده و در ابعاد مختلفی، رشد و توسعه یافته است. «از جمله نکات برجسته‌ای که در مکتب اگزیستانسیالیسم مورد توجه فمینیست‌های اگزیستانسیالیست قرار گرفته، می‌توان به آزادی، انسان، فردیت، ابهام در سرنوشت، تقدم وجود بر ماهیت، مسئولیت، انتخاب، خود، دیگری، یگانگی فرد با خود، تفاوت‌های ظریف میان ابعاد شخصیتی انسان، تمایل به حالت دوگانه، تمایز از دیگران، تشبه به دیگران، توانایی انسان برای تغییر خود و انتخاب به جای تقلید اشاره کرد» (مردی‌ها، ۱۳۸۶: ۷۴).

این نمونه‌ها، ساختار کلی داستان‌سرایی‌های صادق را پایه‌ریزی کرده‌اند و چون بنایی مستحکم، همواره اصول اگزیستانسیالیستی غربی خود را بر اندیشه صادق در جای‌جای آثارش نمایان می‌سازد. عملاً تخطی از این اندیشه امکان‌پذیر نیست چراکه پشت‌پرده ذهنی صادق در طی سالها

زندگی در غرب و مهد تولد مکتب آگزیستانسیالیسم، شکل گرفته و روال داستانی بر اساس همین ساختار فکری رقم می‌خورد در حالی که در آثار بنت‌الهدی به‌ویژه در «کلمه و عوده» در بخش «موقف المرأة فی الإسلام» عکس مواردی که در آثار صادق هدایت مطرح گردید، مورد توجه قرار می‌گیرد.

بنت‌الهدی در جدال لفظی بین نقاء که دختری مؤمن و پاکیزه سرشت است و سعاد که دختری خود شیفته و فریفته اندیشه‌های غربی است، با به میان کشیدن نقش ابراهیم به عنوان یک جوان مسلمانی که مقید و معتقد به آموزه‌های دینی است و در نقش همسر نقا ظاهر شده، جایگاه زن را نزد یک جوان مسلمان که در محیط ایمانی پرورش یافته و پایه‌های اعتقادی خود را از آیات و روایات برگرفته، این‌گونه بیان می‌کند: «فاطمینی یا نقاء! فالسعادة الحقيقية لا تمحو سطورها الأقدار ولا تنالها يد البلی، فسعادتنا تتبع عن الحب والإخلاص؛ وسعادة يكون رصيدها حباً طاهراً و إخلاصاً واقعياً لا يمكن لأي عاملٍ من عواملٍ الدهر أن ينالها بسوء... أنا یا نقاء! ... سعيدٌ بك يا عزيزتي... بصفاء روحك و نبل عواطفك. بصدق حبك و وداك ... بثبات فكرك و روحياتك... بالزوجة الملائكية التي تشع بهالة من نور حول وجهك الرائع القمسات... و علی هذا فإن سعادتنا لن تزول و لن تحول أبد الدهر، إن السعادة التي تتلاشي و تضمحل نتيجة لتعاقب الحوادث و الأيام ليست سعادة واقعية، إنها سعادة موهومة قائمة على أسس مادية مزيفة، و المادة لا بد أن تزول و لكن الروح او الجمال ليست سعادة ولا حتى شبه سعادة و إنما هي شبه سكرة قصيرة على أحلام الغنى و الجمال و السكرة لا تدوم طويلاً و الغفوة يعقبها صحو طویل» (صدر، ۱۴۲۰: ۴۷)

آگزیستانسیالیسم ایمانی بنت‌الهدی زن را با چنین رویکردی مورد تعامل و طرف حساب خود قرار می‌دهد اما آگزیستانسیالیسم الحادی هدایت تنها لحظه‌های مهم است و باریک‌نگرانه‌تر از لحظه، یک‌سویه‌نگری است که در وجود زن سایه افکننده است: «گلچهر همینطور که به او شراب میداد، مواظب حرکاتش بود تا ببیند که به عادت هر شب او را کافی است و آن‌ها را مرخص می‌کند. ولی با تعجب دید که روزبهان بیش از هر شب می‌نوشد و او با دلربایی مخصوصی جام‌های شراب را پی‌درپی به دست روزبهان میداد و خودش را به او می‌چسبانید. ناگهان در این بین، بند روی شانه گلچهر پاره شد. لباس شب پایین افتاد و سینه و یک پستانش بیرون آمد. اگرچه به نظر می‌آمد که روزبهان متوجه او نیست ولی عوض اینکه این دفعه جام شراب را از او بگیرد، دست انداخت و کمر گلچهر را گرفت و به سوی خود کشانید و لب‌هایشان را نزدیک لب‌های او برد ولی دوباره مثل این که کوشش فوق‌العاده‌ای کرده باشد، گلچهر را عقب زد» (هدایت، ۱۳۹۷: ۳۰۴).

صادق‌گویا در مسیر آگزیستانسیالیستی فمینیستی خود، از زن جز برجستگی‌های ظاهری‌اش، چیزی نمی‌بیند که آن‌ها هم برای تمتع و تملذذ مرد است و لاغیر؛ و این اوج یک‌سویه‌نگری آگزیستانسیالیستی اوست. توصیف‌های وی همواره ناشی از همین دیدگاه است. آنجا که در داستان آفرینگان می‌گوید: «زربانو مهمان تازه وارد، یکی از این کورت‌ها را اشغال کرده بود. صورت آرام، چشم

های بسته، موهای خرمایی و مژه‌های بلند داشت و لبخند دردناکی گوشه لب او خشک شده بود. یک دست کوچک سفید و ظریفش را با انگشت‌های باریک روی سینه اش گذاشته بودند. پیراهن سفید مرتب به تنش بود و از پیشین سینه او، پستان‌های کوچکش پیدا بود. سرش به سوی آسمان مثل این بود که ستاره‌ها را می‌شمرد. خواب‌گوارایی از جلوی چشمش می‌گذشت» (هدایت ۱۳۹۳: ۲۶۸).

اگزیستانسیالیسم هدایت در قالب وجود‌مداری الحادی، تحت عنوان جهان‌بینی یا شیوه‌ای از اندیشیدن که در آن اندیشه فلسفی با موضوع انسان آغاز می‌شود و نه با اندیشیدن موضوعی صرف. او انسان و جایگاه او در ساحت هستی را با تعمق و تدبیر خاصی مورد توجه قرار می‌دهد. «از این منظر انسان به سان یک موجود منفرد یا یک فرد بیگانه با آنچه مواجهه با جهان یا نگرش به هستی خوانده می‌شود، آغاز می‌شود و احساس عدم تعلق، تعلیق و گم‌شدگی در برخورد با معناباختگی هستی از عوارض بنیادین همین نگرش و همین مواجهه او با هستی، موقعیت‌ها، امکان‌ها و وضعیت‌های وجودی است» (ولی زاده و فرضی، ۱۳۹۷: ۲۳۷).

۳. مرگ

مسئله مرگ و پایان زندگی و اندیشیدن به آن و دلهره ناشی از احساس نیستی از دیگر مسائل مهم مطرح در فلسفه‌های وجودی است. «در نزد تمام طرفداران فلسفه‌های اگزیستانس، درد و رنج، دلهره از عدم، پوچی و خالی بودن زندگی از معنی را ملاحظه می‌کنیم» (نوالی، ۱۳۷۴: ۹۸) این مسئله چنان مهم است که اونا مونو فیلسوف شهیر اسپانیایی «مسئله فانی بودن انسان را بسیار وحشتناک تلقی می‌کند، او هرگز خلجان خود را در برابر مرگ مخفی نساخته است و دائما در جستجوی جواب به سؤالات سنتی فلسفه: از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم بوده و در این راه سعی وافی نموده است و احساس او از فانی بودن زندگی و فرورفتن آن در ظلمت عدم بسیار غم‌انگیز و درناک است» (همان: ۱۰۰)

پرتاب‌شدگی در مرگ، خود را در یافتن ترس آگاهی به نحوی عمیق تر بر دازاین (آنجا هستی - آنجا بودن) آشکار می‌کند. ترس آگاهی یافتگی بنیادین دازاین است؛ یعنی گشودگی این امر که دازاین همچون هستی پرتاب شده‌ای، به سوی پایانش اگزیستانس دارد. بدین سان مفهوم اگزیستانسیال مردن خود را همچون هستی پرتاب شده‌ای به سوی خویش‌مندترین هستی‌توانش عیان می‌سازد (هایدگر، ۱۳۸۶: ۵۵۶).

صادق هدایت در جهان‌بینی اگزیستانسیالیستی محدود، خود را ناتوان از داشتن یک منظومه فکری منظم که دارای ابتدا و انتهاست، می‌بیند و در این جهان‌بینی مشکلات عدیده‌ای را جلوی پای خود مورد خوانش قرار می‌دهد: «کی برای تو خبرش را آورده؟ نه اشتباه می‌کنی. او هم می‌میرد. این‌ها

همه فرضیات است. آن‌ها که قوای مادی شان بیشتر است، بیشتر می‌مانند. بعد کم کم می‌میرند. چطور بدون تن می‌شود زندگی جداگانه داشت؟ همه چیز روی زمین و آسمان‌ها دمدمی، موقتی و محکوم به نیستی است. چرا ما به خودمان امید زندگی و جاودانی را می‌دهیم؟ (هدایت، ۱۳۹۷: ۲۷۸). «دنیا آخر نمیشود، فقط بشر تمام می‌شود، آن هم به دست خودش. چه فرقی دارد؟ هر خنده‌ای دنیا را یک‌جور تصور می‌کند و بالاخره زندگی روی زمین خاموش خواهد شد. پس بهتر آن است که بشر به میل و اراده خودش این کار را انجام بدهد... این فکر از خودپسندی بشر، سه هزار سال پیش است که دنیای موهومی ورای دنیای مادی برای خودش تصور کرده، ولی بعد از آنکه جسم معلوم شد، سایه اش نمی‌ماند» (هدایت، ۱۳۹۷: ۲۱۸).

جهان بینی اگزیستانسیالیستی هدایت جز این نیست و محکوم به چنین اندیشیدنی است. از منظر اگزیستانسیالیست‌ها وضعیت انسان مجموعه‌ای از محدودیت هاست که انسان توان جدا شدن از آن‌ها را ندارد. «انسان به جهان پرتاب شده و محکوم است که در وضعیت‌های خاص بماند. وضعیت او به عنوان موجودی متعلق به جنسیتی خاص، طبقه خاص، ملیتی خاص و... قابل تغییر نیست. در مورد این وضعیت‌ها، گستره آزادی انسان محدود است. منظور از کلمه وضع با وضوح کم و بیش مجموعه حدود اولیه است که موقعیت اساسی و بشر را در جهان مشخص می‌کند» (سارتر، ۱۳۸۰: ۵۹). هدایت، باورش این است که «آدمیزاد جهان کین است. ما مختصر همه جانوران ایم. همه احساسات آن‌ها در ما است و بعضی از آن‌ها در ما غلبه دارد، باید آن را کشت» (هدایت، ۱۳۹۷: ۲۰۰). او در این دیدگاه اگزیستانسیالیستی نسبت به منفرد بودن خود تردیدی به اندیشه‌اش راه نمی‌دهد. ما همه تنهایییم. نباید گول خورد. زندگی یک زندان است. زندان‌های گوناگون ولی بعضی‌ها به دیوار زندان صورت می‌کشند و با آن خودشان را سرگرم می‌کنند. بعضی‌ها می‌خواهند فرار کنند. دستشان را بیهوده زخمی می‌کنند و بعضی هم ماتم می‌گیرند ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنییم. ولی وقتی می‌آید که آدم از گول زدن خودش هم خسته می‌شود.

تربیت علمی و ادبی هدایت در یک محیط آکنده از اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی الحادی، به گونه‌ای است که وجود انسان را در یک منحنی برگشت ناپذیر به سمت و سوی حفظ اختیار در راستای نابودی و انتخاب مرگ، بازتعریف می‌کند. در بسیاری از داستان‌های هدایت، روال داستانی در یک تراژدی ناهمگون، ختم به خودکشی می‌شود: «باور کردنی نیست اما باید بروم، بیهوده است. زندگانی اموازه شده، بیخود، بی مصرف، باید هر چه زودتر کلک را کند و رفت. این دفعه شوخی نیست. هر چه فکر می‌کنم هیچ چیز مرا به زندگی وابستگی نمی‌دهد. هیچ چیز و هیچ کس...» (هدایت، ۱۳۹۷: ۱۹). «بهرام میرزا خودش را کشته... مژه‌های خون‌آلود، مغز سر او که روی بالش ریخته بود، لکه‌های خون روی قالیچه، ناله و بی‌تابی خویشانش مانند صاعقه در او تأثیر کرد و تا نزدیک غروب که او را به خاک

سپردند، پای تابوت همراهی کرد. اولین بار بود که همایون در مسئله مرگ غور و تفکر می‌کرد» (هدایت، ۱۳۹۷: ۱۰۸).

«این آب همه بدبختی‌ها را می‌شوید و هر لحظه رنگش عوض می‌شود و با زمزمه‌های غمناک و افسونگر خودش روی ساحل شنی می‌خورد، کف می‌کند، آن کف‌ها را شنها زمزمه می‌کنند و فرو می‌دهند و بعد همین موج‌های دریا آخرین افکار مرا با خودش خواهد برد. چون به کسی که مرگ لبخند بزند، با این لبخند تو را به سوی خود می‌کشاند» (هدایت، ۱۳۹۷: ۱۳۵).

اگزیستانسیالیسم الحادی معتقد است تنها چیزی که در واقعی بودنش تردید نیست، وجود است. ولی اعتقاد دارد که در وجود انسان، هیچ هدفی نیست و انسانها باید با در نظر گرفتن این حقیقت که فقط وجود دارند، با زندگی خود مواجه شوند. همچنین این مکتب تأکید می‌کند که انسان‌ها هر اعتقادی که دارند، به هر سیستم فکری که پایبند هستند، باید خودشان تلاش کنند تا از این وضعیت پوچ و پر از درد و رنج زندگی که مرگ اجتناب‌ناپذیر را به دنبال دارد، بیرون بیایند. «سارتر نظر خود را در این مورد این چنین بیان می‌کند: انسان در این جهان سرد، تاریک و بدون پشتوانه الهی و تاریخی تنهاست و راهی پیش رویش نیست جز آنکه به تنهایی مسیرش را پیدا کند و به معنایی برسد. این تنهایی بشر را به سمت اضطراب و دلهره سوق می‌دهد و در این وضعیت همه چیز بی اعتبار می‌شود» (فخرایی، ۱۳۹۷: ۷۳). در این‌گونه رویکردهای هدایت، به راحتی متوجه دردی آشکار از وی می‌شویم که وی از جبرگرایی آزوده است و به هر نحوی از انحاء تلاش می‌کند خود را از قید زمانه، جبر زمانه، جبر تاریخ در خلقت و هر نوع جبر دیگری که در گردنش آویخته شده، رها نماید. اگزیستانسیالیسم در وجود خود این جبرگرایی را به راحتی بیان می‌کند. «در اندیشه اگزیستانسیالیستی، سارتر جبرگرایی را به چالش می‌کشد تا انسان را پیش از هر برچسب ماهیتی، به صورت وجودی تعریف کند که همواره با عملش دست به انتخاب می‌زند و یکی از مهم‌ترین این انتخاب‌ها، انتخاب خودکشی است» (رفیع، ۱۳۸۹: ۱۰۲). آشفتگی فکری صادق هدایت برخاسته از مکتب اگزیستانسیالیستی الحادی، در حقیقت آن روی دیگر سکه نهیلیسم است که جاودانگی را به چالش می‌کشاند. درحالی‌که ابتدا و انتهای زندگی، دارای یک هدف عقلانی است. «اختیار و آزادی اگر عامل اعمال دیدگاه‌ها و کارهای صحیح عقلایی و یا نقلی دینی قطعی باشد، سبب بالا رفتن انسان و اگر برعکس شد سبب پایین آمدن انسان از کمال نهایی‌اش می‌شوند. پس تنها در این صورت است که عمل مقایسه صورت می‌پذیرد و می‌توان با استناد به اعمالی که صرفاً از روی اختیار آدمی و بر اساس یک دستگاه عقلایی، اخلاقی و ارزشی درست و مطابق با واقع صورت پذیرفته، ارزش‌گذاری نمود و عملی را برتر از عمل دیگر قلمداد کرد» (مصباح یزدی، ۱۳۶۷: ۳۷۳).

بنت‌الهدی صدر اما دیدگاهی تقابلی با صادق هدایت دارد. او باور دارد که مرگ پایان زندگی نیست و در کشاکش مرگ و انسان، این مرگ است که چشیده می‌شود و محو می‌گردد اما همچنان ذات انسان پایدار خواهد ماند. در این بین صفحه آزادی و عمل انسان، ملاک اصلی نگاه وی به انگاره مرگ‌اندیشی است و این خود مبنای ایجاد دیدگاه‌های درست در نهان انسان است که بر اساس آن، تولید فعالیت‌های عقل پسند و مورد تایید دین مورد سنجش قرار می‌گیرد. وی در داستان «الساعات الاخیره» از زیر مجموعه مباحث سلسله داستانی «لینتی کنت اعلم» که در خصوص بی‌ارزشی دنیا و مرگ اندیشی مخاطب را به عمق حقیقی دنیای پیش رو می‌کشاند، می‌نویسد: «یا ربِّ إِنِّی أَحْبَبُ بِقَدْرِ مَا أَخَافُکَ فَلَ تَبْعِدْنِی مِنْکَ وَلَا تَقْطَعْ عُنْکَ وَلَا تَحْرَمْنِی بَرْدَ عَفْوِکَ وَرِضَاکَ... سُبْحَانَکَ یَا رَبِّ إِنِّی الْآنَ أَشْعُرُ بِالرَّاحَةِ کَمَا لَمْ أَشْعُرْ لَهَا مِنْ قَبْلِ إِنِّی سَعِیدَةٌ وَأَنَا أَحْسُ بِانْعَاقِی مِنْ قُیُودِ الدُّنْیَا وَأَغْلَابِیَا وَإِنْفِکَاکِی مِنْ آلَامِهَا وَاتَّقَالِهَا وَابْتِعَادِی عَنْ شُرُورِهَا وَأَثَامِهَا» (صدر، ۱۴۲۰: ۱۶۵). بنت‌الهدی تلاش می‌کند این مفهوم را در اذهان خوانندگان داستان هایش حک کند که دنیا فانی است و با مرگ صفحه عملکرد انسان پایان می‌یابد. تنها در صورتی که انسان زلف خود را به ابدیت که همان خداست گره زند، جاودانه خواهد بود.

بنت‌الهدی در داستان یادداشت‌گونه «ذکریات علی تلال مکه» به سیر عارفانه حجاج در مکه می‌پردازد و با ترسیم صحنه‌های زیبای حج ابراهیمی، به ابتدای خلقت انسان و انتهای مسیر وی اشاره می‌کند و قالب افعال صورت گرفته در حج را در روح تفکر مرگ‌اندیشانه بازتعریف می‌کند و استمرار حیات را به ادامه نگاه به پدیده مرگ اندیشی پیوند می‌دهد. نگاه وی به طور مستمر رو به جلو و دایره مرگ‌اندیشی وی بازتولید زندگی حیات‌آفرین و امیدوارکننده است: «فَهُوَ یَلْفُ حَوْلَهَا لَکِی یَبْدَأُ مِنْ حَیْثُ یَنْتَهِی وَهُوَ یَشْعُرُ الْإِنْسَانَ أَنَّهُ یَنْطَلِقُ مِنَ اللَّهِ وَسَوْفَ یَعُودُ إِلَى اللَّهِ... إِنَّ دَوْرَتَهُ حَوْلَ هَذَا الرَّمْزِ الْإِلَهِيِّ تَرْسُمُ لَهُ حُدُودَ تَحْرَکَاتِهِ فِی الْحَیَاةِ فَهُوَ إِذْ یَتَحَتَّمُ عَلَیْهِ هُنَا أَنْ یدُورَ بِأَقْدَامٍ ثَابِتَةٍ یَنْقُلُهَا مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ بِاخْتِیَارِهِ یَتَحَتَّمُ عَلَیْهِ أَيْضاً خِلَالَ دَوْرَتِهِ الْکَبِیْرِ فِی دَوَامَةِ الْحَیَاةِ أَنْ لَا تَزُلَّ بِهَ قَدَمٌ أَوْ یَنْدَفِعَ وَرَاءَ غَايَةِ دَوْنِ رُؤْیَةِ أَوْ اسْتِیْصَارٍ وَهُوَ فِی دَوْرَتِهِ الْمَقْدَسَةِ هَذِهِ إِذَا ینْدَفِعَ إِلَى الْأَمَامِ بِدُونَ خَطَوَاتٍ ثَابِتَةٍ عَلَیْهِ أَنْ یَعُودَ مِنَ النَّقْطَةِ الَّتِی یرْتَفِعَتْ فِیْهَا قَدَمَاهُ عَنِ الْأَرْضِ، یَعُودُ لِیَبْدَأَ سَیْرَهُ مِنْ جَدِیدٍ» (صدر، ۱۴۲۰: ۴۲۰).

نتیجه

در آنچه گذشت سه درون‌مایه اختیار، زن و مرگ در منظومه فکری بنت‌الهدی صدر و صادق هدایت و از خلال داستان‌های آنها مورد واکاوی قرار گرفت. در خصوص مؤلفه اول باید گفت که ملاک در اندیشه بنت‌الهدی صدر، برخلاف اندیشه اگزیستانسیالیستی هدایت که رویکردش آزادی انسان و انتخاب اوست، مؤلفه‌های ایمانی موجود در قرآن و احادیث اهل‌بیت (ع) است. صادق هدایت این‌گونه باور دارد که هر چه را که انتخاب کند، منشأ ارزش است و آنچه را برایش انتخاب کنند، ضد ارزش

می‌باشد. در حقیقت وی اصالت و ارزش را به انتخاب می‌دهد. ارزش‌ها در نگاه او به تصمیم و انتخاب انسان‌ها بستگی دارد؛ بنابراین پایدار نبوده بلکه نسبی است.

در خصوص زن شایان ذکر است که در منظومه فکری هدایت زن سنتی و خاصه از نوع مذهبی، موجودی توسری‌خور، خرافاتی و راضی به وضع موجود است که اعتقادات و باورهای مذهبی و سنتی وی در جای‌جای داستان‌هایش به سخره گرفته می‌شود و در اثنای روایت حوادث و دیالوگ‌های این زنان، معتقدات سنتی و منسوب به دین عامل انحطاط فکری آن‌ها ترسیم می‌گردد؛ اما در نگاه وجودی بنت‌الهدی، سنت نه تنها عامل عقب‌ماندگی زن نیست بلکه باور به ارزش‌های دینی (اسلامی) صحیح و بازگشت به قرآن از زن موجودی توانمند می‌سازد که نقش مؤثری در ساخت سرنوشت خود و جامعه و تغییر بستر ناکارآمد به فضایی سازنده و پراگیزه دارد.

در مورد مرگ هم باید گفت رشد صادق هدایت در یک محیط آکنده از اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی الحادی، به‌گونه‌ای است که وجود انسان را در یک منحنی برگشت‌ناپذیر به سمت وسوی حفظ اختیار در راستای نابودی و انتخاب مرگ، بازتعریف می‌کند. در بسیاری از داستان‌های هدایت، روال داستانی در یک تراژدی ناهمگون، ختم به خودکشی می‌شود. مقوله مرگ از نگاه صادق هدایت موهبتی است که انسان را به سوی اصالت می‌کشاند درحالی‌که از دیدگاه بنت‌الهدی صدر، مرگ وسیله آزادی از دلبستگی و نیز راهیابی به زندگی ایمانی است.

منابع

منابع عربی

- بدوی، عبدالرحمان، (۱۹۹۴ م)، الأدب الألماني فی نصف القرن، عالم المعرفة، ش ۱۸۱.
- الحکیم، السید حسن عیسی، (۱۴۳۷ ق) السید محمد باقر الصدر بین فلسفة الفکر و أصالة المعرفة التاريخية، النجف: المركز الإسلامي الثقافي
- صدر، بنت‌الهدی، (۱۴۲۰ ق)، المجموعة القصصية الكاملة، قم: الزهیری.
- علی، ابراهیم، (۱۹۹۹ م)، نظرية الأدب الوجودية و النقد الأدبي، الموقف الأدبي، رقم ۳۳۵.
- وهبه، مجدی و کامل، المهندس، (۱۹۸۴ م) معجم المصطلحات العربية في اللغة والأدب، بیروت: مكتبة لبنان.

منابع فارسی

- اخباری، محسن، (۱۳۹۶ ش)، درآمدی بر مکاتب فلسفی معاصر غرب: اگزیستانسیالیسم، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- امن‌خانی، عیسی، (۱۳۹۲ ش)، اگزیستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران، تهران: نشر علمی.

بارت، ویلیام، (۱۳۶۹ ش)، **اگزیتانسیالیسم چیست**، ترجمه منصور مشکین پور، تهران: آگاه.

جان، مک کواری، (۱۳۷۷ ش)، **فلسفه وجودی**، تهران: انتشارات هرمس.

حسنپورآلاشتی، حسین، امن خانی، عیسی، ۱۳۸۶، «اگزیتانسیالیسم با نقد ادبی، جایگاه فیلسوفان این روش فلسفی در مباحث نقد ادبی و بازتاب این مباحث در ادبیات معاصر ایران»، **فصلنامه پژوهش‌های ادبی**، شماره ۱۷.

دورانت، ویل، (۱۳۷۳ ش)، **تاریخ تمدن**، ترجمه طاهری، ابوالقاسم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی

رجایی، نجمه، (۱۳۸۲ ش)، «حکایت سندباد به روایت نای و باد»، **مجله دانشکده ادبیات**، شماره ۱۴۱.

رجبی، فرهاد، (۱۳۹۷ ش)، «تحلیل اگزیتانسیالیستی شعر شاملو و ادونیس»، **مجله زبان و ادبیات عربی**، شماره ۱۸، صص ۶۵-۹۶.

زرین کوب، حسین، (۱۳۷۳ ش)، **ارزش میراث صوفیه**، تهران: انتشارات امیرکبیر

سارتر، ژان پل، (۱۳۸۰ ش)، **اگزیتانسیالیسم و اصالت بشر**، ترجمه رحیمی، مصطفی، تهران: انتشارات نیلوفر.

سلیمانی، جواد، (۱۳۹۴ ش)، «دیدگاه‌های مکتب اگزیتانسیالیسم درباره هویت انسان»، **پژوهش‌های اعتقادی کلامی علوم اسلامی**، صص ۴۹-۶۸

فرج زاده، محمد، سرمدی، محمدرضا، (۱۳۹۸ ش)، «نظام و روش های تربیتی در نظرگاه ایمانی و مقارنه آن با مکتب اگزیتانسیالیسم»، **مجله پژوهش‌های اخلاقی**، شماره ۱، صص ۲۰۵

کاظم زاده، محمدهادی، (۱۴۳۳ ق)، «بنت‌الهدی صدر بانوی نسل هدایت»، ویژه نامه کنگره زنان شهید و ایثارگر، سال اول، صص ۶۸-۷۱

کرامتی، معصومه و همکاران، (۱۳۹۰ ش) **تیین ملاحظات جنسی و جنسیتی در ارزش‌شناسی فمینیسم اگزیتانسیالیسم و اسلام (مبانی - اصول و روش)**: ارائه راهبردها، مطالعات راهبردی زنان، شماره ۵۲، صص ۲۲۵-۲۸۷.

محمدی، اویس و صادقی، زینب، (۱۳۹۲) نقد فمینیستی داستان مردی در کوچه از کتاب چشمانت سرنوشت من اند از غاده السمان، مجله زبان و ادبیات عربی، شماره ۸، ص ۸۵-۱۱۳.

مردیها، مرتضی، (۱۳۸۶ ش)، صهیونیزم و فلسفه اگزیستانسیالیسم، مطالعات اجتماعی روانشناختی زنان، شماره ۲، ص ۷۳-۸۷

مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۶۶ ش)، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

مگی، برایان، (۱۳۷۸) مردان اندیشه پدید آورندگان فلسفه معاصر، مترجم عزت الله فولادوند، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

موسوی خمینی، امام سید روح الله، (۱۳۶۶ ش)، چهل حدیث، قزوین: طاها.

ناظری، حسین، صدیقی، کلثوم، (۱۳۹۰ ش)، «اگزیستانسیالیسم در شعر خلیل حاوی»، دو فصلنامه فلسفی شناخت، شماره ۶۴، صص ۱۲۷-۱۵۷

نراقی، مهدی، (۱۳۸۱ ش)، جامع السادات، ترجمه کریم فیضی، قم: قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله)

نوالی، محمود، (۱۳۷۴) فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، تبریز: دانشگاه تبریز.

نوری، حسین، (۱۳۲۰ ش)، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث.

هایدگر، مارتین، (۱۳۸۶ ش)، هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی، تهران، ققنوس

هدایت، صادق، (۱۳۹۷ ش)، مجموعه کامل داستان‌های صادق هدایت، کابل: نشر زریاب.

ولی زاده، فرشاد، دهقان، علی، فرضی، حمیدرضا، (۱۳۹۷ ش)، «بررسی تطبیقی جایگاه انسان در عرفان اسلامی و اگزیستانسیالیسم بر مبنای مثنوی حدیقه سنایی و رمان تهوع سارتر»، مجله زبان و ادبیات فارسی (دانشگاه تبریز) سال ۷۱ بهار و تابستان ۱۳۹۷ شماره ۲۳۷.



دراسة تقابل الأفكار الوجودية في قصص الشهيذة بنت الهدى صدر وصادق هدايت

سيد مهدي نوري كيدقاني^{١*}، سيد روح الله حسيني^٢

^١ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة حكيم السبزواري، سبزوار، إيران.

^٢ دكتوراه في اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة حكيم السبزواري، سبزوار، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة: مقالة محكمة	بنت الهدى صدر من العراق وصادق هدايت من إيران يعدان من أبرز الكتاب الذين استخدموا الأدب كوسيلة للتعبير عن أفكارهم وأثروا على مجموعة واسعة من القراء من خلال قصصهما. يواجه قارئ أعمال هذين المؤلفين، في خضم أحداث القصة ومن لغة الشخصيات المختلفة، العديد من الأسئلة والمخاوف الوجودية التي تجذب عقله وتجعل أفكاره تبحث عن الحقيقة. في هذا المقال، جرت محاولة لتحليل جدلية بعض الأفكار الوجودية مثل الاختيار والمرأة والموت في أعمال بنت الهدى صدر وصادق هدايت بطريقة وصفية تحليلية. ومن خلال تحليل قصص الكاتبين، يمكن القول إن هناك اختلافاً جوهرياً في وجهات نظر المؤلفين حول الموضوعات المطروحة. تتخذ بنت الهدى معيار الاختيار من النصوص المقدسة والأوامر الشرعية، لكن هدايت يرى الإنسان حراً في كل خيار. وفي نظر هدايت المرأة التقليدية-والمتدينة بشكل خاص امرأة وضيفة تؤمن بالخرافات والتقاليد الباطلة وترضى عن الوضع الراهن، لكن بنت الهدى تعتبر المعتقدات الدينية عاملاً تجعل المرأة قوية الإرادة وقادرة على بناء ذاتها والمجتمع. والموت من وجهة نظر صادق هدايت هو الهبة التي تقود الإنسان إلى الأصالة وهي العدم، أما الموت من وجهة نظر بنت الهدى فهو وسيلة للتحرر من التعلقات والقيود وطريق إلى حياة إيمانية.
تاريخ الوصول: ١٤٤٥/١٠/٢٢	
تاريخ القبول: ١٤٤٦/٠١/٢٤	

الكلمات المفتاحية: الوجودية، بنت الهدى صدر، صادق هدايت، القصة، تقابل الأفكار

الاقتباس: نوري كيدقاني، س.م. حسيني، س.ز. (١٤٤٦). دراسة تقابل الأفكار الوجودية في قصص الشهيذة بنت الهدى صدر وصادق

هدايت، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ١، صص ٢١٩-٢٤٢. Doi: 10.22034/jisall.2024.202899



الناشر: جامعة زابل. حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

Analyzing the Opposition of Existentialist Ideas in the Works of Bentalhoda Sadr and Sadegh Hedayat

Seyed Mehdi Nori Kizghani (corresponding author), Associate Professor of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran. E-mail: sm.nori@hsu.ac.ir

Seyed Rohallah Hoseini, PhD student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

Introduction

Existentialism in philosophy, in a general sense, is a tendency that gives the most importance to the existence of a person and his essential qualities. In the middle of the 20th century, this term was applied to a philosophical theory that Jean-Paul Sartre called in his book “Being and Nothingness” (1943 AD), which is based on the belief that absolute existence or the state of emptiness precedes the essence and current existence (Wahbe and Al-Muhandis, 1984: 430). The literal meaning of existentialism, which is derived from the Latin verbs *existo* and *existee*, is to come out, become visible, stand out and emerge. Although it is difficult to provide a single definition of the school of existentialism, the only common concept is the emphasis on human existence; That is, if a person wants to understand the universe correctly, he must correctly answer the question of what is a person, who is a person, where is humanity, and where does humanity live. Existentialists are divided into three groups of believers, atheists, and neutrals in terms of their desire and inclination towards God and belief in the divine essence and lack of inclination towards this category (See: Sartre, 2001: 20; Akhbari, 2016: 24-25) In the contemporary era, a deep link has been established between literature and philosophy, especially existentialist philosophy, and therefore, in recent decades, we have witnessed the writing of many literary works with an existentialist approach. Bentalhoda Sadr and Sadegh Hedayat are among the writers who, with a different approach, used literature and especially fiction as a means to express their thoughts and have influenced a wide range of readers. The readers of the works of these two authors, in the midst of the events of the story and from the words of different characters, face many existential questions and concerns that make their minds and thoughts struggle. In the present article, an attempt has been made to analyze some existentialist ideas such as choice and free will, woman, and death in the works of Bentalhoda Sadr and Sadegh Hedayat in a two-way descriptive-analytical way.

Methodology

The method considered for research in this field is the method of analyzing the theme in a comparative and critical way, which has a rational and philosophical basis. The considered method is that based on the components proposed among the existentialist thinkers, the works of two Persian and

Arabic writers, Sadegh Hedayat and Bentalhoda Sadr, have been compared and reviewed by considering the mentioned components. After studying the works of these two people, a part of the materials that can depict their type of view on existentialism in both dimensions, whether it is atheism or faith, has been analyzed, described and investigated.

Results and Discussion

In this article, three themes: freedom, women and death were analyzed in the intellectual system of Bentalhoda Sadr and Sadegh Hedayat through exploring their stories. Regarding the first component, it should be said that the criterion in the thought of Bentalhoda Sadr, unlike the existentialist thought of Hedayat, whose approach is the freedom of man and his choice, is the components of faith found in the Qur'an and the hadiths of Ahl al-Bayt (AS) (for example, see: Sadr, 1999: 240). Sadegh Hedayat believes that whatever he chooses is the source of value and whatever is chosen for him is anti-value. In fact, he gives originality and value to choice. In his view, values depend on the decisions and choices of humans; therefore, it is not stable but relative (See: Hedayat, 2017: 12). Regarding women, it is worth mentioning that in Hedayat's intellectual system, a traditional woman, especially of a religious type, is complacent, superstitious and satisfied with the status quo, and her religious and traditional beliefs are in place. Her stories are ridiculed and, during the narration of the incidents and dialogues of these women, the traditional beliefs attributed to religion are depicted as the cause of their intellectual degeneration (Hedayat, 2017: 450). But, in Bentalhoda's existential view, tradition is not the cause of women's backwardness, but believing in correct religious (Islamic) values and returning to the Qur'an empowers women to have an effective role in building the fate of oneself and the society and changing the dysfunctional platform into a constructive and motivating atmosphere (See: Sadr, 1999: 547). Regarding death, it should be said that the honest development of guidance in an environment full of atheistic existentialist ideas is such that it redefines human existence in an irreversible curve towards preserving free will in the direction of destruction and choosing death. In many of Hedayat's stories, the plot ends in suicide in a heterogeneous tragedy. From the honest point of view of Hedayat, the category of death is a gift that leads a person to originality (Hedayat, 2017: 278), while from the point of view of Bentalhoda Sadr, death is a means of freedom from attachment and a way to a life of faith (Sadr, 1999: 165 and 420).

Conclusion

In a general view and by analyzing the stories that talk about these components, it can be said that there is a fundamental difference in the views of the two authors on the mentioned subjects. Bentalhoda adopts the criterion of choice from holy texts and Shariah orders, but sees human guidance in free choice. Hedayat believes that a traditional and especially religious woman is

superstitious and satisfied with the status quo, but Bentalhoda considers religious beliefs as a factor in women's empowerment and dynamism. From Sadegh Hedayat's point of view, the essence of death is the guidance and a gift that leads a person to originality, while from Bentalhoda's point of view, death is a means of freedom from attachment and a path to a life of faith.

References

- Ahmadi Khorasani, M. (2017). *An introduction to contemporary Western philosophical schools: Existentialism*. Qom: Al-Mustafa International Translation and Publication Center. {In Persian}
- Ali, I. (1999). *The theory of existential literature and literary criticism*. Al-Mawqif al-Adabi, 335. {In Arabic}
- Aman Khani, E. (2013). *Existentialism and contemporary Iranian literature*. Tehran: Elmi Publishing. {In Persian}
- Badawi, A. (1994). *German literature in half a century*. Alam al-Ma'rifa, 181. {In Arabic}
- Barrett, W. (1990). *What is existentialism?* (M. Mashkinpour, Trans.). Tehran: Agah. (Original work published 1964). {In Persian}
- Durant, W. (1994). *The story of civilization* (A. Taheri, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications. (Original work published 1935). {In Persian}
- Hakim, S. H. E. (2016). *Sayyid Muhammad Baqir al-Sadr between the philosophy of thought and the originality of historical knowledge*. Najaf: Islamic Cultural Center. {In Arabic}
- Hassanpour Alashti, H., & Aman Khani, E. (2007). "Existentialism and literary criticism: The place of philosophers of this philosophical method in literary criticism and its reflections in contemporary Iranian literature." *Literary Research Quarterly*, 17. {In Persian}
- John, M. (1998). *Existential philosophy*. Tehran: Hermes Publications. {In Persian}
- Rajabi, F. (2018). "An existentialist analysis of the poetry of Shamlu and Adonis." *Journal of Arabic Language and Literature*, 18, 65–96. {In Persian}
- Rajaei, N. (2003). "The tale of Sinbad as told by the reed and the wind." *Journal of the Faculty of Literature*, 141. {In Persian}
- Sadr, B. (1999). *The complete collection of stories*. Qom: Al-Zahiri. {In Arabic}
- Wahba, M., & Kamel, M. (1984). *Dictionary of Arabic terms in language and literature*. Beirut: Maktabat Lubnan. {In Arabic}



Arabic equivalent for an infinitive noun in Persian

Ehsan Esmaili Taheri*¹

¹ Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities,, University of Kashan, Isfahan, Iran.

Article Info

Article type:
Research Article

Received:
31/03/2024
Accepted:
19/07/2024

ABSTRACT

In Farsi, the infinitive noun *yai* is made from the infinitive suffix *yai* in addition to the base, i.e. a noun or an adjective or a participle or past participle verb group or an action noun (an infinitive noun denoting a profession). This variety of construction causes the variety of its Arabic equivalent. In the Arabic language, there is an infinitive noun, but usually Persian infinitive nouns are not equated with Arabic infinitive nouns, but with one of the main infinitive types in the form of a word or noun group, or with an artificial infinitive. The present article is trying to find an Arabic equivalent for a Persian infinitive noun with a descriptive-analytical method. The simple infinitive is that which does not have a subject or an object or an adverb or sometimes an adjective; But the compound has one of these four. In these four types, the transitive form is different from the adverbial form, whose adverb is the object group. The infinitive suffix *ya* in Farsi is almost the same as the suffix "--yeh" in the Arabic artificial infinitive. In Arabic, the artificial infinitive is required; But in Farsi, only those infinitive nouns that have an adjectival base are the same as the Arabic passive infinitive in terms of being always necessary. If the infinitive noun has a figurative meaning and usage, it is usually equated with an explanatory phrase in Arabic, and sometimes with a single word or a group of nouns. Among the infinitive nouns in Persian, the type that has an object or an adverb at the base of its group verb is genitive and frequent. In Arabic, compound infinitives, which are equivalent to Persian infinitive nouns and have the structure (infinitive + object/infinitive + subject), are genitive and frequent.

Keywords: *infinitive noun, simple infinitive, compound infinitive, nominal group, artificial infinitive.*

Cite this article: Esmaili Taheri, E. (2024) *Arabic equivalent for an infinitive noun in Persian*, year 1, issue 1, Pp 243-264. Doi: 10.22034/jisall.2025.202963

© The Author(s). **Publisher:** University of Zabol



***Corresponding Author:** Ehsan Esmaili Taheri

Address: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities,, University of Kashan, Isfahan, Iran.

E-mail: asmaylytahryahsan@gmail.com



معادل‌یابی عربی برای اسم مصدر یائی در فارسی

احسان اسماعیلی طاهری*

^۱ استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۱/۱۲

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۴/۲۹

در فارسی، اسم مصدر یائی از پسوند یاء مصدری به علاوه پایه یعنی اسم یا صفت یا فعل گروه مضارع یا ماضی و یا اسم عمل (اسم مصدر دال بر پیشه) ساخته می‌شود. این تنوع ساخت باعث تنوع معادل عربی آن می‌شود. در زبان عربی اسم مصدر هست ولی معمولاً اسم مصدرهای یائی فارسی با اسم مصدر عربی معادل‌یابی نمی‌شود بلکه با یکی از انواع مصدر اصلی به صورت واژه یا گروه اسمی و یا با مصدر صناعی معادل‌یابی می‌شود. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی در تلاش است به معادل‌یابی عربی برای اسم مصدر یائی فارسی بپردازد. مصدر بسیط آن است که فاعل یا مفعول یا قید یا بعضاً صفت نداشته باشد؛ ولی مرکب یکی از این چهارتا را دارد. در این چهار نوع، گونه متعدی با واسطه (دارای حرف جرّ خاص) با گونه قیدداری که قید آن، گروه جار و مجروری است متفاوت است. پسوند یاء مصدری در فارسی با پسوند «-یة» در مصدر صناعی عربی تقریباً همسان‌اند. در عربی مصدر صناعی لازم است؛ ولی در فارسی فقط آن اسم مصدرهای یائی‌ای که پایه صفتی دارند با مصدر صناعی عربی از لحاظ همیشه لازم‌بودن همسان‌اند. اسم مصدر یائی اگر معنا و کاربرد مجازی پیدا کند معمولاً با عبارت توضیحی در عربی معادل‌یابی می‌شود و گاهی با تک‌کلمه یا با یک گروه اسمی. از میان اسم مصدرهای یائی فارسی گونه‌ای که در پایه فعل گروهی‌اش مفعول و یا قید هست زایا و پربسامد است. در عربی مصدرهای مرکبی که معادل اسم مصدر یائی فارسی‌اند و ساختمان (مصدر + مفعول/مصدر + فاعل) دارند زایا و پربسامدند.

کلمات کلیدی: اسم مصدر یائی، مصدر بسیط، مصدر مرکب، گروه اسمی، مصدر صناعی.

استناد: اسماعیلی طاهری، ا. (۱۴۰۳). معادل‌یابی عربی برای اسم مصدر یائی در فارسی، دوره ۱، شماره ۱، صص

Doi: 10.22034/jisall.2025.202963

۲۶۴-۲۴۳



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

مقدمه

اسم مصدر در فارسی نوعی اسم معناست که دارای نشانه‌های گوناگون است و همانند مصدر، هم برخی ویژگی‌های اسم را داراست و هم برخی ویژگی‌های فعل را (ر.ک به طباطبایی، ۱۳۹۵ش، ص ۲۷). از جمله پسوندهای سازنده اسم مصدر «ش، -ار، -ه، -ی، -ا» هستند؛ مثل «کوشش، کردار، گریه، بزرگی، درازا» (فرشیدورد، ۱۳۸۲ش، ص ۲۴۱). از میان این پنج پسوند، یاء زایاترین و الف کم-زایش‌ترین‌اند. علت این امر آن است که یاء به پایان صفت‌های مختلف بیانی و مفعولی ساده و مرکب و اسم‌های شاغل فعل‌گروه‌های گوناگون ماضی و مضارع می‌چسبد درحالی که الف فقط به چند صفت محدود می‌چسبد و به قول سامعی غیرزایاست (سامعی، ۱۳۹۳ش، ص ۱۰۵).

از سوی دیگر پسوند یاء پرکاربردترین پسوند در زبان فارسی است که به پایه‌های مختلف مثل صفت (و صفت مفعولی، صفت‌گروه مفعولی)، اسم (اسم چیز، اسم شاغل)، فعل‌گروه مضارع، فعل‌گونه، فعل-گروه ماضی، اسم زمان، فعل‌گروه مصدری، اسم گروه، اسم حالت می‌چسبد و اسم یا صفت یا قید می‌سازد (همان، صص ۱۸۰ تا ۲۸۸). مواردی که این یاء با پایه صفت یا قید یا اسم با معنای مکان یا ابزار یا... می‌سازد موضوع گفتار حاضر نیست؛ ولی اسم مشتق پسوندی‌ای که با یاء اسم معنا می‌سازد (نه صفت و نه قید و نه اسم مکان و ابزار) و این اسم معنا یا اسم حالت است مثل «خوبی، دوگانگی، دانایی، پیوستگی...» که نوعی حاصل مصدر است (طباطبایی، ۱۳۹۱ش، ص ۱۸) یا اسم عمل و کار است (فرشیدورد، ۱۳۸۲ش، ص ۲۴۱).

چنین اسم‌های مشتقی ساختمان‌های متعدد و معانی گوناگون دارد و این امر باعث می‌شود که معادل عربی آن‌ها نیز ساخت‌ها و ساختمان‌های مختلف پیدا کند.

هدف

ما در این گفتار برآنیم تا با روش توصیفی تحلیلی نمونه‌های استخراج‌شده فارسی و معادل‌های عربی آن‌ها از فرهنگ‌های لغت گوناگون فارسی-فارسی و عربی-عربی و عربی آن‌ها را بررسی کنیم.

پرسش‌ها

۱. انواع ساده و مرکب اسم مصدر یائی فارسی در حالت‌های مختلف با کدامیک از گونه‌های مصدر در عربی معادل‌یابی می‌شود و آیا از لحاظ بسیط و مرکب‌بودن و واژه و گروه‌بودن تناظر یک‌به‌یک دارند و اگر اسم مصدر یائی، معنای مجازی و کنایی داشته باشد، در عربی چگونه معادل‌یابی می‌شود؟

۲. اسم مصدر مرکب فارسی و گروه اسمی-اضافی مصدری در عربی از لحاظ بسامد و زایایی چگونه‌اند؟

فرضیه

فرضیه پژوهش حاضر نیز عبارت است از این که برخی از اسم مصدرهای یائی فارسی در برابریابی عربی معمولاً با انواع مصدر در عربی معادل است. دیگر این که بسیاری از اسم مصدرهای یائی فارسی با گروه‌های اسمی-اضافی مصدری (مصدر+معمول) در عربی قابل بازیابی است. منظور از معمول، مفعول یا فاعل یا قید و یا گاهی صفت برای آن مصدر است.

پیشینه

در مورد پیشینه این تحقیق می‌شود گفت، تا آنجا که ما آگاهی داریم در این موضوع و عنوان، پژوهشی مستقل صورت نگرفته است به جز اشاراتی جسته و گریخته مثل مقارنه بین النحو العربی و النحو الفارسی احمد حلمی که از ساخت حاصل مصدر در فارسی از طریق افزوده‌شدن پسوند یاء به پایان صفت یادی می‌کند (ص ۴۳۰ و ۴۳۱). نیز مقاله اسم مصدر در عربی و فارسی نوشته نویسنده این سطور و هادی تاروردیلو و همچنین مقاله اسم منسوب در عربی و صفت نسبی در فارسی هم از احسان اسماعیلی طاهری که هیچ‌یک بر موضوع مقاله حاضر متمرکز نبوده‌اند. برخی نیز از چند ساخت اسم مصدری معمول یادی می‌کند ولی به حاصل مصدر یا اسم مصدر یائی هیچ اشاره‌ای نمی‌کند (ر.ک: طبیبیان، ۱۳۹۱، ص ۷۰). فرشیدورد نیز در توضیح معانی مصدر صناعی عربی، یادآور می‌شود که چنین مصدر عربی‌ای بر مصدر و اسم مصدر فارسی و اسم معنا دلالت می‌کند (فرشیدورد، ۱۳۷۳، ص ۶۱ و ۶۲).

به هر روی ما در سطور و صفحات آینده تلاش می‌کنیم اولاً ساختمان و انواع تقسیمات اسم مصدر یائی در فارسی را بیشتر بکاویم و سپس از شیوه‌های برابریابی آن در عربی صحبت کنیم. در این جا یادآوری این نکته ضروری است که نمونه‌های فارسی و عربی مورد تحلیل ما در این مقاله از فرهنگ‌های مختلف دوزبانۀ فارسی-عربی و عربی-فارسی و یک زبانۀ عربی-عربی مانند فرهنگ آذرنوش، فرهنگ الواعد علّوب، فرهنگ فاتحی‌نژاد، المنجد فی اللغة العربیة المعاصرة، معجم اللغة العربیة المعاصرة و المعجم الفارسی الكبير و چند فرهنگ دیگر استخراج شده است ولی به دلیل فراوانی و تنوع آن‌ها و همچنین قرارگرفتنشان در دسته‌بندی‌های متعدد، امکان ارجاع‌دهی دقیق و یک‌به‌یک آن‌ها نبوده است.

۱- اسم مصدریائی در فارسی

پیش از این اشاره شد که: ساخت اسم مصدریائی، اسم یا صفت یا فعل‌گروه مضارع و یا فعل‌گروه ماضی یا فعل‌گونه عمل، پایه ساخت چنین اسم مشتق یائی قرار می‌گیرد. منظور از فعل‌گروه مضارع، بن مضارع گروهی و یا ستاک مضارع یک فعل به همراه وابسته‌های آن است. نیز مقصود از فعل‌گروه ماضی همان بن ماضی یا ستاک ماضی یک فعل به همراه وابسته‌های آن است (سامعی، ۱۳۹۳، ص ۳۹). منظور از فعل‌گونه نیز جزء غیر فعلی یک فعل گروهی یا فعل مرکب + وابسته‌های آن است (همان). بر این اساس مثلاً «آجرپزی» یک اسم مصدریائی ساخته‌شده از فعل‌گروه مضارع، و «نابودی» یک اسم مصدریائی است که از فعل‌گروه ماضی به علاوه یاء ساخته‌شده است. «آهنکاری» هم یک مشتق پسوندی اسم مصدری است که از فعل‌گونه به علاوه یاء ساخته‌شده است.

هم از این روست که از میان پسوندهای مختلف ساخت اسم مصدر، پسوند یاء زیاده‌ترین است؛ چون هم به پایان صفت‌های مختلف بیانی و مفعولی اعم از ساده و مرکب می‌چسبد و هم به اسم‌های صاحب یک پیشه که عمدتاً مشتق‌اند و هم به بن‌ها یا ستاک‌های گوناگون ماضی و مضارع و هم به اسم‌های بسیط و هم به صفت‌های فاعلی.

چنین مشتقی به طور کلی اسم معناست ولی در همین کارکرد اسم معنایی معانی نسبتاً متنوعی ایجاد می‌کند که سامعی در الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی به آن‌ها اشاره کرده است. این معانی عبارت‌اند از: وضعیت، کیفیت، محصول، فرآیند، اشتغال (ر.ک سامعی، ۱۳۹۳، صص ۱۸۰ تا ۱۹۳). در میان نمونه‌های با پایه صفتی که سامعی آورده گاهی برخی از آن‌ها صفت‌های فاعلی‌اند مانند «بینا، توانا، گیرا، شنوا، زاینده، دارنده، ...» (همان، ص ۱۸۰). نیز در دسته با پایه اسمی، نمونه‌هایی مثل «دوندگی، سازندگی، خواستگاری، زندگی، ...» (همان، ص ۱۸۴) در واقع پایه‌هایی دارند که اولاً صفت‌اند. همچنین در دسته‌های با پایه بن یا ستاک مضارع که پیش از آن فاعل یا مفعول یا بعضاً قید آمده (فعل‌گروه مضارع) نمونه‌هایی مثل «باستان‌شناسی، زیباشناسی، روان‌شناسی، کالبدشناسی، آواشناسی، حشره‌شناسی، آب‌شناسی، ...» در معنای نام یک دانش خاص همراه با اشتغال‌اند که به این نوع معنای خاص در چنین نمونه‌هایی اشاره‌ای نشده است. از لحاظ گذار فعل، همه دسته‌هایی که با پایه صفتی ساخته می‌شوند لازم‌اند. چنین اسم مصدریائی «اسم حالت» اند و در دستور سنتی غالباً حاصل مصدر نامیده می‌شده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۵، ص ۱۸)؛ مثلاً «سرگرمی، سبک‌مغزی، سالخوردگی، دربدری، چابکی». حتی در نمونه‌هایی مثل «نویسندگی، ریسندگی و بافندگی» با تفسیر «... بودن» خودشان لازم‌اند با آن که مصدر کاملشان متعدی است.

اما در دسته‌های دیگر که پایه اسمی یا فعل گروهی دارند هم نمونه‌های لازم هست مثل «بهبودی، نیستی، همزیستی، سرنگونی، شب‌اداری» و هم نمونه‌های متعدی مانند «خط‌کشی، درختکاری، سیم‌کشی، صفحه‌آرایی، سردوزی، مصالح‌فروشی، گاوچرانی، چاه‌کنی، مسلسل‌سازی، دام‌پروری، نرده‌گذاری،

رختشویی، ...»؛ چون مثلاً نمونه‌ای مثل «خط‌کشی» به «خط را کشیدن» تفسیر و تأویل می‌شود. چنین اسم مصدرهای متعددی‌ای چون در تقابل با اسم حالت‌اند می‌توانند اسم عمل به حساب آیند چون می‌توان آن‌ها را با همکرد «-کردن» به مصدر مرکب تبدیل کرد؛ سیم‌کشی: سیم‌کشی کردن.

در همین حوزه گذار یعنی لزوم و تعدی اسم مصدرهای یائی بایسته است یادآوری کنیم که در برخی از اسم مصدرهای یائی، این سیاق و بافت متن است که تعدی و لزوم آن‌ها را تفسیر و تعیین می‌کند؛ مثلاً در نمونه‌ای مانند «آزادی زندانیان موجب شادی خانواده‌های آن‌ها می‌شود» «آزادی زندانیان» یعنی «آزادشدن زندانیان» پس ناگذر یا لازم است. اما در نمونه‌ای مانند «آزادی زندانیان در دستور کار قوه قضاییه است» «آزادی زندانیان» یعنی «آزادکردن زندانیان». پس گذرا یا متعدی است.^۴

در این جا باید یادآوری کرد که طباطبایی فقط: اسم حالت (یا همان حاصل مصدر در دستور سنتی) نمونه‌هایی می‌آورد که همگی از اسم مصدرهای یائی‌اند و اشاره می‌کند که چنین اسم‌هایی عموماً از صفت مشتق می‌شوند و معنای آن‌ها «صفت مربوط + بودن» است مثل «خوبی» یعنی «خوب‌بودن» و «دوگانگی» یعنی «دوگانه‌بودن» (فرهنگ توصیفی...، ص ۱۸) و همگی لازم‌اند؛ ولی در مقابل چنین اسم مصدرهای یائی‌ای که پایه صفتی دارند، شماری از اسم مصدرهای یائی هم هستند که خود پایه ساخت دسته‌ای از فعل‌های مرکب قرار می‌گیرند. در چنین اسم مصدرهای یائی‌ای دیگر تفسیر و تأویل با فعل ربطی «بودن» نیست و لزوماً هم همه آن‌ها لازم نیستند. بلکه در شکل فعل و مصدر کامل آن‌ها، جزء فعلی یا همکرد «-کردن» هست. پس مثلاً «عقب‌نشینی» را نباید به صورت «عقب‌نشین + بودن» تفسیر کرد بلکه باید معنای آن را «عقب‌نشینی کردن» دانست. چنین اسم مصدرهایی اسم عمل‌اند (رک: طباطبایی، ۱۳۹۵، ص ۲۰ و ۲۱).

نمونه‌های دیگری که در صورت تفسیرشدن، در مصدر کامل آن‌ها جزء صرفی «کردن» هست از این قرار اند:

«سرپرستی، نگهداری، عذاذاری، صرفه‌جویی، رانندگی، زندگی، دلالی، سوگواری، پاسداری، خریداری، خواستگاری، گردگیری، پیش‌بینی، ایستادگی، رسیدگی، واگذاری، گردآوری، دوندگی، ...». البته گاهی نیز نمونه‌هایی از اسم مصدر یائی هست که اگر تفسیر شوند در فعل و مصدر کامل آن‌ها فعل «شدن» پدیدار می‌شود؛ مانند: «دگرگونی: دگرگون‌شدن / پناهندگی: پناهنده‌شدن / تشریف‌فرمایی: تشریف‌فرما-شدن / جدایی: جداشدن / سرنگونی: سرنگون‌شدن / کشیدگی: کشیده‌شدن / گرم‌زدگی: گرم‌زده‌شدن».

همچنین در برخی نمونه‌ها وقتی تأویل می‌شوند فعل «داشتن» و بعضاً «دادن» نمایان می‌شود:

«رودربایستی: رودربایستی داشتن / آمادگی: آمادگی داشتن (به معنی آماده‌بودن)، دلداری: دلداری دادن».

نکته دوم اینکه در پاره‌ای از نمونه‌های اسم مصدر یائی، حرف اضافه موجود در فعل و مصدر کامل در اسم مصدر یائی نیز حفظ شده و نیافتاده است؛ مثل «از خودگذشتگی، از جان‌گذشتگی، از کارافتادگی، از

هم‌باشیدگی، از سرگیری، بکارگیری، از دنیابردگی، از هم‌گسیختگی، به‌هم‌خوردگی، به‌کارگماری، ازخودبیخودی، از خدا بی‌خبری، به‌هم‌ریختگی، ...» اما نمونه‌هایی از اسم مصدر یائی هم هست که در فعل و مصدرشان حرف اضافه هست ولی در خود آن‌ها آن حرف اضافه افتاده و فقط متمم مانده است: «ماشین‌نویسی: با ماشین نوشتن، قلاب‌بافی: با قلاب بافتن، همه‌پرسی: از همه پرسیدن، آب‌درمانی: با آب درمان کردن، خاکسپاری: به‌خاک‌سپردن، رونویسی: از روی نوشته‌ای نوشتن، خداپرورایی: از خدا پروا- داشتن، دررفتگی: از جای خود دررفتن (برای استخوان)، هم‌آیندی و هم‌آیی: باهم آمدن، تاب‌بازی: با تاب بازی کردن، دیوارنویسی: بر روی دیوارنوشتن، دوره‌می: به دور هم بودن، گردهمایی: به گرد هم- بودن و جمع شدن، هم‌زیستی: باهم‌دیگرزیستن، آتش‌سوزی: در آتش‌سوختن، هم‌اندیشی: با هم- اندیشیدن، هم‌خوانی: با هم‌خواندن». در همین رابطه طباطبایی نیز اشاره می‌کند که در واژه‌های مرکب عموماً عناصر دستوری حذف می‌شوند مانند «مردم‌گریز» که در زیرساخت خود «از مردم‌گریز» است و «هم‌آیی» صورتی مناسب‌تر از «با هم‌آیی» است (طباطبایی، ۱۳۹۵، ص ۵۸۹).

نکتهٔ سومی که در معادل‌یابی عربی اسم مصدر یائی تأثیرگذار است و باید لحاظ شود این است که چنان‌که سامعی در توضیحات برخی از دسته‌های اسم مصدر یائی ساخته شده با فعل‌گروه مضارع اشاره کرده، عنصر غیر فعلی، نقش مفعولی و یا قیدی دارد (سامعی، ۱۳۹۳، ص ۱۸۸ تا ۱۹۱). البته نقش مفعولی بیشتر از نقش قیدی است و نقش مفعولی در اسم مصدرهای یائی با ستاک فعل متعدی است ولی نقش قیدی هم با ستاک فعل متعدی است و هم با ستاک فعل لازم. برخی از چنین نمونه‌های چنین اسم مصدر یائی که عنصر غیر فعلی شان قید است و غالباً از فرهنگ لغت استخراج شده از این قرار است: «شب‌روی: در شب‌رفتن و شب‌گردی: در شب‌گشتن و شب‌بیداری، شب‌اداری، شب‌شکاری، شب‌نشینی، شب‌کاری، روزخوابی، زمستان‌خوابی، سحرخیزی، صبح‌خیزی، گوشه‌نشینی، پیاده‌روی (به صورت پیاده‌رفتن)، دورکاری (از دورکار کردن)، خشک‌شویی (به صورت خشک شستن)، سحرخوانی (در سحرخواندن)، یکه‌تازی (تنها بر جایی تاختن)، تندخوانی، تک‌خوانی، جمع‌خوانی، بهزیستی (بهرتر- زیستن)، نوسازی (چیزی را از نو ساختن)، تندنویسی، چادرنشینی (در چادر سکونت‌داشتن)، بالانشینی (در بالای مجلس‌نشستن)، حاشیه‌نشینی (در حاشیه شهر سکونت‌داشتن)، گران‌فروشی (چیزی را به صورت گران‌فروختن)، عمده‌فروشی (چیزی را به صورت عمده فروختن)، رک‌گویی، خودرویی (خود به خود رویدن)، تندنوازی، بداهه‌نوازی، ...»

البته می‌توان نمونه‌هایی یافت که عنصر غیر فعلی در فعل‌گروه آن‌ها، می‌تواند فاعل مصدر حساب شود. مثل «خونریزی». چون فعل «ریختن» دوجهی است و اگر آن را لازم بگیریم «خون» فاعل «ریختن» است ولی اگر آن را متعدی بگیریم «خون» مفعول آن است.

نکته چهارم سماعی بودن و بی‌قاعدگی چنین اسم مصدرهایی است. بررسی نمونه‌ها نشان می‌دهد که وقتی یک ساخت و عبارت فعلی طولانی می‌شود، احتمال اینکه اسم مصدر یائی داشته باشد کم می‌شود. نیز در **فعل‌های بلند** با کاربرد ادبی، کمتر اسم مصدر یائی هست: «از یاد آمدن، به وجود آمدن، به حرکت - در آوردن، بر عهده گرفتن، به زمین خوردن، به بزرگی یاد کردن، در پرده شدن، به پاکی یاد کردن، از بیخبر کردن، به - دزدی منسوب کردن، به شگفتی افکندن، به درد خوردن، ...».

نکته پنجم اینکه اسم مصدر می‌تواند متمم [عام یا خاص] داشته باشد و با حرف اضافه [عام یا خاص] به آن وابسته شود (طباطبایی، ۱۳۹۵، ص ۳۰) و در این زمینه همانند فعل و مصدر خود عمل می‌کند: «رویگردانی از حق، رهایی از بند مصدومیت، سرپیچی از فرمان پدر، دلخوری از دوستان / رویارویی با دشمن، درگیری با رقیبان / وابستگی به خانواده، بی‌میلی به غذا، دلبستگی به مال دنیا / پافشاری بر خواسته خود، صحنه‌گذاری بر سخن کسی، ...».

۲- معادل‌یابی عربی اسم مصدر یائی

با ملاحظه معادل‌های عربی اسم مصدرهای یائی فارسی به نظر می‌آید امکانات واژه‌سازی زبان فارسی در حوزه اسم معنا یعنی مصدر و اسم مصدر، دست‌کم چیزی از زبان عربی کم ندارد؛ چون معمولاً دو گونه اسم معنای فارسی یعنی مصدر و اسم مصدر، غالباً فقط با یک گونه اسم معنا در زبان عربی یعنی با مصدر معادل‌یابی می‌شود.

به‌هرروی بررسی معادل‌های گوناگون عربی اسم مصدر یائی در زبان فارسی به نظر می‌رسد بهتر است این معادل‌های عربی را هم از لحاظ ساختمانی و هم از نظر معنا بررسی و توصیف و تحلیل کنیم و نخست از بررسی ساختمانی این معادل‌های عربی آغاز کنیم و سپس به بررسی معنای آن‌ها برسیم.

۲-۱. معادل‌های عربی اسم مصدر یائی از لحاظ ساختمان

معادل‌های عربی اسم مصدر یائی فارسی از لحاظ ساختمان در یک تقسیم کلی یا واژه از نوع مصدر بسیط‌اند و یا گروه اسمی اضافی یا وصفی که در دستور سنتی عربی مرکب اضافی و مرکب وصفی نامیده‌اند. هر یک از این دو قسم می‌تواند زیر قسم‌هایی داشته باشد. بسیط یعنی در ترکیب اضافی یا وصفی یا قیددار نباشد و منظور از گروه اسمی در این‌جا، مصدری است که مضاف الیه مفعولی یا فاعلی یا صفت یا قید گرفته باشد. این گونه معمولاً دو کلمه‌ای را که ما در این‌جا گروه اسمی گرفته‌ایم در دستور سنتی عربی مرکب اضافی یا مرکب وصفی یعنی دو کلمه حساب می‌شوند؛ ولی ما به لحاظ پیوند معنایی‌ای که میان دو عنصر هست آن‌ها را **گروه اسمی** گرفته‌ایم و یک واحد معنایی حساب کرده‌ایم.

گروه اسمی-مصدری قیددار هم که در دستور سنتی عربی اصلاً مرکب و یا ترکیب به حساب نیامده- است.

۲-۱-۱. معادل واژه‌ای

در جایی که معادل یک اسم مصدر یائنی فارسی، یک واژه یعنی مصدر بسیط عربی باشد، آن مصدر یا ثلاثی است یا رباعی -اعم از مجرد یا مزید- و یا مصدر صناعتی است. مصدر صناعتی همیشه لازم است ولی مصدر ثلاثی و رباعی می‌تواند لازم یا متعدی باشد.

-ثلاثی مجرد مثل «سباحة: آب‌تنی، سیاحه: گردشگری، وقایه: پیشگیری، سعار: هاری، فحش و سب: هتاک، کُسوف: خورشیدگرفتگی، سلوان: دل‌داری، سذاجة: ساده‌لوحی، خلاعة: هرزگی، حَبَل: بارداری، وئام و توافق: سازگاری، تشدد: سختگیری، حرق: سوختگی، تغرب: غریزدگی» که لازم اند. نیز مثل «دفن: خاکسپاری، جمع: گردآوری، دعم: جانب‌داری، رتق و رقع: پینه‌دوزی، فتح: پیروزی، وشم: خالکوبی، تشجیع: هواداری» که همگی متعدی‌اند.

-ثلاثی مزید مثل «انتحار: خودکشی، ارتباك: دستپاچگی، تخبَل: خل‌بازی، انقلاب: واژگونی، افلاس: ورشکستگی، استضافة: پذیرایی، زوجیه و زواج: زناشویی، ادخار: ذخیره‌سازی، تفرق: دودستگی، انطراد: سرخورگی، تلوث: آلودگی، تضامن: همبستگی، تعایش: همزیستی، معاشره: هم‌نشینی، تفویض: واگذاری» که لازم‌اند. و مثل «إطاعة: حرف‌شنوی، إرشاد: راهنمایی، تضميد: باندپیچی، مکابرة: ستیزه‌جویی، إمتناع: خودداری، إهدار: هدردهی، تصویب: هدف‌گیری، اقتراض: وام‌گیری، تطاول: زباندرازی، ...» که متعدی‌اند.

-رباعی مجرد مانند «خصخصة: خصوصی‌سازی، ثرثرة: پرچانگی، بستنة: باغبانی، بلطجة: قلدری و قلدرمآبی، زركشة: قلابدوزی، دروشة: قلندری، فندقة: هتل‌داری، عرقله: کارشکنی، شعودة: چشم‌بندی، فهرسة: فهرست‌نویسی، دردرة: ژاژخایی، دخمسة: فریبکاری و حيله‌گری، هرطقة: بدعت-گذاری، هرجلة: به‌هم‌ریختگی، حرفنة: استادی و چیره‌دستی ...»

-رباعی مزید مثل «تزحلق: سرسره‌بازی، تطأطؤ الرأس: سرافکندگی، تتلمذ: شاگردی، تغطرس: خودخواهی، تالأو: درخشندگی، تفخیخ: بمب‌گذاری، ...».

-مصدر صناعتی مثل «عنجهية: خودسری، تبعية: وابستگی، امية: بیسوادی، عصامية: خودساختگی، لصوصية: دزدی، انفعالية: زودتائیرپذیری، رأسمالية: سرمایه‌داری، مثالية: آرمان‌گرایی، محسوبية و منسوبية: پارتی‌بازی، رجعية: واپسگرایی، ظلامية: ندانم‌کاری و کوتاه‌فکری، واقعية: واقع-گرایی، قبلیة: قبیلہ‌گرایی، مستقبلية: آینده‌نگری، إنطباعية: تأثرگرایی (امپرسیونیسم)، وجودية: وجودگرایی، انتهازية: فرصت‌طلبی، الهمجية: بی‌فرهنگی، بوهمیه: کولیگری، بربریة: وحشیگری و بی-

تمدنی، توسعه‌طلبی، تمویه: توسعه‌گرایی، بیروقراطیه: کاغذبازی، دیکتاتوریه: دیکتاتوربازی، تجدیدیه: نوگرایی، تحریریه: آزادیخواهی، ارستقراطیه: اشرافی‌گری، زبقیه: ناشفافی و بی‌شفافیتی، ... در این مصدرهای صناعتی عربی چنان‌که در منابع دستوری عربی آمده پایه آن‌ها می‌تواند «مصدر، اسم، صفت» و حتی وام‌واژه باشد.

۲-۱-۲. معادل گروهی

اما اگر اسم مصدر یابی فارسی به گروه اسمی-مصدری در عربی معادل‌یابی شود بیشتر به شکل ترکیب اضافی است (مصدر + مضاف الیه) یا به صورت ترکیب قیددار (مصدر + قید) و یا در مواردی به شکل ترکیب وصفی (مصدر + صفت) است و این هر سه گونه ترکیب در واقع گروه نحوی اسمی‌اند. چنان‌که پیشتر اشاره شد شکل قیددار در دستور سنتی عربی اصلاً نه ترکیب نامیده شده و نه آن را مرکب خوانده‌اند بلکه آن را دو کلمه از هم جدا به حساب آمده است. چون لغویان و دستوریان پیشین زبان عربی دریافت جامعی از مرکب‌های این زبان نداشته‌اند.

در صورتی که معادل عربی به صورت گروه اسمی اضافی باشد یا مضاف آن، مصدر متعدی بی‌واسطه است و یا مصدر متعدی با واسطه حرف جرّ اختصاصی است و یا مصدر لازم است. مصدر متعدی بی‌واسطه به مفعول خاص خود اضافه می‌شود و مصدر متعدی با واسطه با حرف جرّ اختصاصی در مفعول خود عمل می‌کند و مصدر لازم به فاعل خود اضافه می‌شود. اینک نمونه‌های مفصل برای هریک از این اقسام:

۲-۱-۲-۱. مصدر متعدی بی‌واسطه + مفعول خاص

إطفاء الحریق: آتش‌نشانی، حب الذات: خودخواهی، حب البر: نوع‌دوستی، رمی الرمح: نیزه‌پرانی، اختطاف الاشخاص: آدم‌ربایی، اختطاف الطایره: هواپیماربایی، احتجاز الرهائن: گروگان‌گیری، معرفة الذات: خودشناسی، تهذیب النفس: خودسازی، بیع الجسد: خودفروشی و تن‌فروشی، عبادة الشمس: خورشیدپرستی، تریبة الأبقار: گاوداری، تریبة المواشی: دام‌پروری، حفظ ماء الوجه: آبروداری، إيقاد النار: آتش‌افروزی، إثارة الفتنة: فتنه‌انگیزی، تشييد البناء: ساختمان‌سازی، إحياء الليل: شب‌زنده‌داری، تسجيل الأسماء: نام‌نویسی، حُب الوطن: میهن‌پرستی، صيد الأسماك: ماهیگیری، بناء الطرق: راهسازی، نقض العهد: پیمان‌شکنی، رصد الزلازل: زلزله‌نگاری، غسل الموتی: مرده‌شویی، حرق النفس: خودسوزی، جرح النفس: خودزنی، رش السموم: سم‌پاشی، قطف السنابل: خوشه‌چینی، تصلیح الرادياتورات: رادیاتورسازی، رفع الأثقال: وزنه‌برداری، إعداد الأرضية: زمینه‌چینی، تضميد الجروح: زخم‌بندی، غسل الثياب:

رختشویی، تعلّم اللغات : زبان‌آموزی، طلب الید : خواستگاری، تزیین المواند : سفره‌آرایی، شدّ الحبل : طناب‌کشی، إقامة العزاء : عزاداری، رشّ القار : قیرپاشی، حبّ الاستطاع : کنجکاوی، مکافحة التصحّر : کویرزدایی، استطاع الرأي : نظرسنجی، حلّ العقدة : عقده‌گشایی، استهلاك الدين : وامفرسایی، قضاء الدين : وامگزاری، مکافحه الامیه : بیسوادی‌زدایی، ادعاء التدين : آخوندنمایی، معرفة القراءة و الكتابة : باسوادی، أخذ العینات : نمونه‌گیری، إتباع الهوى : هوس‌بازی، نقل المسافرين یا نقل الرکاب : مسافركشی یا مسافربری، حصر التموين : جیره‌بندی، فتح البلدان : کشورگشایی، نفص الغبار : گردگیری و غبارروبی، تنصید الحروف : حروف‌چینی، إعداد البنى الجتية : زیرسازی، إیذاء الآخرين : مردم‌آزاری، إعادة البناء : بازسازی، الحاق الضرر : آسیب‌رسانی، بیع المكسرات : آجیل‌فروشی، نصب الأقواس : آذین‌بندی، علم الأصوات : آواشناسی، إزالة التلوث : آلودگی‌زدایی، تضريم النار : آتش‌افروزی، كتابة الأدعية : دعانویسی، كي الملابس : اتوکاری، طبّ العيون : چشم‌پزشکی، طبّ الأعشاب : گیاه‌پزشکی، طب الحيوان : دام‌پزشکی، اشعال الحرب : جنگ‌افروزی، ...

چنان‌که پیداست مضاف‌الیه در این گروه‌های اسمی مصدری که در واقع برای پایه مصدری خود، مفعول است گاهی مفرد و گاهی جمع است. مفرد مثل مضاف الیه در «اطفاء الحریق، عبادة الشمس، احیاء اللیل، حب الوطن، طلب الید، رش القار،...» و مضاف الیه جمع مانند مضاف الیه در «صيد الأسماك، رش السموم، غسل الثياب، تعلم اللغات، رفع الأثقال،...».

دیگر این‌که در زبان عربی یک فعل و مصدر ممکن است با مفعول‌های گوناگونی به‌کار رود و معانی مختلفی بدهد ولی در این معادل‌یابی‌ها، مصدر یعنی مضاف گروه نحوی که به نوعی هسته گروه است، فقط همان مفعولی (مضاف الیه) را می‌گیرد که برای معادل‌یابی اسم مصدر فارسی نیاز دارد.

۲-۱-۲-۲. مصدر متعدی با واسطه حرف جر اختصاصی

مثل «الكشف عن الستار : پرده‌برداری، الضرب العلی الآلة الموسيقية : نوازندگی، الاستبداد بالرأی : خودرأیی، الإصابة بالكهرباء : برق‌گرفتگی، التعرض الشمس : آفتاب‌زدگی، التعرض للحرّ : گرم‌زدگی، الثقة بالذات : خوداتکایی، الاعجاب بالنفس : خودپسندی، المحافظة علی المواعيد : خوش‌قولی،...». حرف جرّ در این دسته یک حرف جرّ اختصاصی و جدانشونده از فعل و مصدر است و با آن هم‌بندی دارد یعنی با حرف جرّ و مجروری که مجموعاً در نقش گروه قیدی‌اند و پس از این در ادامه خواهد آمد تفاوت دارد. چون در این گروه قیدی حرف جرّ، حرف اختصاصی فعل و مصدر نیست. مثلاً در «البيع بالتجول» : «دستفروشی» بالتجول یعنی «بصورة متجولة» که قید : «البيع» می‌شود نه مفعول آن. این حرف جرّ

اختصاصی چنان‌که در جایی دیگر گفته‌ایم هر حرف جرّی نیست بلکه فقط یکی از هفت حرف «ب، ل، فی، عن، من، الی، علی» است (نگاه کنید به: اسماعیلی طاهری، ۱۳۹۴ش، ص ۱۸).

۲-۱-۲-۳. مصدر لازم + فاعل خاص

مثل «طول العمر: دراز عمری، طول الروح: شکیبایی و پرحوصلگی، بیاض الوجه: روسفیدی، فقدان الاراده: بی‌ارادگی، فقدان الأهلية: بی‌اهلیتی، سواد البشرة: سیه‌چردگی، اصفرار الوجه: زردرویی، خلوالبال: بیخیالی و لاقیدی، ارتیاح البال: آسوده‌خاطری، هطول المطر: بارندگی، نحول الخصر: باریک-میانی، انکسار الخاطر: رنجیده‌خاطری، برودة الطبع: سردمزاجی، برودة الهمة و تقاعس الهمة: سست‌همتی، برودة الطبع: آرام‌عصابی، شرود الفكر: آشفته‌خاطری، بلبلة الأفكار: آشفته‌خاطری، سهولة الخلیقة: نرم-خویی، صواب الرأی: درست‌اندیشی، دقة النظر: باریک‌بینی، علو الهمة و بعد الهمة: بلندهمتی، دقة التفكير: باریک‌اندیشی، نُیونة العریكة: هموارمنشی (از ترجمه گرمارودی از نهج‌البلاغه)، قلة الحياء: بی‌شرمی، قلة الأدب: بی‌ادبی، ذیوع الصیت: ناموری، خفة العقل: سبک‌مغزی، بساطة القلب: ساده‌لوحی، حُسن الهندام: آراستگی، حیاة القلب: زنده‌دلی، حُسن الخط: خوش‌خطی، حسن الحظ: نیک‌اختری و خوش‌شانسی، نفاذ الصبر: بی‌حوصلگی، حسن التصرف: خوش‌رفتاری، علو القدر: بلندمقامی، غضاضة الطرف: سربه‌زیری، غزارة المطر: پربارانی، غزارة العلم: پردانشی، غزارة الخیرات: پرنعمتی، مرض القلب: بیماردلی، برودة الدم: خونسردی، نرف الدم: خونریزی، مرارة الفم: تلخ‌کامی، موت القلب: دلمردگی، عمی القلب: کوردلی، طول القامة: بلندقامتی، رفعة الشأن: بلندمرتبگی، خیانة الوعود: بدقولی، قصور العقل: کوته‌خردی، علو الجبلّة: والاگه‌ری، علو الطبع: بلندطبعی، سوء الطبع: بدگوهری و بدذاتی، سوء الخلق: کژخلقی، سوء العاقبة: بدفرجامی، سوء الفهم: کج‌فهمی، سوء الهضم: بدگوارشی، عمق الفكر: ژرف‌اندیشی، عمق الإیمان: ژرف-ایمانی، ملوحة العين: شورچشمی، صغر العقل: خُردخردی، اتساع نظر: گسترده‌نگری، قِصر القامة: کوتاه-قدی، قِصر النظر: کوته‌بینی، بطء الفهم: کندذهنی، انتکاس الرأس: سرافکندگی، رفعة الرأس: سربلندی».

ملاحظه می‌شود که این الگو چقدر پربسامد و زایا و پرکاربرد است و از همه این نمونه‌ها معمولاً می‌توان صفت مرکب هم ساخت. گاهی نیز برای معادل‌یابی اسم مصدر یائی از گروه اسمی مصدری- قیدی استفاده می‌شود که البته مانند مرکب‌های قبلی پرشمار و پربسامد نیست. در چنین معادل‌های عربی مرکبی معمولاً مصدر - اعم از لازم و متعدی- یا قید منصوب می‌گیرد و یا قید گروهی جارّ و مجروری. از آن‌جا که چنین ساختی معمولاً زایایی وصفی دارد و همچنین چون اجزای آن با هم یک نوع هم‌ایندی و جدایی‌ناپذیری دارند ما آن‌ها را یک واحد دستوری گرفته و گروه اسمی گرفته‌ایم که البته گونه‌ای نویافته است و تا آن‌جا که ما می‌دانیم از این گونه حتی در منابع متأخرتر و جدید زبان عربی هم از آن به عنوان مرکب یاد نشده است.

۲-۱-۲-۴. مصدر لازم یا گاهی متعدی + قید منصوب

مثل : «الاستيقاظ سحراً : سحرخیزی، الاستيقاظ صباحاً باکراً : صبح‌خیزی، التجول ليلاً : شب‌گردی، اليقظة ليلاً : شب‌بیداری، القيام بالعمل ليلاً : شب‌کاری، التبول ليلاً : شب‌ادراری، النوم النهاراً : روزخوابی، الغناء معاً : هم‌خوانی، الغناء وحيداً : تکخوانی، التکلم خارج الموضوع : حاشیه‌روی، السير خلال النوم : خواب‌گردی، الصيد الليلاً : شب‌شکاری، اعمى ليلاً : شب‌کورگی، الطيران ليلاً : شب‌پروازی، النشاط ليلاً : شب‌فعالگی، السير الخارج السرب : تکروی، التنبؤ بالمستقبل قبل وقوعه یا التفكير قبل الإقدام على أمرٍ ما : پیش‌اندیشی، ...» که «سحراً صباحاً باکراً، ليلاً، نهاراً، ...» قید زمان و «معاً، وحيداً» قید حالت‌اند.

۲-۱-۲-۵. مصدر لازم یا متعدی + گروه قیدی جار و مجروری

مثل : «البيع بالتجول : دست‌فروشی، البيع بالجملة : عمده‌فروشی، البيع بالمفرق یا البيع بالقطاعي : خرده‌فروشی، العمل عن بُعد : دورکاری، السكنى بالخيام : چادرنشینی، الكتابة على الجدران : دیوارنویسی، الطباعة بالآلة الكتابة : ماشین‌نویسی، السكونة بضواحي المدينة : حاشیه‌نشینی، السكنى بأكواخ : کپرنشینی، القراءة ببطء : کندخوانی، البيع بشكل خام : خام‌فروشی، أكل الطعام كثيراً : پرخوری، العلاج بالعلق : زالودرمانی، الغسل البخار : خشکشویی، التداوى بالاعشاب : گیاه‌درمانی، النوم في الخيام : چادرخوابی، الخفة في الحركة : چالاکی و فرزی، ...».

چنان‌که از نمونه‌ها پیداست در این گونهٔ مرکب نویافته، جار و مجرور یا کارکرد قید حالت دارد مثل «بالتجول، بالقطاعي، بالتلفرق، بالجملة، ببطء» و یا قید مکان است مانند «بالخيام، بضواحي المدينة، بالاكواخ، عن بعد» و یا قید وسیله و ابزار است همچون «بالبخار، بالعلق، بالالة الكتابة». ضمن این-که مصدر در اینجا اگر متعدی باشد معمولاً منسب المفعول است یعنی مفعول آن به سبب آشکار بودن و عام بودن، کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت است و می‌افتد.

همچنین در مواردی اندک، برای معادل‌یابی عربی اسم مصدر یائی فارسی از شکل گروه اسمی مصدری وصفی در عربی استفاده می‌شود به این صورت که مصدر در یک قالب یک گروه اسمی، صفت می‌گیرد. این مصدر عربی می‌تواند لازم یا متعدی باشد. اینک نمونه‌هایی چند برای معادل عربی که چنین است:

۲-۱-۲-۶. مصدر لازم یا متعدی + صفت خاص

مثل: «الاصلاح الذاتي : خودسازی، التعذيب الذاتي : خودآزاری، الحث الذاتي : خودالقایی، التعليم الذاتي : خودآموزی، الاكتتاب العام : پذیره‌نویسی، الرصد الجوی : هواشناسی، القراءة السريعة : تندخوانی، الإطاعة التامة : به‌قربان‌گویی، العمى الليلي : شب‌کورگی، العمى الحركي : کورتوانی، طب بيطري :

دامپزشکی، طبّ نفسي أو نفساني : روانپزشکی، الاكتفاء الذاتي : خودکفایی، النقد الذاتي : خودنقادی، الاحتراق الذاتي : خوداشتعالی، الحكم الذاتي : خودمختاری، الاختبار الذاتي : خودآزمایی، التثقیف الذاتي : خودفرهیختگی، الانضباط الذاتي : خودسامانی، التشغيل الذاتي : خوداشتغالی، ...».

البته در برخی موارد خود اسم مصدر یائی در قالب یک گروه اضافی یا وصفی است که معمولاً معادل عربی آن نیز یک گروه اسمی وصفی یا اضافی خواهد بود. مثل: «بی‌اختیاری ادرار: التبول اللارادیّ، پزشکی قانونی: طبّ شرعی، پوکی استخوان: هُشاشة العظام، نرمی استخوان (راشیتیسیم) : لين العظام، یکسان‌سازی قیمت‌ها : توحيد الأسعار، کنترل جمعیت : تحديد النسل، ریزش مو : سقوط الشعر، ...».

۲-۲. معادل‌های عربی اسم مصدر یائی به لحاظ معنا

در مقابل همه این تقسیمات و گونه‌های اسم مصدر یائی پیش‌گفته که از لحاظ ساختمان صورت گرفت، می‌شود از لحاظ معنایی هم اسم مصدر یائی را دسته‌بندی کرد. بر این اساس اسم مصدر یائی یا معنای حقیقی دارد که شامل همه گونه‌ها و نمونه‌های پیش‌گفته است و یا گاهی چنین مصدری در فارسی معنای مجازی پیدا می‌کند که البته نباید آن‌ها را با معنای حقیقی اجزایشان گزیده‌برداری و معادل‌یابی کرد. بلکه باید به صورت توضیحی معادل‌یابی شود. مگر آن‌که معادل سراسری داشته باشد مانند «خفض الجناح» که معادل آن «فروتنی» است و یا مثل «نعومة الاظفار» برای خردسالی و کودکی. چنان‌که مثلاً در عربی از مصدر مرکب «شَقُّ عَصَا الطاعة» فقط معنای اصطلاحی منظور است و در معادل‌یابی فارسی «سریچی و سرکشی» می‌گوییم نه «شکستن چوبدستی فرمانبری». در اسم مصدرهای یائی با معنای مجازی در شکل مصدر کاملشان، عنصر فعلی متغیر است و در آن «بودن، کردن، داشتن، به‌خرج‌دادن، زدن، ...» می‌آید ضمناً طباطبایی نیز کلمت مرکبی مانند: «تهیدست، هواخواه، دلشکسته، چشم و دل سیر، زبردست، بلندپرواز» را دارای معنای استعاری می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۴، ص ۱۴). اینک نمونه‌هایی از اسم مصدر یائی با معنای مجازی یا کنایی به همراه معادل‌های عربی آن‌ها:

«موش‌مردگی : تماوت و تظاهر بالموت، پدرکشتگی : خصومة و عداوة، کاسه‌لیسی : تملق یا حرق البخور للرئیس، چشم و هم‌چشمی: تنافس، حرف‌شنوی : إطاعة، چشم و دل‌سیری (بی‌اعتنایی به مال و منال) : عدم الاهتمام بالمال، موشکافی : تدقیق، بی‌چشم و رویی : قلّة الحياء، پدرسوختگی : نَصَب و احتیال، سنگ‌اندازی: ممانعة، بله‌قربان‌گویی : الإطاعة الكاملة، سمبل‌کاری : لكلكة، خشک‌مغزی : الحمق و التسرع، دندان‌گردی : الطمع، دهن‌لقی : الإفشاء بالسرّ / إذاعة سريعة للأخبار و الأسرار، شکم‌سیری : الرفاهية و عدم الاهتمام بحرمان الفقراء و المعوزین، گوش‌مالی : تأدیب، مرده‌خوری : الانتفاع بموت أحد، روباه‌بازی : المكر و التظاهر بالبراءة، آفتابه‌زدی : سرقة الأشياء التافهة، گرسنه‌چشمی : بخل، سماق‌مکی: انتظار دون جدوی، تنگ‌چشمی: بخل، مخزنی (با چرب‌زبانی و صحبت زیاد موضوعی را قبول‌اندن): حمل أحد علی قبول موضوع

أو أمر بعد الملق و الكلام الكثير و الأصرار، چوبکاری : استقبال حافل علی غیر المتوقع، بازارگرمی : جلب الزبائن، کرم‌ریزی : إزعاج الآخرين و إندائهم، روده‌درازی : ثرثرة، سگ‌دوی : كثرة العمل و قلة الفائدة، دهن-بینی : شدة التأثير بأقوال الآخرين، آشخوری : قضاء مدة الجنديّة).

از لحاظ معنایی هم‌چنین می‌شود معادل‌های عربی اسم مصدر یائی فارسی را از لحاظ گذار فعل -که مربوط به حوزه معناست- به لازم و متعدی بخش کرد. چنان‌که نمونه‌هایی مثل : «سباحة، کسوف، خلاعة، حَبْل، وِثَام» به‌علاوه مصدرهای رباعی مجرد بر وزن «تفعلل» و هم‌چنین مصدرهای صناعی یعنی مصدرهای با جزء پایانی «-یة» معمولاً لازم‌اند. نمونه‌هایی مثل : «إطاعة و إرشاد و تضميد، خصخصة، ...» به‌علاوه مصدرهای مرکب اضافه‌شونده به مفعول خاص خود متعدی‌اند.

در اوایل این گفتار اشاره شد که سامعی در یک تقسیم‌بندی ضمنی اسم مصدرهای یائی را از لحاظ حوزه معنایی یا معنای کلی ترکیب در معانی «وضعیت، کیفیت، محصول، فرایند، مناسبت، اشتغال» نشانده‌است (الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی، صص ۱۸۰ تا ۱۹۳). همین حوزه‌های معنایی که در آن‌جا کمی متداخل و مکرر هم شده‌است و حتی بیشتر از آن‌ها را می‌شود در مصدرهای عربی‌ای که معادل اسم مصدرهای یائی فارسی قرار گرفته‌اند نیز سراغ داد.

مثلاً : «كسوف، ارتباك، انقلاب، تفرق، انطراد» وضعیت و حالت را می‌رسانند. «طول القامة، قصرالقامة، سواد البشرة، نحول الخصر، بطء الفهم، العمي الليلي» خلقت و ویژگی‌های جسمی را می‌رسانند. «ثرثرة، سادية، خلاعة، تغطرس، قلة الحياء، اذاء الآخرين، حب الوطن، حب الاستطلاع، سهولة الخليفة» به خلق و خو و رفتار و عادت اشاره دارند. «سعار، نرف الدم، اصرار الوجه، التبول ليلا، التبول اللاارادي، لين العظام» به حوزه بیماری‌ها تعلق دارند. «سباحة، ترحلق، رفع الاثقال، شد الحبل، رمي الرمح» نام ورزش و سرگرمی-اند. «بستنة، زركشة، إطفاء الحريق، صيد السمك، بيع المكسرات، كي الملابس، رش السموم، تصليح الرادياتورات، تنجيد (لحاف دوزي)، نقل الركاب» مربوط به مهارت فنی و حرفه اشخاص‌اند. «بيطرة، رصد الزلازل، طب العيون، طب الاسنان، السنية، الرصد الجوي، طب الحيوان، ...» نام شاخه‌های دانش و تخصص‌های دانشگاهی‌اند. «واقعية، وجودية، انطباعية، راسمالية، ارستقراطية، توسعية، رجعية، تموية، ...» نام مكتب و مرام سیاسی و اجتماعی‌اند. «دفن، انتحار، عبادة الشمس، تسجيل الهدف» به علاوه «احياء الليل، تعلم اللغات، اقامة العزاء، اختطاف الاشخاص، الكفاية الذاتية، اخذ العينات، ...» یک عمل و فرایند‌اند. «حسن الخط، الثقة بالذات، الكفاية الذاتية، معرفة القراء و الكتابة، ...» به اضافه «افلاس، محسوبية، حرق، وشم، نفص الغبار، التعرض للمس، تبعية، ...» کیفیت و محصول‌اند.

بخش‌بندی دیگری که مربوط به حوزه معناست تقسیم این مصدرهای عربی معادل اسم مصدرهای یائی فارسی به لحاظ قابلیت صفت‌سازی از آن‌هاست. به این معنی که از برخی از آن‌ها می-

شود صفت ساخت مانند اغلب مصدرهای لازم که به فاعل خود و نیز غالب مصدرهای متعدی‌ای که به مفعول خاص خود اضافه می‌شوند. اما پاره‌ای دیگر از این مصدرهای عربی چنین قابلیت از لفظ خود و با حفظ معنای خود را ندارند. همچون «محسوبة، زوجية، زئبقية، شد الحبل، مكافحة الامية، حصر التموين، عمی الالوان، توالد (زادآوری)، الحکم الذاتي، هشاشة العظام، الاحتراق الذاتي، ...».

چنان‌که طباطبایی یادآور شده است که در زبان فارسی هم شماری اسم مصدر مرکب هست که از صفت‌هایی ساخته‌شده‌اند که وجودشان صرفاً بالقوه است. برای مثال «خودکشی» منطقاً باید از صفت «خودکش» ساخته شده باشد ولی این صورت (خودکش) عملاً در زبان وجود ندارد. همین‌طور است اسم مصدرهای مرکب «اتوشویی، خودزنی، خوددرمانی، شیمی‌درمانی و شب‌اداری» (طباطبایی، ۱۳۹۴، ص ۴۰).

نتیجه

با آن که در زبان عربی اسم مصدر هست ولی معمولاً اسم مصدرهای یائی فارسی با اسم مصدر عربی معادل‌یابی نمی‌شود بلکه غالباً آن‌ها با یکی از انواع مصدر اصلی بسیط یا مرکب یا با مصدر صناعی معادل‌یابی می‌شود. بررسی ساختمان اسم مصدر یائی و تقسیم ضمنی‌ای که از پژوهش دستورنویسان فارسی به ویژه از پژوهش سامعی برمی‌آید نکته‌ای است که کمابیش در دستورهای فارسی صورت‌گرفته و تازگی ندارد ولی بررسی معادل‌های عربی این اسم مصدر یائی فارسی و بخش‌بندی آن به واژه و گروه اسمی و تقسیم گروه اسمی مصدری به مفعول‌دار و فاعل‌دار و قیددار و صفت‌دار نکته تازه‌ای در این گفتار است که به بازشناخت و تسهیل آموزش مصدرهای عربی‌ای که معادل اسم مصدر یائی فارسی قرار می‌گیرند کمک می‌کند.

اگر اسم مصدر یائی فارسی دارای معنای مجازی باشد معمولاً با عبارت توضیحی در عربی معادل‌یابی می‌شود. نیز پسوند یاء مصدری در فارسی با پسوند (ـیة) در مصدر صناعی عربی تا حدودی همان‌اند با این تفاوت که همه مصدرهای صناعی عربی (پایه + یة) لازم‌اند ولی همه اسم مصدرهای یائی در فارسی لازم نیستند بلکه فقط اسم مصدرهای یائی فارسی که پایه صفتی دارند، با مصدرهای صناعی عربی از لحاظ همیشه لازم‌بودن همسان‌اند.

در فارسی مصدر باقاعده ولی اسم مصدر یائی سماعی و بی‌قاعده‌اند. متقابلاً در عربی مصدرهای یک فعل تنوع وزنی دارند و غالباً سماعی و بی‌قاعده و گاهی نیمه‌قاعده‌مندند (مثل مصدرهای دال بر پیشه که بر وزن «فعالة» اند) ولی اسم مصدرها در عربی کاملاً سماعی‌اند. از میان گروه‌های اسمی مصدری در عربی که معادل اسم مصدر یائی فارسی قرار می‌گیرند دو گونه مفعول‌دار و فاعل‌دار پرکاربردتر و پربسامدتر و زایاتر از دو گونه قیددار و صفت‌دار هستند.

دو گونه از گروه اسمی مصدری در عربی یعنی مرکبِ فاعل‌دار و مرکبِ مفعول‌دار با معادل فارسی آن‌ها از لحاظ لزوم و تعدی و نیز از لحاظ پربسامدی و زایایی و گستردگی کاربرد همسانند. از میان گونه‌های گروه اسمی مصدری عربی که معادل اسم مصدر یائی فارسی قرار می‌گیرند، گروه اسمی صفت‌دار گونه کمتر شناخته‌شده‌ای است و مصدرقیددار گونه‌ای نویافته است که لغویان و دستوریان سنتی زبان عربی آن را به عنوان یک گروه اسمی بررسی نکرده‌اند. از همسنجی انواع مصدر یائی و معادل‌های عربی آن‌ها معلوم می‌شد که همیشه تناظر یک‌به‌یک ندارند چون از لحاظ واژه‌بودن یا گروه‌بودن گاهی همسان‌اند یعنی واژه به واژه و گروه به گروه معادل‌یابی می‌شود (آستان‌بوسی: تقبیل العتبه، اتوکشی: کتی الملابس) و گاهی ناهمسان‌اند یعنی واژه به گروه معادل‌یابی می‌شود و یا برعکس (آب‌دهی: السقی، پوست‌اندازی: انسلاخ، رفوزه‌گی: الرسوب في الإمتحان).

منابع

الف. منابع عربی

جماعة من كبار اللغويين العرب، المعجم العربي الأساسي، بی‌تا، المنظمة العربية للتربية والثقافة والعلوم، لاروس. حلمی احمد کمال الدین، مقارنة بين النحو العربي والنحو الفارسی، کویت، جامعة الكويت، ۱۹۹۲-۱۹۹۳م. شتا ابراهیم دسوقی، المعجم الفارسی الكبير، بدون نوبت و سال چاپ، قاهره، مكتبة مدبولی. علوب عبد الوهاب، معجم فارسی عربی، ط ۱، قاهره، الشركة المصرية العالمية للنشر، لونجمان، ۱۹۹۶م. عمر احمد مختار و همکاران، معجم اللغة العربية المعاصرة، ط ۱، قاهره، عالم الكتب، ۲۰۰۸م. نعمة أنطوان و همکاران، المنجد في اللغة العربية المعاصرة، ط ۲، بیروت، دارالمشرق، ۲۰۰۱م.

ب. منابع فارسی

آذرنوش آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی فارسی، چ ۱، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹ش. اسماعیلی طاهری، احسان، «تعلق عام، تعلق خاص»، پژوهشنامه نقد ادب عربی، دوره ۶، صص ۷-۳۸، شماره ۱، ۱۳۹۴ش. اشکبوس عادل و صالح عامری، فرهنگ فارسی عربی، چ ۱، تهران، مدرسه، ۱۳۸۷ش. سامعی حسین با همکاری ملیحه تفسیری، الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی، چ ۱، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ش. طباطبایی علاءالدین، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، چ ۱، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۵ش. -----، واژه‌سازی و دستور، چ ۱، تهران، کتاب بهار، ۱۳۹۴. طبیبیان سید حمید، برابره‌های دستوری در عربی و فارسی، چ ۲، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۹۱ش.

فرشیدورد، خسرو، **دستور مفصل امروز**، چ ۱، تهران، سخن، ۱۳۸۲ش.
فاتحی‌نژاد، عنایت‌اله، **فرهنگ معاصر فارسی عربی**، چ ۱، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۷ش.



المعادل العربي للاسم المصدر في اللغة الفارسية

احسان اسماعيلي طاهري^{١*}

^١ أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، أصفهان، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة: مقالة محكمة	في الفارسية، يتكون اسم المصدر اليائي من لاحقة المصدر «ياء» بالإضافة إلى القاعدة، أي اسم أو صفة أو نعت أو مجموعة فعل ماضية أو اسم فعل (اسم مصدر يدل على مهنة). هذا التنوع في البناء يسبب تنوع نظيره العربي. في اللغة العربية، هناك اسم مصدر، ولكن عادة لا يتم مساواة أسماء المصدر الفارسية مع أسماء المصدر العربية، ولكن مع أحد أنواع المصدر الرئيسية في شكل كلمة أو مجموعة اسمية، أو مع مصدر اصطناعي. تحاول هذه المقالة إيجاد مرادف عربي لصيغة المصدر الفارسية باستخدام المنهج الوصفي التحليلي. صيغة المصدر البسيطة هي التي ليس لها فاعل أو مفعول به أو ظرف أو في بعض الأحيان صفة؛ ولكن المجمع لديه واحد من هذه الأربعة. في هذه الأنواع الأربعة، يختلف الشكل المتعدي عن الشكل الظرفي، الذي يكون ظرفه هو مجموعة المفعول به. لاحقة المصدر «يا» في الفارسية هي تقريبًا نفس اللاحقة «ياء» في صيغة المصدر الاصطناعية العربية. في اللغة العربية، صيغة المصدر الاصطناعية مطلوبة؛ لكن في الفارسية، فقط تلك الأسماء المصدرية التي لها قاعدة صفة هي نفس صيغة المصدر العربية من حيث كونها ضرورية دائمًا. إذا كان اسم المصدر له معنى واستخدام مجازي، فإنه عادة ما يعادل عبارة توضيحية في اللغة العربية، وأحيانًا مع كلمة واحدة أو مجموعة من الأسماء. من بين الأسماء المصدرية في اللغة الفارسية، النوع الذي يحتوي على مفعول به أو ظرف في قاعدة الفعل الجماعي هو مضاف ومتكرر. في اللغة العربية، المصادر المركبة، والتي تعادل الأسماء المصدرية الفارسية ولها البنية (مصدر + كائن/مصدر + موضوع)، هي مضاف ومتكرر..
تاريخ الوصول: ١٤٤٥/٠٩/٢٠	
تاريخ القبول: ١٤٤٦/٠١/١٣	
	الكلمات المفتاحية: اسم المصدر، المصدر البسيط، المصدر المركب، المجموعة الاسمية، المصدر الاصطناعي.

الاقتباس: اسماعيلي طاهري، ا. (١٤٤٦). المعادل العربي للاسم المصدر في اللغة الفارسية، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ١، صص

٢٦٤-٢٤٣. Doi: 10.22034/jisall.2025.202963



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

* - عنوان البريد الإلكتروني (الكاتب المسؤول): asmaylytahryahsan@gmail.com

Arabic equivalent for an infinitive noun in Persian

Ehsan Esmaili Taheri, Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran. E-mail: asmaylytahryahsan@gmail.com

Introduction

The infinitive noun in Persian is a type of meaning noun that has various signs and, like the infinitive, it has both some characteristics of a noun and some characteristics of a verb (cf. Tabatabai, 2015, p. 27). Among the suffixes that form the infinitive noun are "-sh, -ar, -e, -y, -a"; Like "effort, action, cry, greatness, length" (Farshivard, 1382, p. 241). Among these five suffixes, Ya is the most productive and A is the least productive. The reason for this is that "ya" is attached to the end of various adjectives, simple and compound objects, and active nouns of various past and present tense groups, while "A" is limited to only a few adjectives and is used as saying Samei is infertile (Samei, 2013, p. 105).

Methodology

The construction of an infinitive noun, a noun or an adjective or a present participle verb or a past participle verb or an action form is the basis for the construction of such a derivative noun. The meaning of the present participle group, the participle of a group or the participle of a verb with its dependents. Also, the meaning of the past participle of a verb is the same as the past participle or the past participle of a verb along with its dependents (Samei, 2013, p. 39). Verb-type also means the non-current part of a group verb or a compound verb + its dependents (same). On this basis, for example, "Ajrpezi" is an infinitive noun made from a present participle verb, and "destruction" is an infinitive noun made from a past participle verb with the addition of ya. "Ahnkari" is also a suffixed derivative of an infinitive noun that is made from a verb with the addition of ya.

This is also the reason that among the various suffixes used to make infinitive nouns, the suffix ya is the most productive; Because it is attached to the end of various demonstrative and passive adjectives, both simple and compound, and to nouns of the owner of a profession, which are mainly derived, and to various past and present participles or stakas and to Simple nouns and active adjectives.

Results and Discussion

Considering the Arabic equivalents of Persian infinitive nouns, it seems that the possibilities of word formation in the Persian language in the field of infinitive nouns and infinitive nouns are at least not lacking in Arabic;

Because usually the two types of nouns with meaning in Persian, i.e. infinitive and noun infinitive, are often equated with only one type of noun meaning in Arabic, that is, with infinitive.

In any case, after examining the various Arabic equivalents of the infinitive noun *Yai* in Persian, it seems better to examine and describe and analyze these Arabic equivalents both in terms of structure and meaning. Let's start with these Arabic equivalents and then check their meaning.

Conclusion

Even though in the Arabic language the noun is an infinitive, but usually the Persian infinitive nouns are not equated with the Arabic infinitive noun, rather they are often equated with one of the main simple or compound infinitives or with artificial infinitives. to be Examining the construction of the infinitive noun *yai* and the implicit division that comes from the research of Persian grammarians, especially from the research of Sami, is a point that has been made more or less in Persian grammars and is not new, but the examination of the Arabic equivalents of this infinitive noun in Persian and Dividing it into words and noun groups and dividing the infinitive noun group into passive, passive, adverbial, and adjectival is a new point in this speech, which helps to recognize and facilitate the teaching of Arabic infinitives that are equivalent to nouns. Persian infinitives are placed helps

If the Persian infinitive noun has a figurative meaning, it is usually equated with an explanatory phrase in Arabic. Also, the infinitive suffix *ya* in Farsi is somewhat the same as the suffix (*--yyeh*) in the Arabic artificial infinitive, with the difference that all Arabic artificial infinitives (base + *yyah*) are required, but all nouns with *yai* infinitives are not necessary in Persian, but only nouns. The Persian infinitives, which have an adjectival base, are the same as the Arabic artificial infinitives in terms of being always necessary.

Keywords: infinitive noun, simple infinitive, compound infinitive, nominal group, artificial infinitive.

References

- Adib Tusi, A. (2001). *Al-Munjid fi al-Lughah al-'Arabiyyah al-Mu'ashirah* (2nd ed.). Dar al-Mashriq. {In Arabic}
- Azarnush, A. (2000). *Contemporary Arabic-Persian dictionary* (1st ed.). Nashr-e Ney. {In Persian}
- Eshkevovs, A., & Ameri, S. (2008). *Persian-Arabic dictionary* (1st ed.). Madreseh. {In Persian}

- Fatehi-Nejad, E. (2008). *Contemporary Persian-Arabic dictionary* (1st ed.). Farhang-e Moaser. {In Persian}
- Farshidvard, K. (2003). *Comprehensive grammar of modern Persian* (1st ed.). Sokhan. {In Persian}
- Helmy, A. K. (1993). *A comparison between Arabic and Persian syntax*. Kuwait University. {In Arabic}
- Ismaili Taheri, E. (2015). "General dependency, specific dependency." *Research Journal of Arabic Literary Criticism*, 6(1), 7-38. {In Persian}
- Omar, A. M., et al. (2008). *Dictionary of contemporary Arabic* (1st ed.). Alam al-Kutub. {In Arabic}
- Sami'i, H., & Tafhiri, M. (2014). *Word-formation patterns in Persian* (1st ed.). Academy of Persian Language and Literature. {In Persian}
- Shata, I. D. (n.d.). *The great Persian dictionary*. Maktabat Madbouli. {In Arabic}
- Tabatabai, A. (2016). *A descriptive dictionary of Persian grammar* (1st ed.). Farhang-e Moaser. {In Persian}
- Tabatabai, A. (2015). *Word formation and grammar* (1st ed.). Ketab-e Bahar. {In Persian}
- Tayyebiyani, S. H. (2012). *Grammatical equivalents in Arabic and Persian* (2nd ed.). Institute for Humanities and Cultural Studies. {In Persian}
- Ulub, A. W. (1996). *Persian-Arabic dictionary* (1st ed.). Egyptian International Publishing Co., Longman. {In Arabic}

Bimonthly Journal of Interdisciplinary Studies in Arabic Language and Literature

Vol. 1, No. 1, Spring and summer 2024

Publisher: University of Zabol

Editor-in-Chief: Dr. Ali Nazari, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Lorestan

Managing Editor: Dr. Ali Asghar Habibi, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Editorial Board:

Dr. Ali Nazari, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Lorestan

Dr. Ali Asghar Habibi, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Dr. Abdol Ahad Ghaibi, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Shahid Madani

Dr. Hosain Kiani, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Shiraz

Dr. payman Salehi, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Ilam

Dr. Hasan Dadkhah Tehrani, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Shahid Chamran

Dr. Yahya Maarooif, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Razi

Dr. Ali Akbar Ahmadi Chenari, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Dr. Mojtaba Behrouzi, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Dr. Faezeh Arab Yousefabadi, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Zabol

Dr. Foad Abdollahzadeh, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Editorial Board Advisory Members:

Dr. Hawida Ezzat Mohammad Ahmed, Professor, Department of Persian Language and Literature, Menoufia University, Egypt.

Dr. Hadi Abdul Nabi Mohammad Al-Tamimi, Professor, Department of Islamic History, Al-Islamiyah University, Najaf Ashraf, Iraq.

Dr. Zuhair Mahmoud Suleiman Obeidat, Professor, Department of Arabic Language and Literature, Al-Hashimiyah University, Zarqa, Jordan.

Dr. Hussein Awda Hashim Al-Noor, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Basra, Basra, Iraq.

Dr. Hassan Habib Azar Al-Kuraiti, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Karbala, Karbala, Iraq.

Editorial Board Advisory Members:

Dr. Seyed Bagher Hosseini, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Dr. Heydar Ali Dehmardeh, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Zabol

Specialist Secretary: Dr. Mojtaba Behrouzi

Internal Director: Dr. Abdulbasit Arab Yousefabadi

English Editor: Dr. Moslem Fathollahi

Address: Journals office, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Bonjar Road, Zabol, Iran, 9861335856. **Tel:** +98(54) 31232389, **Fax:** +98(54)31232100

Email: jisall@uoz.ac.ir

URL: <https://jisall.uoz.ac.ir/>

